

الواح سومری



نویسنده : ساموئل کریمر
مترجم : داوود رسائی



ناشر برگزیدهٔ

هفدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

الواح سومری

فهرست مطالب

مقدمه

هیچ یک از متخصصان علوم، از نظر محدود بودن موضوع رشتهٔ خود، به پای دانشمند سومرشناس نمی‌رسد. آنکه در این راه به تحقیق می‌پردازد، نمونهٔ برجسته و مصداق کامل کسی است که «دربارهٔ کمترین چیزها همه چیز بداند». وی خویشتن را از این جهان پهناور محدود به منطقهٔ کوچکی به نام «خاور نزدیک» می‌کند، از همهٔ ادوار تاریخی خود را به دوران پیش از اسکندر مقید می‌سازد، دامنهٔ تحقیقاتش از اسناد مدون و مکشوف در بین‌النهرین نمی‌گذرد، و از این اسناد بیشتر به الواح گلی منقوش به خط میخی توجه دارد، آن هم الواحی که منقوش به زبان و لغت سومری است. مقالات و گزارش‌های سومرشناس را گاهی با این عناوین هیجان‌انگیز می‌خوانید: «پیشوند be و bi در عهد شاهزادگان لاگاش» و «مرثیه‌ای در ویرانی شهر اور» و «گیلگمش و اَگّهٔ کیش» و «انمرکار و فرمانروای شهر اَرَتّه». چون بیست یا سی سالی در این کاوش‌ها و بررسی‌ها، که جهان را به لرزه می‌اندازد! گذرانید، پاداش خود را دریافت می‌دارد و در زمرهٔ سومرشناسان درمی‌آید. در هر حال دست کم مؤلف این کتاب چنین سرگذشتی داشته است.

شاید باور نکنید که این تاریخ‌نویس، که باریک‌ترین و دقیق‌ترین رشته‌های تخصصی جهان را ــ برخلاف سلیقهٔ توین‌بی[1] ــ برگزیده است، می‌تواند مطالب بسیار جالبی در دسترس خوانندگان عادی بگذارد. سومرشناس بهتر از سایر دانشمندان می‌تواند حس کنجکاوی بشر را در شناختن منشأ یا «سرآغاز» مباحث تاریخ تمدن ارضا کند. فی‌المثل، نخستین اصول مدون اخلاقی بشر و افکار دینی او چیست؟ نخستین نظریات سیاسی و اجتماعی و اندیشه‌های فلسفی او کدام است؟ تاریخ و اساطیر و حماسه‌ها و سرودهای نخستین انسان چه‌سان بوده

۱. مورخ و فیلسوف معاصر انگلیسی.

است؟ نخستین قراردادها را چگونه تنظیم می‌کرده‌اند؟ نخستین اصلاحگر اجتماعی که بود؟ نخستین مورد کاهش مالیات در چه تاریخی صورت گرفت؟ نخستین قانونگذار کیست؟ نخستین پارلمان در کدام زمان و برای چه منظور منعقد شد؟ مدارس اولیهٔ بشر چگونه بودند؟ برنامه‌های این مدارس، شاگردان و کارکنان آن‌ها چه وضعی داشتند؟

این امور و نظایر آن‌ها، که در واقع «سرآغاز» مباحث تاریخ تمدن بشرند، از موارد تخصصی سومرشناس هستند. وی می‌تواند پاسخ صحیح بسیاری از پرسش‌های بالا را از نظر ریشه و منشأ فرهنگی آن‌ها بدهد. البته نه بدان جهت که وی شخص متبحر و دانایی است یا قادر به کشف اسرار نهانی معضلات جهان است؛ خیر، میدان عمل سومرشناس بسیار تنگ و محدود است و حتی در برابر دانشمندان فروتن «آن ذره که در حساب ناید» اوست. امتیازی که دانشمند سومرشناس در آشکار ساختن منشأ و ریشهٔ اصول فرهنگی کسب کرده، نتیجهٔ استعداد و فعالیت سومریان است، نه شخص وی. تا آن‌جا که ما می‌دانیم سومریان نخستین قومی بودند که شیوهٔ خطنویسی مؤثر و مفیدی اختراع کردند و آن را به سر حد کمال رسانیدند.

نکتهٔ قابل ملاحظه آن که تا یک قرن پیش حتی از وجود چنین قومی بی‌خبر بودیم. باستان‌شناسانی که در یک قرن پیش در بین‌النهرین به عملیات حفاری پرداختند، در جست‌وجوی آثار آشوری و بابلی بودند. دانشمندان مطالب بسیاری دربارهٔ آشوریان و بابلیان از نوشته‌های یونانی و رومی می‌دانستند؛ اما از سومر و سومریان هیچ‌گونه اطلاعی در دست نبود، چون در هیچ‌یک از تحقیقات و مطالعات آن زمان حتی اشاره‌ای هم به سومریان نشده بود. نام سومر از دوهزار سال پیش از خاطر مردم جهان محو شده بود.

با وجود این امروزه سومریان را جزو اقوام برجستهٔ خاور نزدیک می‌پندارند و آگاهی‌های فراوانی از ایشان در دست ماست. اکنون حتی شکل و قیافهٔ آنان را می‌توانیم از روی مجسمه‌ها و کنده‌کاری‌های پراکنده در مهم‌ترین موزه‌های امریکا و کشورهای دیگر بشناسیم. در امریکا آثار برجسته‌ای از تمدن مادی سومریان در دست است. ستون‌ها و آجرهایی که معابد و کاخ‌ها را بدان‌ها بنا می‌کردند و سلاح‌ها و ظروف و گلدان‌های آنان و چنگ‌ها و بربط‌ها و سنگ‌های قیمتی و افزار زیب و زیور ایشان، در پاره‌ای از موزه‌های معتبر امریکا نگهداری می‌شوند. همچنین جزو مجموعه‌های آثار موزه‌ها ده‌ها هزار لوحه می‌توان دید که بر آن‌ها اسناد تجارتی و حقوقی و اداری سومریان نقش بسته‌اند و معلومات بیشتری دربارهٔ ساختار اجتماعی و سازمان‌های اداری سومریان باستانی به ما می‌دهند. در حقیقت ما اکنون می‌توانیم تا حدودی به مکنونات قلبی و روحی آنان پی ببریم؛ اگر چه باستان‌شناسی، از جهت طبیعت گنگ و بی‌حرکت آن، در این قسمت کمتر ثمربخش است. بر روی تعداد بی‌شماری از اسناد گلی موجود، آثار ادبی سومریان نقش شده‌اند که پرده از روی مذهب و اصول اخلاقی و فلسفهٔ ایشان

برمی‌دارند. سومریان جزو ملت‌های انگشت‌شماری هستند که به اختراع خط قناعت نکردند و آن را تا درجهٔ وسیلهٔ مؤثر و سودمندی برای تفهیم و تفاهم پیشرفت دادند و توسعه بخشیدند.

ظاهراً در اواخر هزارهٔ چهارم پیش از میلاد، یعنی پنج‌هزار سال پیش از این، سومریان بر اثر احتیاج‌های اقتصادی و اداری، شیوهٔ نوشتن بر روی الواح گلی را کشف کردند. نخستین کوشش و آزمایش آنان ناهنجار و به صورت خط تصویری بود و از این رو تنها در مسائل بسیار سادهٔ اداری مورد استفاده قرار می‌گرفت. لکن در قرن‌های بعد کاتبان و معلمان سومری بتدریج آن چنان دگرگونی‌های شگرفی بر این خط وارد ساختند که ماهیت تصویری خود را از دست داد و تبدیل به خط صوتی متعارف گشت. در نیمهٔ دوم هزارهٔ سوم شیوهٔ خط سومری چنان نرم و انعطاف‌پذیر بود که به آسانی پیچیده‌ترین مباحث تاریخی و ادبی را بدان بیان می‌کردند. بی‌شک پیش از پایان هزارهٔ سوم پیش از میلاد ادیبان سومری آثار ادبی خویش را، که تا آن زمان سینه به سینه می‌گشتند، بر روی الواح و استوانه‌ها و منشورهای گلی نوشتند. در هر حال شاید تصادفی است که فقط اسناد ادبی اندکی از این دورهٔ کهن به دست آمده است، در صورتی که ده‌ها هزار لوحهٔ گلی دربارهٔ مسائل اداری و اقتصادی و صدها لوحه دربارهٔ نذرها کشف کرده‌اند.

از نیمهٔ اول هزارهٔ دوم پیش از میلاد، هزاران لوح و پاره‌لوح ادبی سومری به دست آمده است. بیشتر این الواح بین سال‌های ۱۸۸۹ ـ ۱۹۰۰م در نیپور، یکی از شهرهای سومر در ۱۶۰ کیلومتری بغداد، کشف شدند و اکنون اکثر آن‌ها در موزهٔ دانشگاه فیلادلفیا و موزهٔ شرق باستانی استانبول نگهداری می‌شوند. قسمت عمدهٔ بقیهٔ الواح را از سوداگران آثار باستانی خریده‌اند و از طریق حفاری به دست نیامده‌اند. این الواح اکنون در جزو مجموعه‌های موزه بریتانیا و لوور و برلین و دانشگاه ییل موجودند. اندازهٔ آن‌ها با هم فرق دارد و از الواح بزرگ دوازده‌ستونی با صدها خط فشرده و متراکم گرفته تا پاره‌لوح‌های کوچک چند سطری را در میان آن‌ها می‌توان دید.

صدها اثر ادبی بر این الواح و پاره‌الواح منقوش است، برخی از آن‌ها سرودهای مذهبی‌اند که از پنجاه سطر کمترند و بعضی داستان‌ها و افسانه‌هایی هستند که از هزار سطر هم فزون‌ترند. از نظر اسلوب نگارش و مضمون، با توجه به قدمت آن‌ها، نمونه‌های ادبی گوناگونی در میان این الواح می‌توان یافت که به سبکی روشن و شگفت‌انگیز بیان شده‌اند. یکهزار سال پیش از آن که عبریان *تورات* خود را بنویسند و یونانیان *ایلیاد* و *ادیسه* را به وجود آورند، در میان سومریان ادبیات غنی و پرمایه‌ای رواج داشت که شامل اسطوره‌ها و داستان‌های حماسی و سرودهای مذهبی و مراثی و مجموعه‌های متعدد امثال و افسانه‌ها و مقاله‌ها بود. اگر بگوییم کشف این آثار ادبی مدفون و فراموش شده یکی از خدمات برجستهٔ قرن ما به فرهنگ بشری است، سخنی به گزاف نگفته‌ایم؛ ولی تحقق بخشیدن به این کار چندان آسان هم نیست. چنین کاری مستلزم

همکاری عدهٔ زیادی از سومرشناسان برای مدت درازی است، خصوصاً اگر در نظر داشته باشیم که بسیاری از الواح گلی که در آفتاب خشک شده و از زیر خاک بیرون می‌آیند، شکسته و ناقص‌اند، به نحوی که از متن اصلی جز بخش کوچکی بر جای نمانده است. این نقص بدین وسیله قابل جبران است که استادان و پژوهندگان باستانی سومر نسخه‌های متعددی از آثار ادبی تهیه می‌کردند، از این رو نقایص یک لوح را به کمک الواح دیگر، هر چند که آن الواح نیز ناقص و شکسته باشند، می‌توان رفع کرد. برای این‌که بتوان از این الواحِ مکرر بهره‌برداری کرد، لازم است متن اصلی نوشته چاپ شود و در دسترس قرار گیرد. چنین کاریِ نیز نیازمند استنساخ نوشته‌های ریز صدها لوح و پاره‌لوح با دست است که البته طاقت‌فرسا و خسته‌کننده است و وقت بسیار می‌گیرد.

حال اگر چنین موانعی سد راه سومرشناس نبود، یعنی متن کامل نوشتهٔ سومری به طور رضایت‌بخشی فراهم باشد، در آن صورت باید اثر مذکور را ترجمه کرد و معنی اساسی آن را دریافت؛ کاری که گفتنش آسان است. البته دستور زبان مردهٔ سومری، بر اثر مجاهدت‌های دسته‌جمعی دانشمندان در یکصد سال گذشته، اکنون واضح و روشن شده است، ولی شناختن لغات زبان کار دیگری است. در مورد یافتن معنی و تطور لغات سومری گاهی سومرشناس خسته و درمانده و متحیر و سردرگم می‌شود. غالباً وی برای درک معنای کلمه متوسل به حدس و گمان و استنباط معنی و سیاق کلام می‌گردد، که شیوه‌ای سخت بی‌حاصل و یأس‌آور می‌نماید. لیکن علی‌رغم دشواری‌های قرائت متون الواح و مشکلات گیج‌کنندهٔ لغات سومری، در سال‌های اخیر ترجمه‌های مطمئنی از آثار ادبی سومریان انتشار یافته است. این ترجمه‌ها، که مبتنی بر زحمات دانشمندان گذشته و معاصرند، بخوبی ارزش کارهای علمی ثمربخش را، که حاصل اشتراک مساعی و کار همگانی بین‌المللی هستند، روشن می‌کنند. حقیقت آن که در سال‌های پس از کشف الواح ادبی نیپور، دانشمندانی چند، که به ارزش و اهمیت مندرجات الواح در مطالعات شرقی پی برده بودند، درصدد بررسی و استنساخ آن‌ها برآمدند. از جمله جرج بارتن[1] و لئون لگرن[2] و هنری لتز[3] و دیوید میرمن[4] که هر یک به نوبهٔ خود سهمی در این مهم ایفا کرده‌اند.

هوگو رادو[5] نخستین کسی بود که وقت و کوشش خود را وقف مطالعهٔ ادبیات سومری کرد و توانست متن بیش از چهل لوح از الواح ادبی دانشگاه پنسیلوانیا را به‌طور مطمئن و صحیح استنساخ کند. اگر چه مباحث سومری در عهد وی خریدار نداشت، با وجود این، وی با پشتکار و دلگرمی به ترجمه و تفسیر مضمون الواح پرداخت و تا حدی هم کامیاب شد. سپس

1. George Barton 2. Leon Legrain 3. Henry Lutz
4. David Myhrman 5. Hugo Radau

خاورشناس انگلیسی ـ امریکایی، استیفن لنگدون[1]، کار را از آن جایی که او بدان رسیده بود آغاز کرد و در حدود یکصد لوح از الواح نیپور موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا و موزهٔ شرق باستانی را استنساخ کرد. لنگدون تمایلی به سرعت در کار استنساخ داشت و در نتیجه اشتباه‌های زیادی در کار وی راه یافت. گذشته از آن که ترجمه‌ها و تفسیرهای او در محک آزمایش زمان بی‌اعتبار از آب درآمدند، اما به هر حال وی موفق شد متن‌های بی‌شماری از آثار سومری را در اختیار همگان بگذارد، در غیر این صورت ممکن بود در میان قفسه‌های الواح مدفون شوند. لنگدون، با شور و اشتیاقی که ابراز داشت، همکاران متخصص خط میخی خویش را متوجه اهمیت مضمون الواح سومری ساخت.

در همان زمان موزه‌های اروپا اندک اندک الواح ادبی سومر را در دسترس پژوهندگان این رشته می‌گذاردند. در سال ۱۹۰۲م، که مباحث سومری روزگار کودکی خود را می‌پیمود، مورخ و متخصص خط میخی، لئونارد کینگ[2] شانزده لوح سالم از الواح موزهٔ بریتانیا را منتشر کرد. در حدود بیست سال بعد هاینریش زیمرن[3]، از کارکنان دانشگاه لایپزیگ، دویست لوحهٔ گوناگون از الواح موزهٔ برلین را انتشار داد. در سال ۱۹۳۰م هانری دو ژنویاک[4] متن نود و هشت لوح سالم از الواح موزهٔ لوور را در اختیار اهل فن گذاشت.

ارنو پوبل[5] با انتشار کتاب *نحو زبان سومری* در سال ۱۹۲۴م مباحث سومرشناسی را بر اساس علمی بنیان نهاد. پوبل در کتاب کم‌نظیر و پربهای خود، *متون تاریخی و دستوری*، که مندرجات بیش از یکصد و پنجاه لوحهٔ سومری از مجموعهٔ نیپور دانشگاه فیلادلفیا در آن ثبت است، مضمون چهل لوحهٔ ادبی را چاپ کرده است.

لکن در میدان مطالعات ادبی آوازهٔ ادوارد شی‌یرا[6] از همه بلندتر است. وی سال‌ها جزو استادان دانشگاه پنسیلوانیا بود. شی‌یرا بیش از اسلاف خویش برای کاوش‌های ادبی سومری اهمیت قائل بود. اعتقاد به لزوم استنساخ و نشر الواح موزه‌های فیلادلفیا و استانبول او را بر آن داشت تا در سال ۱۹۲۴م به استانبول سفر کند و به استنساخ پنجاه لوحه از مجموعهٔ نیپور بپردازد. پاره‌ای از این الواح سالم و بزرگ بودند و مضمون آن‌ها نظریاتی تازه دربارهٔ ادبیات سومر بین دانشمندان به میان آورد. در سال‌های بعد شی‌یرا بیش از دویست لوحهٔ ادبی از مجموعهٔ نیپور موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا را استنساخ کرد. بدین جهت متونی که وی در اختیار سومرشناسان نهاد از همهٔ پیشینیان بیشتر بود.

باید اعتراف کرد که بر اثر صبر و شکیبایی ارنو پوبل ادبیات سومر مقام حقیقی خود را باز

---

1. Stephen Langdon
2. Leonard King
3. Heinrich Zimmern
4. Henri de Genouillac
5. Arno Poebel
6. Edward Chiera

یافت. انگیزه‌ای که مرا به مباحث تخصصی سومری راند، بیشتر همین کوشش‌های خستگی‌ناپذیر پوبل بود. در سال‌های پس از ۱۹۳۰م توفیق یافتم که چندین سال از نزدیک با پوبل کار کنم. هنگامی که مؤسسهٔ شرقی دانشگاه شیکاگو از شی‌یرا برای تصدی ریاست «طرح تنظیم لغتنامهٔ آشوری» دعوت به عمل آورد، وی آنچه از الواح ادبی استنساخ کرده بود همراه خود برد. مؤسسهٔ شرقی این آثار را در دو جلد فراهم ساخت. پس از درگذشت شی‌یرا در سال ۱۹۳۳م مؤسسهٔ شرقی از من خواست دو جلد کتاب مزبور را به نام شی‌یرا به چاپ برسانم. در ضمن کار به اهمیت اسناد مزبور بیشتر پی بردم و ایمان آوردم که هر گونه کوشش به منظور ترجمهٔ اسناد مذکور زحمت بی‌حاصلی است، مگر آن که تعداد بسیار بیشتری از الواح نیپور موزهٔ فیلادلفیا و استانبول برای استفادهٔ دانشمندان آماده گردد.

به این امید بیست سال به استنساخ پاره‌لوح‌های پراکنده و ترجمه و تفسیر آثار ادبی سومر همت گماردم. در سال ۱۹۳۷م از طرف مؤسسهٔ گوگنهام به استانبول سفر کردم و، با همکاری کامل ادارهٔ باستان‌شناسی ترکیه و دستیاری کارمندان مسئول آن، توانستم بیش از ۱۷۰ لوح و پاره‌لوح ادبی از مجموعهٔ نیپور موزهٔ استانبول را استنساخ کنم. این آثار، با مقدمهٔ مفصلی به زبان‌های ترکی و انگلیسی، اکنون به چاپ رسیده است. سال‌های بعد را به‌طور کلی در موزهٔ دانشگاه فیلادلفیا گذراندم و توانستم بر اثر کمک مالی انجمن فلسفهٔ امریکا صدها اثر ادبی سومری را، که تا آن تاریخ چاپ نشده بودند، بخوانم، مرتب کنم و همچنین مضمون‌های آن‌ها را تشخیص بدهم تا بتوان آن‌ها را جزو مباحث مختلف ادبی سومری درآورد. متن چند لوحه را نیز استنساخ کردم. در سال ۱۹۴۶م یک بار دیگر به استانبول سفر کردم و از یکصد و اندی از الواح موزهٔ شرق، که منقوش به اسطوره‌ها و حماسه‌های سومری‌اند، نسخه برداشتم که اکنون برای انتشار آماده گشته است. ولی بخوبی می‌دانستم که در میان الواح استانبول صدها لوحهٔ دست‌نخورده می‌توان یافت که انتشار آن‌ها سودمند خواهد بود. به منظور دنبال کردن این کار از طرف مؤسسهٔ فولبرایت برای سال تحصیلی ۱۹۵۱ ـ ۱۹۵۲م به ترکیه اعزام شدم. در آن سال سه تن، یکی خانم هاتیکه کیزلیای و دیگری معزز سیگ (متصدیان الواح گلی موزه) و خود من، با همکاری یکدیگر سیصد نسخه را استنساخ کردیم.

سرانجام در سال‌های اخیر قطعات ادبی تازه‌ای از سومریان فراهم شد. در ۱۹۴۸ م مؤسسهٔ شرقی دانشگاه شیکاگو و موزهٔ دانشگاه فیلادلفیا هیئت مشترکی برای تجدید عملیات حفاری در نیپور ــ پس از گذشت پنجاه سال بر کاوش‌های قبلی ــ گسیل داشتند.

چنان که انتظار می‌رفت، این هیئت صدها لوحهٔ تازه از دل خاک بیرون آورد و اکنون تُرکیلد یاکوبسن،[1] از علمای نامی خط میخی، با مؤلف این کتاب آن‌ها را بررسی می‌کنند. هم اکنون

1. Thorkild Jacobsen

محرز گشته است که مضمون این الواح به رفع نقایص بسیاری از آثار ادبی و هنری سومریان کمک خواهد کرد. از شواهد می‌توان امیدوار بود که در سال‌های آینده تعداد بیشتری از آثار ادبی و سومری فراهم گردند و این آثار به نوبهٔ خود «سرفصل» مباحث تازهٔ دیگری واقع شوند.

پیشگفتار

در ۲۶ سال گذشته برای شناختن مباحث سومری و بالاخص ادبیات سومر اهتمامی تمام مبذول داشتم. ثمرهٔ این مطالعات، بیشتر به صورت کتاب‌های خاص مربوط به این موضوع و گزارش‌ها و مقالاتی در مجلات علمی، انتشار یافت. کتاب حاضر را، که متضمن نتایج برجستهٔ مطالعات و آثار قبلی است، برای دانشمندان و افراد غیرمتخصص و دوستداران مطالعات فرهنگ بشری نگاشتم.

این کتاب شامل ۲۵ مقاله است که هر یک از آن‌ها «سرفصلی» از مباحث تاریخ مدون بشر را مورد مداقه و بررسی قرار می‌دهد. بدین جهت از لحاظ مطالعهٔ تاریخ فکر بشری و ریشه‌های فرهنگ و مدنیت حائز اهمیت بسیار است. ولی این فایده عَرَضی است و در درجهٔ دوم اهمیت قرار دارد. هدف اصلی این مقالات تجسم کارهای فرهنگی و معنوی یکی از کهن‌ترین و خلاق‌ترین تمدن‌های جهان است. همهٔ زمینه‌های برجستهٔ تکاپوی انسانی را در صفحه‌های این کتاب جلوه‌گر ساخته‌ام: حکومت و سیاست، فرهنگ و ادبیات، فلسفه و اخلاق، قانون و عدالت، حتی کشاورزی و پزشکی. امیدوارم شواهدی که برای مدلل ساختن این مطالب ذکر شده، صریح و روشن باشد. مدارک و اسناد باستانی یا به‌طور کامل به خواننده ارائه شده، یا به نکات اصلی آن‌ها اشاره گردیده است تا خواننده خود بر چگونگی آن‌ها واقف گردد و رشتهٔ گفت‌وگو را از دست ننهد. بخشی عظیم از آنچه در کتاب آمده، با اشک و خون و رنج و عرق من آمیخته است و به همین جهت جنبه‌های شخصی در همهٔ صفحات کتاب به چشم می‌خورد. تهیه و ترجمهٔ متون اکثر الواح به وسیلهٔ خود من صورت گرفت و در موارد بسیاری الواح را شخصاً تشخیص دادم و استنساخ کردم.

سومرشناسی جزئی از مطالعاتی است که دربارهٔ خط میخی به عمل آمده و بیش از یک قرن از عمر آن می‌گذرد. در خلال این مدت دانشمندان بسیاری در این رشته تحقیقاتی کرده و بر دانش

ما افزوده‌اند. حاصل زحمات ایشان اکنون مورد بهره‌برداری و استفادهٔ پویندگان این راه است که، دانسته یا ندانسته، بر اساس کشفیات گذشتگان به کاوش و تحقیق می‌پردازند. بیشتر این دانشمندان مدت‌ها پیش درگذشته‌اند و سومرشناس معاصر، هنگام استفاده از رنج پیشروان ناشناختهٔ خود، نمی‌تواند در برابر کارهای درخشان آنان از ستایش و تعظیم خودداری کند. بزودی روزگار او هم بر سر خواهد آمد، و کشفیات ثمربخش وی نیز جریان کلی مباحث خط میخی را غنی‌تر و گسترده‌تر خواهد ساخت.

از میان دانشمندانی که اخیراً از این جهان رخت بربستند، خود را مدیون سه تن از آنان می‌دانم: نخست علامهٔ فقید فرانسوی فرانسوا تورو دانگن[1] که مدت نیم قرن از صاحب‌نظران نامی مباحث خط میخی بود و من او را مظهر کامل یک دانشمند حقیقی می‌شناسم. حاصل کارش بسیار و روشن و خالی از هرگونه ابهام بود، به اهمیت کار خود وقوف داشت و همواره به جهل خود معترف و از مناقشه و احتجاج روی‌گردان بود.

دیگر آنتون دایمل[2] یکی از علمای واتیکان که در تنظیم لغتنامه‌ها استعداد فراوان داشت. لغتنامهٔ بزرگ و سودمند سومری وی با همه نقایص خود بهترین شاهد این ادعاست. سوم ادوارد شی‌یرا که افق وسیع دید و پشتکار او راه را برای پیشرفت مطالعات من در ادبیات سومر هموار کرد.

در میان متخصصان خط میخی که در قید حیات‌اند و آثار آن‌ها خصوصاً از نظر لغت‌نویسی سومری، مفید است باید آدام فالکنشتاین[3] استاد دانشگاه هایدلبرگ، و تُرکیلد یاکوبسن عضو مؤسسهٔ شرقی دانشگاه شیکاگو را نام برد، که در صفحات این کتاب از نام و آثارشان مکرر سخن به میان آمده است. در مورد یاکوبسن این را نیز باید افزود که همکاری نزدیکی میان ما بر اثر کشف الواح نیپور در سال‌های ۱۹۴۸ ـ ۱۹۵۲ م، به وسیلهٔ هیئت مشترک مؤسسه شرقی و موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا، به وجود آمد. تألیفات هیجان‌انگیز و الهام‌بخش بنو لاندزبرگر[4]، که از پرکارترین دانشمندان مباحث خط میخی است، منبع دائمی و راهنمای من در مسائل خط میخی است. آثار جدید برگر گنجینهٔ گرانبهایی در لغت‌شناسی سومری است.

اما در کار تحقیقی خود بیش از همه به ارنو پوبل که رهبری مطالعات سومری را در نیم قرن گذشته برعهده داشت. در سال‌های پس از ۱۹۳۰م، که عضو جمعیت لغتنامهٔ آشوری مؤسسهٔ شرقی بودم، از خرمن دانش وی توشه‌ها گرفتم. در آن روزها که سومرشناسی را در مدارس امریکا به عنوان یک درس رسمی نمی‌شناختند، پوبل، استاد مسلم این رشته، وقت و دانش خود را بی‌دریغ در اختیار من نهاد.

---

1. François Thureau Dangin
2. Anton Deimel
3. Adam Falkenstein
4. Benno Landsberger

سومرشناسی، برخلاف استنباط خواننده، حتی در بزرگ‌ترین دانشگاه‌های امریکا هم از موضوعات اساسی برنامهٔ درسی نیست، از این رو راهی که در پیش گرفته‌ام به پول و ثروت نمی‌انجامد و روزگار درازی برای آن که کرسی ثابت استادی را به چنگ بیاورم، به سختی و تنگدستی سپری کردم. سال‌های ۱۹۳۷ ـ ۱۹۴۲ م یک دورهٔ بحرانی از حیات علمی مرا تشکیل می‌داد و اگر کمک‌های مالی مؤسسهٔ جان سایمُن گوگنهایم[1] و انجمن فلسفهٔ امریکا نبود، کارهای علمی من ناتمام می‌ماند. در سال‌های اخیر کمک‌های بنیاد بولینگن[2] به من امکان داد که کارهای نویسندگی و علمی مباحث سومری را ادامه دهم، و برای همین منظور به خارج از کشور سفر کنم. از همکاری بی‌دریغ ادارهٔ باستان‌شناسی جمهوری ترکیه و مدیر موزه‌های استانبول کمال امتنان را دارم. بر اثر همراهی ایشان توانستم از الواح ادبی موزهٔ شرق باستان استانبول استفاده کنم. خانم معزز سیگ و خانم هاتیکه کیزلیای، متصدیان الواح موزه، پیوسته مرا یار و مددکار بوده‌اند، خصوصاً هنگام استنساخ صدها پاره‌لوح که آثار ادبی سومری بر آن منقوش است، از هیچ کمکی دریغ نداشته‌اند.

در خاتمه از خانم گرترود سیلور[3] که در پاک‌نویس کتاب به من کمک کرد سپاسگزاری می‌کنم.

فیلادلفیا

ساموئل نوح کریمر

1. John Simon Guggenheim
2. Bollingen Foundation
3. Gertrude Silver

فصل اول

آموزش و پرورش

نخستین مدارس جهان

پیدایش مدارس سومری نتیجهٔ مستقیم اختراع و توسعهٔ خط میخی بود. با این خط سومری‌ها سهم خود را به مدنیت اداکردند. نخستین اسنادکتبی سومر در یکی از شهرهای بین‌النهرین به نام اِرِک یا اِرِخ پیدا شده است. اسناد مذکور مشتمل بر بیش از یکهزار لوحهٔ گلی کوچک، و بیشتر مطالب آن‌ها دربارهٔ امور اداری و مسائل اقتصادی است. تمام این الواح را با خط تصویری نگاشته‌اند؛ بر روی چند لوحه مجموعه‌ای از لغات دیده می‌شود که به منظور تمرین و مشق نوشته شده‌اند، و از همین جا می‌توان دریافت که در سه هزار سال پیش از میلاد بعضی از کاتبان، امر تعلیم و تعلم خط را وجههٔ نظر خود قرار می‌دادند. پیشرفت این کار در قرون بعد به کندی گرایید، اما در اواسط هزارهٔ سوم پیش از میلاد در سراسر سومر مدارسی برپا شدند که منظماً به آموزش خط می‌پرداختند. درکاوش‌هایی که در سال‌های ۱۹۰۲-۱۹۰۳ م در شهر باستانی شوروپّک، زادگاه نوحِ سومری، به عمل آمد، تعداد معتنابهی «کتاب درسی» که تاریخ آن‌ها به ۲۵۰۰ قم می‌رسد، کَشف شد.

در نیمهٔ دوم هزارهٔ سوم پیش از میلاد کار تعلیم خط در مدارس سومری بالا گرفت و به تکامل گرایید. تاکنون از این دوره ده‌ها هزار لوحهٔ گلی به دست آمده و، به ظن قوی، صدها هزار لوحهٔ دیگر در دل خاک در انتظارکاوش‌های بعدی هستند. قسمت عمدهٔ این الواح اختصاص به امور اداری دارد و از همهٔ جهات زندگی اقتصادی سومر سخن می‌گوید. چنان‌که از همین الواح برمی‌آید، تعداد کاتبانی که در آن زمان به فن کتابت اشتغال داشته‌اند، به هزاران تن می‌رسید. در میان این عده،کاتبان مبتدی و ورزیده، منشیان دربار و معابد و نویسندگانی که در انواع خاصی از امور اداری کشور تخصص داشتند، یافت می‌شدند. بعضی از کاتبان در دستگاه حکومت تا

مرحلهٔ زمامداری هم پیش رفتند. می‌توان پنداشت که در همهٔ شهرهای سومر مدارس بسیاری برای تربیت کاتبان به وجود آمده بود که ارج و اهمیت بسیار داشتند.

لیکن در هیچ یک از الواح به سازمان و طرز کار مدارس سومری مستقیماً اشارتی نرفته است؛ برای دست یافتن به این گونه اطلاعات باید به نیمهٔ اول هزارهٔ دوم برگشت. از دورهٔ اخیر صدها لوحهٔ درس و تمرین در دسترس ماست. این الواح را دانش‌آموزان به منظور انجام تکالیف روزانهٔ خود پر کرده‌اند. قسمتی از آن‌ها، که توسط نوآموزان نوشته شده، بد خط‌اند؛ لیکن بعضی دیگر، که شاگردان ارشد سال‌های آخر نگاشته‌اند، خوش خط و زیبایند. از دفترهای مشق باستانی، دربارهٔ شیوهٔ آموزش و پرورش و چگونگی برنامه‌های سومری مطالب فراوانی می‌توان استنباط کرد. خوشبختانه آموزگاران سومری خود تمایل داشته‌اند که دربارهٔ زندگی تحصیلی مطالبی بنویسند، و در این زمینه مقاله‌های متعددی، ولو ناقص، بر جای مانده است. این منابع به ما امکان می‌دهند که تصویری از مقاصد، هدف‌ها، کارکنان، شاگردان، برنامه و طرز تدریس مدارس سومری ترسیم کنیم. چنین پیشرفتی در آن مراحل ابتدایی از تاریخ بشر شگفت‌انگیز است.

هدف اصلی مدارس سومری «آموزش علمی» بود. این مدارس در آغاز بدان منظور تأسیس شدند که با تربیت کاتبان نیازمندی‌های اقتصادی و اداری کشور و به ویژه نیازهای معابدها و کاخ‌ها رفع گردد. مدارس سومری بعدها هم این هدف را دنبال کردند. در هر حال این مدارس بتدریج توسعه یافتند و با بسط و گسترش برنامه‌های خود به صورت مراکز اصلی فرهنگی و تعلیماتی درآمدند و از همین مراکز دانشمندان و محققانی به پاخاستند. این دانشمندان در رشته‌های الهیات، گیاه‌شناسی، جانورشناسی، کانی‌شناسی، جغرافیا، ریاضی، دستور زبان و زبان‌شناسی مطالعه می‌کردند و گاهی هم بر دانش و معلومات زمان خود مطالبی می‌افزودند. اگر چه بیشتر فارغ‌التحصیلان این مدارس در دبیرخانهٔ معابد و کاخ‌ها به کار گمارده می‌شدند و گاهی به خدمت ثروتمندان و متنفذان درمی‌آمدند، با وجود این در میان آنان کسانی هم بودند که زندگانی خود را وقف بحث و تحقیق می‌کردند. عدهٔ زیادی از استادان مزبور مانند استادان دانشگاه‌های امروزی، از حقوق استادی امرار معاش می‌کردند و ساعات فراغت را به تتبع و تألیف اختصاص می‌دادند. مدرسهٔ سومری، که محتملاً در آغاز کار وابسته به معبد و دین بود، به مرور زمان به صورت مؤسسه‌ای با برنامه‌های دنیوی درآمد. حقوق کارکنان این مؤسسه‌ها از ماهیانهٔ دانش‌آموزان تأمین می‌شد.

تعلیم و تربیت نه اجباری بود و نه همگانی. اکثر دانش‌آموزان از خانواده‌های ثروتمند بودند و افراد تهیدست قدرت صرف عمر و مال برای دورهٔ طولانی تحصیل نداشتند. تا چندی پیش نظریات بالا، که دربارهٔ تعلیم و تربیت سومری ابراز می‌شد، مقرون به دلیلی نبود؛ لیکن در سال

۱۹۴۶م یکی از متخصصان آلمانی خط میخی به نام نیکلاس اشنایدر[1]، با استفاده از منابع آن دوره، توانست این نظر را مدلل سازد. بر روی هزاران سند اقتصادی و اداری مربوط به دو هزار سال پیش از میلاد، نام یک عدهٔ پانصد نفری به عنوان منشی قید گردیده و، برای مزید اطلاع، اسم و شغل پدران آن‌ها نیز نوشته شده است. اشنایدر فهرستی از این مطالب گرد آورد و، پس از غور و تأمل، دریافت که پدران این عده فارغ‌التحصیلان مدارس، غالباً از طبقهٔ حاکمان، معتمدان شهرها، شاعران، اداره‌کنندگان معابد، افسران ارتش، ناویان، مأموران عالیرتبهٔ مالیات، طبقات مختلف کاهنان، مدیران، کارفرمایان، سرکارگران، حسابداران و بایگانان‌اند؛ مختصر آن که عموماً از طبقهٔ مرفه شهرنشین بوده‌اند. در هیچ یک از این اسناد نامی از زنان برده نشده و این خود نشانهٔ آن است که زنان را به مدارس سومری راهی نبوده است.

رئیس مدرسه سومری را اومیا یعنی خبره و استاد می‌نامیدند و او را «پدر مدرسه» نیز می‌خواندند. شاگرد را «فرزند مدرسه» می‌گفتند و دانشیاران را هم «برادر مهتر» لقب داده بودند. دانشیاران از جمله وظیفه داشتند برای نوآموزان سرمشق تهیه کنند؛ وظیفهٔ دیگر آن‌ها رسیدگی به مشق دانش‌آموزان و آزمایش درس‌هایی بود که معمولاً از برمی‌خواندند. در میان کارکنان مدارس سومری استاد نقاشی و استاد زبان سومری هم وجود داشت. رسیدگی به حضور و غیاب دانش‌آموزان به عهدهٔ ارشد کلاس بود؛ امور انتظامی مدرسه را هم «مأمور شلاق» در اختیار داشت. درجه و رتبهٔ کارکنان مدارس را نمی‌دانیم، جز آن که رئیس آموزشگاه را پدر مدرسه می‌نامیدند. منبع درآمد آنان نیز بر ما معلوم نیست؛ شاید مدیر مدرسه از درآمد ماهیانهٔ شاگردان، حقوق همکاران خود را می‌داده است.

دربارهٔ برنامه‌های مدارس سومری، اطلاعات نفیسی از همان مدارس به یادگار مانده که اکنون در اختیار ما هستند. این اطلاعات در تاریخ باستانی بشر مانند ندارند. در این مورد بخصوص ما نیازمند گفته‌های پیشینیان یا استنتاج از مطالب پراکندهٔ موجود نیستیم، زیرا نوشته‌های خود دانش‌آموزان در دسترس ما هستند. این نوشته‌ها را دانش‌آموزان مبتدی و دانشجویان کلاس‌های بالاتر تهیه کرده‌اند. مشق‌های دانشجویان کلاس‌های بالا به قدری خوب نوشته شده‌اند که بزحمت می‌توان آن‌ها را از خط استادان بازشناخت. از روی همین نوشته‌ها درمی‌یابیم که برنامهٔ مدارس سومری از دو قسمت اصلی تشکیل می‌شده است: قسمت اول، نیمه‌علمی و بر اساس بحث و مطالعه؛ و قسمت دوم، ادبی و ابداعی.

دربارهٔ بخش نخست، که آن را نیمه‌علمی خوانده‌ایم، باید به خاطر داشت که موضوعات آن صرفاً ثمرهٔ انگیزه‌های علمی نبوده است؛ یعنی کوشش در راه رسیدن به حقیقت به خاطر خود

1. Nikolaus Schneider

حقیقت به عمل نمی‌آمد، بلکه در ضمن ترقی و پیشرفت هدف‌های مدارس، که آموزش خط سومری به کاتبان بود، موضوعات نیمه‌علمی نیز مطرح می‌شدند. آموزگاران سومری به منظور رفع نیازهای آموزشی، شیوه‌ای در تعلیم و تربیت ابداع کردند که بیشتر بر طبقه‌بندی زبان استوار بود. در این روش زبان سومری به گروه‌هایی از کلمات و عبارات وابسته به هم طبقه‌بندی می‌شد. دانش‌آموزان ملزم بودند آن‌ها را از بر کنند و بنویسند؛ این کار تا زمانی که به آسانی از عهدهٔ پس دادن مطالب مذکور برنمی‌آمدند ادامه می‌یافت. در هزارهٔ سوم پیش از میلاد کتاب‌های درسی مزبور کامل شدند و رفته رفته نمونه و سرمشق همهٔ مدارس سومری قرار گرفتند. جزو این کتاب‌ها فهرست‌های بلندی از اسامی درختان و انواع مختلف جانوران، از جمله حشرات و پرندگان، و همچنین نام شهرها، کشورها، روستاها، و سنگ‌ها و معادن دیده می‌شوند. این نوشته‌ها نمودار معلومات فراوان و عمیق سومریان در گیاه‌شناسی، جانورشناسی، جغرافیا، و کانی‌شناسی هستند و در روزگار ما دانشمندان تاریخ علوم، تازه پی به اهمیت آن می‌برند.

استادان سومری همچنین جداول مختلف ریاضی را با ذکر مسائل زیاد و راه‌حل‌های آن‌ها تهیه کرده بودند. در زمینهٔ زبان‌شناسی و مطالعهٔ دستور زبان سومری، از روی الواح باقیمانده از مدارس به نکات برجسته‌ای دست می‌یابیم. بر پاره‌ای از این الواح فهرست مفصلی از ترکیبات اسم و صیغه‌های فعل منقوش است که نمودار استادی و چیره‌دستی آنان در مباحث مربوط به صرف و نحو است. شکست تدریجی سومریان از اکدیان سامی‌نژاد، در ربع آخر هزارهٔ سوم، دانشمندان سومری را بر آن داشت که قدیم‌ترین واژه‌نامه را، که در تاریخ زندگی بشر شناخته شده است، فراهم سازند. فاتحان سامی به اقتباس خط سومری قناعت نکردند، بلکه به ادبیات سومریان به دیدهٔ احترام نگریستند و آن را مورد بحث و تقلید قرار دادند. این کار زمانی صورت گرفت که زبان سومری از مدت‌ها پیش از آن متروک مانده بود و به همین جهت احتیاج به تألیف واژه‌نامه‌ای احساس می‌شد که واژه‌های سومری و معادل اکدی آن‌ها را در بر داشته باشد.

کارهای ادبی و جنبه‌های ابتکاری برنامهٔ مدارس سومری، در درجهٔ اول، مطالعه و استنساخ و تقلید از مجموعهٔ بزرگ و متنوع آثار ادبی پیشینیان بود که، به ظن قوی، ایجاد و گسترش آن مربوط به نیمهٔ دوم هزارهٔ سوم پیش از میلاد است. این آثار و نوشته‌های قدیمی، که بر صدها فقره بالغ می‌شوند، از لحاظ شکل شاعرانه‌اند و از لحاظ حجم، برخی از پنجاه سطر کمترند و بعضی به هزار سطر هم می‌رسند. آنچه تاکنون از آن‌ها به دست آمده شامل مطالب زیر است: اسطوره‌ها و حکایت‌های حماسی که در داستان‌های منظوم آمده و ضمن آن‌ها اعمال و شاهکارهای خدایان و قهرمانان سومری ستوده شده‌اند؛ سرودهای مذهبی در نیایش خدایان و شاهان سومری؛ مرثیه‌هایی در سوگ ویرانی شهرهای سومر؛ و آثاری در حکمت، شامل امثال و افسانه‌ها و مقاله‌ها. از چندین هزار لوح و پاره‌لوح ادبی که از خرابه‌های

سومر به دست آمده‌اند، شمار بسیاری به خط دانش‌آموزان تازه‌کار هستند.

آگاهی و معلومات ما از شیوهٔ تدریس و نحوهٔ کار در مدارس سومری اندک است. بامدادان شاگردان به محض رسیدن به مدرسه، لوحی راکه روز پیش تهیه کرده بودند می‌خواندند، آن‌گاه برادر مهتر (دانشیار) لوح تازه‌ای حاضر می‌کرد و دانش‌آموزان به مطالعه و استنساخ آن می‌پرداختند. محتملاً «پدر مدرسه» و «برادر مهتر» الواح را به منظور اطمینان از صحت مطالب آن‌ها مورد رسیدگی قرار می‌دادند. جای تردید نیست که از بر کردن و به خاطر سپردن درس‌ها نقش بزرگی در آموزش دانش‌آموزان داشته است. استادان و دانشیاران، نوشته‌ها و متون ادبی را، که دانش‌آموزان ملزم به رونویسی و آموختنشان بودند، با توضیحات شفاهی خود روشن می‌ساختند. لیکن این توضیحات، که می‌توانند کمک بزرگی در فهم اندیشه‌های علمی و مذهبی و ادبی سومری بکنند، به احتمال قریب به یقین، تدوین نشده‌اند، به همین جهت از آن‌ها محروم مانده‌ایم و هرگز به آن‌ها دست نخواهیم یافت.

این نکته مسلم شده است که سومریان در مدارس خود روش‌های مترقی تعلیم و تربیت را به کار نمی‌بستند و انضباط با چوب برقرار می‌شد. گرچه گاهی آموزگاران شاگردان خود را با تمجید و تشویق وادار به کار می‌کردند، اما در مواردی که دانش‌آموزان دست از پا خطا می‌کردند از چوب استفاده می‌شد؛ زندگی تحصیلی شاگردان چندان خوش و آسوده نبود، زیرا همه‌روزه از طلوع تا غروب آفتاب را در مدرسه می‌گذراندند. شاید در طول سال تحصیلی تعطیلاتی هم در کار بوده، ولی از این بابت اطلاع درستی در دست نیست. شاگردان سالیان متمادی به تحصیل اشتغال داشتند و از اوان کودکی تا سال‌های جوانی در مدرسه به سر می‌بردند. البته بسیار جالب می‌بود اگر می‌دانستیم دورهٔ تخصصی دانش‌آموزان در هر درس چه مدت طول می‌کشیده است؛ لیکن در این موضوع از منابع موجود نمی‌توان چیزی دریافت، همچنان که بسیاری از موضوعات مربوط به فعالیت‌های مدارس، به همین جهت، مبهم و تاریک مانده‌اند.

اکنون ببینیم که ساختمان مدارس باستانی سومری چگونه بوده است. در کاوش‌های انجام شده در چندین نقطه از بین‌النهرین، به بناهایی برخورده‌اند که به دلایلی آن‌ها را از آن مدارس می‌پندارند. یکی از این بناها را در نیپور و دیگری را در سیپَّر و سومی را در اور یافته‌اند. تنها چیزی که این بناها را از خانه‌های معمولی متمایز می‌سازد، الواح بی‌شماری است که از آن‌ها به دست آورده‌اند؛ از این رو بعید نیست که در این تشخیص اشتباهی هم روی داده باشد. در هر صورت در سال‌های ۱۹۳۴ - ۱۹۳۵ م فرانسویانی که در شهر باستانی ماری، در مغرب نیپور، حفاری می‌کردند، در یکی از عمارات به دو اتاق برخوردند که از نظر ظاهر به اتاق درس شباهت فراوان داشتند، خاصه آن که در هر اتاق چند ردیف نیمکت آجری دیده می‌شد و هر یک از آن‌ها برای نشستن یک یا دو یا چهار نفر ساخته شده بود. شگفت آن که در این اتاق‌ها

لوحی نیافته‌اند و این موضوع سبب می‌شود که نتوان اظهارنظر قاطع کرد.

اما خود دانش‌آموزان دربارهٔ شیوهٔ تعلیم و تربیت آن زمان چه تصوراتی داشته‌اند؟ برای پاسخ دادن به این سؤال، یا حداقل قسمتی از آن، فصل دوم را آغاز می‌کنیم؛ موضوع این فصل گفتاری است دربارهٔ زندگی تحصیلی که در چهار هزار سال قبل نوشته و اخیراً جمع‌آوری و ترجمه شده است و مخصوصاً از نظر روشن ساختن روابط شاگرد و استاد، در تاریخ آموزش و پرورش، بی‌مانند است.

فصل دوم

ایام تحصیل

نخستین ماجرای تملق و چاپلوسی

یکی از آثار جالب انسانی، که تاکنون در خاور نزدیک به دست آمده، مقاله‌ای است دربارهٔ کار روزانهٔ یک دانش‌آموز. مقاله را استادی ناشناس دو هزار سال پیش از میلاد نگاشته است. عبارات صریح و روشن این مقاله حکایت از آن دارد که سرشت آدمی با گذشت چند هزار سال چندان تغییری نیافته است. بنابر آنچه در این مقاله آمده، دانش‌آموز سومری ــ برخلاف هم‌قطار امروزی خود ـ از دیر رفتن به مدرسه بیمناک است، چون در آن صورت چوب معلم در انتظار وی خواهد بود. صبحگاهان که از خواب برمی‌خیزد، از مادرش می‌خواهد که ناهارش را هر چه زودتر فراهم سازد. در مدرسه معلم، یا دستیارش، هر گونه کژی و کاستی او را با ضربه‌های شلاق تصحیح می‌کند. در این مورد تردیدی نداریم، چون در خط میخی برای تنبیه علامت «گوشت و چوب» را به کار برده‌اند. آموزگاران، مانند همکاران امروزی خود، حقوق مکفی نمی‌گرفتند، لذا برای ازدیاد درآمد خویش، از کمک اولیای کودکان استقبال می‌کردند.

این مقاله که بی‌شک اثر خامهٔ یکی از «استادان» خانهٔ الواح یا مدرسه است، با این پرسش آغاز می‌شود: «ای دانش‌آموز! در روزهای پیشین به کجا می‌رفتی؟» دانش‌آموز جواب می‌دهد: «به مدرسه می‌رفتم.» نگارندهٔ مقاله می‌پرسد: «در مدرسه چه می‌کردی؟» پاسخ دانش‌آموز به این پرسش، نیمی از مقاله را در برمی‌گیرد؛ و اینک خلاصهٔ آن: «لوحم را از برمی‌خواندم و ناهار می‌خوردم، آن‌گاه لوح تازه‌ای تهیه می‌کردم و به پایان می‌رساندم. عصرها تکلیف کتبی من معین می‌شد و پس از تعطیل مدرسه به خانه می‌شتافتم. در خانه، پدر انتظار مرا می‌کشید. تکلیف خود را به او می‌گفتم و پس از آن لوحه را نزد وی می‌خواندم. پدرم از شنیدن آن خشنود می‌شد. سپیده‌دم که از خواب برمی‌خاستم، مادرم را می‌دیدم؛ به او می‌گفتم: 'غذای ظهر مرا آماده کن تا

به مدرسه بروم.' مادرم دو قرص نان به من می‌داد و روانهٔ مدرسه‌ام می‌ساخت. در مدرسه ارشد کلاس می‌پرسید: 'برای چه دیر آمدی؟' هراسان و وحشتزده در حالی که قلبم از ترس می‌تپید، به حضور استاد می‌رسیدم و مراسم ادب را به جای می‌آوردم.»

اما چه شرط ادب را به جای آورده باشد یا نه، گمان می‌رود، آن روز برای دانش‌آموز روز خوبی نبوده است، چون کارکنان مدرسه به بهانه‌های مختلف او را تنبیه می‌کردند: گاهی به بهانهٔ صحبت کردن و زمانی به سبب ایستادن در کلاس و وقتی به خاطر خارج شدن از مدرسه. از همه بدتر، استاد به او می‌گوید: «مشقت رضایت‌بخش نیست.» و سپس پای چوب به میان می‌آید. با این عمل کاسهٔ صبر کودک لبریز می‌شود، پیش پدر می‌رود و از او می‌خواهد که معلم را به خانه دعوت کند و با تقدیم هدایایی او را بر سر مهر آورد.

در واقع این نخستین ماجرای تملق و چاپلوسی است که ما از سرگذشت پیشینیان داریم. مقاله چنین ادامه می‌یابد: پدر خواهش فرزند را می‌پذیرد و معلم را به خانه دعوت می‌کند. در خانه معلم را در صدر مجلس می‌نشانند، شاگرد کمر به خدمت استاد می‌بندد و در ضمن آنچه از لوح‌نویسی آموخته در محضر پدر بازمی‌گوید. پس از آن پدر دانش‌آموز غذا و شراب و لباس‌های فاخر و هدایایی نفیس، به همراه انگشتری، به معلم ارزانی می‌دارد. معلم از این همه گشاده‌دستی و بزرگی خوشدل می‌گردد و کودک را با سخنانی شاعرانه و دل‌انگیز پشتگرم و امیدوار می‌سازد و به او نوید کامیابی در فن دبیری می‌دهد. قسمتی از گفته‌های معلم را نقل می‌کنیم: «ای جوان اکنون که سخنانم را از یاد نبردی و پندهای مرا به گوش دل نیوشیدی، باشد که در فن دبیری مقامی والا یابی و آن چنان ورزیده و چیره‌دست گردی تا راهبر همگنان و سرور یاران شوی؛ در میان همشاگردان والاترین پایه را احراز کنی؛ تو کارهای مدرسه را بخوبی انجام داده‌ای و در زمرهٔ اهل علم و فضیلت درآمده‌ای.»

با این عبارات سرشار از شوق و امید، مقالهٔ روزهای تحصیل به پایان می‌رسد. این استاد شاید به خواب هم نمی‌دید که مقالهٔ او دربارهٔ زندگی دوران تحصیل، پس از چهارهزار سال، توسط یکی از استادان دانشگاه‌های امریکا زنده شود. خوشبختانه این مقاله را مردم آن دوره پسندیده بودند، زیرا تاکنون ۲۱ نسخه از آن به دست ما رسیده است: سیزده نسخهٔ آن در موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا، هفت نسخه در موزهٔ شرق باستانی استانبول، و یک نسخه در موزهٔ لوور نگهداری می‌شود.

داستان گردآوری پاره‌لوح‌های این سند، که بتدریج صورت گرفت، از این قرار است: مدت‌ها پیش، یعنی در سال ۱۹۰۹ م، بخشی از مقالهٔ «ایام تحصیل» توسط یکی از محققان جوان خط میخی بنام هوگو رادو استنساخ شد و انتشار یافت. چون آن قسمت مربوط به وسط مقاله بود، هوگو رادو در آن زمان نتوانست پی به مضمون آن ببرد. طی ۲۵ بعدی قسمت‌های دیگری از

مقاله توسط خاورشناسان نامداری چون استیفن لنگدون و ادوارد شی‌یرا و هانری دوژنویاک به طبع رسید. لیکن این مطالب هنوز برای نمایاندن اهمیت مقاله کافی نبودند.

در سال ۱۹۳۸ م پس از یک توقف نسبتاً طولانی در استانبول، موفق شدم پنج پاره‌لوح دیگر از این سند را بیابم. یکی از آن‌ها پاره‌لوح چهارستونی سالمی بود که اساساً تمام مقاله را در بر داشت. همین لوحه به من امکان داد که پاره‌لوح‌های دیگر مقاله را مرتب کنم، و از آن پس الواح بیشتری در موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا شناختم که در میان آن‌ها از لوح چهارستونی تا قطعه‌های کوچک که فقط چند خط ناقص و شکسته بر روی آن‌ها منقوش بود، دیده می‌شد. در نتیجه متن کامل مقاله تنظیم شد، البته به استثنای چند علامت میخی که همچنان نامفهوم ماندند.

این نخستین گام موفقی بود که در کار روشن ساختن مضمون مقاله برداشتم. ترجمهٔ مورد اعتماد و صحیح مقاله اقدام پراهمیت و دشواری بود. چند بخش از این سند را دو دانشمند متخصص تاریخ سومر به نام ترکیلد یاکوبسن، ازکارکنان مؤسسهٔ شرقی دانشگاه شیکاگو، و آدام فالکنشتاین از دانشگاه هایدلبرگ، با موفقیت ترجمه کرده بودند. این ترجمه‌ها همراه با راهنمایی‌های بنو لندزبرگر، استاد سابق دانشگاه‌های لایپزیگ و آنکارا و عضو کنونی مؤسسهٔ شرقی دانشگاه شیکاگو، در تهیهٔ نخستین ترجمهٔ کامل سند به کار رفتند. ترجمهٔ مزبور در مجلهٔ متخصصان این فن، یعنی *مجلهٔ انجمن شرق‌شناسی امریکا* در سال ۱۹۴۹ م انتشار یافت. ذکر این نکته نیز لازم است که مقادیر زیادی از لغات و عبارات سومری این مقالهٔ کهن نامطمئن و مبهم است. می‌توان امیدوار بود که یکی از استادان آینده توفیق ترجمهٔ دقیق‌تری از مقاله را بیابد.

تا این‌جا سخن از نویسندگان و سخنوران بود، ولی امور این جهان به دست سیاستمداران و نظامیان می‌گردد، نه استادان و شاعران؛ گرچه اینان به این اعتراف گردن نمی‌نهند. به هر صورت فصل سوم کتاب دربارهٔ «سیاست زور» است. پنج‌هزار سال پیش یکی از فرمانروایان سومری با ایجاد ماجراهای سیاسی، مقاصد خود را پیروزمندانه پیش برده است.

فصل سوم

امور بین‌الملل

نخستین جنگ روانی

آن‌جا که دریای مرمره به شعبهٔ خلیج‌مانند «شاخ زرین» و به شعبهٔ رودمانند بُسفر منشعب می‌شود، بخشی از شهر استانبول قرار گرفته که به سرای بُرنو[1] معروف است. پانصد سال پیش سلطان محمد دوم، فاتح استانبول، در پناه دیوارهایی بلند و نفوذناپذیر، کاخ و مقر حکمرانی خود را در همین منطقه بنا کرد. قرن‌ها گذشت و سلاطین عثمانی هر یک کاخی بر مجموعه کاخ‌ها افزودند و مساجد و خانه‌هایی ییلاقی با باغ‌ها و فواره‌ها بر پا کردند. در میدان‌های این کاخ‌ها، که از سنگ فرش شده بودند، و در باغ‌های پست و بلند آن‌ها، زنان حرمسرا با همراهان خود و شاهزادگان با غلامان ملازم همواره تفرج می‌کردند. عدهٔ کمی به درون کاخ‌ها راه داشتند و معدودی از آنان از زندگی داخلی ایشان آگاه بودند.

لیکن دورهٔ «سلاطین» سپری شد و سرای بُرنو قیافهٔ دیگری به خود گرفت. بیشتر آن دیوارهای بلند و آن برج‌های مرتفع فرو ریختند؛ باغ‌های اختصاصی تبدیل به گردشگاه‌های عمومی شدند و مردم استانبول اکنون برای فرار از گرمای تابستان به سایهٔ درختان کهن این باغ‌ها پناه می‌برند. اما عمارات و کاخ‌های مرموز و خانه‌های اسرارآمیز اکنون تبدیل به موزه شده‌اند. ترکیه نیز حکومت جمهوری یافت.

در یکی از اتاق‌های پرپنجرهٔ یکی از همین موزه‌ها، یعنی موزهٔ شرق باستانی، کنار میز مستطیل‌شکلی نشسته‌ام. تمثال آتاترک، بنیانگذار قهرمان و محبوب جمهوری نوین ترکیه با چهره‌ای گشاده و چشمانی غمزده رو به روی من آویزان است. هنوز گفتنی و نوشتنی دربارهٔ این

---

۱. دماغهٔ کاخ.

مرد بزرگ بسیار است، او را از جهاتی می‌توان از برجسته‌ترین مردان قرن حاضر دانست. اما سر و کارِ من با قهرمانان عصر حاضر نیست، اگر چه سازندهٔ تاریخ هم باشند؛ سر و کار من با قهرمانان فراموش‌شدهٔ روزگاران کهن است، چون فن من تحقیق در تاریخ سومر است.

بر روی میزی که برابر من است، یک لوح گلی قرار گرفته است. نگارندهٔ این لوحه نزدیک به چهارهزار سال پیش می‌زیست. خط لوحه میخی، و زبان آن سومری است. این لوحه چهارگوش است، به اندازهٔ ۲۲/۵ در ۲۲/۵ سانتیمتر، و در واقع از یک کاغذ تحریر عادی هم کوچک‌تر است، اما کاتبی که آن را نگاشته، لوحه را به دوازده ستون منقسم کرده و با استفاده از خطی بسیار ریز توانسته است در این صفحهٔ محدود ششصد سطر از یک منظومهٔ قهرمانی سومری را بگنجاند. این منظومه را «انمرکار و فرمانروای ارته» نام نهاده‌ام. کارهای قهرمانی این قصیده مربوط به پنج‌هزار سال پیش است، اما آهنگ آن به گوش ما آشناست، چون در منظومه سخن از حادثه‌ای رفته که در آن سیاست زور اعمال کرده‌اند، همان‌گونه که امروز نیز مرسوم و معمول است.

در قصیده چنین آمده است: قرن‌ها پیش از آن که سرایندهٔ داستان دیده بدین جهان گشاید، یکی از قهرمانان نامدار سومر به نام انمرکار می‌زیست. انمرکار بر ناحیه اِرِک، که در جنوب بین‌النهرین میان دجله و فرات واقع بود، فرمان می‌راند. در مشرق، ارک ناحیهٔ دیگری به نام اَرَته در ایران قرار داشت و فاصلهٔ آن تا ارک بسیار زیاد بود. دو دولت مذکور را هفت رشته‌کوه از یکدیگر جدا می‌کرد و به علاوه، ارته بر قلهٔ کوه صعب‌العبور و مرتفعی بنا شده بود. ارته شهر خوشبختی بود و در آن معدن و سنگ بوفور یافت می‌شد؛ ضمناً ارک، قلمرو انمرکار، که در زمین‌های پست و هموار بین‌النهرین بود، به این مواد کمیاب احتیاج مبرم داشت. پس عجب نیست اگر انمرکار چشم طمع به ارته و ثروت‌های طبیعی آن بدوزد و در صدد آن باشد که مردم و فرمانروایان آن را به فرمان خود درآورد. برای نیل به این مقصود، انمرکار علیه فرمانروای ارته به جنگ روانی پرداخت و پیروز شد. انمرکار با وارد ساختن فشار بر ارته آن‌چنان روحیهٔ فرمانروایان و مردم را تضعیف کرد که ناچار تن به تسلیم دادند و از استقلال خود چشم پوشیدند.

همهٔ این ماجرا به شیوهٔ کنایه و تفصیل، یعنی اسلوب نگارش حماسه در سراسر جهان، بیان شده است. قصیده با دیباچه‌ای در وصف عظمت ارک و کولَب (منطقه‌ای در حوزهٔ ارک یا در نزدیکی آن) از قدیم‌ترین زمان‌ها شروع می‌شود و سپس برتری ارک را بر ارته، به خاطر هواخواهی ایزدبانو ایننّه، بیان می‌کند. حوادث اصلی این چکامه با عبارت «یکی بود و یکی نبود» شروع می‌شود.

شاعر چنین گوید: چون انمرکار فرزند اوتو، خدای خورشید، بر آن شد که ارته را به زیر سلطه و فرمان خود درآورد، نزد خواهرش ایننه، ایزدبانوی عشق و جنگ سومری، به لابه و التماس پرداخت و از خواهر خود خواست مردم ارته را وادار سازد که سیم و زر و سنگ لاجورد و

سنگ‌های قیمتی دیگر برایش بیاورند و معبد و مزار بنا کنند؛ خصوصاً معبد اپسو (شهری در کنار خلیج فارس) را که عبادتگاه دریایی انکی ایزد سومری آب است.

اینَنه درخواست برادرش را پذیرفت و به او توصیه کرد تا فرستاده‌ای کارآزموده برای گذشتن از کوه‌های باعظمت اَشنان، که ارته را از ارک جدا می‌کرد، برگزینند؛ و او را مطمئن ساخت که مردم ارته بناهایی را که خواسته بود بسازند. انمرکار فرستادهٔ خود را انتخاب کرد و به سوی فرمانروای ارته گسیل داشت، و ضمن نامهٔ تهدیدآمیزی به فرمانروای ارته اخطار کرد که اگر وی و مردم ارته سیم و زر به ارک نفرستند و معبد انکی را نیارایند، شهر ارته را ویران خواهد کرد. انمرکار برای این که پیامش مؤثر افتد، به فرستادهٔ خود توصیه کرد تا افسون انکی را نزد فرمانروای ارته بخواند. در این افسون توضیح داده شده که چگونه انکی «عصر طلایی» انسان را به رهبری انلیل برانداخته است.

قاصد انمرکار پس از عبور از هفت کوه به مقصد خود، ارته، رسید و پیام خواجه‌اش را به فرمانروای ارته ابلاغ کرد و از او پاسخ پیام را خواست. فرمانروای ارته تسلیم انمرکار نشد و مدعی گردید که اینَنه او را به حکومت ارته برگزیده است. پیک انمرکار این دعوی را رد کرد و گفت: اینَنه، که اکنون ملکهٔ اَنّه است بر انمرکار نوید داده که ارته را به قلمروش ضمیمه کند. فرمانروای ارته از شنیدن این سخن دچار حیرت شد و انمرکار را از توسل به اسلحه بر حذر داشت و پیشنهاد کرد که دو تن از جنگاوران دو طرف با یکدیگر مصاف دهند. اما در خاتمهٔ پیام خود افزود: حال که اینَنه به دشمنی وی برخاسته، حاضر به تسلیم است، به شرط آن که انمرکار غلهٔ بسیار به ارته ببخشد. پیک انمرکار با شتاب به ارک بازگشت و پاسخ فرمانروای ارته را در تالار اجتماعات بدو ابلاغ کرد. انمرکار، پیش از آن که قدم دیگری بردارد، دست به چند کار زد که ظاهراً جزو آداب و رسوم مذهبی بود. وی نزد، نیدَبَه، ایزدبانوی حکمت سومری، رفت و با وی به شور پرداخت سپس غله‌ها را بر چارپایان بارکرد و با فرستاده‌ای مخصوص به سوی ارته روانه ساخت. انمرکار به پیک خود فرمان داد که نزد فرمانروای ارته «عصای سلطنتی ارک» را ستایش کند و از فرمانروای ارته بخواهد که سنگ لاجورد و عقیق به ارک بفرستد. پیک انمرکار چون به مقصد رسید، بارهای غله را خالی کرد و پیام را به ارته ابلاغ نمود. مردم ارته از رسیدن غله شادمان شدند و به رضا و رغبت برای انمرکار سنگ عقیق هدیه فرستادند (از سنگ لاجورد چیزی گفته نشده است) و بزرگ‌تران «خانهٔ پاکیزهٔ» او را ساختند.

فرمانروای ارته از مشاهدهٔ این اوضاع سخت برآشفت و در ستایش عصای سلطنتی خود سخن‌ها راند و مطالبی گفت که چندان تفاوتی با گفته‌های انمرکار نداشت و در ضمن تأکید کرد که لازم است پادشاه ارک برای وی سنگ لاجورد و عقیق بفرستد.

همین که فرستادهٔ انمرکار از ارته بازگشت، انمرکار چندین فال گرفت؛ فال مخصوصی که قطعه‌ای از نی نوشیم را از روشنایی به سایه و از سایه به روشنایی می‌بردند و سرانجام آن را پس

از گذشت پنج‌سال و ده‌سال قطعه‌قطعه می‌کردند. انمرکار فرستادهٔ خویش را یک بار دیگر به ارته گسیل داشت، منتها این بار عصای سلطنتی خود را نیز بدو سپرد و او را «تنها» روانه داشت. فرمانروای ارته از دیدن عصای سلطنتی انمرکار سراسیمه و هراسان شد و روی به شَتَمّو کرد و از مصیبت‌هایی که بر اثر بی‌مهری اینّنه نصیب ارته شده بود، بتلخی سخن گفت. ولی از کلام او آثار تسلیم به انمرکار هویدا بود، با این حال باز هم انمرکار را به مبارزهٔ تن‌به‌تن دعوت کرد و از او خواست که به نمایندگی خود یکی از جنگجویان ارک را برای جدال برگزینند تا معلوم گردد کدام طرف نیرومندتر است. در این دعوت به مبارزه، عبارت لغزمانندی به کار رفته، چون از انمرکار خواسته است که برگزیده‌اش نه سیاه باشد و نه سفید، نه گندمگون باشد و نه زرد ــ البته این گفته در مورد انسان پوچ و بی‌معنی است. قاصد با دعوت به مبارزه به ارک بازگشت، ولی انمرکار به او حکم کرد که هر چه زودتر به ارته بازگردد و پیامی را که متضمن سه نکته بود به حاکم ارته ابلاغ نماید:

۱. انمرکار به مبارزه‌جویی او پاسخ مثبت می‌دهد و در مقام آن است که یکی از ملازمان خود را به نبرد نمایندهٔ فرمانروای ارته روانه سازد تا لافزن از شجاع باز شناخته شود.

۲. انمرکار می‌خواهد که فرمانروای ارته سیم و زر و سنگ‌های قیمتی برای اینّنه انبوه کند.

۳. یک‌بار دیگر تهدید می‌کند که اگر سنگ‌های کوهستان را برای بنا و تزیین مزارش در اریدو نیاورند، شهر ارته را با خاک یکسان سازد.

بخش اول نامهٔ انمرکار، عبارت لغزمانند فرمانروای ارته را دربارهٔ رنگ جنگاوری که باید انتخاب شود، روشن می‌سازد. چون انمرکار به جای کلمهٔ جنگاور، لغت «جامه» را به کار می‌برد و این خود دلیل آن است که منظور رنگ جامهٔ جنگجوست، نه خود او. در جملهٔ بعدی سرایندهٔ قصیده پرده از روی موضوع پراهمیتی برمی‌دارد که، اگر در ترجمهٔ آن راه خطا نرفته باشیم، بدان معنی است که انمرکار فرمانروای کولب نخستین کسی بود که نوشتن بر الواح گلی را مرسوم ساخت، چون فرستادهٔ او در سخن چالاک نبود و نمی‌توانست پیام را بدرستی بگزارد، شاید بدین جهت که پیام طولانی و مفصل بود. فرستادهٔ مذکور لوح انمرکار را به فرمانروای ارته رساند و در انتظار جواب ماند، لیکن به نظر می‌رسد که از نقطهٔ نامعین و غیرمترقبه‌ای کسی به مدد و یاری فرمانروای ارته برمی‌خیزد و ایشکور ایزد، سومری باران و توفان، گندم و باقلای بیابانی برای وی می‌آورد، و آن‌ها را بر روی هم انبار می‌کند. با مشاهدهٔ آن‌ها فرمانروای ارته قویدل می‌شود و از روی اطمینان روی به فرستاده می‌کند و می‌گوید: «اینّنه هرگز ارته را رها نکرده و از خانه و کاشانهٔ خویش دست نکشیده است.» متن داستان از این پس به علت شکستگی لوح‌ها ناقص و مبهم است به نحوی که دنبال کردن حوادث داستان دشوار است. ولی جسته گریخته می‌توان فهمید که سرانجام مردم ارته سیم و زر و سنگ لاجورد به ارک حمل می‌کنند و در معبد انّه برای اینّنه گرد می‌آورند.

بدین‌سان درازترین حماسه‌ای که تاکنون از سومر به دست آمده، پایان می‌پذیرد. این قطعه در نوع خود نخستین حماسهٔ جهان ادب است. متن آن را از روی بیست لوح و پاره‌لوح گرد آورده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها لوح دوازده‌ستونی موزهٔ شرق باستانی استانبول است. این لوحه را در سال ۱۹۴۶ م شخصاً در استانبول استنساخ کردم که خلاصهٔ آن از نظر خوانندگان گذشت. متن سومری منظومه و ترجمهٔ انگلیسی آن در سال ۱۹۵۲ م از طرف موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا انتشار یافت.

حتی کسانی که در این فن تخصص ندارند، اذعان خواهند کرد که این قسمت از اشعار قهرمانی کهن، علاوه بر اهمیت، بسیار شیوا و خیال‌انگیز است. ترجمهٔ تحت‌اللفظی قسمت‌های سالم نیمهٔ اول قصیده را، که معرف روح و مضمون آن است، در زیر درج می‌کنیم. قطعه‌ای که انتخاب شده حاوی این نکات است: درخواست تضرع‌آمیز انمرکار از حامی خود ایننه، اندرزهای ایننه، فرمان‌های انمرکار به فرستاده‌اش و اجرای این فرمان‌ها به وسیلهٔ پیک، خشم فرمانروای ارته و رد تقاضای انمرکار، و سرانجام اصرار پیک انمرکار، که ایننه جانب انمرکار را دارد و اثر این سخن بر فرمانروای ارته.

خواننده باید به خاطر داشته باشد که دو یا سه یا چهار نقطه نشانهٔ حذف یک یا دو یا سه کلمه است که به دلایلی صورت گرفته است:

یکی بود و یکی نبود. سالاری بود که ایننه در قلب مقدسش او را گزیده بود، و این سالار از سرزمین شوبه بود.
انمرکار فرزند اوتو خدای خورشید،
از خواهرش ایننه، ملکهٔ نیکوکاری....،
از ایننهٔ مقدس چنین خواهش کرد:
«خواهر، ایننه! برای ارک
بگذار مردم ارته استادانه سیم و زر فراهم کنند،
بگذار سنگ لاجورد بیاورند،
بگذار سنگ‌های قیمتی و لاجورد خالص بیاورند؛
برای ارک شهر مقدس....،
و برای انشان که در آن اقامت داری،
بگذار بسازند....؛
از گیپر مقدس، آن‌جا که مسکن گزیدی،
باشد که مردم ارته درون آن را استادانه بسازند؛
و من در آن دعا و نیایش کنم؛

بگذار ارته به ارک تسلیم گردد،
بگذار مردم ارته...،
سنگ‌ها را از کوهستان فرود آورند،
و معبد بزرگ و مزار عظیم مرا بنا کنند.
برای من مزار عظیمی که پرستشگاه خدایان است بنیاد گذار،
قوانین آسمانی مرا در کولب اجرا کن،
معبد اپسو را چون جبال مقدس برپا دار،
اریدو را چون کوهسار پاکیزه کن،
و معبد مقدس اپسو را چون غاری بنا کن؛
من در آن زمان که سرودهای آسمانی اپسو را می‌سرایم،
آن گاه که قوانین مقدس را از اریدو می‌آورم
زمانی که تحت پاکیزهٔ کاهنان را چون غنچه‌ای می‌گشایم،
هنگامی که در ارک و کولب نامگذاری می‌کنم،
باشد که... معبد بزرگ را به گیپر آورند،
و... گیپر را به معبد بزرگ آورند،
و مردم با دیدهٔ اعجاب و تحسین بنگرند،
اوتو با دیدگانی پر از شادی بنگرد.»
اوست که... مایهٔ مسرت «آنِ» مقدس است، ملکه‌ای که با دیدهٔ عطوفت به کوهستان می‌نگرد،
بانویی که سرمهٔ چشمش اَمَئو شومگَلَنَّه است،
اینَنه ملکهٔ همهٔ زمین‌ها،
به انمرکار فرزند اوتو گفت:
«ای انمرکار پندی دهمت آن را کار بند!
به سخنانی که تو را می‌گویم گوش دار،
پیک سخندانی برگزین...،
و گفته‌های اینَنهٔ سخنور را بدو بازگوی.
بگذار از... کوهستان بالا رود،
و از... کوهستان فرود آید،
در برابر... انشان،
بگذار چون نغمه‌پرداز جوانی به سجده درآید،

لرزان و ترسان از عظمت کوهستان،
سرگردان در میان گرد و غبار
ارته به ارک تسلیم خواهد شد،
مردم ارته،
آن گاه که سنگ‌ها را از کوه‌های سرزمین خود فرود آورند،
مزار عظیمی برای من بنیاد گذارند، بقعهٔ خدایان،
قوانین آسمانی را در کولب برای تو اجرا کنند،
اپسو را چون جبال مقدس برای تو بنا کنند،
اریدو را چون کوهسار برای تو پاکیزه کنند،
معبد مقدس اپسو را چون غاری برای تو بنیاد گذارند،
تو! هنگامی‌که سرودهای اپسو را می‌سرایی،
و قوانین مقدس را از اریدو می‌آوری،
آن گاه که تخت مقدس کاهنان را چون غنچه می‌گشایی،
و در ارک و کولب تاج بر سر می‌نهی،
.. معبد بزرگ را به گیپر می‌آورند،
.. گیپر مقدس را به معبد بزرگ می‌آورند،
مردم با تحسین و اعجاب می‌نگرند،
اوتو با رضامندی می‌نگرد،
مردم ارته،
(چهار سطر حذف شده است)
چون گوسفندان کوهستان در برابر تو زانو می‌زنند،
ای «سینهٔ» خانهٔ مقدس که چون خورشید ظاهر می‌شود،
تو یاور محبوب او هستی،
ای انمرکار فرزند اوتو تو در خور ستایشی.»
خواجه به سخنان اینَنهٔ مقدس گوش فرا داد،
پیک سخندانی برگزید،
و گفته‌های اینَنهٔ سخنور را بدو باز گفت:
«باید از کوه‌ها بالا روی،
از کوه‌ها فرود آیی،
در برابر... انشان،

چون نغمه‌پرداز جوانی سجده کنی،
از وحشت کوهستان عظیم،
در گرد و غبار سرگردان شوی،
ای قاصد، با فرمانروای ارته صحبت کن و به او بگو:
'مردم آن شهر را چون پرندگانی که از درخت پرواز می‌کنند می‌گریزانم، آنان را چون پرنده‌ای که به آشیانه‌های نزدیک پرواز می‌کند پراکنده می‌سازم،
ارته را چون... ویران می‌کنم،
چون شهر زیر و زبر شده‌ای بر خانهٔ شما گرد و غبار می‌افشانم
ارته، سرزمینی که انکی نفرین و لعنت کرد،
آن سرزمین را به یقین ویران می‌کنم، مانند شهرهایی که اکنون ویران‌اند،
اینَنه با سلاح پشت سر آن به پا خاسته،
اینَنه سخن خود را گفته، اینَنه سخن خود را پس گرفته،
تل خاکستری آن را بر خاکستر می‌نشانم،
پس زر را از سنگ معدن طلا استخراج کن،
و سیم را در خاکش سوده،
سیم فراهم کن،
سبدها را بر استرهای کوهستانی محکم ببند
خانهٔ... انلیل، خدای کهتر سومر را،
که نودیمود در قلب مقدسش گزیده است،
مردم کوهستان که قوانین مقدس و پاکیزه دارند، برای من بنا کن،
و چون درخت شمشاد آن را پر گل و شکوفنده ساز،
و چون اوتو به هنگام طلوع از گنونو، آن را درخشان ساز،
آستان آن را برای من بیارای،»
(بیست و هفت سطر حذف شده است)
قاصد به سخنان پادشاه گوش فرا داد.
شبانگاهان در پرتو ستارگان راه پیمود،
روزها با اوتوی آسمانی همراه بود،
سخنان بزرگ اینَنه... بدو در.... ابلاغ شد،
از کوه‌های.... بالا رفت،
و از کوه‌های... فرود آمد،

در برابر... انشان،
چون نغمه‌خوان جوان بر زمین افتاد،
از بیم کوه‌های عظیم دچار وحشت شد،
در گرد و غبار سرگردان گشت،
پنج کوه و شش کوه و هفت کوه را پشت سرگذاشت،
سر خود را بالا برد و ارته را در نزدیکی دید،
شادمان پای در میدان ارته نهاد،
مقام و منزلت پادشاه خود را ستود،
راز دل را با عزت و احترام فاش ساخت،
قاصد به فرمانروای ارته چنین گفت:
«پدرت، شاهنشاه من، مرا بدین‌جا فرستاد،
فرمانروای ارک، فرمانروای کولب مرا بدین‌جا گسیل داشت،»
«پادشاه تو، چه گفت و چه فرمان داد؟»
پادشاه من چنین گفت و چنین فرمود:
«پادشاه من از روز تولد شایستهٔ تاج و تخت بود،
فرمانروای ارک، اژدهای سومر که از همه پیش است همانند...
قوچی که آراسته به فر شاهی است در کوهستان محصور،
شبانی که...
در قلب کوهسار از گاوی باوفا به دنیا آمد،
انمرکار، فرزند اوتو، مرا نزد تو فرستاد.
چنین است سخنانی که او گفت:
و مردم شهر تو را چون پرندگانی که از درخت پرواز می‌کنند، می‌گریزانم،
آنان را چون پرنده‌ای که به آشیانه‌های نزدیک پرواز می‌کند پراکنده می‌سازم،
ارته را چون... ویران می‌کنم،
چون شهر زیر و زبر شده‌ای بر خانهٔ شما گرد و غبار می‌افشانم،
ارته سرزمینی که انکی نفرین و لعنت کرد،
آن سرزمین را حتماً ویران می‌کنم،
اینته با سلاح پشت سر آن به پاخاسته،
اینته سخن خود را گفته، اینته سخن خود را پس گرفته،
چون تل خاکستری آن را بر خاکستر می‌نشانم،

زر را از سنگ معدن طلا استخراج کن،
و سیم را در خاکش سوده
سبدها را بر استرهای کوهستانی محکم ببند،
خانهٔ... انلیل، خدای کهتر سومر را،
که نودیمود در قلب مقدسش گزیده است،
مردم کوهستان که قوانین مقدس و پاکیزه دارند، برای من بنا کن، و چون درخت شمشاد
پر گل و شکوفنده ساز.
و چون اوتو به هنگام طلوع از گنونو، آن را درخشان کن،
آستان آن را بیارای،
(دو سطر حذف شده است)
آنچه را که از این موضوع گفتم، اجرا کن،
به آن مرد مقدسی که ریش درازش از لاجورد است،
همو که گاو زورمندش... زمین مقدس و پاکیزه است.
و در آغل گاو وفادار شیر خورد،
کسی که شایستهٔ فرمانروایی کولب است، سرزمین همهٔ قوانین مقدس به انمرکار فرزند
اوتو،
در معبد «آن» سخن نیکو گویم،
در گیپر که میوه‌اش چون گیاه تر و تازه است،
به پادشاه خود فرمانروای کولب می‌گویم.»
پس از آن که بدان گونه با وی سخن گفت،
چنین پاسخ شنید:
«ای قاصد به پادشاهت فرمانروای کولب بگو:
'من همان فرمانروایم که در خور دست پاکیزه‌ام،
خدای همهٔ قوانین آسمانی، ایننهٔ مقدس،
مرا به ارته، سرزمین قوانین آسمانی فرستاد،
تا دروازه‌های کوهستان را محکم کنم،
چگونه ارته تسلیم ارک گردد!
به او بگو، ارته تسلیم ارک نخواهد شد،'»
پس از آن که بدان گونه با وی سخن گفت،
پیک انمرکار به فرمانروای ارته چنین پاسخ داد:

«ملکهٔ بزرگ آسمان‌ها، که زمام قوانین ترس‌آور آسمانی در دست اوست،
در کوهستان شوبه سکونت دارد،
و زیب و زیور پادشاهان آن سامان است،
پادشاه من که بندهٔ اوست،
او را 'ملکهٔ آن' کرد،
فرمانروای ارته تسلیم خواهد شد،
این است آنچه به او در خانه‌های کولب گفت.»
فرمانروای ارته، آزرده خاطر و دل شکسته شد،
دیگر پاسخی نداشت، در جست و جوی جوابی بود،
چشمان آزردهٔ خود را به پاهایش افکند تا پاسخی یابد.

فرمانروایان باستانی سومر به هر مرتبه و مقامی که می‌رسیدند، هرگز بی‌بند وبار و خودکامه نبودند، و در کارهای مهم مملکتی، بالاخص در امر جنگ و صلح، با بزرگان در مجالس به شور می‌پرداختند. در آغاز تاریخ سومر، یعنی پنج‌هزار سال پیش چنین مجلسی منعقد شده است. شرح و وصف این مجلس را سال‌ها بعد در منظومه‌ای حماسی سروده‌اند. این داستان، که در واقع آغاز تاریخ سیاسی است، در فصل چهارم مورد بحث قرار خواهد گرفت.

فصل چهارم

حکومت

نخستین پارلمان

پیشرفت اجتماعی و معنوی انسان کند و پیچ در پیچ است و دنبال کردن آن بسیار دشوار. درخت بارور تمدن با تخم اصلی خود هزاران سال فاصله دارد. فی‌المثل شیوهٔ زندگی معروف به دمکراسی و مهم‌ترین مؤسسهٔ آن یعنی «مجمع» سیاسی را مجسم کنید! چنین به نظر می‌رسد که این گونه حکومت عملاً در انحصار تمدن‌های غرب و محصول قرن‌های اخیر است، اما کسی تصور آن را هم نمی‌کند که هزاران سال پیش پارلمانی وجود داشته، آن هم در گوشه‌ای از جهان که رابطه‌اش با نهادهای دمکراتیک ناچیز است.

یک باستان‌شناس شکیبا، بی‌خبر از آنچه در دل خاک خواهد یافت، همواره عمق و پهنای زمین را می‌کاود. بر اثر این گونه کاوش‌ها بود که هیئت باستان‌شناسی «بیل و کلنگ» پرده از تشکیل یک مجمع سیاسی در پنج‌هزار سال پیش برداشت؛ چنین مجمعی نخستین بار در خاور نزدیک منعقد شده است.

سه‌هزار سال پیش از میلاد، اولین مجمع سیاسی تاریخ مدون نسل بشر، به شکل پرابهت و پرشوری بر پا شد. این مجمع مانند پارلمان‌های امروزی از دو مجلس تشکیل می‌شد، یکی مجلس سنا یا مجلس بزرگان، و دیگری مجلس عوام، که اهمیت کمتری داشت و جوانانی که قادر به حمل سلاح بودند به عضویت آن در می‌آمدند. اعضای دو مجلس در یک جلسهٔ مشترک برای اخذ تصمیم دربارهٔ مسئلهٔ مهمی، که سرنوشت صلح و جنگ بدان بستگی داشت، شرکت جستند. مجمع در وضعی قرار گرفته بود که ناچار یکی از دو راه را باید انتخاب می‌کرد: صلح به هر قیمت، یا استقلال به قیمت جنگ. نمایندگان محافظه‌کار و سالخوردهٔ مجلس سنا به نفع «صلح به هر قیمت» رأی دادند. اما پادشاه تصمیم آنان را نقض کرد و موضوع را در برابر مجلس

عوام مطرح ساخت. نمایندگان جوان مجلس عوام به نفع جنگ و آزادی رأی دادند و پادشاه تصمیم آنان را تصویب کرد.

نخستین مجمع سیاسی که انسان شناخته، در کدام کشور تشکیل جلسه داده است؟ برحلاف تصور و استنباطی که امروزه رواج دارد، این مجمع در مغرب‌زمین و در قارهٔ اروپا نبوده است. (مجامع سیاسی یونان و جمهوری روم مدت‌ها بعد به وجود آمدند). شگفتا که چنین مجمع کهنی در سرزمین جباران و خودکامگان سرکش، جایی که گمان نمی‌رفت با مجامع سیاسی پیوندی و آشنایی‌ای داشته باشند، یعنی خاور نزدیک، منعقد شد. آری، نخستین مجمع سیاسی شناخته شده، در سرزمینی که در شمال خلیج فارس میان دجله و فرات قرار دارد و آن را قدیمی‌ها سومر می‌نامیدند، تشکیل گردید. بی‌مناسبت نیست بدانیم تاریخ انعقاد آن کی بود. در هزارهٔ سوم پیش از میلاد، در آن روزها در سرزمین سومر، منطقهٔ جنوبی عراق امروز، مردمی سکونت داشتند که بی‌گمان از درخشان‌ترین تمدن شناخته شدهٔ آن دوره در کشور خود برخوردار بودند.

سومر چهار الی پنج‌هزار سال پیش به شهرهای بزرگ خود می‌بالید. در این شهرها بناهای عظیم تاریخی، که شهرت جهانی داشتند، تمرکز یافته بودند. بازرگانان فعال آن از راه خشکی و دریا با کشورهای مجاور همواره در داد و ستد بودند. افکار و آرای مذهبی متفکران و حکیمان این دیار، همچون کتاب مقدس، علاوه بر سومر، در قسمت بزرگی از خاور نزدیک باستانی رواج و رونق یافتند. شاعران خوش‌قریحهٔ سومر در ستایش و تجلیل خدایان و قهرمانان و پادشاهان خود اشعار دلاویزی سرودند. ولی ارزنده‌ترین کار سومریان تطور و تکامل شیوهٔ کتابتی است که با قلم نی روی گل نوشته می‌شد. این خط به انسان امکان داد که اعمال و افکار، آرزوها و امیال، قضاوت‌ها و عقاید خویش را جزء به جزء پیوسته ضبط کند. لذا شگفت‌آور نیست اگر می‌بینیم سومریان در میدان سیاست هم به پیشرفت‌های شایانی نایل گشته‌اند. سومریان با محدود کردن اختیارات پادشاه و شناسایی حقوق مجالس سیاسی، نخستین گام را به سوی دمکراسی برداشتند. اوضاع و احوال سیاسی که موجب انعقاد نخستین مجلس سنا در تاریخ گشت، از این قرار بود:

سرزمین سومر در سه‌هزار سال پیش از میلاد، مانند یونانِ چندین قرن بعد، از چند دولت‌شهر تشکیل می‌یافت، که برای احراز برتری بر سراسر سومر همواره با یکدیگر رقابت و همچشمی داشتند. یکی از این گونه شهرهای مهم، در آن زمان کیش بود که، بنا بر اسطوره‌های سومری، سلطنت را پس از توفان، از آسمان دریافت داشته بود. ولی در همان زمان شهر دیگری به نام ارک در جنوب کیش وجود داشت. ارک روز به روز بر نفوذ و اعتبار خود می‌افزود و برتری کیش را دچار مخاطره می‌ساخت. پادشاه کیش متوجه خطر گشت، لذا از کشور ارک خواست که

حاکمیت او را بپذیرد یا آماده جنگ باشد. در چنین شرایط بحرانی‌ای بود که مجلس بزرگان و عوام تشکیل جلسه دادند، دو مجلس می‌بایست یکی از دو راه را برمی‌گزیدند: صلح و آرامش، یا بر گرفتن سلاح و نبرد در راه استقلال ارک.

کشمکش ارک و کیش در قطعه‌ای حماسی سروده شده است. قهرمانان این حماسه یکی اَگه، آخرین پادشاه نخستین سلسلهٔ کیش، و دیگری گیلگمش، پادشاه ارک و فرمانروای کولب، است. قصیده با رسیدن پیک اگه به ارک و ابلاغ تهدید او به گیلگمش آغاز می‌شود. گیلگمش پیش از آن که پاسخی به تهدید اگه بدهد، در برابر مجلس سنا حاضر می‌شود و از نمایندگان می‌خواهد که هرگز در برابر کیش سر عجز فرود نیاورند، ولی سناتورها فکر دیگری در سر می‌پروردند: آنان صلح و آرامش را، حتی به بهای تسلیم به کیش، بهتر می‌دانستند. گیلگمش از تصمیم سنا ناخشنود شد، پس به مجلس عوام رفت و درخواست خود را تکرار کرد. مجلس عوام جنگ را بر تسلیم به کیش ترجیح داد. گیلگمش از این تصمیم بسیار خرسند شد و نسبت به نتایج احتمالی جنگ، به خود اطمینان داشت. در مدت کوتاهی، که بنا به روایت شاعر از پنج یا ده روز نمی‌گذرد، اگه ارک را محاصر کرد و مردم دچار وحشت شدند. بقیهٔ منظومه روشن نیست، ولی به نظر می‌رسد گیلگمش به نحوی دوستی اگه را باز می‌یابد و محاصرهٔ ارک بدون جنگ و خونریزی پایان می‌پذیرد.

متن گفته‌های شاعر باستانی دربارهٔ کنگرهٔ ارک از این قرار است. از متن، ترجمهٔ کلمه به کلمه به عمل آمده، ولی چند بیت از قصیده را، که هنوز نامفهوم مانده، حذف کرده‌ایم.

فرستادگان اگه، فرزند اِنمِبَرَگِسّی، از کیش به سوی گیلگمش در ارک رهسپار شدند:
گیلگمش موضوع را در برابر مجلس بزرگان شهر خود مطرح کرد و چنین گفت:
«نباید تسلیم خانهٔ کیش شد، باید آن را با سلاح واژگون ساخت.»
مجلس سنای این شهر، که منعقد شده بود، به گیلگمش پاسخ داد:
«بهتر است تسلیم خانهٔ کیش شویم و دست به سلاح نبریم.»
گیلگمش فرمانروای کولب
که برای ایزدبانو اینَنه کارهای قهرمانی انجام داده بود،
به سخنان نمایندگان مجلس بزرگان گوش نداد.
یک بار دیگر گیلگمش، فرمانروای کولب،
در برابر جنگاوران شهر خود موضوع را مطرح ساخت و چنین گفت:
«تسلیم خانه کیش نشوید، و آن را با سلاح ویران سازید.»
مجلس جنگاوران در پاسخ گیلگمش چنین گفت:

«تسلیم خانهٔ کیش نشوید و آن را با سلاح زیر و زبر کنید.»
آنگاه گیلگمش، فرمانروای کولب،
از سخنان جنگجویان شهر شادکام شد.

شاعر ما خبر را به اختصار برگزار کرده است. وی با اشاره‌ای به پارلمان ارک و دو مجلس آن قناعت می‌کند، بی‌آن که از جزئیات آن‌ها چیزی یادآور شود. فی‌المثل عدهٔ اعضای هر یک از دو مجلس و طرز انتخاب آنان از مسائلی است که میل داشتیم بدانیم. به علاوه، آیا هر یک از اعضا می‌توانست با صراحت نظر خود را اظهار کند و مطمئن باشد که بدان گوش فرا می‌دارند؟ وانگهی نظر نهایی مجلس را چگونه معین می‌کردند؟ آیا اخذ رأی مانند امروز بود؟ لابد مجلس رئیسی داشت که مذاکرات آن را هدایت کند و سخنگوی مجلس نزد شاه شود. از لابه‌لای سخنان پرزرق و برق شاعر می‌توان دریافت که در مجلس سنا سیاست‌بازی و دسته‌بندی‌های زیادی وجود داشته است. کشور به دو دستهٔ مخالف منقسم شده بود: گروه طرفداران جنگ و گروه طرفداران صلح. به احتمال قوی پیش از تشکیل جلسات علنی و اعلام تصمیم نهایی به وسیلهٔ رئیس مجلس، که معمولاً به اتفاق آرا صورت می‌گرفت، در کمیسیون‌های پشت پرده، نظیر مجالس خودمان، مسائل حل و فصل می‌شد. محققاً از دسته‌بندی‌های سیاسی و خصومت‌ها و سازش‌های آن دوره حتی اثری هم نخواهیم یافت. احتمال دست یافتن بر یک مدرک مدون از زمان گیلگمش و اگه بسیار ضعیف است، چون در آن تاریخ یا اساساً خط را نمی‌شناختند و یا تازه بدان دست یافته بودند، که در آن صورت هم در مرحلهٔ خط تصویری بوده است. اما دربارهٔ حماسهٔ فوق، باید به خاطر داشت که چندین قرن پس از وقوع این حادثه، داستان آن بر روی لوحه‌ای گلی نوشته شده است؛ شاید هزار سال پس از انعقاد پارلمان ارک.

تاکنون یازده لوح و پاره‌لوح دربارهٔ قصیدهٔ «مجمع سیاسی» به دست آمده است؛ چهار لوح از آن‌ها را در چهل سال گذشته استنساخ و منتشر کرده‌اند. لیکن اهمیت مضمون آن‌ها از لحاظ تاریخ عقاید سیاسی در سال ۱۹۴۳ م مکشوف شد.

در این تاریخ ترکیلد یاکوبسن، عضو مؤسسهٔ شرقی دانشگاه شیکاگو، مطالعه‌ای دربارهٔ دمکراسی ابتدایی بشر منتشر ساخت. پس از آن بختم یاری کرد و توانستم هفت لوح دیگر را در استانبول و فیلادلفیا بشناسم و استنساخ کنم. قصیدهٔ مزبور با ۱۱۵ سطر، اکنون کامل است. چاپ علمی متن قصیده با ترجمهٔ تجدیدنظرشدهٔ آن در *مجلهٔ باستان‌شناسی امریکا* به سال ۱۹۴۹ م منتشر شد. تاریخ حوادث سیاسی، که در این فصل و در فصل سوم به شرح آن پرداخته‌ایم، به سه‌هزار سال پیش از میلاد می‌رسد. این حوادث را از روی اسناد تاریخی مربوط به آن دوره نشناختیم، بلکه از اشعار حماسی که بعدها سروده شده و متضمن قسمتی از یک

حقیقت تاریخی‌اند، نقل کردیم. شش قرن بعد به نوشته‌هایی برمی‌خوریم که شیوهٔ بیان وقایع اجتماعی و سیاسی آن زمان، نمودار نخستین کوشش انسان در ثبت وقایع تاریخی است. شرح یکی از این اسناد در فصل پنجم آمده و در مقدمهٔ آن محدودیت‌های فکری و روان‌شناختی تاریخ‌نویسان در آغاز کار، توضیح داده شده است. این سند بیشتر دربارهٔ جنگ داخلی ناگوار و غم‌انگیزی است که میان دو دولت‌شهر سومر روی می‌دهد و منجر به صلح موقت می‌گردد. در این نبرد پیروزی با «مرگ و نیستی» بود.

فصل پنجم

جنگ داخلی در سومر

نخستین تاریخ‌نویس

اگر بگوییم سومریان در فن تاریخ‌نویسی، به معنی مصطلح کلمه، پیشرفتی نکرده بودند، شاید به حقیقت نزدیک‌تر باشد. هیچ یک از ادیبان سومری تاریخ را، بدان معنی که تاریخ‌نویسان امروزی در نظر دارند، یعنی به صورت حوادث پیاپی با اصول و قواعد اساسی، ننگاشته‌اند.

تاریخ‌نویس سومری، که از دیدگاه خاص خود جهان را می‌دید، چنین گمان می‌کرد که حوادث تاریخ قبلاً ساخته و پرداخته می‌شوند و سپس بر پهنهٔ گیتی نمودار می‌گردند. وی این حقیقت را، که حوادث تاریخ بر اثر تأثیر و تأثر متقابل انسان با محیطش به وجود می‌آیند، نمی‌پذیرفت. فی‌المثل در کشوری که می‌زیست، شهرها و ده‌ها و کشتزارهای آباد فراوان بودند و نهادهای مذهبی و سیاسی و اقتصادی و فنی آن توسعه‌یافته بودند؛ تاریخ‌نویس سومری می‌پنداشت که این وضع از آغاز خلقت و از لحظه‌ای که خدایان اراده کرده‌اند، یعنی اندکی پس از آفرینش جهان، وجود داشته است. به احتمال قوی خردمندترین، علمای سومر هم تصور نمی‌کرد سرزمین آباد سومر روزی لم‌یزرع و باتلاقی بوده و جز در بعضی از نقاط پراکنده و دورافتادهٔ آن آثار حیات دیده نمی‌شد. تاریخ‌نویسان سومری باور نداشتند که پیشرفت سومر بتدریج صورت گرفته است و چندین نسل از مردم کشور، با عزم و کوشش و اکتشافات و اختراعات خود، راه پیشرفت کشور خویش را هموار ساخته‌اند.

متفکران و آموزگاران سومری با روش‌های تعریف و تعمیم[1] روان‌شناسی، که نزد تاریخ‌نویسان روزگار ما از مسلمات‌اند، آشنایی نداشتند، یا لااقل این دو مفهوم را به صورت

1. definition and generalization

قواعد روشن و مشخص درنیاورده بودند. مثلاً در زمینهٔ زبان‌شناسی، مباحث صرف و نحو را بخوبی طبقه‌بندی کرده‌اند، اما در هیچ یک از این مباحث، تعریف یا قاعده‌ای نمی‌بینیم. یا مثلاً در ریاضیات به جدول‌ها و مسائل ریاضی و راه‌حل آن‌ها دست یافته‌اند، لیکن چیزی از احکام و قضایا و اصول ریاضی در میان آن‌ها نیست.

در علوم طبیعی، آموزگاران سومری فهرست‌هایی طولانی از اسامی درختان و گیاهان و جانوران و سنگ‌ها تنظیم کرده‌اند. انگیزه‌ای که آنان را بدین کار واداشته، بر ما مکشوف نیست، اما محققاً کار آن‌ها بر اساس درک عمیق یا آشنایی با اصول و قواعد گیاه‌شناسی و جانورشناسی یا کانی‌شناسی نبوده است. سومریان مجموعه‌هایی از قوانین را نیز گرد آورده‌اند که بی‌شک در اصل شامل صدها مادهٔ قانونی بوده‌اند، اما در آن‌ها هیچ‌گونه اشاره‌ای به نظریات حقوقی نشده است. در زمینهٔ تاریخ، متصدیان بایگانی اسناد در معابد و کاخ‌ها حوادث گوناگونی را در سیاست و مذهب و امور نظامی ثبت کرده‌اند، اما این نوشته‌ها هرگز ایشان را به تألیف یک تاریخ منظم و روشن رهنمون نگشته است. بی‌اطلاعی از کشف نسبتاً جدید که می‌گوید «تاریخ جریان متغیری است» و عدم آشنایی با روش علمی «تعمیم کلی» که در تاریخ مورد استفاده قرار می‌گیرد، سبب شده که ادیبان سومری نتوانند تاریخی به مفهوم جدید تألیف کنند.

ناتوانی سومریان در تدوین تاریخ با اسلوب جدید شگفت‌انگیز نیست. اما بی‌اطلاعی ایشان از روش‌های تاریخ‌نویسی، که میان عبریان و یونانیان رایج بوده، مایهٔ تعجب و حیرت است. تا آن‌جا که می‌دانیم، هیچ یک از نویسندگان و کاتبان سومری، آگاهانه در صدد تدوین تاریخ سیاسی یا فرهنگی سومر یا سایر کشورهای همسایه بر نیامده است، تا چه رسد به تاریخ جهان. البته ادیبان سومری چندین رشته از ادبیات را ابداع کردند و توسعه بخشیدند، مانند داستان‌های حماسی و اسطوره‌ها و سرودهای مذهبی و مراثی و امثال و مقالات ادبی، و چند قسمت از این نوشته‌ها به‌خصوص مراثی و حماسه‌ها، تا حدودی در تاریخ‌نویسی مورد استفاده قرار گرفتند. ولی فکر تهیه و تدوین تاریخی روشن و هماهنگ، خواه به منظور تعلیم، خواه به خاطر تبلیغ، هرگز به ذهن آموزگاران و نویسندگان سومری نیامد. شاید نوشته‌هایی که بر روی مجسمه‌ها و ستون‌های سنگی و مخروط‌های گلی و استوانه‌ها و ظروف و الواح منقوش‌اند و آن‌ها را اصطلاحاً «نوشته‌های نذری» می‌نامند، از سایر اسناد به مباحث تاریخی نزدیک‌تر باشند. هدف اصلی نویسندگان این مطالب جلب رضای خدایان بوده است، ولی در ضمن آن‌ها متعرض پاره‌ای از حوادث نیز شده‌اند. در این نوشته‌ها فقط جزئی از حوادث آن دوره به طور مجمل توصیف شده است. ولی در بعضی از اسناد به حوادث و اوضاعی اشاره شده که تاریخ وقوع آن‌ها سال‌ها پیشتر بوده است. این گونه اشارات دلیل فهم و ادراک وقایع جزئی تاریخ است که با توجه به درجهٔ قدمت آن‌ها (۲۴۰۰ ق م) در جهان ادبیات بی‌مانند به نظر می‌رسند.

تمام این تاریخ‌نویسان کهن بر حسب مدارک موجود در شهر لاگاش، در جنوب سومر، می‌زیستند. لاگاش از ۲۵۰۰ ق م، به مدت یک قرن، از لحاظ سیاسی و نظامی، موقعیتی در سرزمین سومر داشت. این شهر پایتخت سلسلهٔ مقتدری بود که اورنانشه آن را تأسیس کرد. از جمله پادشاهان این سلسله اِنّتوم نوادهٔ اورنانشه، است که توانست در مدت کوتاهی بر سراسر سومر دست یابد. از دیگر حکمرانان نامی این خاندان، اَنّتوم، برادر انتوم و فرزند او، است. ستارهٔ بخت این خاندان در عهد اوروکَگینَه هشتمین حکمران آن افول کرد. وی از لوگَل‌زَگسی فرمانروای شهر اومه شکست خورد. این شخص هم به نوبهٔ خود مغلوب سارگن، فاتح بزرگ اکدی، گشت. تاریخ سیاسی دورهٔ اورنانشه تا اوروکگینه را از روی نوشته‌های تاریخ‌نویسان ناشناخته آن زمان شناخته‌ایم. حدس ما این است که این افراد بایگانان معابد و کاخ‌ها بوده‌اند، و از این رو می‌توانستند اطلاعات دست اول را به ثبت رسانند.

یکی از این اسناد به علت روشنی و تفصیل در بیان مطالب، حائز اعتبار و اهمیت بیشتری است. نگارندهٔ این سند یکی از بایگانان اِنِتِمِنه، پنجمین حکمران سلسلهٔ اورنانشه در لاگاش است و غرض از تدوین آن ثبت وقایع مربوط به خندقی میان لاگاش و اومّه است که بر اثر کشمکش دو کشور ویران گشته بود. برای این که داستان مذکور در سلسله‌حوادث تاریخی قرار گیرد، نگارندهٔ پیشگفته بهتر دانسته که وقایع سیاسی پیش از این حادثه را نیز تشریح کند. بنابراین او مهم‌ترین حوادث کشاکش دو کشور را به اجمال بیان می‌کند، و در شرح حوادث گذشته، تا آن‌جا که مدارک به او اجازه می‌دهند، یعنی تا سال ۲۶۰۰ ق م، عهد سلطنت مسیلیم، فرمانروای سومر و اکد، پیش می‌رود. ولی از شیوهٔ متداول تاریخ‌نویسان، که حوادث را به صورت داستان حقیقی بیان می‌کنند، پیروی نکرده، بلکه کوشیده است حوادث را در چارچوب عقاید مورد قبول خود از نقطه‌نظر تئوکراسی[1] جای دهد و بدین‌سان به توسعهٔ سبک ادبی جدید و بی‌نظیری می‌پردازد که در آن، اعمال انسان با اعمال خدایان همواره درمی‌آمیزد، آن‌چنان که بازشناختن آن‌ها از یکدیگر دشوار می‌گردد. بر اثر به کار بستن این اسلوب، حوادث اصیل تاریخی از متن سند مشخص نمی‌گردد، ناچار برای تمیز دادن آن‌ها باید ضمن کوشش فراوان، از سایر اطلاعات به دست آمده از منابع سومری استفاده کنیم. هرگاه جامهٔ لاهوتی این نوشته‌ها و عبارت‌پردازی‌های شرک‌آمیز آن را، کنار بزنیم، حوادث سیاسی ذیل از تاریخ سومر روشن می‌شود که با مراجعه به سایر منابع سومری نیز می‌توان صحت آن‌ها را مدلل کرد.

در دوره‌ای که مسیلیم پادشاه کیش بود و سراسر خاک سومر را، دست کم از نظر ظاهر، به زیر سلطه داشت، میان دو شهر لاگاش و اومه اختلافی مرزی بروز کرد. هر دو شهر نامبرده سلطهٔ

---

۱. حکومت روحانیان ـ م.

مسیلیم را به رسمیت می‌شناختند. مسیلیم به قصد حل اختلاف به داوری پرداخت. او خط مرزی میان دو دولت را تعیین کرد که، بنا بر آنچه در سند آمده، از جانب سَتَرَن، ایزدبانوی حل اختلافات، به او الهام شده بود و برای جلوگیری از هر گونه اختلاف نظر مجدد در آینده، لوحه‌ای در مرز کوبید و خط مرزی را بر روی آن با علامت‌هایی مشخص ساخت.

این تصمیم، که ظاهراً هر دو طرف بدان رضایت داده بودند، بیشتر به سود لاگاش بود. دیری نگذشت که اوش، فرمانروای اومه از این تصمیم سر تافت. (تاریخ اقدام اوش ذکر نشده، لکن از شواهد چنین برمی‌آید که تصمیم نقض رأی داوری اندکی پس از تشکیل سلسلهٔ اورنانشه در لاگاش صورت گرفته است.) اوش لوحه‌ای را که مسیلیم بر پا کرده بود برداشت، و با این عمل می‌خواست نشان دهد که دیگر خود را مقید به پیروی از مفاد آن نمی‌داند. آنگاه از مرز گذشت و حومهٔ شمالی شهر لاگاش را به تصرف خود آورد، این منطقه را در نوشته‌های میخی گوادینا نامیده‌اند. گوادینا تا عهد نوادهٔ اورنانشه، انتوم، در اشغال او ماند. انتوم فرمانده‌ای شایسته بود و بر اثر فتوحاتی که نصیبش شد، لقب پادشاه کیش به خود داد، و رفته رفته مدعی حکومت بر سراسر سومر گشت. انتوم، بنا بر آنچه در سند مورد بحث ما آمده، به اومه حمله‌ور گشت، آن را شکست داد و با اَنَه کَلّی قرارداد مرزی تازه‌ای بست. انتوم همچنین خندقی در خط مرزی حفر کرد که ضمناً در حاصلخیزی سرزمین گوادینا سودمند بود. وی برای ثبت وقایع قرارداد تازه لوحهٔ قدیمی مسیلیم را مجدداً بر پا کرد و چند لوحه از خود نیز بدان افزود. سپس چندین معبد و مزار برای خدایان برجستهٔ سومری بنا کرد. برای این که در آینده اختلافات مرزی پیش نیاید، قطعه‌زمین بایری را در قلمرو اومه به عنوان منطقهٔ بی‌طرف معین کرد. آخرین اقدام وی این بود که اجازه داد مردم در منطقهٔ گوادینا و جنوب آن به کشت و زرع پردازند. ظاهراً با این عمل می‌خواست مرهمی بر روی جراحات مردم اومه بگذارد تا با فراغت به فتوحات خود در سایر نقاط ادامه دهد. استفاده از زمین‌های مزروعی گوادینا مشروط به پرداخت سهمی از محصول به فرمانروایان لاگاش بود. انتوم بدین‌وسیله برای خود و بازماندگانش درآمد قابل توجهی فراهم ساخت.

حوادثی را که تاکنون بایگان انتمنه شرح داده، دربارهٔ کشاکش‌های گذشته اومه و لاگاش بوده‌اند، اما از آن پس به توصیف آخرین جنگ‌های دو شهر، که به احتمال قوی شخصاً ناظر بوده، می‌پردازد. وی خبر از جنگی می‌دهد که میان فرمانروای اومه، اورلومه فرزند انه‌کلی که مجبور به قبول شرایط شرم‌آور صلح انتوم شده، و فرمانروای لاگاش (انتمنه فرزند اَنَتوم و برادرزادهٔ انتوم) رخ داده است.

با همهٔ پیروزی درخشانی که نصیب انتوم گشته بود، مردم اومه پس از یک نسل دوباره ــ اگر نگوییم قدرت، دست‌کم ــ اعتماد و ایمان خود را بازیافتند. اورلومه قرارداد ننگین را با لاگاش

لغو کرد و حاضر نشد مالیاتی راکه بر کشورش تحمیل شده بود، بپردازد. آنگاه مجرای آب مرزی را خشک کرد، و لوح‌های مسیلیم و انتوم را با نوشته‌های تحریک‌آمیز روی آن‌ها آتش زد و واژگون نمود. پس از آن ساختمان‌ها و معابد مرزی راکه به مردم اومه می‌فهماند نباید به قلمرو لاگاش تجاوز کنند، زیروزبر کرد. اورلومه پس از آن خود را برای گذشتن از مرز و تصرف سرزمین گوادینا آماده کرد و برای تضمین پیروزی خود، ازکشوری در شمال سومر کمک نظامی خواست که مورد قبول قرار گرفت.

دو لشکر در ناحیه‌ای از گوادینا به نام گَنَه‌اوگیگه در جنوب خط مرزی با هم روبه‌رو شدند. فرماندهی قوای اومه و متفقینش با شخص اورلومه بود، ولی نیروی لاگاش را انتمنه رهبری می‌کرد، چون ظاهراً پدرش انتوم در آن هنگام پیرمرد از کار افتاده‌ای بود. جنگ به پیروزی لاگاش منتهی شد. اورلومه فرار کرد، انتمنه به تعقیب سپاهیان فراری پرداخت و عدهٔ زیادی از آنان را به قتل رسانید.

اما پیروزی انتمنه مستعجل بود، چون پس از شکست و شاید قتل اورلومه دشمنی تازه به میدان قدم گذارد. دشمن نوظهور، ایل، ریاست یکی از معابد شهر زَبَلَم در شمال اومه را بر عهده داشت. ایل مرد زیرکی بود، زیرا وی در گرماگرم مبارزهٔ انتمنا و اورلومه در کمین نشست و منتظر فرصت مناسب شد. همین که جنگ پایان یافت و پیروزی انتمنا محرز گشت، ایل بر او تاخت و از همان آغاز جنگ بر دشمن چیره شد و در سرزمین لاگاش پیشروی کرد. گرچه ایل نتوانست همهٔ زمین‌هایی راکه در جنوب خط مرزی اومه ـ لاگاش به چنگ آورده بود نگهداری کند، ولی با این همه موفق گشت خود را فرمانروای اومه اعلام نماید.

ایل، برای نشان دادن نارضایتی خود در برابر ادعاهای لاگاش، از همان شیوه‌های سلف خود پیروی می‌کرد. نخست وی با بستن آب به روی رودخانه‌های مرزی مانع آبیاری کشتزارهای مجاور شد و آنگاه از پرداخت قسمت اعظم غرامت به لاگاش سر باز زد. این غرامت طبق قرارداد انتوم بر اومه تحمیل شده بود. و هنگامی که انتمنا به منظور استفسار از رفتار غیردوستانهٔ وی فرستادگانی به اومه فرستاد، جواب آنان را با خشونت و تکبر داد و مدعی شد که تمام گوادینا جزو قلمرو اوست.

به هر حال اختلاف ایل و انتمنا با جنگ تسویه نگشت. به نظر می‌رسد راه‌حلی از طرف کشور دیگری بر آنان تحمیل شد که شاید یکی از فرمانروایان غیرسومری و از مدعیان حاکمیت بر سراسر این سرزمین بوده است. به‌طور کلی راه‌حل مذکور بیشتر به سود لاگاش بود: چون خط مرزی قبلی مسیلیم ـ انتوم مجدداً به عنوان حدود دو کشور معین می‌شود، ولی از طرف دیگر پرداختن غرامت اومه به لاگاش در قرارداد جدید در میان نمی‌آید و در مسئلهٔ آبیاری زمین‌های گوادینا اومه تعهدی نمی‌سپارد. مردم لاگاش می‌بایستی خود چاره‌ای می‌اندیشیدند. مبارزهٔ

لاگاش و اومه برای کسب قدرت و حوادثی که در پی این کشاکش بروز می‌کنند، از مطالعهٔ متن سند ظاهر نمی‌گردند. اکثر مطالب تاریخی را باید از لابه‌لای جمله‌ها استنباط کرد. ترجمهٔ کلمه به کلمه و کامل سند در زیر از نظر خوانندگان می‌گذرد تا هم به طرز کار ما واقف شوند و در عین حال با شیوهٔ عجیب تاریخ‌نویسی مورخان و ادیبان سومری هم آشنایی حاصل کنند.

انلیل «سرکردهٔ خدایان سومری» پادشاه تمام زمین‌ها و پدر همهٔ خدایان مرزها را میان نین‌گیرسو (ایزد حامی لاگاش) و شارا ایزدبانوی نگهبان شهر اومه) نشانه‌گذاری کرد. مسیلیم، پادشاه کیش، به موجب فرمان سترن، خط مرزی را اندازه گرفت و لوحه‌ای در آن‌جا نصب کرد. ولی اوش فرمانروای اومّه ارادهٔ خدایان و قول و قرار ایشان را زیر پا نهاد و لوحهٔ مرزی را واژگون ساخت.

آن‌گاه نین‌گیرسو، دلیرترین جنگاور انلیل، طبق ارادهٔ عادلانهٔ او با اومه به نبرد پرداخت. وی به فرمان انلیل تور بزرگی بر مردمان اومه افکند و اجساد بی‌جان آنان را در گوشه و کنار دشت روی هم انباشت، (در نتیجه) انتوم فرمانروای لاگاش و عموی انتمنا، فرمانروای لاگاش، مرز را با انکلی فرمانروای اومه علامتگذاری کرد. رودخانهٔ مرزی را از آبراههٔ ایدنن تا گوادینا کشید، و چندین لوح در کنار رودخانهٔ مرزی برافراشت و لوح مسیلیم را به جای سابق خود بازگرداند، ولی پای در دشت اومه نگذاشت. آن گاه «امدبا»ی شاه نین‌گیرسو و «نامنندای کیگره» را ساخت. همچنین معابد انلیل و نین‌خورسگ (ایزدبانوی مادر سومری) و نین‌گیرسو و اوتو ایزدبانوی خورشید را بنا کرد.

همچنین از روی قرارداد مرزی به اهالی اومه اجازه داد از جوی نانشه (یکی دیگر از خدایان حامی شهر لاگاش) تغذیه کنند، و از جوی نین‌گیرسو هر یک از اهالی اومه یک کارو[1] بردارند. انتوم غرامتی بر مردم اومه تحمیل ساخت و در نتیجه درآمدی تا حدود ۱۴۴۰۰۰ کاروی بزرگ برای خود تأمین کرد.

مقدار جوی مذکور پرداخت نشد، (به علاوه) اورلومه فرمانروای اومه آب را به روی رودخانهٔ مرزی نین‌گیرسو و رودخانهٔ مرزی نانشه بست و لوحه‌های مرزی را واژگون کرد و آتش زد و معابد خدایان را که وقف عبادت آن‌ها شده بود ویران ساخت ـ همان معابدی که در نامنندا کیگرو ساخته شده بودند ـ و از کمک کشوری بیگانه برخوردار گشت. (سرانجام) از رودخانهٔ مرزی نین‌گیرسو گذشت، (بدان جهت) انتوتم با او جنگید، در ناحیه‌ای به نام گنه‌اوگیگه که کشتزارهای نین‌گیرسو قرار داشت. انتمنا فرزند محبوب انتوتم او را شکست داد، اورلومه فرار کرد، در حالی که انتمنا لشکریان او را از دم شمشیر گذراند، و تا شهر اومه آنان را تعقیب کرد. و

۱. واحد حجم (؟) ـ م.

بدین ترتیب او گزیدهٔ لشکریان اورلومه را که بالغ بر شصت سرباز بودند، در ساحل نهر لومه‌گرننته تار و مار کرد. اما جنگجویان اومه: انتمنا اجساد آنان را در دشت و بیابان رها کرد تا طعمهٔ لاشخوران و درندگان گردند، آن گاه استخوان‌های آن‌ها را در پنج نقطهٔ مختلف انباشت.

در همان زمان ایل، رئیس معبد شهر زبلم، به چپاول و غارت پرداخت و از گیرسو تا اومه را تاراج کرد. ایل حکومت اومه را غصب کرد و آب را به روی رودخانهٔ مرزی نین‌گیرسو و نانشه، و ام‌دبای نین‌گیرسو که اراضی مزروعی گیرسو است و در کنار دجله قرار گرفته، بست. همچنین آب را به روی نومنداکیگرو از املاک نین‌خورسگ بست. وی فقط ۳۶۰۰ کارو جو از سهمیهٔ خود را به لاگاش پرداخت. انتمنا چندین بار فرستادگان خود را برای مذاکره دربارهٔ آب رودخانهٔ مرزی به سوی وی گسیل داشت. اما ایل، غاصب کشتزارها و اراضی مزروعی، که از روی تبهکاری سخن می‌گفت، به آنان پاسخ داد: «رودخانهٔ مرزی از آن من است.» و پا را از این فراتر نهاد و گفت که قلمرو خود را از اَنتَسَره تا معبد دیم‌گَل‌ابسو خواهد گسترد. ولی انلیل و نین‌خورسگ به او اجازه این کار ندادند.

انتمنا فرمانروای لاگاش، که نین‌گیرسو از طرف او سخن می‌گفت، رودخانه مرزی را از دجله تا رودخانهٔ ایدنن حفر نمود، این کار را وی از روی فرمان عادلانهٔ انلیل و نین‌گیرسو و نانشه انجام داد، و آن را برای پادشاه محبوب خود، نین‌گیرسو، و ملکهٔ محبوب خود نانشه، دوباره ساخت و پس از آن شالودهٔ «نامنداکیگرو» را با آجر بنا کرد. باشد که شلوتالا خدای شخصی انتمنا، فرمانروای لاگاش، که انلیل بدو عصای سلطنتی سپرد و انکی (خدای حکمت سومری) خرد و درایت عنایت فرمود و نانشه او را در قلب خود گزید، ایشاکوی بزرگ نین‌گیرسو، فردی که از جانب خدایان اوامری به او ابلاغ شده، (باشد که شلوتالا) در درگاه نین‌گیرسو و نانشه برای زندگی انتمنا سال‌های سال دعا کند.

اما مردم اومه در هر تاریخ که از رودخانهٔ مرزی نین‌گیرسو و نانشه برای غصب زمین‌های مزروعی بگذرند، خواه واقعاً از اومه باشند و خواه بیگانه، انلیل آنان را نیست و نابود کند، و نین‌گیرسو تور بزرگ خود را بر ایشان بیفکند و دست و پای گران خود را بر آنان نهد، و بسا که مردم شهرش بر وی بشورند و تار و مارش کنند.

متن این نوشتهٔ بی‌مانند تاریخی بر روی دو استوانهٔ گلی منقوش بود. مضمون هر دو استوانه یکی بود. یکی از این دو را به سال ۱۸۹۵ م در نزدیکی لاگاش یافتند. فرانسوا تورو دانگن فقید متن آن را استنساخ و ترجمه کرد. فرانسوا مدت نیم قرن در مطالعات و تتبعات سومری سرآمد همگان بود. استوانهٔ دوم جزو مجموعهٔ الواح بابلی دانشگاه ییل است. این استوانه از سوداگران آثار باستانی خریداری شد. نیس و کایزر متن آن را در کتاب *متن‌های تاریخی و مذهبی و اقتصادی* خود چاپ کردند. در سال ۱۹۲۶ م ارنو پوبل، که از سومرشناسان نامی است، مطالعهٔ

ارزنده و مفصلی از این سند به عمل آورد. ارنو پوبل اسلوب و شیوهٔ نگارش سند و مضمون آن را مورد بحث دقیق قرار داد. ترجمه و تحلیل سند یاد شده در کتاب حاضر مبتنی بر مطالعاتی است که ارنو پوبل به عمل آورده است.

خوشبختانه تاریخ‌نویسان باستانی سومر در «نوشته‌های نذری» خود به شرح و وصف جنگ‌ها قناعت نکرده‌اند، بلکه به ذکر پاره‌ای از حوادث اجتماعی و اقتصادی نیز پرداخته‌اند. در فصل ششم یکی از نفیس‌ترین اسناد کهنهٔ تاریخ تطور سیاسی را مورد بحث قرار خواهیم داد و آن یکی از اصلاحات اجتماعی مربوط به کاهش مالیات است که سه سال پس از مرگ انتمنا فرمانروای لاگاش روی داد و واژهٔ «آزادی»[1] و نخستین بار در تاریخ بشری در آن به کار رفته است.

۱. سومری: amargi.

فصل ششم

اصلاحات اجتماعی

نخستین مورد کاهش مالیات

نخستین اصلاحات اجتماعی که تاریخ مدون ما ضبط کرده ۲۴ قرن پیش از میلاد در شهر لاگاش صورت گرفت. غرض از این اصلاحات مبارزه با نارواییهای دورههای پیشتر بود که توسط مشتی از کارمندان منفور دولت، که در همهٔ شئون رخنه کرده بودند، اعمال میشد. این کارمندان علاوه بر تملک دارایی معابد، مالیات گزاف و گوناگونی بهزور از مردم دریافت میداشتند. مردم لاگاش، که از این همه ظلم و بیداد به ستوه آمده بودند، خاندان اورنانشه را برانداختند و فرمانروای دیگری برای خود برگزیدند. فرمانروای جدید که اوروکگینه نام داشت، در مدت کوتاهی حکومت نظم و قانون را در کشور برقرار ساخت و آزادی مردم لاگاش را تأمین کرد. همهٔ این حوادث را بایگانان اوروکگینه در یادبود گشایش آبراههٔ جدیدی نگاشتهاند. برای درک اهمیت و ارزش این نوشتهٔ کمنظیر لازم است قبلاً شرح مختصری از اوضاع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی این دولت شهر سومری را بیان کنیم.

سه هزار سال پیش از میلاد، لاگاش از مجموعهٔ کوچکی از نواحی آباد تشکیل میشد که هر یک اطراف معبدی قرار داشت. از لحاظ ظاهر شهر لاگاش، مانند سایر دولتشهرهای سومر، تحت حاکمیت پادشاه سراسر سومر بود، ولی در واقع و حقیقت امر پادشاه یا ایشیکوی وقت آن، زمام امور را در دست داشت، و به نمایندگی از جانب خدای حامی شهر فرمان میراند؛ طبق عقیدهٔ سومریان پس از ایجاد هر شهر یکی از خدایان به نگهبانی آن گمارده میشد. اما این که چگونه قدیمترین ایشیکوها به قدرت رسیدند، هنوز به طور قطع و یقین معلوم نیست؛ شاید این عده از طرف مردم آزاد شهر انتخاب شده بودند. نقش رهبری سیاسی مردم با مدیران معابد سَنگه بود.

باری به مرور زمان سمت ایشی‌کو ارثی شد. بعضی از افراد جاه‌طلب ایشی‌کو که موفقیت‌هایی هم در کار خود احراز نموده بودند، طبیعتاً می‌کوشیدند از ثروت معبد بر قدرت خود بیفزایند و در نتیجه میان معبد و دربار سلطنتی گاهی کشمکش به وجود می‌آمد.

عمدهٔ مردم لاگاش را دهقانان و شبانان و قایقرانان و ماهیگیران و بازرگانان و صنعتگران تشکیل می‌دادند. اقتصاد لاگاش مختلط بود، یعنی قسمتی اشتراکی و زیر نظر دولت قرار داشت و بخشی از نوع اقتصاد آزاد سرمایه‌داری بود. از لحاظ نظری، مالک اصلی زمین خدای شهر، بهتر بگوییم معبد شهر، بود که می‌بایست املاک را به عنوان امانت برای مردم اداره کند. ولی در حقیقت مردم مالک واقعی اراضی وسیعی بودند. البته معبد هم دارای زمین‌هایی بود که، در مقابلِ سهم معینی از غلات، به مردم اجاره داده می‌شدند. حتی مردم تهیدست مالک قطعه‌ای زمین و باغ و خانه و احشام بودند. بر اثر آب و هوای خشک و گرم لاگاش، دستگاه تقسیم آب و آبیاری اراضی که زندگی و آسایش جامعه بدان بستگی داشت، الزاماً از طرف دولت اداره می‌شد. ولی سایر فعالیت‌های اقتصادی آزادانه و بدون دخالت و اشکال‌تراشی مأموران دولت صورت می‌گرفت. فقر و غنا و پیروزی و شکست تا حدودی معلول فعالیت‌های فردی و اقدامات شخصی بود. صنعتگران و پیشه‌وران چیره‌دست و پرکار ساخته‌های خود را در بازار آزاد شهر به فروش می‌رساندند. بازرگانان سیّار تجارت پررونقی از طریق خشکی و دریا با کشورهای مجاور داشتند. به احتمال قوی نتیجهٔ فعالیت این بازرگانان عاید خودشان می‌شد و عنوان نمایندگی معبد نداشتند. مردم لاگاش با حقوق مدنی خود آشنا بودند و اقدامات دولت را در سلب آزادی فردی و اقتصادی نمی‌پسندیدند، چون این آزادی‌ها را برای ادامهٔ شیوهٔ «زندگی خود» ضروری و لازم می‌دانستند. بنابر آنچه در سند کهنهٔ «اصلاحات» آمده، اهالی لاگاش این آزادی‌ها را در دوره‌های پیش از اوروکگینه از دست داده بودند، ولی اوروکگینه این آزادی‌ها را بدیشان باز داد.

در سند مورد بحث گفته نشده چه حوادثی موجب پیدایش دورهٔ ظلم و بی‌قانونی گشت. استنباط ما این است که این وضع نتیجهٔ مستقیم کشاکش نیروهای سیاسی و اقتصادی خاندان اورنانشه است. این همان خاندانی است که اورنانشه به سال ۲۵۰۰ ق.م تأسیس کرد. حس عظمت‌جویی و جاه‌طلبی، پاره‌ای از فرمانروایان را بر آن داشت که جنگ‌های استعماری خونینی برای تصرف اراضی تازه به راه اندازند. در چند مورد هم موفقیت نصیب آنان گشت و یکی از آنان برای مدت کوتاهی حکومت لاگاش را در سراسر سومر و حتی در چند کشور مجاور گسترش داد. ولی به هر حال این پیروزی ناپایدار بود، چون طی کمتر از یک قرن لاگاش به مرزهای پیشین خود بازگشت. زمانی که اوروکگینه به قدرت رسید، ناتوانی کشور بدان پایه بود که لاگاش چون طعمهٔ گوارایی در کام دشمن سرسخت شمالی خود، اومه، قرار داشت. در ضمن این جنگ‌های بی‌رحمانه و عواقب غم‌انگیز آن، مردم از آزادی‌های سیاسی و اقتصادی خود محروم گشتند. گرد

آوردن سپاه و تهیه و تدارک ساز و برگ لشکر، فرمانروایان را وادار کرد که مالیات گزافی بر دارایی مردم ببندند و اموال معابد را ضبط کنند و به حقوق شخصی افراد تجاوز نمایند. تا موقعی که کشور در حال جنگ بود مردم هیچ‌گونه مخالفتی بروز نمی‌دادند، ولی پس از آن که تمام اختیارات به دست درباریان افتاد، حاضر نشدند حتی در زمان صلح از سلطه و مقررات پرسود زمان جنگ بگذرند. در واقع مأموران وصول مالیات لاگاش در پیدا کردن منابع تازهٔ درآمد و مالیات و عوارض آن چنان مبتکر و ورزیده بودند که جا دارد همکاران امروزی ایشان بر آنان رشک ببرند.

ولی بهتر است شرح حوادث را از زبان تاریخ‌نویسی که ۴۵۰۰ سال پیش می‌زیست، و در حقیقت از مردم همان دوره بود، بشنویم. وی چنین گوید: بازرس قایقرانان، زورق‌ها را ضبط می‌کرد؛ بازرس رمه از احشام کوچک و بزرگ نگذشت؛ بازرس ماهیگیری مانع صید ماهی شد؛ چون یکی از افراد مردم لاگاش گوسفند خود را برای چیدن پشم آن به کاخ می‌برد، اگر پشم گوسفند سفید بود، پنج شِکِل[1] از وی مطالبه می‌کردند؛ و اگر شخصی همسرش را طلاق می‌گفت، می‌بایست به ایشی‌کو پنج شکل و به وزیرش یک شکل بدهد؛ و هر گاه عطرساز عطر تهیه می‌کرد می‌باید به ایشی‌کو پنج شکل و به وزیر یک شکل و به ناظر معبد یک شکل بدهد. دربارهٔ معبد و دارایی آن تاریخ‌نویس ما چنین گفته است: ایشی‌کو اموال معبد را به نفع خود ضبط کرد. یا چنان که در متن نوشتهٔ تاریخ‌نویس کهن آمده، گاوهای نر خدایان برای شخم زدن زمین‌های پیازکاری ایشی‌کو به کار گرفته می‌شد، بهترین زمین‌های خدای شهر برای کشت خیار و پیاز ایشی‌کو مخصوص گردید، کارمندان برجستهٔ معبد، خصوصاً سنگه‌ها، بیشتر غله و گاو و خر خود را از دست دادند.

حتی مرگ هم مردم را از چنگال عوارض و مالیات نجات نمی‌داد. چون مرده را برای دفن به قبرستان می‌بردند، جمعی از کارمندان و انگل‌ها، بر سر قبر حاضر می‌شدند و از خانوادهٔ میت جو و آبجو و نان و چیزهای دیگری مطالبه می‌کردند. تاریخ‌نویس ما، که شاهد این اوضاع در سراسر کشور بود، می‌نویسد: «مأموران مالیات در همه جا پراکنده‌اند.» لذا شگفت‌آور نیست که مال و منال کاخ‌ها فزونی یابد و اراضی کاخ‌ها تبدیل به املاک وسیع و یکپارچه گردند. عین سخنان تاریخ‌نویس مذکور از این قرار است: «خانه‌های ایشی‌کو و کشتزارهای ایشی‌کو، خانه‌های زنان حرمسرا و مزرعه‌های زنان حرمسرا، خانه‌های کودکان درباری و کشتزارهای آنان در نزدیکی یکدیگر قرار داشت.»

تاریخ‌نویس سومری می‌نویسد: در همان حال که اوضاع اجتماعی و سیاسی لاگاش درهم و

---

۱. واحد پول نقره ـ م.

آشفته بود، مرد صالحی، که از خدایان نیز ترس داشت، به سلطنت رسید. این شخص اوروکگینه بود که برای مردم رنج‌دیده و محنت‌کشیده عدالت و آزادی به ارمغان آورد. اوروکگینه بازرسان قایق‌ها را برکنار ساخت، بازرسان رمه را از رمه‌ها و ناظران صیدماهی را از ماهیگیران راند. مأمورانی که هنگام چیدن پشم سفید گوسفندان نقره وصول می‌کردند بر کنار شدند. مردی که همسرش را طلاق می‌داد به ایشی‌کو و وزیرش چیزی نمی‌پرداخت. عطرسازی که عطر می‌ساخت، ایشی‌کو و وزیر و ناظر چیزی از وی دریافت نمی‌داشتند. هرگاه مرده‌ای را برای دفن به گورستان می‌بردند، مأموران مالیات عوارض کمتری وصول می‌کردند که گاهی به نصف مبلغ سابق می‌رسید. پاس دارایی معبد نگه داشته شد. کوتاه سخن آن که در سراسر کشور دیگر مأموران مالیات پراکنده نبودند. اوروکگینه آزادی مردم را باز داد.

عزل مأموران مالیات، که در همهٔ شئون دخالت داشتند، و برکناری کارمندان طفیلی دولت، تنها اقدام اوروکگینه نبود. وی برای بیدادگری‌های توانگران و بهره‌کشی آنان از طبقات فقیر حدی قائل شد. تاریخ‌نویس می‌گوید: هرگاه خانهٔ مردی از طبقات پایین در نزدیکی خانهٔ مردی با نفوذ و ثروتمند بود و مرد ثروتمند به او می‌گفت «می‌خواهم خانه‌ات را بخرم»، در آن صورت اگر صاحب‌خانه قیمت عادلانه مطالبه می‌کرد، مرد ثروتمند حق تصاحب خانه را نداشت!

اوروکگینه شهر را از لوث وجود رباخواران و دزدان و آدمکشان نیز پاک کرد. هرگاه فی‌المثل فرزند مرد تهیدستی استخری برای ماهیگیری می‌ساخت، دیگر کسی جرئت ربودن ماهی استخر را نداشت. درگذشته کارمندان ثروتمند به باغ مردم فقیر دست می‌انداختند، درخت‌های آن را قطع می‌کردند و میوه‌اش را به تاراج می‌بردند، ولی اکنون دیگر هیچ کارمندی جرئت چنین کاری را نداشت. اوروکگینه با نین‌گیرسو، خدای لاگاش، پیمان بست که هرگز اجازه ندهد یتیمان و بیوه‌زنان طعمهٔ زورمندان گردند.

اما این اصلاحات در کشمکش لاگاش و اومه بر سر قدرت تا چه حد مؤثر و مفید بوده است؟ متأسفانه پیروزی و موفقیتی که آرزو می‌کردند به دست نیامد. اوروکگینه و اصلاحاتش زود بر باد رفتند. اوروکگینه چون سایر اصلاحگران دیر آمد و لذا کار چندانی صورت نداد. دورهٔ فرمانروایی وی کمتر از ده سال به طول انجامید. پس از آن لوگل‌زگسی، حکمران مقتدر و جاه‌طلب شهر اومه، بر او تاخت و بر سرزمین سومر و سایر کشورهای مجاور دست انداخت. ولی این دولت هم مستعجل بود.

اصلاحات اوروکگینه و هدف‌های اجتماعی او اثر عمیقی بر روی تاریخ‌نویسان باستانی نهاد. متن این سند بر روی سه لوح مخروطی و یک لوح بیضی شکل، با کمی تفاوت، منقوش بود. همهٔ این الواح در سال ۱۸۷۸ م ضمن کاوش‌های فرانسویان در لاگاش به دست آمدند و نخستین بار فرانسوا تورودانگن، آن‌ها را استنساخ و ترجمه کرد. این دانشمند دقیق مباحث

سومری، همان کسی است که سند تاریخی فصل پنجم را مورد بحث و مطالعه قرار داد. شرح و بحثی که در این کتاب دربارهٔ اصلاحات اوروکگینه آمده، مبتنی بر ترجمه‌ای است که هنوز به طبع نرسیده و توسط بزرگ‌ترین سومرشناس دوران، ارنو پوبل تهیه گردیده است.

از آنچه گذشت می‌توان دریافت که در سه‌هزار سال پیش از میلاد سومریان با مفهوم آزادی در حدود قانون آشنا بودند. لیکن هنوز به طور قطع و یقین نمی‌دانیم که آیا قوانین عهد اوروکگینه قبلاً به صورت مجموعه‌هایی نوشته می‌شد و انتشار می‌یافت یا خیر، چون تاکنون قانون مدونی از آن دوره به دست ما نرسیده است. این نکته چندان مورد توجه نیست، آنچه توجه ما را به خود معطوف می‌دارد این است که تا چندی پیش کهن‌ترین مجموعه قوانینی که بشر شناخته بود از سال ۱۷۵۰ ق‌م نمی‌گذشت؛[1] اخیراً سه مجموعه از قوانین به دست آمده که از این تاریخ هم کهن‌ترند. قدیم‌ترین مجموعه قوانینی که کشف شد، مربوط به دورهٔ سلطنت اورنمو پادشاه سومری است که در اواخر هزارهٔ سوم پیش از میلاد تدوین شده است. این مجموعه‌ها ضمن کاوش‌های سال‌های ۱۸۸۹ـ۱۹۰۰ م، در خرابه‌های نیپور به دست آمده‌اند و تا سال ۱۹۵۲ م که به تصادف شناخته و ترجمه شدند، از آن‌ها بی‌خبر بودیم. در فصل هفتم به بررسی این مجموعه خواهیم پرداخت.

۱. غرض مجموعه قوانین حمورابی است ـ م.

فصل هفتم

مجموعه‌های قوانین

نخستین قانونگذار

قدیم‌ترین قانون نوشته، که تا سال ۱۹۴۷ م کشف شده بود، قانون حمورابی پادشاه نامی سامی است که به سال ۱۷۵۰ قم به سلطنت رسید. این قانون که به خط میخی و به زبان سامی (معروف به زبان بابلی) نوشته شده است، شامل یک دیباچهٔ پرلاف و گزاف، در حدود سیصد ماده‌قانون، و خاتمه‌ای پر از لعنت و نفرین است. ستون سنگ دیوریتی که قانون بر آن نقر شده، با شکوه و جلال در موزهٔ لوور برپاست. از نظر کثرت و تفصیل احکام قانونی و از لحاظ سالم ماندن لوحه، این نوشته مهم‌ترین سند قانونی است که به دست آمده، اما از لحاظ قدمت باید گفت که در سال ۱۹۴۷ م مجموعه‌ای از قوانین کشف شد که شاه لیپیت‌ایشتر ۱۵۰ سال پیش از حمورابی تنظیم کرده بود.

مجموعهٔ لیپیت‌ایشتر (نام فعلی این مجموعه) بر روی سنگ دیوریت منقوش نیست، این مجموعه را بر روی لوحه‌ای از گل، که در آفتاب خشک شده، نوشته‌اند.

خط لوحه میخی است، ولی به لغت سومری (غیرسامی) نوشته شده است. لوحه را در اوایل قرن بیستم کشف کردند، اما به دلایل متعددی مضمون آن روشن نشد و انتشار نیافت. پس از آن که فرانسیس استیل، معاون سابق موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا، به دستیاری من، سند را تنظیم و ترجمه کرد، معلوم شد که این مجموعه از یک مقدمه و یک مؤخره و تعداد نامعلومی ماده‌قانون تشکیل شده است. سی و هفت ماده قانون از این مجموعه کم و بیش سالم مانده‌اند.

لیکن آوازهٔ لیپیت ایشتر، به عنوان نخستین قانونگذار، دیری نپایید، زیرا در سال ۱۹۴۸ م طه باقر رئیس موزهٔ عراق اعلام کرد که ضمن عملیات حفاری در تپه هرمل دو لوحه قانون یافتند که از لوحهٔ لیپیت‌ایشتر کهن‌ترند. این دو لوحه، مانند قانون حمورابی، به زبان سامی تدوین

شده‌اند. در همان سال متخصص معروف خط میخی، آلبرشت گوتسه به استنساخ و ترجمهٔ دو لوحهٔ مذکور همت گماشت. در مقدمهٔ کوتاهی که بر این قوانین نوشته‌اند (این مجموعه مؤخره ندارد) نام پادشاهی به نام بیلَه‌لَمَه ذکر شده که شاید هفتاد سال پیش از لیپیت ایشتر می‌زیسته است. تا سال ۱۹۵۲ م ظن غالب این بود که لوحهٔ بیلَه‌لَمَه کهن‌ترین سند قانونی است، اما در آن سال نگارنده موفق شدم قسمتی از قانون پادشاه سومری، اورنمو، را از روی لوحه‌ای ترجمه کنم. اورنمو مؤسس سلسلهٔ سوم اور است و از لحاظ ترتیب ادوار تاریخ کهن، در سال ۲۰۵۰ ق‌م یعنی سیصد سال پیش از حمورابی به سلطنت رسیده است. لوحهٔ مذکور یکی از صدها لوحهٔ ادبی سومر و جزو مجموعه‌های موزهٔ شرق باستانی استانبول است.

در سال‌های ۱۹۵۱ ـ ۱۹۵۲ م از طرف مؤسسهٔ فولبرایت مأمور مطالعه و تحقیق در این موزه بودم که نامه‌ای از ف. ر. کرس به من رسید. یقیناً اگر نامهٔ این استاد کنونی دانشگاه لایدن هلند نبود، هرگز بر لوحهٔ اورنمو دست نمی‌یافتم. نخستین باری که کرس را دیدم چند سال پیش بود؛ در آن هنگام وی ریاست موزهٔ شرق باستانی استانبول را به عهده داشت و من هم مطالعات خود را دربارهٔ سومریان در این موزه دنبال می‌کردم. کرس پس از این که از بازگشت من به استانبول با خبر شد، طی نامه‌ای که به یاد دورهٔ همکاری گذشته نگاشت، متذکر شد که در زمان تصدی خود در موزهٔ شرق باستانی دو پاره‌لوح از یک لوح قانونی سومر را به هم پیوسته و جزو مجموعهٔ نیپور به شمارهٔ ۳۱۹۱ ضبط کرده است. در نامه همچنین افزوده بود: «شاید مضمون لوحه تو را خوش آید و درصدد استنساخ آن برآیی.» از آن‌جا که می‌دانستم الواح قانونی سومر کمیاب‌اند، بی‌درنگ لوحهٔ شمارهٔ ۳۱۹۱ را به میز کار خود بردم: این لوحه به رنگ قهوه‌ای و در آفتاب خشک شده بود و اندازهٔ ۲۰×۱۰ سانتیمتر داشت. بیش از نیمی از نوشتهٔ لوحه معدوم شده بود و مابقی آن در وهلهٔ اول نامفهوم به نظر می‌رسید، ولی پس از چندین روز مطالعهٔ مداوم، اندک‌اندک مضمونش روشن شد و با شوق و هیجان بی‌مانندی دریافتم که آنچه در دست دارم نسخه‌ای از کهن‌ترین قوانین شناخته شدهٔ انسان است.

کاتب باستانی هر یک از دو روی لوحه را به چهار ستون تقسیم کرده و در هر ستون ۴۵ خانه با خط‌کش ترسیم نموده است. دریغا که فقط نصف آن خوانا و روشن است. صفحهٔ اول سند شامل مقدمه‌ای است که، به علت شکستگی لوحه، فقط جزئی از آن خواناست. می‌توان متن لوحه را بدین‌سان خلاصه کرد:

پس از آفرینش جهان و تعیین سرنوشت سومر و شهر اور (در *تورات* به نام اور کلدانیان) «آن» و انلیل برجسته‌ترین خدایان سومری نَنَه، ایزد ماه را به فرمانروایی اور برگزیدند. نَنَه، نیز اورنمو را به عنوان نمایندهٔ زمینی خود انتخاب کرد تا بر سومر و اور حکومت کند. نخستین اقدام پادشاه جدید تضمین امنیت اور و سومر بود. از این رو بر شهر مجاور، لاگاش، که در حال توسعه بود،

حمله برد و نَمَّخنی، پادشاه آن‌جا را شکست داد و به قتل رسانید. آن‌گاه با کمک و معاضدت ننه مرزهای پیشین کشور را به حال سابق بازگرداند. سپس وقت آن رسید که به امور داخلی کشور بپردازد و اصلاحات اجتماعی و اخلاقی را دنبال کند، لذا فرمان داد که رشوه‌خواران و کلاهبرداران را از کارها بر کنار کنند یا، چنان که در متن سند آمده، دزدان گاو و گوسفند و استر مردم را برکنار سازند. بعد از آن وضع ثابتی برای اوزان و اندازه‌ها به وجود آورد و کاری کرد که «یتیمان طعمهٔ ثروتمندان نگردند» و «بیوه‌زنان قربانی زورمندان نشوند» و «مالک یک شکل در چنگال مالک یک مینا (شصت شکل) نیفتد».

آن قسمت از لوحه که محتملاً هدف قانونگذار از تدوین مقررات بر آن ثبت شده بود، در هم شکسته است. اما بی‌شک هدف و مقصود قانونگذار تأمین رفاه و آسایش مردم و گسترش عدل و انصاف در سراسر کشور بوده است. مواد قانونی ظاهراً در پشت لوحه نوشته شده‌اند، ولی متأسفانه این قسمت از لوحه آن‌چنان آسیب دیده که فقط پنج مادهٔ آن را می‌توان با اطمینان پذیرفت. یکی از مواد قانون، شیوهٔ آزمایش مدعی را در راستگویی توصیف کرده است. طبق این آزمایش برای کشف صحت و سقم ادعای مدعی او را به رودخانه می‌افکندند.[1] مادهٔ دیگر دربارهٔ طرز استرداد بردهٔ فراری به ارباب است. سایر مواد با این که بر اثر شکستگی لوحه تا حدودی ناخوانایند، از لحاظ تطور اجتماعی و روحی بشر اهمیت بسیار دارند، چون نمودار آن است که در دو هزار سال پیش از وضع قانون «چشم در برابر چشم» که بعدها در *تورات* عنوان شده، شیوهٔ انسانی‌تری، یعنی پرداخت تاوان نقدی، هنگام قصاص معمول بوده است. از لحاظ اهمیت تاریخی این سه ماده قانون، متن سومری و ترجمه لفظ به لفظ آن‌ها را در زیر درج می‌کنیم:

اگر	tukum-bi
(مردی علیه فردی	(lu-lu-ra
با.... آلت)	gish-...-ta
پایش را قطع کرد	...-a-ni gir in-kud
ده شکل نقره	10-gin-ku-babbar
می‌پردازد	i-la-e

اگر	tukum-bi
مردی برابر مردی	lu-lu-ra
باسلاح	gish-tukul-ta

۱. گذشتن سیاوش از آتش را به یاد می‌آورد ـ م.

استخوان‌هایش	gir-pad-du
	la-mu-ra-ni
شکست	in-zi-ir
یک مینا نقره	I-ma-na-ku-babbar
باید بپردازد	i-la-e
اگر	tukum-bi
مردی برابر مردی	lu-lu-ra
با آلت گِشپو	geshpu-ta
بینی (؟) برید،	ka-...in-kud
دو سوم یک مینا نقره	2/3-ma-na-ku-babbar
بپردازد	i-la-e

اورنمو تا چه وقت به عنوان نخستین قانونگذار باقی خواهد ماند؟ شاید این مدت طولانی نباشد. از شواهد و قراین برمی‌آید که حتی پیش از تولد اورنمو قانونگذارانی بوده‌اند. دیر یا زود یکی از کاوش‌کنندگان خوشبخت مجموعهٔ قوانین کهن‌تری، که یک یا دو قرن پیش از اورنمو تدوین شده، کشف خواهد کرد. در جامعهٔ باستانی سومر عدالت و قانون، چه از لحاظ نظری و چه از لحاظ عملی، جزو مفاهیم اساسی بوده است و بدین جهت هم در تمام شئون زندگی اقتصادی و اجتماعی سومر رخنه کرده بود. در قرن گذشته باستان‌شناسان صدها لوحه یافتند که بر آن‌ها اقسام اسناد حقوقی از قبیل قرارداد، وصیت‌نامه، سفته، رسید و حکم دادگاه، ثبت بود. در آن روزگاران، دانشجویان ارشد سومری بیشتر وقت خود را وقف مطالعات حقوقی می‌کردند و همواره عبارات و اصطلاحات تخصصی حقوقی و مجموعه قوانین و احکام دادگاه‌ها را، که به صورت رویهٔ قضایی درآمده بودند، رونویسی می‌کردند.

متن کامل حکم یکی از دادگاه‌های سومری در سال ۱۹۰۵م انتشار یافت، این سند که «محاکمهٔ زن خاموش» نام دارد، در فصل هشتم بررسی می‌شود.

فصل هشتم

عدالت

نخستین رویهٔ قضایی

در حدود سال ۱۸۵۰ ق‌م قتلی در سرزمین سومر رخ داد. جریان واقعه از این قرار بود: سه تن، یکی باغبان و دیگری آرایشگر و سومی، که شغلش بر ما معلوم نیست، شخصی به نام لو اینّه، از کارکنان معبد، را به قتل رساندند. قاتلان جریان قتل را به عللی، که ذکر نشده، به همسر مقتول (نین دادا) اطلاع دادند. عجب آن که همسر مقتول راز این جنایت را مکتوم داشت و مقام‌های مسئول را در جریان امر ننهاد.

ولی چنگال عدالت در همهٔ ادوارتواناست، خاصه درکشور پیشرفته و متمدنی چون سومر. خبر جنایت را در پایتخت سومر، ایسین، به عرض پادشاه رساندند، وی موضوع را به «مجمع همشهریان» در نیپور احاله نمود. این مجمع در حکم دادگاهی بود که به دعاوی رسیدگی می‌کرد.

در دادگاه نُه نفر مأمور تعقیب متهمان شدند. نظر این عده چنین بود که نه فقط عاملان اصلی جرم بایستی تعقیب شوند، بلکه همسر مقتول نیز، به عنوان شریک جرم، بایستی تعقیب شود، چون وی با سکوت خود در واقع در جرم شرکت جسته است.

دفاع از همسر مقتول را دو تن برعهده گرفتند. وکیلان مدافع اعلام داشتند که این زن به هیچ نحو در قتل شوهرش دخالت نداشته است و از این رو نباید مجازات شود. اعضای مجمع نظر آنان را پذیرفتند، زیرا مقتول نفقهٔ همسر خود را نمی‌پرداخته و سکوت زن ناشی از بی‌مهری مرد بوده است. محکمه پس از شور چنین رأی داد: کیفر جنایت متوجه مباشران جرم و مجازات آنان اعدام، اما زوجهٔ مقتول از اتهامات وارده مبراست.

جریان محاکمهٔ بالا بر روی لوحه‌ای از گل به زبان سومری نوشته شده است که در سال ۱۹۵۰م توسط هیئت مشترک باستان‌شناسی مؤسسهٔ شرقی دانشگاه شیکاگو و موزهٔ دانشگاه

پنسیلوانیا کشف شد. ترکیلد یاکوبسن و من متفقاً متن آن را خواندیم و ترجمه کردیم. صحت ترجمهٔ بعضی از لغات و عبارات سومری هنوز مورد تردید است، ولی مفهوم کلی سند ترجمه و آشکار شده است. یکی از گوشه‌های این لوحهٔ جدید شکسته بود، لذا با استفاده از پاره‌لوح کوچکی از همین نوشته، که یکی از هیئت‌های باستان‌شناسی دانشگاه پنسیلوانیا اکتشاف کرده است، سطرهای افتاده تکمیل شدند. این حقیقت که دو نسخه از ماجرای «زن خاموش» به دست آمده، می‌رساند که این اتفاق در محافل قضایی سومر به عنوان یک رویهٔ قضایی مورد استناد قرار می‌گرفته، چنان‌که امروزه در بسیاری از ممالک معمول است. اینک ترجمهٔ لفظ به لفظ سند:

نَنّه سیگ، فرزند لوسین، و کوانلیل فرزند کونَنّه که آرایشگر است، و انلیل‌اَنّم، برده و باغبان اَدّه کَلّه، لو اینَنَه فرزند لوگَل اپیندو، را به قتل رساندند.

پس از آن که لو اینِنه فرزند لوگَل‌اپیندو به قتل رسید، ماجرا را به اطلاع همسرش نین‌دادا، دختر لونینورتا رساندند.

نین‌دادا دختر لونینورتا مهر سکوت بر لب زد و خاموش نشست.

جریان قتل در شهر ایسین به عرض شاه رسید، شاه اورنینورتا فرمان داد که موضوع در مجمع نیپور رسیدگی شود.

در دادگاه اورگولا فرزند لوگان، و دودو، که شغلش شکار پرندگان بود، و الی‌الاتی، که نوکر بود برخاستند و چنین گفتند: «آنان که به زندگانی انسانی خاتمه داده‌اند، شایستهٔ زنده ماندن نیستند. سه مرد قاتل و آن زن باید در برابر اقامتگاه لو اینِنه فرزند لوگل‌اپیندو، کارمند نیشَکو کشته شوند.»

سپس شو... لیلوم، کارمند نینورتا، و اوبارسینِ باغبان در برابر محکمه چنین گفتند: «گیریم شوهر نین‌دادا دختر لونینورتا به قتل رسیده باشد، گناه این زن چیست که باید کشته شود؟»

آن‌گاه اعضای دادگاه نیپور چنین گفتند: «زنی که شوهرش نفقه نمی‌پردازد، به فرض آن که دشمنان وی را بشناسد و از مرگ او مطلع شود، چرا خاموش نماند؟ آیا این زن قاتل شوهر خویش است؟ کیفر این جنایت باید نصیب کسانی گردد که در واقع مرتکب قتل شده‌اند.»

بر حسب تصمیم مجمع نیپور، نَنّه سیگ، فرزند لوسین، و کوانلیل فرزند کوننه آرایشگر و انلیل‌انّام برده و باغبان ادّه‌کلّه تسلیم جلاد شدند. این قضیه در محکمهٔ نیپور مورد رسیدگی قرار گرفت.

پس از فراغت از ترجمهٔ سند بالا بر آن شدیم که حکم دادگاه نیپور را با احکامی که امروزه در

موارد مشابه با آن صادر می‌شود مقایسه کنیم. بنابراین ترجمه را نزد شادروان اُوِن رابرتس، رئیس وقت دانشکدهٔ حقوق دانشگاه پنسیلوانیا و عضو دیوان عالی کشور ایالات متحده در سال‌های ۱۹۳۰ ـ ۱۹۴۵ م فرستادیم و نظر ایشان را جویا شدیم. پاسخ رابرتس بسیار جالب بود؛ چون معلوم شد قضات معاصر و قضات سومر در این قضیه نظر واحدی دارند. عین پاسخ ایشان را در این‌جا می‌آوریم: «به موجب قوانین ما همسر مقتول شریک جرم شناخته نمی‌شود. صرف اطلاع از وقوع جرم کسی را مجرم نمی‌سازد، شریک جرم کسی است که به مجرم پناه دهد، یا در کار قتل معاونت کند، یا وسایل آسایش و نگهداری مجرم را فراهم سازد.»

اسناد برجستهٔ سومری نویافته منحصر به قانون نیستند. در سال ۱۹۴۵م شرح یکی از اسناد پزشکی که حاوی نخستین نسخهٔ پزشکی بود انتشار یافت. قسمت‌های مفهوم سند در همان تاریخ ترجمه شد. حقیقت آن که دانش پزشکی در هزارهٔ سوم پیش از میلاد در سراسر سومر رونق داشت. فی‌المثل می‌دانیم قریب به ۲۷۰۰ ق‌م طبیبی به نام لولو در شهر اور (اورکلدانیان در *تورات*) به حرفهٔ پزشکی اشتغال داشته است.

اما این نکته را نباید از نظر دور داشت که تمام اسناد پزشکی بین‌النهرین، که پیش از ۱۹۵۴م انتشار یافته‌اند. مربوط به هزارهٔ اول ق‌م هستند و اکثر این اسناد به جای درج راه‌های معالجهٔ بیماران، همه از سحر و جادو سخن می‌گویند. لوحه‌ای که بتازگی ترجمه شده، در مقایسه با سایر الواحی که قبلاً کشف کرده‌ایم قدیم‌تر است و تاریخش به ربع آخر هزاره سوم پیش از میلاد می‌رسد و در دستورهای پزشکی آن اثری از سحر و جادو نیست. این لوحه، که در واقع کهن‌ترین سند پزشکی، است، در فصل نهم بررسی خواهد شد.

فصل نهم

پزشکی

نخستین دستورهای داروسازی

یکی از پزشکان ناشناختهٔ سومری که در اواخر هزارهٔ سوم پیش از میلاد می‌زیست، بر آن شد که بهترین نسخه‌های خود را به منظور استفادهٔ شاگردان و همکارانش گرد آورد. لذا لوحهٔ گلی نمناکی به اندازهٔ ۹/۵×۱۵/۹ سانتیمتر آماده کرد و قلم نی خود را تراشید و نوک آن را به شکل گوه درآورد و با خط میخی رایج در آن زمان، شرح دوازده نسخه را، که به نظرش از همه مؤثرتر و بهتر بودند، بر لوحه نگاشت. این سند پزشکی، که قدیم‌ترین «راهنمای پزشکی» شناخته شده است، چهارهزار سال در خرابه‌های نیپور مدفون بود، تا این که یک هیئت باستان‌شناسی ضمن حفاری آن را یافت و به موزهٔ دانشگاه فیلادلفیا انتقال داد.

نخستین بار از وجود این لوحه به وسیلهٔ یکی از نوشته‌های پیشکسوت خود، لئون لگرن، رئیس قسمت بابلی موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا، مطلع شدم. وی در مقاله‌ای، که در نشریهٔ موزهٔ دانشگاه به سال ۱۹۴۰م تحت عنوان «داروخانهٔ باستانی نیپور» انتشار داد، کوشش دلیرانه‌ای برای ترجمهٔ بخشی از لوح پزشکی مبذول داشت. لیکن معلوم بود که این کار از توانایی یک متخصص خط میخی خارج است. اصطلاحاتی در آن نسخه‌های پزشکی به کار رفته بود که کاملاً جنبه تخصصی و فنی داشت، و ضرورت کمک و راهنمایی یک متخصص تاریخ علوم احساس می‌شد، به خصوص اگر در رشتهٔ شیمی هم مطلع و ورزیده باشد. در دوره‌ای که رئیس قسمت الواح موزهٔ دانشگاه بودم، بارها به طرف قفسهٔ مخصوص لوحه می‌رفتم و آن را با شوق و ولع به میز مطالعه می‌بردم و بیش از یک بار هوای ترجمهٔ آن به سرم افتاد، اما خوشبختانه تن به هوا و هوس ندادم و در انتظار فرصت مناسب‌تری لوحه را در جای خود نهادم.

این فرصت صبح یکی از روزهای بهاری سال ۱۹۵۳م دست داد. در آن روز جوانی به دفتر کار

من آمد و خود را مارتین لوی، فارغ‌التحصیل شیمی از دانشگاه فیلادلفیا، معرفی کرد. مارتین لوی، که تازه به درجهٔ دکترای تاریخ علوم نایل گشته بود، دنبال الواحی می‌گشت که بتواند آن‌ها را از نظر تاریخ علوم مورد مطالعه قرار دهد. انتظار من پایان یافت، فرصت بسیار مناسبی بود. لوحه را یک بار دیگر به میز مخصوص بردم، اما این بار موقعی لوحه به جای خود بازگشت که ترجمهٔ آزمایشی و مقدماتی آن آماده شده بود. چندین هفته به اتفاق لوی روی متن آن کار کردیم. کار من در این مدت منحصر به خواندن علامت‌های میخی و تجزیه و تحلیل ترکیبات لغوی و نحوی بود، ولی مارتین لوی با اطلاع وسیعی که از شیمی و شیوه‌های فنی آن در دوره‌های کهن داشت، موجب شد که بخش‌های خوانا و مفهوم نخستین فرمول داروسازی جهان روشن شود.

پزشک سومری، چنان‌که از این مدرک برمی‌آید، داروها را مانند همکار امروزی خود از مواد گیاهی و معدنی و جانوری تهیه می‌کرد. از مواد معدنی، کلرور سدیم (نمک طعام) و نیترات پتاسیم (شوره) را ترجیح می‌داد. از مواد حیوانی، شیر و پوست مار و سنگ لاک‌پشت را به کار می‌برد، ولی اکثر داروها از منابع گیاهی اخذ می‌شدند؛ از گیاهانی چون فلوس[1] و مورد[2] و انقوزه[3] و آویشن[4] و از درختانی چون درخت بید و گلابی و صنوبر و انجیر و خرما در فراهم کردن دارو استفاده می‌کردند. داروهای گیاهی از تخم و ریشه و شاخه و پوست و صمغ درختان تهیه می‌شدند و مانند امروز آن‌ها را به صورت گرد یا جامد نگهداری می‌کردند. داروهایی را که پزشک ما تجویز کرده، یا به صورت مرهم برای استعمال خارجی است و یا به صورت قطره و مایع برای استعمال داخلی است. اما طرز ترکیب و ساختن مرهم این بود که یک یا چند داروی گیاهی را می‌ساییدند، سپس گرد به دست آمده را در شرابی به نام کوشومّه حل می‌کردند و پس از آن روغن درخت‌های معمولی و روغن درخت سرو بدان می‌افزودند. در یکی از داروها، گل رس ساییدهٔ رودخانه جزو ترکیبات بود؛ طبق دستور پزشک گرد حاصله را باید با آب و عسل آمیخت و به جای روغن درخت، روغن «دریا» به کار برد.

تهیهٔ قطره‌ها پیچیده‌تر بود و طرز استعمال آن نیز ضمیمهٔ خود نسخه نوشته می‌شد. در سه نسخه (متن سومری قطعیت دارد) دارو را از طریق جوشاندن به دست می‌آوردند. برای تهیه کردن داروی مورد نظر، اجزای لازم را با هم می‌آمیختند و در آب می‌جوشاندند، آنگاه املاح و مواد قلیایی بدان می‌افزودند؛ شاید این کار به منظور گرفتن نسبت بیشتری از عصارهٔ مواد اولیه بوده است. برای جدا کردن مواد آلی لابد آن را پس از تهیه از صافی می‌گذراندند، گرچه این نکته در هیچ یک از نسخه‌ها با صراحت قید نشده است. عضو رنجور بیمار را گاهی با مایع می‌شستند و

1. Cassia
2. Myrtle
3. Asafoetida
4. Thyme

گاهی مایع را روی آن می‌پاشیدند؛ سپس عضو را با روغن مالش می‌دادند و داروهای دیگری روی آن می‌گذاشتند. برای مطبوع کردن داروهایی که مصرف داخلی داشتند، گرد آن‌ها را در آبجو حل می‌کردند و به بیمار می‌دادند. در یک مورد که آبجو و شیر برای خیساندن داروها به کار رفته، از روغن ناشناخته‌ای به نام روغن «رودخانه» (؟) برای حل کردن دارو استفاده شده است.

اگر تنها به همین لوحه، که یک متن منحصر بفرد پزشکی به جا مانده از هزارهٔ سوم پیش از میلاد است، هم استناد جوییم معلوم می‌گردد که فن داروسازی سومریان پیشرفت شایانی کرده بود. این لوحه به طور غیرمستقیم نشان می‌دهد که سومریان اطلاعات دقیق و وسیعی در تهیه و ترکیب داروها داشته‌اند. فی‌المثل در چند نسخه تأکید شده که مواد تشکیل دهندهٔ دارو را پیش از ساییدن پاک و تصفیه کنند. این کار مستلزم چندین آزمایش شیمیایی است. در جایی دیگر، مواد قلیایی یکی از نسخه‌ها خاکستر گیاهی است از خانوادهٔ Chenopodiaceae، به احتمال قوی Salicornia Fruticosa، که مواد قلیایی فراوان دارد.[1] خاکستر محتوی املاح قلیایی، که بدین‌ترتیب به دست می‌آمد، در قرن هفتم پیش از میلاد مورد استفاده بود، و در قرون وسطا در صنعت شیشه‌سازی به کار می‌رفت. آنچه از نظر شیمیایی جلب توجه می‌کند این است که در هر دو نسخهٔ لوحهٔ ما علاوه بر املاح قلیایی از مقادیر زیادی چربی طبیعی نیز سخن رفته، که نتیجهٔ ترکیب آن صابون است که مصرف خارجی دارد.

مادهٔ دیگری که در نسخه ذکر شده و تهیهٔ آن نیازمند اطلاعاتی در شیمی است، نیترات پتاسیم یا شوره است. اگر از روی اطلاعاتی که از دورهٔ متأخرتر سومری به ما رسیده قضاوت کنیم، محتمل است سومریان سطح داخلی لوله‌هایی را که فضولات ازت‌دار، چون ادرار، در آن جریان داشته بازرسی می‌کرده‌اند و فضولات بلوری شکل رسوب‌یافته را برای تصفیه برمی‌داشته‌اند. اما تجزیهٔ عناصر آن، که بی‌شک شامل کلرور سدیم (نمک طعام) و املاح دیگر سدیم و پتاسیم و ترکیباتی از مواد ازت‌دار است، به طریق شیمیاییِ «تبلور جزء به جزء» انجام می‌شد و در مصر و هندوستان هنوز هم از این شیوهٔ قدیمی استفاده می‌شود. بدین‌ترتیب که آهک یا ملاط کهنه را با یکی از مواد تجزیه کنندهٔ ازت‌دار می‌آمیزند تا نیترات کلسیم به دست آید، آن گاه نیترات کلسیم به دست آمده را با خاکستر هیزم که حاوی کربنات پتاسیم است می‌جوشانند و پس از تبخیر، شوره بر جای می‌ماند.

سند باستانی پزشکی از یک نظر نومیدکننده است؛ چه، در متن سند نامی از بیماری‌هایی که باید با این نسخه‌ها درمان شوند برده نشده است تا بتوانیم دربارهٔ ارزش نسخه‌ها از نظر درمان‌شناسی حکم کنیم. در هر حال ارزش علمی نسخه‌ها زیاد نبود، چون پزشک سومری

---

۱. یکی از آن‌ها کربنات سدیم یا نمک قلیاست ـ م.

تحقیق و آزمایش نمی‌کرد، ولی از داروهایی که انتخاب کرده می‌توان حکم کرد که به داروهای گیاهی بیشتر اعتقاد داشته است. در بعضی از نسخه‌ها نکات مثبتی دیده می‌شود: فی‌المثل فرمول تهیهٔ مادهٔ شست‌وشو و نظافت، یا موادی از قبیل نمک طعام و شوره، که اولی ماده‌ای ضدعفونی‌کننده و دومی قابض است.

نسخه‌های پزشک سومری دست کم یک عیب دیگر داشتند: در هیچ یک از این دو نسخه نسبت اجزای تشکیل‌دهندهٔ دارو را معین نکرده‌اند، به علاوه قید نشده مقدار مصرف دارو در هر بار و فاصله زمانی دو استعمال چه اندازه باید باشد. شاید این سکوت ناشی از «رازداری در حرفه و صنعت» بوده، و پزشک سومری دانسته، از افشای نسبت‌های لازم خودداری کرده است تا مردم عادی و حتی همکارانش بدان دست نیابند. به احتمال دیگر، کمیت مواد اولیه نزد پزشک سومری، که این نسخه‌ها را نوشته، چندان اهمیتی نداشته است، چون نسبت‌های مزبور در حین تجربه و عمل و تهیهٔ داروها به دست می‌آمد.

نکتهٔ جالب آن که پزشک سومری، که این الواح را نوشته، متوسل به سحر و جادو نشده است. در سراسر لوحه نامی از خدا یا شیطان به میان نیامده، با وجود این نباید تصور کرد که در هزارهٔ سوم پیش از میلاد مردم سومر هنگام معالجهٔ بیماران خود از حرز و دعا استفاده نمی‌کردند. عکس این تصور کاملاً صادق است، چون لوحه‌های کوچک بسیاری از آن دوره بر جای مانده که متن آن‌ها، حرز و دعاست. سومریان، مانند بابلیان که در دورهٔ متأخرتری می‌زیستند، بر آن بودند که امراض بر اثر راه‌یافتن «شیاطین» به تن آدمی پدید می‌آیند. در یکی از سرودهای مذهبی که در ستایش خدای نگهبان فن پزشکی گفته شده است، نام شش تن از این گونه شیطان‌ها ذکر شده است. ایزدبانوی پزشکی چندین نام داشت، از جمله بَئو و نینی‌سینَه، و گولا، و هنگام وصف او را به نام «پزشک بزرگ سیاه‌سران (سومریان)» ستوده‌اند. باری این حقیقت درخشان و شگفت‌انگیز همچنین پا برجاست که قدیم‌ترین صفحهٔ پزشکی تاریخ عاری از هر گونه گزافه‌گویی و سخن نامعقول است.

کشف لوحهٔ پزشکی مربوط به سه هزار سال پیش از میلاد، حتی متخصصان خط میخی را نیز دچار تعجب و حیرت ساخت؛ چون انتظار می‌رفت نخستین کتاب راهنما در زمینهٔ کشاورزی باشد نه پزشکی، خصوصاً آن که اقتصاد سومر و رفاه و آسایش مردمش بر اساس و پایهٔ کشاورزی بود. شیوهٔ کشاورزی سومر، حتی پیش از هزارهٔ سوم پیش از میلاد، پیشرفته و مترقی بود، اما یگانه راهنمای کشاورزی به دست آمده، مربوط به آغاز هزارهٔ دوم پیش از میلاد است که در فصل دهم مورد بحث قرار می‌گیرد.

فصل دهم

کشاورزی

نخستین تقویم کشاورزی

لوحهٔ گلی کوچکی، که هیئت باستان‌شناسی امریکا در عراق کشف کرد، به ما امکان داد که از یک سند ۳۵۰۰ ساله استفاده کنیم. این سند از لحاظ کار کشاورزی و تاریخ آن اهمیت بسیار دارد. هیئت مزبور، که در سال‌های ۱۹۵۰ ـ ۱۹۵۴م از طرف مؤسسهٔ شرقی دانشگاه شیکاگو و موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا در شهر باستانی نیپور به کاوش اشتغال داشت، ضمن حفاری لوحهٔ کوچکی به اندازهٔ ۱۱/۴×۷/۶ سانتیمتر کشف کرد. وضع لوحه رضایت‌بخش نبود، ولی پس از پختن و پاک کردن و اصلاح آن در آزمایشگاه موزهٔ دانشگاه، متن آن خوانا و روشن گشت. پیش از کشف لوحهٔ نیپور هشت لوحه و پاره‌لوح دربارهٔ تقویم کشاورزی به دست آمده بود، ولی تهیهٔ متن کامل اصول کشاورزی از روی آن‌ها دشوار بود، تا آن که ۳۵ سطر از وسط نوشتهٔ لوح نیپور آشکار شد.

در سند ۱۰۸ سطری نیپور کشاورزی به فرزندش تعلیم می‌دهد که چگونه در طول سال به کشت و زرع بپردازد. دهقان در آغاز گفتهٔ خود طرز آبیاری کشتزارها را در ماه‌های اردیبهشت و خرداد شرح می‌دهد، و در خاتمه طرز پاک کردن و غربال نمودن محصول را در ماه‌های فروردین و اردیبهشت سال بعد بیان می‌کند. قبل از کشف سند نیپور، دو کتاب «راهنمای کشاورز» از دوره‌های گذشته شناخته شده بود: یکی به نام جیورجیکس، اشعار مشهور روستایی ویرژیل است و دیگری اثر هزیود به نام *کار و روزها*. اثر دوم سال‌ها پیش از اشعار ویرژیل، شاید در قرن هشتم پیش از میلاد، نوشته شده است. اما نوشتهٔ سومری بتحقیق هفده پیش از میلاد ثبت شده است و به عبارت دیگر هزار سال بر نوشتهٔ هزیود پیشی دارد.

«کتاب راهنما»ی سومری با این عبارت آغاز می‌شود: «سال‌ها پیش کشاورزی به فرزندش چنین اندرز داد.» و پس از این سطر به شرح کارهای اساسی‌ای که هر کشاورز برای بالا بردن مقدار

محصول هر روز باید انجام دهد می‌پردازد. از آن‌جا که آبیاری در کشور بی‌آبی چون سومر امری حیاتی بود، لذا اندرزهای کشاورز با کارهای آبیاری شروع می‌شود: «باید توجه کرد آب در کشتزارها بالا نیاید؛ و زمین آبیاری شده راگاو و سایر حیوانات لگدمال نکنند. باید زمین را از علف‌های هرز و ریشه‌های ماندهٔ درختان و گیاهان پاک کرد و حصار به دور کشتزار کشید.» آن‌گاه به کشاورز توصیه می‌کند که خود و اعضای خانه و مزدورانش افزار و وسایل کار و ظرف‌های لازم را قبلاً آماده سازند. برای شخم زدن باید یک گاو اضافی داشت. پیش از شخم زدن باید زمین را یک بار باکلنگ و یک بار با بیل زیر و زیر کرد و در صورت لزوم کلوخ‌ها را با تبر خرد کرد، باید بر کار مزدوران نظارت داشت تا به سهل‌انگاری برگزار نکنند.

کار شخم زدن و بذرافشانی به کمک ابزار خاصی همزمان صورت می‌گرفت. ابزار مزبور به گاوآهن بسته شده بود. دانه‌ها از انبارک دستگاه به درون قیف تنگی می‌ریخت و از آن‌جا بر روی شیارهای زمین می‌پاشید. همچنین توصیه شده که در هر بیست قدم زمین، هشت شیار احداث گردد و در موقع بذرافشانی دانه‌ها در یک عمق قرار گیرند. عین گفتهٔ راهنمای کشاورزی چنین است: «مراقب کسی که تخم جو می‌افشاند باش، تا دانه‌ها را یکنواخت در عمق دو انگشت بپاشد. اگر دانه‌ها در عمق مساوی قرار نگرفتند در آن صورت باید خیش گاوآهن را عوض کرد.» البته در متن کتاب به جای خیش «زبان گاوآهن» به کار رفته است. بر حسب نوشتهٔ کتاب چندین قسم شیار وجود دارد. نویسنده اندرز خود را بدین‌گونه ادامه می‌دهد: «پس از کندن شیارهای مستقیم، شیار مایل حفر کن و پس از آن مجدداً شیار مستقیم. پس از افشاندن بذر، سنگ‌ها را از شیارها جمع کن تا مانع نمو جوانه‌های جو نگردد.»

کتاب راهنما می‌افزاید: «آن گاه که جوانه‌ها زمین را شکافتند» کشاورز باید به درگاه نین‌کیلم، ایزدبانوی کشتزارها و موش‌های صحرایی و سایر آفات گیاهی، نیایش کند تا حشرات به محصول او زیان نرسانند. پرندگان را نیز باید ترساند و از مزرعه راند. هر گاه شیارها از جوانه‌های گندم سبز شدند، باید زمین را آبیاری کرد، و پس از آن که گیاه به اندازهٔ کافی رویید و همه جا را چون «بوریایی در وسط کشتی» فراگرفت، مجدداً باید آبیاری شود. غلهٔ «سلطنتی» را باید سه بار آب داد. اگر رنگ گیاه به سرخی گرایید، این سرخی نشانهٔ آفت «سمانا» و خطری برای محصول است. و اگر رشد و نمو گیاه بهتر نشد، باید برای چهارمین بار بدان آب داد تا بدین وسیله مازادی در حدود ده درصد از محصول به دست آید.

موسم درو کشاورز نباید به انتظار آن بنشیند که ساقه‌ها از بار خوشه‌ها خم شوند، بلکه موقعی که «ساقه‌ها نیرو گرفته‌اند» یعنی در لحظهٔ مناسب، باید آن‌ها را چید. در کار درو محصول، چنان که از کتاب راهنما برمی‌آید، سه تن با هم همکاری می‌کردند، یکی به کار درو می‌پرداخت و دیگری خوشه‌ها را دسته می‌کرد، کار سومی روشن نیست.

خرمن کوبی پس از درو انجام می‌شد و به وسیلهٔ غلتکی که بر روی خرمن به پیش و پس کشیده می‌شد صورت می‌گرفت. این کار پنج روز طول می‌کشید. آن‌گاه غله با افزاری به نام «باز کن» که گاوها می‌کشیدند «باز می‌شد». دانه‌ها چون بر زمین می‌ریختند، خاک‌آلود می‌شدند، از این رو پس از دعای مناسبی، آن‌ها را با چنگک باد می‌دادند و بر روی چوب‌هایی که مرتب چیده شده بود، می‌ریختند تا دانه از خاک و خاشاک جدا شود.

سند با این بیان پایان می‌پذیرد که این اندرزها از خود کشاورز نیست و از نینورتا، بزرگر حقیقی و فرزند سرور خدایان سومری، انلیل، است.

برای این که خواننده بهتر به مضمون کتاب، که در واقع نخستین راهنمای کشاورزی تاریخ مدون بشر است، واقف شود، ترجمهٔ لفظ به لفظ هجده سطر اول آن را در زیر درج می‌کنیم. خواننده باید به خاطر داشته باشد که در بعضی موارد ترجمه به صورت آزمایشی انجام گرفته، چون متن اصلی پر از اصطلاحات فنی مبهم و گیج کننده است.

این ترجمه را بنو لندزبرگر و ترکیلد یاکوبسن، که از سومرشناسان نامی و اعضای مؤسسهٔ شرقی دانشگاه شیکاگو هستند، همراه با مؤلف این کتاب، به طور موقت، تهیه کرده‌اند. (بی‌شک با گذشت زمان و توسعهٔ دامنه اطلاعات ما از زبان و فرهنگ سومر ترجمهٔ بهتری از سند تهیه خواهد شد.)

در روزگاران کهن کشاورزی به فرزندش چنین اندرز داد: «هر گاه موقع کشت مزرعه‌ات فرا رسید، از آبیاری زمین غفلت مکن، آب کشتزار نباید فزون از اندازه باشد، پس از آن که مزرعه از آب خالی شد، مراقب باش که زمین باغ صاف و هموار بماند، و گاوان آن را لگدکوب نکنند. حیوانات دیگر را نیز از آن دور کن و آن را چون خانه‌ای مسکون پندار. زمین را با ده تبر تیز، که وزن هر یک سیصد گرم است پاک کن. بیخ گیاهان کهن را با دست بکن و دسته دسته کن. حفره‌های زمین را با بیل هموار ساز. کشتزار را از چهار سو محصور دار. زمانی که مزرعه از تابش خورشید می‌سوزد آن را به قطعات مساوی تقسیم کن، ابزار کارت را همواره در کار دار. شانه‌چوب را زودتر آماده کن. باید شلاقت با میخ محکم گردد. دستهٔ شلاق کهنه‌ات را باید فرزندان کارگران بسازند.»

منابع ثروت سومر محدود به زمین‌های غله‌خیز نبود، در این سرزمین باغ‌های میوه و اقسام سبزی‌ها نیز وجود داشتند.

فصل یازدهم

باغبانی

نخستین آزمایش کشت در پناه درختان

در سال ۱۹۴۶م از طرف جمعیت «مدارس امریکایی مطالعات شرقی» و به عنوان نمایندهٔ موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا سفری به بغداد و استانبول کردم. توقف من در استانبول حدود چهار ماه به طول انجامید. در این مدت بیش از یکصد لوح گلی منقوش به حماسه‌ها و اسطوره‌های سومری را استنساخ کردم. قسمت اعظم این الواح را قطعه‌های کوچک و متوسطی تشکیل می‌دادند، ولی در میان آن‌ها الواح بلندتری نیز دیده می‌شد: مثلاً لوحی که داستان «جنگ روانی (← فصل سوم) بر آن منقوش بود و دوازده ستون داشت یا لوح «مناظرهٔ زمستان و تابستان» (← فصل شانزدهم) که هشت‌ستونی بود. یکی دیگر از این الواح از شش ستون تشکیل می‌شد. بر روی این لوح افسانه‌ای نوشته بودند که تا آن زمان ناشناخته مانده بود. این افسانه را «ایننه شوکالی‌تودا» یا گناه مرگبار باغبان، نام نهادم. سند اخیر باید در اصل ۱۸/۳۱×۱۵/۲۴ سانتیمتر باشد، ولی با وضع فعلی فقط ۱۷/۸×۱۰/۸ سانتیمتر است. ستون اول و آخر آن تماماً از میان رفته است. از چهار ستون باقیمانده می‌توان بیش از دویست سطر یعنی بیش از نصف متن اصلی را تنظیم و تکمیل کرد.

همچنان که مضمون افسانه را بتدریج دریافتیم، بر ما روشن گشت که نه تنها طرح و مضمون آن نامأنوس است، بلکه از دو نظر دارای مقامی والاست: نخست آن که نشان می‌داد چگونه خدایی از کردار ناروای انسانی فانی به خشم آمد و آب تمام زمین‌ها را به خون مبدل ساخت. تنها داستان همسنگ این «مصیبت خون»، در نوشته‌های بازمانده از روزگار کهن، داستان کوچ بنی‌اسرائیل از سرزمین مصر است که در *تورات* آمده است. در این داستان، فرعون از فرستادن اسیران بنی‌اسرائیل به خدمت یهوه سر باز می‌زند، یهوه آب سرزمین مصر را به خون مبدل می‌کند.

دو دیگر آن که نویسندهٔ باستانی افسانهٔ ما گویا آهنگ آن دارد که ابتدای «کشت در پناه

درختان» را بیان کند، و بدین سان معلوم می‌دارد که چگونه کشت در پناه درختان به منظور حفظ گیاه از گزند باد و توفان و حرارت خورشید، از هزاران سال پیش کشف و متداول گردیده است.

طرح افسانه بر این منوال است: سال‌ها پیش باغبانی به نام شوکالی‌تودا می‌زیست که از رنج و کوشش خود طرفی نمی‌بست و پیوسته ناکام بود و با آن که همهٔ زمین‌های باغ را آبیاری می‌کرد، حاصلش به هدر می‌رفت. بادها و گرد و غبار کوهستان‌ها به رویش سیلی می‌نواختند. هر آنچه به خون دل پرورده بود، به خاشاکی بدل می‌گشت. در آن حال چشم به مشرق و مغرب به سوی آسمان پرستاره دوخت و بر آن شد که از روی نشانه‌ها خواست خداوندی را دریابد. وی در قانون آسمانی اندیشید و آن را دریافت. او که خردی تازه یافته بود درخت سربَتو را (که هنوز شناخته نشده) در باغ خود کاشت. بر اثر این تجربه شوکالی‌تودا در فن باغبانی، همه‌گونه گیاه در باغ او رست.

روزی ایزدبانو اینَنه (ایزدبانوی سومری که همچون آفرودیت نزد یونانیان و ونوس نزد رومیان است) پس از آن که زمین و آسمان را زیر پای گذارده بود، در نزدیکی باغ شوکالی‌تودا آرمید تا تن فرسوده‌اش لختی بیاساید. باغبان شوخ‌چشم که از گوشهٔ بستان می‌نگریست، خستگی مفرط ایزدبانو را مغتنم شمرد و با او نزدیکی کرد. بامدادان که آفتاب برآمد اینَنه سراسیمه به اطراف خود نگریست و عزم جزم کرد تا آن انسان فانی را، که با بی‌شرمی پردهٔ عصمتش را دریده بود، پیدا کند. از این رو سه مصیبت بر سرزمین سومر نازل کرد: نخست تمام چاه‌های آن سرزمین را پر از خون کرد، آن‌چنان که تاکستان‌ها و نخلستان‌ها را خون فراگرفت؛ و دوم توفان سهمگین و بنیان‌کنی به آن سرزمین روانه داشت. چگونگی مصیبت سوم روشن نیست، چون قسمت‌های مربوط بدان خرد شده است.

با وجود این مصیبت‌ها اینَنه بر مرتکب آن بی‌حرمتی دست نیافت، چون شوکالی‌تودا پس از هر مصیبت رهسپار منزل پدر خود می‌شد، و او را از خطری که در کمینش بود با خبر می‌ساخت. پدر فرزندش را اندرز می‌داد که نزد برادرانش «سیاه‌سران» (یعنی سومریان) برود، و در شهرها اقامت کند. شوکالی‌تودا پند پدر را به کار می‌بست و اینَنه به او دست نمی‌یافت. پس از آن که اینَنه دریافت که نمی‌تواند انتقام جسارتی را که به او شده بگیرد، درصدد برآمد که به منزل انکی، خدای حکمت سومری، در شهر اریدو برود و از راهنمایی او برخوردار گردد. ولی افسوس که بقیهٔ داستان را نمی‌دانیم، زیرا قطعهٔ لوح مربوط بدان از بین رفته است. ذیلاً ترجمه آن قسمت از داستان را که مفهوم‌تر است می‌آوریم:

شوکالی تودا،....،
آن‌گاه که آب در جویبار روان است،

آن‌گاه که چاه‌ها در گوشه و کنار کنده می‌شود،...،
پایش به ریشه‌ها برمی‌خورد و زخمی می‌شود؛
بادهای مخالف با آنچه با خود می‌آورند،
با گرد و غبار کوهستان‌ها، به چهره‌اش سیلی می‌نواخت،
در چهره... و دست‌هایش،
بادها آن را از جای برمی‌کندند و نمی‌دانست...

(از این‌رو) وی نگاه خود را به زمین‌های پایین‌تر افکند.
به ستارگان مشرق چشم دوخت.
به زمین‌های بالاتر نگریست.
در ستارگان مغرب خیره شد.
در نشانه‌های فرخنده‌ای که بر آسمان نقش بسته بود کنجکاو شد.
در آسمان پرنگار، نشان آینده را جست.
در آن‌جا چگونگی برآمدن قانون‌های خدایی را دید.
حکم خدایان را دریافت.
در باغ، در پنج الی ده مکان دور از دسترس
در آن نقاط درختی کاشت تا پوشش محافظی باشد.
این درخت محافظ، درخت سریتو است، با سایهٔ پهناورش،
سایه‌ای که در پای این درخت است، صبحگاهان،
هنگام ظهر، و گاه غروب همچنان گسترده است.

روزی ملکهٔ من، پس از آن که از آسمان‌ها گذشت و زمین را درنوردید،
اینته پس از پیمودن زمین و آسمان،
پس از آن که سرزمین ایلام و شوبور را پشت سر گذاشت،
پس از آن که بگذشت...،
اینتهٔ مقدس از خستگی به سوی باغ آمد، و در دم بخفت.
شوکالی‌تودا از کنار باغش او را بدید،
با او همخوابه شد، او را بوسید،
و به سوی باغش بازگشت.

سپیده سر زد و خورشید دمید،

زن هراسان به اطراف نگریست.
اینَنه وحشتزده به هر سو نگریست.
شگفتا، چه زیان‌ها که آن زن به خاطر عورت خود روا داشت!
اینَنه به خاطر عورت خود چه‌ها کرد!
همهٔ چاه‌های آن سامان را از خون لبالب ساخت.
همهٔ بیشه‌ها و باغ‌ها را از خون آب داد.
مزدوران به هنگام گردآوری هیزم جز خون ننوشیدند.
زنان، که بهر بردن آب می‌آمدند، جز خون نصیبی نداشتند.
گفت: «باید آن راکه با من همخوابه گشت در همهٔ زمین‌ها بجویم.»

ولی آنکس راکه با او همخوابه شده بود، نیافت؛
زیرا جوان به خانهٔ پدر درآمد.
شوکالی‌تودا به پدرش می‌گوید:
«پدر، چون آب در جوی روان می‌سازم،
و چاه‌ها در گوشه و کنار می‌کنم،....
بر ریشه‌های آن می‌لغزم و زخمدار می‌شوم.
بادهای مخالف با آنچه با خود می‌آورند،
با گرد و غبار کوهستان‌ها به چهره‌ام سیل می‌نوازند،
در چهره... و دست‌هایم،
بادها آن را از جای برمی‌کنند، و من نمی‌دانستم.

من [از این‌رو] نگاه خود را به زمین‌های پایین‌تر افکندم،
به ستارگان مشرق چشم دوختم،
به زمین‌های بالاتر نگریستم،
در ستارگان مغرب خیره شدم،
در نشانه‌های فرخنده‌ای که بر آسمان نقش بسته بود، کنجکاو شدم،
در آسمان پرنگار، نشان آینده را جستم،
در آن‌جا چگونگی برآمدن قانون‌های خدایی را دیدم،
حکم خدایان را دریافتم.
در باغ، در پنج الی ده مکان دور از دسترس،
در آن نقاط درختی کاشتم، تا پوشش محافظی باشد،

این درخت محافظ، درخت سربتو، با سایهٔ پهناورش،
سایه‌ای که در پای این درخت است، صبحگاهان
هنگام ظهر، و گاه غروب همچنان گسترده است،

روزی ملکهٔ من، چون از آسمان‌ها گذشت و زمین را درنوردید،
اینّنه پس از پیمودن زمین و آسمان،
پس از آن که سرزمین ایلام و شوبور را پشت سر گذاشت،
پس از آن که بگذشت...،
اینّنهٔ مقدس از خستگی به سوی باغ آمد، و در دم بخفت.
من او را از کنار باغم بدیدم،
با او همخوابه شدم، او را بوسیدم،
و به سوی باغم بازگشتم.

سپیده سر زد و خورشید دمید.
زن هراسان به اطراف نگریست.
اینّنه وحشتزده به هر سو نگریست.
شگفتا، چه زیان‌ها که آن زن به خاطر عورت خود روا داشت!
اینّنه، به خاطر عورت خود چه‌ها کرد!
همهٔ چاه‌های آن سامان را از خون لبالب ساخت.
همهٔ بیشه‌ها و باغ‌ها را از خون آب داد،
مزدوران به هنگام گردآوری هیزم جز خون ننوشیدند.
زنان، که بهر بردن آب می‌آمدند، جز خون نصیبی نداشتند.
گفت: «باید آن را که با من همخوابه گشت در همهٔ زمین‌ها بجویم.»

ولی آن کس را که با او همخوابه شده بود، نیافت؛
زیرا پدر به فرزندش، شوکالی تودا، چنین پاسخ داد:
«فرزندم، در نزدیکی شهرهای برادرانت اقامت گزین،
به سوی برادرانت رهسپار شو، مردمی که سر سیاه دارند،
آن زن، اینّنه، تو را در وسط شهرها نخواهد یافت.»
وی (یعنی شوکالی تودا) در جوار برادرانش اقامت کرد،
به سوی برادرانش روان شد، مردمی که سر سیاه دارند،

زن او را در میان شهرها نیافت.
شگفتا، چه زیان‌ها که آن زن به خاطر عورت خود روا داشت!
اینَنه به خاطر عورت خود چه‌ها کرد!

آن‌گاه قصیده مصیبت دوم را توصیف می‌کند.

اکنون از امور مادی به امور معنوی و از فنون به فلسفه بپردازیم. از مدارک موجود چنین برمی‌آید که سومریان در الاهیات و ماوراءِالطبیعه موضوعات بکری ابداع کرده‌اند، گرچه این افکار روشن و صریح تنظیم نگشته بودند، در سراسر خاور نزدیک به صورت نمونه‌هایی در آمدند، و در اصول معتقدات یهودیان و مسیحیان هم اثر گذاشتند. برجسته‌ترین عقاید آنان را در فصل دوازدهم، همراه با تحلیلی از استنباط‌های عقلی و منطقی ایشان، که بسیار بد تنظیم و بیان شده، بررسی خواهیم کرد. این فصل همچنان به ما نشان خواهد داد که اندیشه‌ها و استنباط‌های فلسفی سومریان مبنی بر حماسه‌ها و اسطوره‌هاست، گو این که این اسطوره‌ها بیشتر از توهم و خیال مایه می‌گیرند تا از عقل و منطق.

فصل دوازدهم

فلسفه

عقاید اولیهٔ بشر دربارهٔ شناخت جهان و تکوین عالم

سومریان نتوانستند فلسفهٔ منظمی، به معنی متداول کلمه، بنیاد نهند. هیچ یک از دانشمندان سومر موفق نگشت پرسش‌هایی دربارهٔ ماهیت اساسی حقیقت و معرفت مطرح کند، و در واقع در رشته‌ای از فلسفه، که امروزه شناخت‌شناسی[1] نام دارد عملاً کاری صورت ندادند. با وجود این سومریان دربارهٔ ماهیت جهان، خاصه مبدأ و نظام آن، غور و تأمل کرده‌اند. از شواهد و قراین چنین برمی‌آید که در هزارهٔ سوم پیش از میلاد گروهی از پژوهندگان و آموزگاران سومری درصدد یافتن راه حل و پاسخ مناسبی برای مشکلات ناشی از تفکر در مسائل کیهانی برآمدند. نظریات این گروه در زمینهٔ الاهیات و شناخت جهان آن چنان مستدل و معقول به نظر می‌رسید که بعدها پایه و اساس معتقدات الاهیات بیشتر ملت‌های خاور نزدیک گشت.

البته معتقدات دانشمندان سومر هیچ‌گاه بصراحت و روشنی و در قالب عبارات فلسفی بیان نشده‌اند؛ فیلسوفان سومری مهم‌ترین و مؤثرترین ابزار اندیشه، یعنی روش علمی تعریف و تعمیم، را که نزد ما از امور مسلم است، کشف نکرده بودند. واضح است که بدون این وسیله، دانش امروزی ما هرگز بدین پایه و مرتبه نمی‌رسید. اصل نسبتاً سادهٔ علیت را مثال بیاوریم: متفکر سومری نمونه‌های مادی این اصل را می‌دید و از نحوهٔ اجرای آن نیز آگاهی داشت، اما هرگز درصدد تنظیم اصل و قاعده‌ای برنیامد. تقریباً همهٔ معلومات ما دربارهٔ فلسفهٔ سومریان و الاهیات و علم تکوین عالم و شناخت جهان نزد آنان، باید از خلال آثار ادبی، خاصه افسانه‌ها و حماسه‌ها و سرودهای مذهبی، استخراج گردند. حال ببینیم چه اطلاعاتی در دسترس سومریان

1. Epistemology

بود که پایهٔ فرضیه‌ها و افکارشان شد و اندیشه‌های فلسفی آنان را محدود ساخت و به سوی مسائل مربوط به الاهیات سوق داد.

به نظر آموزگاران و متفکران سومری مهم‌ترین اجزای تشکیل‌دهندهٔ جهان، زمین و آسمان‌اند، و بدین جهت جهان را «آن ـ کی» یعنی زمین ـ آسمان می‌نامیدند. به عقیدهٔ آنان زمین قرصی است هموار، و آسمان فضایی تو خالی که بالا و پایین آن را جسم سخت گنبدمانندی احاطه کرده است. ماهیت این جسم سخت آسمانی هنوز بر ما مکشوف نیست؛ شاید از این حقیقت که در زبان سومری به قلع «فلز آسمانی» می‌گفتند بتوان حدس زد که آن جسم سخت قلع بوده است. در فضای بین زمین و آسمان ماده‌ای است به نام «لیل» که معنی تقریبی آن باد (هوا، دم، روح) است. از خصوصیات مادهٔ لیل حرکت و انبساط است که تا حدودی شباهت به جوّ ما دارد. خورشید و ماه و ستارگان از مادهٔ جوّ ساخته شده‌اند، منتها نورانی و درخشنده‌اند. زمین و آسمان را از همه سو، از بالا و پایین، دریایی نامتناهی در بر گرفته و جهان به نحوی در این دریا ثابت و پابرجاست. از مجموع این فرض‌های اساسی دربارهٔ ترکیب جهان، که به نظر متفکران سومری خدشه‌بردار نبود، نظریهٔ متناسبی دربارهٔ تکوین عالم به وجود آوردند. نخست به این نتیجه رسیدند که دریایی به نام «دریای اولیه» هست. قراین نشان می‌دهند که دریا را «علت اولی» و «محرک اول» می‌پنداشتند، ولی هرگز از خود نپرسیدند که پیش از این دریا از نظر مکان و زمان چه بوده است.

جهان «آسمان و زمین» به نحوی در «دریای اولیه» به هستی گرایید و از گنبد آسمان که به زمین هموار متصل است، تشکیل یافته است. در فاصلهٔ زمین و گنبد آسمان جوّ متحرک و منبسط گسترده است. از همین جوّ اجسام نورانی ماه و خورشید و سایر کواکب و ستارگان پدید آمدند. پس از جدایی آسمان از زمین و پیدایش اجرام نورانی نوبت به آفرینش گیاهان و جانوران و انسان رسید. اما چه کسی این جهان را آفرید و آن را روزها و سال‌ها و قرن‌ها به گردش درآورد؟ کهن‌ترین آثار نوشته به ما نشان می‌دهند که الاهیون سومر قائل به وجود گروهی از خدایان بودند. این خدایان، که زندگی جاودانی داشتند، به صورت همچون انسان و به سیرت برتر از انسان بودند، و گرچه چشم انسان فانی آنان را نمی‌بیند، امور جهان را بر حسب قوانین دقیق و معین و طرح و نقشهٔ درست می‌گردانند. هر یک از این موجودات فوق انسانیِ انسان‌نما عهده‌دار بخشی از جهان‌اند و همهٔ امور آن را طبق نوامیس و مقررات معلوم و معین رهبری می‌کنند. زمین و آسمان، هوا و دریا، اجرام مهم سماوی خورشید و ماه، کواکب و قوای جوی از قبیل باد و توفان و گردباد، در روی زمین، پدیده‌های طبیعی مانند رودخانه و کوه و دشت، و پدیده‌های مدنی چون شهر و دولت و سد و مجاری آب، مزرعه و کشترار و حتی افزار و آلاتی چون چکش و قالب خشت و گاوآهن، هر یک خدایی داشت که بر آن وکیل و ناظر بود.

از آن‌جا که الاهیون سومر خدایان شبیه انسان را به چشم خود ندیده بودند، می‌توان پنداشت که در پس این تصورات و افکاری که دربارهٔ خدایان داشتند، استنباطی منطقی نهفته است. الاهیون سومر به جامعهٔ انسانی اطراف خود نگریستند و از روی نمونه‌های آن وضع خدایان را مجسم کردند، و بدین وسیله از وضعی معلوم به وضعی مجهول رسیدند. آنان می‌دیدند که ضبط و ادارهٔ کشورها و شهرها و کاخ‌ها و معابد و کشتزارها، مختصر آن که تمام مؤسسات و عملیات قابل تصور، به دست بشر زنده‌اند و اگر او نبود کشورها و شهرها ویران می‌شدند و کاخ‌ها و معابد فرو می‌ریختند و مزرعه‌های سرسبز به صحرای خشک و بی‌حاصل بدل می‌شدند، پس یقیناً اداره و نظارت بر امور این جهان و پدیده‌های گوناگونش به وسیلهٔ موجودات زنده‌ای است که به انسان مانندهاند. لیکن جهان هستی از همهٔ نقاط مسکونی شگرف‌تر است و سازمان آن بسیار پیچیده‌تر، از این رو موجودات زنده‌ای که ادارهٔ امور آن را بر عهده دارند باید از بشر معمولی شایسته‌تر و کارآمدتر و، مهم‌تر از همه، جاودان و فناناپذیر باشند. اگر خدایان زندگی جاودانی نمی‌یافتند، جهان ما پس از مرگشان دستخوش هرج و مرج و تشویق می‌شد و دنیا به آخر می‌رسید، چنین وضعی را علمای مابعدالطبیعه تصور نکرده بودند. این وجودهای نامریی جاودانه و فوق انسانی را سومریان «دینگیر» می‌نامیدند و ما در این کتاب آن‌ها را خدا یا ایزد می‌نامیم.

حال ببینیم این خدایان چگونه وظایف خود را انجام می‌دادند؟ طبیعی است همهٔ خدایان را از لحاظ اهمیت و اعتبار همشأن و همتراز نمی‌دانستند؛ خدای کلنگ و قالب خشت را نمی‌توان با خدای خورشید برابر دانست، همچنین نمی‌توان خدای سدها و مجاری آب را با خدای سراسر زمین در یک ترازو نهاد؛ پس برای خدایان مانند سازمان‌های سیاسی بشری رئیس یا پادشاهی برگزیدند که مورد قبول سایر خدایان بود. بنابراین مجموعهٔ خدایان سومری به سرکردگی یک رئیس، وظایف خود را انجام می‌دادند. از این مجموعه یک گروه هفت نفری مقام و منزلتی ارجمند داشتند، چون سرنوشت همگان به دستشان بود و پس از آن‌ها یک گروه پنجاه نفری قرار داشت و به آنان خدایان بزرگ می‌گفتند. ولی جالب‌ترین تقسیمی که حکمای سومری از خدایان کرده‌اند، تقسیم آنان به خدایان «آفریننده» و خدایان «ناآفریننده» است. این تصور زاییدهٔ نظریات و معتقدات ایشان دربارهٔ شناخت جهان است. طبق این نظریات اجزای اصلی عالم زمین و آسمان و دریا و هواست؛ سایر پدیده‌ها ضمن یکی از این چهار جزء می‌توانند هستی بیابند. نتیجه‌ای که از این تقسیم‌بندی می‌توان دریافت این است که خدایان موکل به امور چهار جزءِ اصلی جهان خدایان آفریننده‌اند و پدیده‌های عالم را بر حسب طرح‌هایی که همزمان با هستی یافتن خدایان پدید آمده، آفریده‌اند؛ اما شیوهٔ آفرینش چگونه بود؟ حکمای سومری در این مورد نظریات و اصولی اظهار داشته‌اند که بعدها مبنا و پایهٔ عقاید مردم سراسر خاور نزدیک گشت:

منظور، همان اصل قدرت آفرینش یک کلمه است که اصطلاحاً «کلمهٔ آسمانی» (اسم اعظم) نام دارد. مطابق این نظر، کار خدای آفریننده این بود که نقشهٔ کار را بکشد و «کلمه» را بر زبان راند و اسم را (اسم چیزی که قرار بود آفریده شود) ادا کند. محتمل است که فکر «قدرت آفرینش کلمهٔ آسمانی» بر اثر مشاهدهٔ جامعهٔ انسانی به طریق قیاس استنباط شده باشد. جایی که پادشاهان خاکی با یک فرمان منویات خویش را جامه عمل می‌پوشانند ــ آن هم با چند کلمه‌ای که بر زبان آورند ــ بی‌گمان خدایان جاودانیِ برتر از بشر، که نگهبان چهار اقلیم ملک وجودند، توانایی انجام کارهای شگرف‌تری دارند. شاید انتخاب چنین راه‌حل‌های آسانی برای مشکلات عالم وجود، که در آن اندیشه و سخن ملاک عمل است، نتیجهٔ فطرت و طبیعت انسان باشد که در ساعات نامرادی و سرخوردگی برای تحقق آمال و امیال خویش دست به دامان آرزو و هوس می‌شود.

حکمای سومر نیز از این شیوه پیروی می‌کردند و در استنتاج‌ها و پندارهای خویش جواب قانع‌کننده‌ای می‌یافتند و به کمک این پندارها «علت» هماهنگی و انتظام همهٔ پدیده‌های گیتی را، که از آغاز آفرینش بدون اندک ناسازگاری و بی‌نظمی در گردش است، کشف می‌کردند. این علت و مفهوم در کلمهٔ سومری «می» نهفته و تاکنون معنی آن بر ما مکشوف نگشته است. ظاهراً این کلمه به معنای مجموعه‌ای از قواعد و مقررات است که برای هر یک از اجزای هستی عالم وجود و پدیده‌های تمدن بشری به وسیلهٔ خدایی که آن‌ها را آفریده وضع شده است. در این‌جا پاسخی برای یکی از مشکلات حل نشدنی جهان می‌یابیم که هر چند سطحی است، بی‌فایده نمی‌نماید. در این جواب، مشکلات اساسی در زیر پوششی از لغات پوچ و بی‌معنی نهفته مانده‌اند.

ادیبان سومری اندیشه‌های فلسفی خود را دربارهٔ جهان و پروردگار هرگز به صورت یک رسالهٔ منظم در نیاوردند، از این رو محققان جدید ملزم‌اند این گونه مسائل را از خلال اسطوره‌هایی که به طور ناقص یا کامل کشف شده و در دسترس‌اند، استخراج کنند. این کار البته چندان آسان نیست، چون باید افسانه‌پردازان و داستانسرایان را از حکمای الاهی باز شناخت. این دو دسته از جهت روحی و ذوقی از هم متمایزند، اگر چه گاهی پیش می‌آید که یک فرد هم افسانه می‌سراید و هم فلسفه می‌بافد.

گروه افسانه‌سرایان بیشتر مردمی شاعرپیشه یا کاتب بودند که جز ستایش و نیایش خدایان کار دیگری نداشتند و، برخلاف فلاسفه، برای کشف اصول این جهان یا شناخت آن جهان شوقی نشان نمی‌دادند، بلکه عقاید رایج زمان خود را بی‌چون و چرا می‌پذیرفتند تا از قیل و قال منشأ و مبدأ عالم بر کنار بمانند. افسانه‌پردازان همه در پی آن بودند که عقاید رایج زمان را، با اسلوبی شیوا و دلپذیر، در چکامه‌ها بسرایند. آنان به دلایل و براهین عقلی تمایلی نداشتند، هدفشان سرودن اشعاری بود که دل‌ها را به تپش آورند و عواطف مردمان را برانگیزند. از این‌رو باید گفت

سرمایهٔ آنان، به جای منطق و خرد، وهم و خیال بود. آنان هنگام داستانسرایی، از اختراع حوادث انگیزه‌های مناسب، که مبتنی بر اعمال انسان‌اند، خودداری نمی‌کردند. البته ساخته‌ها و پرداخته‌های آنان در تفکر و تأمل و مسائل جهانی نمی‌توانند مورد استناد قرار گیرند. افسانه‌پردازان از نظریات و افکار، اسطوره‌ها و افسانه‌های رایج میان مردم در آثار خود سود می‌جستند، و البته این افسانه‌ها نمی‌توانستند ارتباطی با مباحث عقلی شناخت جهان و استنباط‌های فلسفی داشته باشند.

سهل‌انگاری در تمیز افسانه‌پردازان از حکمای سومری، پاره‌ای از پژوهندگان افکار شرقی کهن را دچار گمراهی ساخت، خصوصاً آن دسته از محققان که «رستگاری» را بیش از «حقیقت» طالب‌اند. در نتیجهٔ پیروی از این شیوه، افکار پیشینیان را گاهی ارزنده‌تر و زمانی ناچیزتر از ارزش واقعی آن جلوه‌گر ساختند؛ گاهی دعوی آنان این است که بحث منطقی و عقلانی در مسائل جهان‌شناسی از قلمرو صلاحیت پیشینیان خارج است و گاهی می‌گویند قدما دارای فکری افسانه‌ساز و «تباه ناگشته» بودند که طبیعتاً عمیق بود و با اشراق، مشکلات را درک می‌کرد و توانایی آن را داشت تا اعماق حقایق کیهان نفوذ کند و از فکر امروزی که شیوه‌های عقلی و تحلیلی را برمی‌گزیند، حساس‌تر باشد. اکثر این گفته‌ها پوچ و بی‌اساس‌اند. حقیقت آن که اکثر متفکران سومری توانایی آن را داشتند که دربارهٔ بیشتر مسائل جهان، و از جمله مبدأ و نظام عالم، منطقی و منظم بیندیشند. سدی که در برابر ایشان قرار داشت، عدم دسترسی به اطلاعات علمی بود. این نکته را نیز باید افزود که دانشمندان سومری از دو وسیلهٔ مؤثر تفکر، یعنی تعریف و تعمیم، بی‌بهره بودند و با قوانین تحول و تکامل که امروزه از امور مسلم و بدیهی است آشنایی نداشتند.

بی‌گمان با گرد آمدن حقایق و اطلاعات و کشف وسایل جدید اندیشه، که اکنون به وهم هم نمی‌گنجد، روزی فرا می‌رسد که معایب و محدودیت‌های کار فلاسفهٔ ما نیز هویدا گردند. میان دانشمند امروزی و دانشمند سومری یک اختلاف اساسی وجود دارد: دانشمندان امروزی اذعان دارند که استنتاج‌های علمی آنان نسبی است؛ لذا دربارهٔ هر راه حل، شک و تردید را جایز می‌شمرند؛ درست برخلاف دانشمندان سومری که پندارهای خود را حقایقی مطلق و آرای خویش را دربارهٔ راز آفرینش چون و چرا ناپذیر می‌پنداشتند. اکنون ببینیم چه مدارکی از نظریات سومریان دربارهٔ آفرینش عالم بر جای مانده است؟ مدرک عمدهٔ ما دیباچهٔ یکی از قطعات شعری سومری است که من آن را «گیلگمش، انکیدو و جهان زیرین» نام گذاردم. خلاصهٔ این قطعه در فصل بیست و یکم خواهد آمد، آنچه این‌جا موردنظر است مقدمهٔ آن چکامه است؛ چه، شعرای سومری را عادت این بود که شعر خود را با مقدمه‌ای دربارهٔ مبدأ جهان آغاز کنند. مطالب این مقدمه ربطی به موضوع اصلی شعر ندارد. بخشی از مقدمهٔ قصیدهٔ «گیلگمش، انکیدو و

جهان زیرین» حاوی این پنج سطر است:

پس از آن‌که آسمان از زمین جدا شد،
پس از آن‌که زمین از آسمان جدا شد،
پس از آن‌که نام انسان معین شد (آفریده شد)،
پس از آن‌که آن (خدای آسمان) آسمان را برداشت،
پس از آن‌که انلیل (خدای هوا) هوا را برداشت...

چون ترجمه را آماده کردم، به تجزیه و تحلیل آن پرداختم و به این نتیجه رسیدم که در این چند سطر این نکات از عقاید سومریان دربارهٔ شناخت جهان بیان شده است:

۱. زمانی زمین و آسمان به هم پیوسته بودند.
۲. چند تن از خدایان پیش از جدا شدن زمین از آسمان وجود داشتند.
۳. پس از جدایی زمین از آسمان، خدای آسمان، آن، آسمان را برداشت و خدای هوا، انلیل، زمین را.

مسائل زیر جزو نکات پراهمیتی است که به طور صریح یا ضمنی در این مقدمه ذکر نشده‌اند:

۱. آیا سومریان گمان داشتند که زمین و آسمان هم آفریده شده‌اند، و اگر چنین می‌پنداشتند، آفریدگار آن‌ها چه کسی بوده است؟
۲. به نظر سومریان هیئت عالم چه‌سان بوده است؟
۳. چه کسی آسمان را از زمین جدا کرد؟

پس از جست‌وجو و بررسی متون موجود سومری پاسخ سؤال‌ها را بدین گونه یافتم.

۱. در لوحه‌ای که نام خدایان سومری بر آن منقوش است، نام ایزدبانو نمو را با علاماتی که نشان‌دهندهٔ لغت «دریای اولیه» است نگاشته‌اند. در همین لوحه او را به عنوان «مادری که زمین و آسمان را زایید» معرفی کرده‌اند. در این صورت به نظر سومریان زمین و آسمان را «دریای اولیه» آفریده است.

۲. افسانهٔ «غله و رمه» که زادن خدایان غله و رمه را در آسمان و فرستادن آن‌ها را به زمین، به منظور گسترش آسایش و خوشبختی میان نوع بشر، توصیف می‌کند (← فصل هفدهم) با این دو سطر آغاز می‌شود:

بر فراز کوهستان آسمان و زمین،
آن (خدای آسمان) انوناکی را زایید.

۳. در مطلع قصیده‌ای که در آن ساختن و به کار بردن کلنگ ـ ابزار پربهای کشاورزی ـ توصیف می‌شود، ابیات زیر آمده است:

پروردگار برای ساختن آنچه سودمند است،
خداوندی که اراده‌اش تغییرناپذیر است،
انلیل، که برای این سرزمین دانه از خاک رویاند،
خواست آسمان را از زمین جدا کند،
خواست زمین را از آسمان جدا کند.

با مراجعه به سطر اول قصیدهٔ «غله و رمه» به این نتیجه می‌توان رسید که سومریان زمین و آسمان را به صورت کوهی می‌پنداشتند که فرازش آسمان و نشیبش زمین بوده است.

این سؤال پیش می‌آید که چه کسی آسمان را از زمین جدا کرده است: در منظومهٔ «کلنگ» به این سؤال پاسخ داده شده است و انلیل را معرفی کرده‌اند.

پس از این که بررسی متون موجود سومری مرا به این نتایج رهنمون گشت، امکان آن پیش آمد که نظریات سومریان را دربارهٔ آفرینش جهان خلاصه کنم. نظریات سومریان دربارهٔ مبدأ جهان از این قرار است:

۱. در آغاز «دریای اولیه» بود. از منشأ و پیدایش آن چیزی گفته نشده است. احتمالاً سومریان تصور می‌کردند که این دریا از روز ازل وجود داشته است.

۲. دریای اولیه «کوه کیهانی» را، که از پیوستن زمین و آسمان به وجود آمده بود، هستی بخشید.

۳. از آن‌جا که خدایان را به صورت بشر می‌پنداشتند، آن (آسمان) نر بود و کی (زمین) ماده. از آمیزش این دو انلیل (خدای هوا) پدید آمد.

۴. انلیل (خدای هوا) آسمان را از زمین جدا ساخت، پدرش، آن، آسمان را همراه برد و انلیل مادر خود، زمین، را تصاحب کرد. اتحاد و پیوستگی انلیل با مادرش صحنه را برای پیدایش گیتی فراهم کرد. پس انسان و حیوان و گیاه آفریده شدند و مدنیت پا به عرصهٔ وجود نهاد.

مبدأ و ماهیت اجرام نورانی چون ماه و خورشید، کواکب و ستارگان مستقیماً مورد بحث قرار نگرفته است. قدیم‌ترین آثار نوشته‌ای که ما از سومریان در دست داریم، حکایت دارد که آنان خدای ماه را که اسمش از دو لغت «سین» و «نَنَّه» تشکیل شده، فرزند خدای هوا (انلیل) می‌پنداشتند. از این رو می‌توان چنین استنباط کرد که حکمای سومر معتقد بودند ماه جسم نورانی هوامانند، به نحوی از انحا، از جوّ ساخته شده است، همچنین چون خدای خورشید، اوتو

و ایزدبانوی زهره، اینه، در آثار سومری به عنوان فرزندان خدای ماه معرفی شده‌اند این احتمال وجود دارد که سومریان گمان می‌کرده‌اند این دو جسم نورانی را ماه، پس از هستی یافتن، از جوّ آفرید. این گفته دربارهٔ سایر کواکب و ستارگان نیز صادق است. چون در اشعار سومری آن‌ها را به اجسام درشتی که چون گاوهای وحشی گرد ماه می‌گردند و اجسام خردی که چون دانه‌های غله اطراف ماه پراکنده‌اند، تشبیه کرده‌اند.

درباره پیدایش خدای ماه (سین) یک افسانهٔ دلپذیر و انسانی به یادگار مانده است. ظاهراً افسانه را بدان جهت ساخته‌اند که زادن ماه و سه خدای دیگر را تشریح کنند. به موجب همین افسانه این خدایان محکوم می‌شوند به جای آسمان شرقی که مسکن خدایان خوشبخت‌تر بود، در جهان زیرین سکونت گزینند.

نتیجهٔ نخستین فعالیت و کوشش من در گردآوری و ترجمه این افسانه در کتابم که به نام *اسطوره‌های سومری* به سال ۱۹۴۴م چاپ شد، آورده شده است. در تفسیر حوادث افسانه اشتباه‌های بزرگی روی داده بود، که پاره‌ای بر اثر مسامحه و برخی در نتیجهٔ اظهارنظر بیجا بود. در سال ۱۹۴۶م ترکیلد یاکوبسن مقالهٔ انتقادی ارزنده و دقیقی در جلد پنجم *مجلهٔ مطالعات خاور نزدیک* انتشار داد و در آن نقایص و اشتباه‌های مرا روشن ساخت. در سال ۱۹۵۲م هیئت مشترک باستان‌شناسی مؤسسهٔ شرقی دانشگاه و موزهٔ پنسیلوانیا لوحهٔ سالمی در نیپور کشف کرد. این لوحه، پاره‌ای از نقایص بخش اول قصیده را اصلاح کرد و در نتیجه مضمون افسانه روشن‌تر شد.

حوادث افسانه، با توجه به پیشنهادات اصلاحی یاکوبسن و استفاده از مندرجات لوحه‌ای که اخیراً کشف شده، بر این منوال است:

آن‌گاه که بشر هنوز آفریده نشده بود و در نیپور تنها خدایان می‌زیستند، مرد جوان نیپور انلیل بود و دختر جوان آن نین‌لیل و پیرزن آن نونبَرشگونو، که مادر نین‌لیل بود. روزی پیرزن در اندیشهٔ ازدواج انلیل و نین‌لیل افتاد و به دخترش چنین اندرز داد:

«ای زن! در جوی آب زلال شست‌وشو کن، در جوی آب صاف،
ای نین‌لیل! بر ساحل رود نونبیردو گام بردار،
سرور که چشمانش می‌درخشد،
کوه عظیم، پدر انلیل که چشمانی زیبا دارد، تو را خواهد دید،
شبانی که سرنوشت همه به دست او است، و چشمانش دلرباست تو را می‌بیند،
و در آغوش می‌کشد (؟) و می‌بوسد.»

نین‌لیل شادمانه پند مادر به کار بست:
در جوی آب زلال شست‌وشو کرد، در جوی آب صاف،
نین‌لیل در کنار رود نونبیردو گام برداشت،
سروری که چشمانش می‌درخشید،
کوه عظیم، پدر انلیل، که چشمانش می‌درخشید او را دید،
شبانی که سرنوشت همه به دست اوست، و چشمانش دلرباست او را دید.

سرور سخن از نزدیکی به میان آورد، دخترک نپذیرفت،
انلیل تقاضای نزدیکی با او کرد، دخترک نپذیرفت،

آنگاه انلیل وزیر خود، نوسکو را فرا می‌خواند و به او می‌گوید که دل در گرو نین‌لیل نهاده است. نوسکو قایقی فراهم می‌آورد، انلیل نین‌لیلِ را هنگام قایقرانی بر رودخانه می‌رباید و او را باردار می‌کند (فرزندش سین، خدای ماه، است).

خدایان، که از این زشتکاری برآشفته‌اند، انلیل را که فرمانروایشان بود از شهر به جهان زیرین تبعید می‌کنند.

ترجمهٔ این قسمت از قصیده را، که سازمان و طرز کار گروه خدایان نیز در آن تشریح شده، در پایین می‌آوریم:

انلیل در کیوُر (معبد مخصوص نین‌لیل) می‌گشت،
همچنان که انلیل در کیوُر به گشت مشغول بود،
پنجاه تن از خدایان بزرگ،
و هفت تن خدایانی که سرنوشت را در دست دارند،
انلیل را در کیوُر دستگیر کردند و چنین گفتند:
«انلیل! ای نابکار! از شهر بیرون شو!
نونمنیر! (از القاب انلیل)، ای مرد زشت‌سیرت! از شهر بیرون شو!»

انلیل ناچار در برابر ارادهٔ خدایان سر تسلیم فرود می‌آورد و به سوی دوزخ سومر روانه می‌شود. نین‌لیل که آبستن بود، به دنبال انلیل در این مسافرت اجباری به سوی جهان زیرین رهسپار می‌گردد.

خاطر انلیل از این ماجرا آزرده می‌شود. زیرا فرزندش، سین، که می‌بایست بزرگ‌ترین جسم نورانی (ماه) شود، در جهان تاریک و ملالت‌بار فرودین مسکن می‌گرفت. پس برای آن که چنین

چیزی پیش نیاید، نقشهٔ پیچیده‌ای می‌کشد و، در سفر خود از راه نیپور به دوزخ، با سه تن روبه‌رو می‌شود که ظاهراً خدایان کوچک‌تری بودند. یکی از آنان دروازه‌بان جهان زیرین است و دیگری نگهبان رودخانهٔ جهان زیرین و سومی قایقران گذرگاه مرگ است (نظیر خارون نزد یونانیان، که مردگان را با قایق خود به جهان زیرین می‌برد). انلیل چه کرد؟ خود را به نوبت به صورت آن سه تن درآورد (نخستین مثال تحول و دگرگونی) و هر سه بار با نین‌لیل همخوابه شد. اکنون سین سه برادر از خدایان خاکی داشت که جانشین او بودند و او می‌توانست آزادانه به آسمان بازگردد. ابیاتی راکه متضمن مطالب بالاست درج می‌کنیم. ولی قبلاً باید یادآور شد که معنی واقعی چند سطر هنوز آشکار نیست و ممکن است در مضمون این قسمت از افسانه روزی تغییری حاصل شود:

انلیل به موجب ارادهٔ خدایان،
نونمنیر بر حسب مشیّت خدایان،
انلیل فرود آمد، نین‌لیل به دنبالش،
نونمنیر فرود آمد و نین‌لیل در پی او،
انلیل به دروازه‌بان [جهان زیرین] چنین گفت:

«ای نگهبان، ای آن که قفل در دست توست،
ای کسی که زبانهٔ قفل و قفل سیمین در دست توست،
شهبانوی تو می‌آید،
اگر دربارهٔ من از تو جویا شد،
جای مرا به او مگو.»

نین‌لیل به دروازه‌بان چنین گفت:
«ای دروازه‌بان و ای صاحب قفل،
ای کسی که زبانهٔ قفل و قفل سیمین در دست توست،
سرورت انلیل کجاست؟»

انلیل، در جامهٔ دروازه‌بان، چنین گفت:
«سرورم نه... ای زیباترین، ای زیبا،
انلیل نه... ای زیباترین، ای زیبا،
او در نشیمنگه من است، او در دهان من است،
او قلب حقیقی من است،

چنین فرمود مرا انلیل فرمانروای همهٔ زمین‌ها.»
«درست است که انلیل سرور تو است، ولی من هم بانوی توام.»
«اگر تو بانوی منی، بگذار دستم را بر گونه‌ات گذارم (؟)»
«نطفهٔ سرورت، که بزرگوار است در زهدان من است،
نطفهٔ، سین، آن فرزند برومند، در زهدان من است.»
«بگذار فرزند سرورم بر فراز آسمان‌ها رود،
و فرزند من به زمین برود،
بگذار فرزند من به جای فرزند سرورم به جهان خاکی برود.»
انلیل در لباس دروازه‌بان با وی نزدیکی می‌کند،

آن‌گاه انلیل به سوی رودخانهٔ جهان زیرین (برابر استوکس یونانی) می‌رود و نین‌لیل به دنبال اوست. در آن‌جا گفت‌وگوی بالا را با «مأمور رودخانهٔ جهان زیرین» از سر می‌گیرد و نین‌لیل، مادر یکی دیگر از خدایان جهان زیرین به نام نین‌اَزو می‌شود. از آن‌جا انلیل و در پی او نین‌لیل متوجه خارون سومریان می‌شوند. همان صحنه برای سومین بار تکرار می‌گردد و انلیل در لباس قایقران گذرگاه مرگ با نین‌لیل نزدیکی می‌کند و نین‌لیل مادر یکی دیگر از خدایان می‌شود. (نام وی از لوحه پاک شده است اما بدون تردید او هم یکی از خدایان جهان زیرین است.) افسانه با سرودی در ستایش نین‌لیل، خدای فراوانی و کامیابی که سخنش دگرگونی نمی‌پذیرد، خاتمه می‌یابد.

این افسانه جنبه‌های بشری اساطیر سومری را بخوبی منعکس می‌کند. تواناترین و خردمندترین خدایان در صورت و سیرت و اندیشه چون انسان است. خدایان مانند انسان‌ها می‌اندیشند، می‌زیند، می‌خورند، می‌آشامند، ازدواج می‌کنند و خانواده بنیاد می‌نهند؛ خانواده‌هایی پر جمعیت. آنان دارای احساسات و عواطف بشری و همهٔ نقاط ضعف آدمی هستند. با آن که می‌دانیم خدایان راستی و دادگری را بر دروغ و ستمگری ترجیح می‌دادند، انگیزه‌های آنان بر ما روشن نیست و چه بسا که آدمی در تشخیص این انگیزه‌ها گیج می‌شود. به نظر سومریان این خدایان بر فراز «کوهستان زمین و آسمان آن‌جا که خورشید می‌دمد» اقامت داشتند، یا لااقل وقتی که حضورشان در هیچ‌یک از اجزای کیهانی که عهده‌دار ادارهٔ آن بودند ضرورت نداشت، در همان کوه می‌ماندند. اما این که چگونه این خدایان از نقطه‌ای به نقطه دیگر سفر می‌کردند هنوز نامعلوم است.

چنان که از اطلاعات موجود برمی‌آید خدای ماه در قایقی سفر می‌کرد و خدای خورشید در گردونه‌ای یا، بنا به روایت دیگری، پیاده به سفر می‌رفت. اما خدای توفان بر روی ابرها مسافرت

می‌کرد. گویا صاحب‌نظران سومری ذهن خود را با این‌گونه کنجکاوی‌ها پریشان نمی‌کردند و به همین جهت به ما گفته نشده که چگونه خدایان به معابد و پرستشگاه‌های گوناگون خویش در سرزمین سومر می‌رسیدند یا سایر کارهای بشری خود را از قبیل خوردن و آشامیدن چگونه انجام می‌دادند. ظاهراً کاهنان فقط مجسمه‌های خدایان را می‌دیدند و از آن‌ها مواظبت و نگهداری می‌کردند. اما این که چگونه این مجسمه‌ها، که از تخته و سنگ و فلز ساخته شده بودند می‌توانستند استخوان و عضله داشته باشند و نفس بکشند و زندگی کنند، مسئله‌ای است که هرگز توجه متفکران سومری را به خود جلب نکرد، همچنان که دربارهٔ تناقض اساسی «فناناپذیری» خدایان و همانندی آنان به انسان هم نیندیشیدند. مثلاً خدایان با آن که فناناپذیرند به ضروریات زندگی نیاز دارند، بیمار می‌شوند و به سر حد مرگ می‌رسند، در جنگ‌ها شرکت می‌جویند، دشمن را زخمی می‌کنند و می‌کشند و خود نیز زخم برمی‌دارند و کشته می‌شوند.

بدون تردید حکمای سومر در کوشش بی‌حاصل خود برای رفع تناقض‌ها و ناسازگاری‌های کیش چندخدایی خویش به بسط افکار و نظریاتی در الاهیات پرداخته‌اند؛ اما از اسناد موجود در می‌یابیم که این نظریات به طور منظم تدوین نشده‌اند، از این رو هرگز بدان‌ها دسترسی نخواهیم یافت. به هر حال گمان نمی‌رود این دانشمندان در رفع تناقض‌های مذهب خود کامیاب شده باشند. اما آنچه آنان را از یأس روحی و فکری در این مورد نجات می‌داد، بی‌گمان در این نکته نهفته است که مشکلات واقعی دانشمندان سومری با آنچه ما با شیوهٔ تفکر خاص خود حدس می‌زنیم، تفاوت بسیار داشت.

سومریان هزارهٔ سوم پیش از میلاد صدها خدا داشتند که بعضی از آن‌ها فقط به اسم وجود داشتند. نام بسیاری از آنان در نوشته‌های مدارس سومری و بر روی الواحی که اسامی قربانیان بر آن‌ها منقوش بودند، درکاوش‌های قرن اخیر به دست ما رسیده‌اند. نام عدهٔ دیگری از خدایان را از روی اسامی خاص مرکب شناختیم؛ فی‌المثل «خدای X شبان است»، «X دریادل است»، «چه کسی چون X است»، «خادم X»، «آدم X»، «X محبوب»، «X به من عطا کرد» و امثال آن. البته X به جای نام یکی از خدایان است. جمعی از این خدایان در درجهٔ دوم اهمیت قرار داشتند؛ یعنی همسر یا فرزند یا نوکر خدایان بزرگ‌تر بودند، چنان که میان آدمیان مرسوم است. شاید بعضی از این اسامی نام و لقب خدایانی بوده‌اند که هنوز نشناخته‌ایم. گروه بزرگی از خدایان در تمام مدت سال مورد پرستش و ستایش بودند و به درگاهشان قربانی می‌بردند، اما از میان همهٔ خدایان، چهار خدا مورد توجه بودند: یکی آن، خدای آسمان؛ دومی انلیل، خدای هوا؛ سومی انکی، خدای آب؛ و چهارمی ایزدبانوی مادر بزرگ، نین‌خورسگ. این چهار خدا در سر لوحهٔ اسامی خدایان جای داشتند و از آنان به عنوان گروهی نام برده می‌شد که متفقاً کار مهمی صورت می‌دهند. در مهمانی‌ها و مجالس مقدس خدایان، اینان همواره در صدر مجلس می‌نشستند.

شواهد و قراینی وجود دارد که نشان می‌دهند سومریان آن، خدای آسمان، را فرمانروای گروه خدایان می‌پنداشتند، در صورتی که طبق اسناد موجود، که به ۲۵۰۰ ق‌م می‌رسد، سردستهٔ این جمع خدای هوا بود. مقر فرمانروایی آن شهر مستقلی بود به نام اوروک یا، چنان‌که در *تورات* آمده، ارک. این شهر در تاریخ سیاسی سومر نقش برجسته‌ای داشته است. (اندکی پیش از جنگ جهانی اول یک هیئت باستان‌شناسی آلمانی در خزانه‌های ارک صدها لوحهٔ گلی کوچک کشف کردند. روی الواح مذکور علامت‌های تصویرمانندی دیده می‌شد؛ این لوحه‌ها در سه هزار سال پیش از میلاد، یعنی اندکی پیش از اختراع خط، نوشته شده‌اند.) پرستش آن هزاران سال ادامه داشت، ولی وی مقام والای خود را کم‌کم از دست می‌دهد و به صورت شخصیت مبهمی درمی‌آید. در افسانه‌ها و سرودهای مذهبی دوره‌های متأخرتر نامی از وی برده نشده است؛ در عوض روزبه‌روز بر اقتدار و اختیار انلیل افزوده می‌شد.

برجسته‌ترین خدای سومریان انلیل، خدای هوا، بود که در مراسم مذهبی و افسانه‌ها و هنگام عبادت از او نام برده می‌شد. عوامل و پیشامدهایی که او را به رهبری گروه خدایان سومری رسانید، بر ما معلوم نیستند، ولی در کهن‌ترین نوشته‌های خوانا و مفهوم سومری به انلیل القاب زیادی داده‌اند، از جمله پدر خدایان، سلطان زمین و آسمان، سلطان همهٔ زمین‌ها. پادشاهان و فرمانروایان بر خود می‌بالیدند که فرمانروایی را انلیل بر آنان ارزانی داشته، زمین را به خاطر آن‌ها پر خیر و برکت کرده، فتح و ظفر در همه جا نصیبشان ساخته است. انلیل نام پادشاهان را اعلام می‌کرد و فر شاهی بدیشان عنایت می‌کرد و با دیدهٔ رضامندی به آنان می‌نگریست. در اسطوره‌ها و سرودهای مذهبی متأخر سومر چنین آمده است: «انلیل خدایی بخشنده و مهربان است که آفرینش عناصر سودمند جهان به دست با تدبیر اوست. آفرینندهٔ روز است و رحمتش همه را فرا گرفته، درختان و گیاهان و دانه‌ها را به یمن تربیت خود در مهد زمین پرورده است و خوان بی‌دریغ کامرانی و وفور نعمت را گسترده است. هموست که گاوآهن و کلنگ را، به عنوان نمونه‌های ابزار کشاورزی، برای انسان ساخت.» خیرخواهی و نیکوکاری انلیل را بدین جهت مفصل شرح دادیم تا برخی از داوری‌های ناروایی که از جانب نویسندگان دایرةالمعارف‌ها و کتاب‌های راهنما دربارهٔ فرهنگ و مذهب سومر ابراز شده، تصحیح شوند. در این کتاب‌ها به غلط انلیل را خدای توفان‌های بنیان‌کن، که اوامرش جز خرابی و تباهی چیزی به بار نمی‌آورند، معرفی کرده‌اند. چنان‌که همواره پیش می‌آید این سوءتفاهم هم ناشی از کشفیات باستان‌شناسی است. در بین قدیم‌ترین نوشته‌های سومری، که به ما رسیده‌اند، اشعار نسبتاً زیادی می‌توان یافت که به مرثیه می‌مانند و در آن‌ها انلیل تصمیم‌های شوم خدایان را، که ویرانی و بدبختی به بار می‌آورند، اجرا می‌کند. به همین جهت محققان پیشین و حتی جدید او را مظهر خرابکاری و خشونت پنداشتند. لیکن اگر به تحلیل سرودها و اسطوره‌های سومری بپردازیم، به ویژه آن‌هایی

که بعد از ۱۹۳۰م به چاپ رسیده‌اند، خواهیم دید انلیل خدایی است مهربان، و پـدری است دلسوز که ایمنی و بهبود جهانیان، خاصه سومریان، را خواستار است.

یکی از مهم‌ترین سرودهای مذهبی در ستایش انلیل به سال ۱۹۳۵م از روی چند لوحه و پاره‌لوح فراهم گردید. در سال‌های ۱۹۵۱ ـ ۱۹۵۲ م ضـمن اشـتغال در مـوزهٔ شـرق بـاستانی استانبول موفق شدم نیمی از یک لوحهٔ چهارستونی را کشف کنم. نیمهٔ اول این لوحه در موزهٔ دانشگاه فیلادلفیا بود و در سال ۱۹۱۹م توسط متخصص نامی خط میخی، استیفن لنگـدون، انتشار یافت. در سال ۱۹۵۲م هیئت مشترک باستان‌شناسی مؤسسهٔ شرقی دانشگاه شیکاگو و موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا پاره‌لوح بزرگی از این سرود کشف کرد. متن این سرود همچنان ناتمام است، لذا ترجمهٔ آن چندان آسان نیست. سرود با ستایش انلیل آغاز می‌شود و بیشتر از این نظر که تبهکاران را کیفر می‌دهد. آن گاه معبد او را در نیپور، معروف به ایکور، می‌ستاید و در پایان با سخنانی شاعرانه، وامی را که مدنیت به انلیل دارد، یادآور می‌شود. در زیر ترجمهٔ قسمت‌های مفهوم این سرود ۱۷۰ سطری را می‌آوریم:

انلیل که فرمانش جهانگیر است و گفتارش مقدس،
پروردگاری که لفظش تغییر نمی‌پذیرد و سرنوشت‌ها تا ابد به دست اوست،
چشمان بینایش همهٔ سرزمین‌ها را می‌بیند،
نور مقدس او در همهٔ جهان ساری است،
انلیل، که بر تخت سفید تکیه زده و بر مسند بلند نشسته،
و فرمان‌های قدرت و سروری و بزرگی را به کمال رسانده،
خدایان زمین از بیم او در برابرش سجده می‌برند.
خدایان آسمان در مقابلش خود را کوچک می‌شمارند....

منظرهٔ شهر نیپور رعب‌آورست،
گمراهان و تبهکاران و ستمکاران... و سخن‌چینان،
خودپسندان... و عهدشکنان،
انلیل نابکاری ایشان را در شهر برنمی‌تابد،
دام بزرگ...،
تبهکاران و ناکسان از بند آن در امان نخواهند ماند.

نیپور، مزاری که پدر در آن مقیم است آن کوه عظیم،
مسند خیر و برکت در معبد ایکور که مشرف است،

کوه بلند، جای پاک و شسته،
شهزاده‌اش، کوه عظیم، پدر انلیل،
مسند خویش را بر فراز ایکور بنا کرد، پرستشگاه سر به آسمان سوده،
معبد، که قوانین مقدسش چون آسمان، پا برجاست،
مراسم پاک آن، چون زمین از هم نمی‌پاشد،
قوانین آسمانی آن مانند قوانین مقدس [آب‌های] ژرف است و کسی را بدان دسترس نیست،
قلب معبد، چون مزاری دوردست، ناشناس است همچون اوج آسمان،
سخنان معبد همه دعاست،
گفتارش تضرع است،
مراسم مذهبی آن پر ارج و بهاست،
در اعیادش شیر و روغن روان است و نعمت‌ها در آن فراوان،
انبارهایش نشاط‌انگیز و شادی‌بخش‌اند...،
خانهٔ انلیل دریای نعمت است...

ایکور، خانهٔ سنگ لاجوردی، اقامتگاه رفیع که هراس‌انگیز است،
وحشت آن با آسمان برابر است،
سایه‌اش بر همهٔ زمین‌ها گسترده است،
تارک آن تا قلب آسمان می‌رسد،
فرمانروایان و شاهزادگان، هدیه و قربانی مقدس به درگاهش می‌برند،
دعا می‌کنند و سر عجز و نیاز به آستانش می‌سایند.

ای انلیل! شبانی که با چشم عنایت و مرحمت بدو می‌نگری،
چوپانی که فراخواندی و مقامی والا بدو سپردی...،
سرزمین‌های بیگانه را مطیع خود خواهد ساخت،
و از هر سو قربانی می‌آورند،
قربانیانی از غنیمت‌های بی‌حساب جنگ،
به انبار (معبد) می‌آورند،
قربانیان را به معبد خواهند فرستاد،
انلیل، شبان ارجمندی که همواره در تلاش است،
چوپانی که همهٔ جانداران را راهبر (پادشاه) است،

سلطنت خود را برقرار ساخت،
و تاج مقدس را بر سر نهاد.

در آسمان شاهزاده‌ای گرانمایه است، روی زمین، بر همه سرور است،
در میان انونکی[۱] خدایی بزرگ است،
آن گاه که با شکوه و عظمت سرنوشت‌ها را تعیین می‌کند،
هیچ خدایی نیارد بدو نگریست،
تنها به وزیر برگزیده‌اش، به حاجبش، نوسکو،
اوامر خویش را ابلاغ می‌کند و راز دل می‌گوید،
و آن‌ها را فاش می‌سازد،
و اجرای فرمان‌های خویش را از او می‌خواهد،
در اجرای نوامیس آسمانی و قوانین مقدس بدو اطمینان دارد.

بدون انلیل، کوه عظیم،
نه شهری برپا می‌گشت و نه خانه‌ای بنا می‌شد،
نه آخوری ساخته می‌شد، و نه آغلی به وجود می‌آمد،
نه پادشاهی به سلطنت می‌رسد و نه کاهنی دیده در جهان می‌گشود؛
نه کاهن مَخ انتخاب می‌شد و نه کاهنهٔ بزرگ «فال گوسفند»
کارگران بی‌سرپرست و مدیر می‌ماندند،
رودخانه‌ها بی‌آب می‌شدند،
ماهی دریا در نیزارها تخم نمی‌نهاد،
پرندگان آسمانی بر روی زمین پهناور آشیان نمی‌کردند،
در آسمان، ابرهای گذران [نم پس نمی‌دادند]،
از جنگل‌ها غلهٔ فراوان نمی‌رویید،
درختان جنگل‌های کوهستانی میوه نمی‌دادند... .

سومین ایزد گروه خدایان، انکی، خدای «آب‌های ژرف» یا «اپسو» است. انکی امور زمین را بر حسب تصمیم‌های انلیل حل و فصل می‌کرد، انلیل تصمیم کلی می‌گرفت و انکی با خردمندی و چیره‌دستی آن تصمیم‌ها را جامهٔ عمل می‌پوشاند. فی‌المثل در افسانهٔ «انکی و نظام جهان: سازمان زمین و سیر مدنیت» فعالیت‌های خلاق انکی در ایجاد پدیده‌های طبیعی و فرهنگی لازم

۱. مجموعهٔ خدایان آسمان ـ م.

برای مدنیت، توصیف شده‌اند. این افسانه را نخستین بار در کتاب *اسطوره‌های سومری* (صص ۵۹ ـ ۶۲) خلاصه کردم. در این افسانه نظریات سطحی سومریان دربارهٔ طبیعت و اسرار آن تشریح شده است. در هیچ یک از قسمت‌های آن کوشش نشده است که منشأ اساسی تحولات مدنی و طبیعی مورد بررسی قرار گیرد، بلکه همهٔ امور این جهان را به کوشش‌های آفرینندهٔ انکی نسبت داده‌اند و به عباراتی چون انکی چنین و چنان کرد، اکتفا شده است. در شیوهٔ آفرینش جز دستور و سخن خدا چیزی راه ندارد.

صد سطر اول منظومهٔ «انکی و نظام جهان» ناخواناست و نمی‌توان به مضمون کامل آن دست یافت. پس از این که اشعار خوانا می‌شود، انکی سرنوشت کشور سومر را معین می‌کند:

سومر! ای شگرف‌ترین سرزمین‌های کیهان،
نوری پایدار که بر تو می‌تابد، از بام تا شام قوانین آسمانی را میان مردم نشر می‌دهد،
قوانین آسمانی تو بس والایند و نمی‌توان بدان‌ها دست یافت،
قلب تو ژرف است و به ژرفای آن نمی‌توان رسید،
بر تعالیم درست تو...، چون آسمان، کس را دسترس نیست،
پادشاهی که تو پروردی، آراسته به تاج جاودانی است،
فرمانروایی که تو زادی، همیشه تاج بر سر خواهد داشت،
فرمانروای تو گرامی است و با شاه «آن» بر مسند قدرت آسمانی می‌نشیند،
پادشاه تو کوهی عظیم است، پدر انلیل...،
انونکی، خدایان بزرگ،
در پناه تو زندگی می‌کنند،
در بیشه‌های پهناور تو غذا می‌خورند،
ای خانهٔ سومر! ستورگاه‌های تو فزون باد، و گاوان تو دو چندان،
آغل‌های گوسفندانت فراوان و رمه‌ات بی‌شمار باد،
معابد استوارت سر بر فلک افراشته باد،
باشد که انونکی در میان تو کتاب سرنوشت و تقدیر بنویسند.

آنگاه انکی رهسپار اور (که شاید در موقع سرودن این اشعار پایتخت سومر بوده است) می‌شود و بدین گونه بر آن درود می‌فرستد:

به اور به مزار، رفت،
انکی خدای آب‌های ژرف، تقدیر و سرنوشت آن را معین کرد:

«ای شهر پر خیر و برکت و پر آب که همچون گاو نر استوار ایستاده‌ای،
تو نمودار نعمت‌های این سرزمینی، و چون کوهستان سرسبزی،
تو جنگل خاشوری با سایهٔ پهناور، و داستانی از قهرمانی در آن سوی توست...،
باشد که قوانین مقدس و کامل تو بدرستی اجرا گردند،
کوه عظیم، انلیل، در زمین و آسمان نام بلند تو بر زبان راند،
شهری که تقدیرش به دست انکی بود،
ای مزار اور سرت بر آسمان ساینده باد.»

پس از آن انکی متوجه مِلوخه، کوه سیاه، می‌شود (که شاید منظور از آن کشور حبشه باشد). جالب توجه آن که این کشور نیز مانند سومر مشمول عنایات انکی می‌گردد، و دربارهٔ درختان و نیزارها و گاوان و پرندگان و سیم و زر این سرزمین نیز دعای خیری می‌کند. انکی از ملوخه به سوی دجله و فرات می‌رود و هر دو رودخانه را پر از آب صاف و زلال می‌کند و خدایی به نام انبیلولو را به سرپرستی این دو رودخانه می‌گمارد، سپس رودخانه‌ها را پر از ماهی می‌کند و خدایی با لقب «پسر کیش» بر آن‌ها می‌گمارد، از آن‌جا روانهٔ دریا (خلیج فارس) می‌شود و رسوم و قوانینی برای آن وضع می‌کند و ایزدبانو سرارا را بر آن‌جا می‌گمارد. نوبت به بادها می‌رسد؛ انکی خدایی بنام ایشکور برای سرپرستی آن‌ها برمی‌گزیند، آن گاه بر گرد بادی سوار می‌شود. پس از آن کار گاوآهن و «شانهٔ چوب» و کشتزارها را سامان می‌بخشد:

گاوآهن و شانه چوب را سامان داد،
شیارهای مقدس را گشود،
غله را در مزرعه‌ها در همهٔ چهار فصل رویاند،
فرمانروایی که گوهر و زیب و زیور دشت است،
و دهقان انلیل بدو نیرو بخشید،
انکیمدو خدای جویبارها و رودخانه‌ها ،
انکی او را به سرپرستی گماشت تا بدان نظم بخشد.
سرور، مزرعه‌های چهارفصل را گفت تا غلهٔ فراوان دهند، از دانه‌های گونو،
به برکت مزرعه‌ها باقلای کوچک و بزرگ فراوان به بار آوردند،
غله‌ها برای ذخیره کردن روی هم انباشته شدند،
انباری به انبار دیگر افزود،
به یاری انلیل او نعمت مردم را فزونی بخشید،

بانویی که سرچشمهٔ قدرت این سرزمین است و تکیه‌گاه استوار سیاه‌سران،
اشنان، نیروی همه چیز،
انکی او را سرپرست کرد.

انکی سپس متوجه کلنگ و قالب خشت می‌گردد و برای آجر خدایی به نام کَبتَه معین می‌کند؛ آن‌گاه ابزارهای ساختمانی گونه‌گون به دستور او ساخته می‌شوند و خانه‌هایی بنا می‌کند و کارهای آن‌ها را به خدایی به نام موشدَمَّه (معمار بزرگ انلیل) می‌سپارد. پس از آن دشت‌ها را از گیاه و جانور پر می‌کند، و خدایی به نام سوموگَن یا سوموقن به سرپرستی آن‌ها می‌گمارد، سرانجام انلیل ستورگاه و آغل گوسفند بر پا می‌دارد و آن را از شیر و کره پر می‌کند و ادارهٔ امور آن را به خدای شبان دوموزی می‌سپارد. بقیهٔ لوحه خرد شده است و معلوم نیست منظومه چگونه خاتمه می‌یابد.

چهارمین ایزد گروه خدایان، ایزدبانوی مادر نین‌خورسگ یا نین‌مَخ است که نامش بانوی گزیده معنا می‌دهد در دوره‌های پیشتر مقام و مرتبهٔ خدای چهارم بیشتر بود، گاهی نام او را پیش از نام انکی در فهرست اسامی خدایان ثبت می‌کردند. از شواهد برمی‌آید که نام وی در اصل کی (زمین) بوده و آن (آسمان) را شوهر او می‌پنداشتند و آن‌ها را پدر و مادر سایر خدایان می‌دانستند. نام دیگر ایزدبانوی مادر، نین‌تو، یعنی بانوی زاینده، بود. فرمانروایان باستانی هنگام معرفی خود، به افتخار می‌گفتند که شیر پاک نین‌تو را خورده‌اند. وی را مادر همهٔ جانداران و ایزدبانوی مادر می‌نامیدند.

در یکی از افسانه‌ها ایزدبانوی مادر نقش مؤثری در آفرینش انسان برعهده دارد (← فصل سیزدهم)؛ در افسانهٔ دیگری نین‌تو مادر گروهی از خدایان است و در همین افسانهٔ فکر «میوهٔ ممنوع» مطرح شده است (← فصل هفدهم).

در خاتمه «می»ها یا قوانین و مقررات آسمانی را بررسی می‌کنیم. بنابر عقیدهٔ فیلسوفان سومری، امور این جهان از آغاز آفرینش به موجب می‌ها در گردش است. در این زمینه دلائل محکمی، خصوصاً دربارهٔ حکومت این قوانین بر شئون انسان و فرهنگ او، در اختیار داریم.

یکی از شاعران کهن سومر در یکی از منظومه‌هایش فهرستی از این قوانین فرهنگی گنجانده است و برای تمدن بیش از یکصد عنصر بر شمرده است که شصت عنصر آن اکنون بر ما مکشوف شده‌اند. پاره‌ای از این عناصر الفاظی بی‌معنی بیش نیستند که به علت به هم خوردن تسلسل مطلب، جز اشاره‌ای که در کلمه به موضوع شده، چیز دیگری از آن دستگیرمان نمی‌شود. ولی آنچه از این عناصر بر جای مانده می‌تواند مبین ماهیت و اهمیت نخستین کوشش انسان در تحلیل تمدن باشد. جدول چند هزار سال پیش سومریان، امروزه به صورت جدول پراهمیت

صفات و عوامل مشخصهٔ تمدن درآمده است. این عناصر فرهنگی از نهادهای گوناگون، وظایف کاهنان، مراسم مذهبی، تمایلات عقلی و عقاید مختلف مذهبی تشکیل شده‌اند. قسمت مفهوم این فهرست را، بر حسب ترتیبی که نویسندهٔ باستانی رعایت کرده، عیناً ترجمه می‌کنیم:

۱. حاکمیت، ۲. خدایی، ۳. سلطنت جاودان و والا، ۴. تخت و تاج سلطنت، ۵. عصای سلطنت، ۶. نشان‌های سلطنتی، ۷. مزار والا، ۸. رهبری، ۹. پادشاهی، ۱۰. مقام ارجمند و همیشگی زنان، ۱۱. زن مقدس (از وظایف کاهنان)، ۱۲. ایشب (از وظایف کاهنان)، ۱۳. لومخ (از وظایف کاهنان)، ۱۴. گوتوگ (از وظایف کاهنان) ۱۵. راستگویی، ۱۶. رفتن به جهان زیرین، ۱۷. بازگشت از جهان زیرین، ۱۸. کورگرو (خواجه)، ۱۹. گیردبَدَر (خواجه)، ۲۰. سگورسگ (گروه دیگری از خواجگان)، ۲۱. درفش، ۲۲. توفان، ۲۳. سلاح، ۲۴. آمیزش جنسی، ۲۵. روسپیگری، ۲۶. قانون، ۲۷. افترا، ۲۸. هنر، ۲۹. اتاق عبادت، ۳۰. بردگان معبد، ۳۱. گوسیلیم (از سازهای موسیقی)، ۳۲. موسیقی، ۳۳. پیری، ۳۴. قهرمانی، ۳۵. قدرت، ۳۶. دشمنی، ۳۷. راستی، ۳۸. ویرانی شهرها، ۳۹. مرثیه، ۴۰. شادمانی، ۴۱. تقلب، ۴۲. سرزمین شورشی، ۴۳. نیکی، ۴۴. دادگری، ۴۵. درودگری، ۴۶. فلزکاری، ۴۷. فن دبیری، ۴۸. آهنگری، ۴۹. صنعت چرمسازی، ۵۰. بنایی، ۵۱. شیشه‌سازی، ۵۲. خرد، ۵۳. توجه، ۵۴. پاکی مقدس، ۵۵. ترس، ۵۶. وحشت، ۵۷. ستیز، ۵۸. صلح، ۵۹. خستگی، ۶۰. پیروزی، ۶۱. مشورت، ۶۲. پریشانی خاطر، ۶۳. حکم، ۶۴. تصمیم، ۶۵. لیلیس (از سازهای موسیقی)، ۶۶. اُب (از سازها)، ۶۷. مسی (از سازها)، ۶۸. آلَه (از سازها).

اطلاعات مردم‌شناسی بالا از آن جهت تاکنون محفوظ مانده‌اند که موضوع اصلی یکی از افسانه‌های باستانی سومری بوده‌اند. این افسانه دربارهٔ اینَنه، ایزدبانوی مشهور سومر است. در افسانه چهار بار یکصد و اندی عناصر تمدن را تکرار کرده‌اند و این خود سبب شد که بتوانیم عناصر مذکور را (با همهٔ نقایص موجود) بشناسیم. در سال ۱۹۱۱م قسمتی از این افسانه را دیوید میرمان منتشر کرد و هم اکنون در موزهٔ دانشگاه وجود دارد. سه سال بعد ارنو پوبل یکی از لوحه‌های بزرگ شش ستونی مربوط به همین افسانه را، که در فیلادلفیا بود، منتشر کرد.

گوشهٔ بالای لوحه شکسته است، اما خوشبختانه قطعهٔ شکسته را سال ۱۹۳۷م در موزهٔ شرق باستانی یافتم. با این که قسمت عمدهٔ افسانه را به سال ۱۹۱۴م استنساخ کرده بودند، کسی به فکر آن نیفتاده بود، زیرا معنی آن بدان صورت، نامربوط و مبهم به نظر می‌رسید. کلید ترجمهٔ افسانه را در پاره‌لوحی که خود یافتم جویا گشتم و از آن پس به مضمون شیوه‌ای آن واقف شدم و آن داستانی است از خدایان سومر با همه خصوصیات بشری ایشان. نخستین بار خلاصهٔ افسانه را در کتاب *اسطوره‌های سومری* (صص ۶۴ ـ ۶۸) چاپ کردم.

اینَنه، ملکهٔ آسمان و حامی ارک، در صدد است رفاه و کامرانی شهر خویش را فزونی دهد و

آن را مرکز مدنیت سومر کند تا نام و آوازهٔ آن گرامی گردد، از این رو عازم اریدو، مقر باستانی تمدن سومر، می‌شود. انکی، خدای حکمت، که به اسرار خدایان واقف است در اریدو در مسکن آبی خود به نام اپسو اقامت دارد. خدای حکمت قوانین مقدس و اساسی تمدن را در اختیار دارد. اگر اینّنه بتواند بر این قوانین، خواه از راه مشروع و خواه نامشروع، دست یابد و آن‌ها را با خود به شهر ارک بیاورد، در آن صورت اینّنه و شهر ارک سرافراز و سربلند خواهند شد. چون اینّنه در اریدو به اپسو می‌رسد، انکی شیفتهٔ زیبایی دل‌انگیز اینّنه می‌شود و به دربانش، ایسیمود، چنین می‌گوید:

«ای پیک من، ایسیمود! نزدیک شو و به سخنان من گوش فرا ده،
آنچه می‌گویم به خاطر بسپار.
دوشیزه، به‌تنهایی عازم اپسوست،
اینّنه تک و تنها رهسپار اپسوست،
او را به اپسو در اریدو روانه کن،
اینّنه را به اپسو در اریدو روانه کن،
نان جو و کره نزد او آر تا بخورد،
آب خنک برای او بریز تا بر سر نشاط آید،
در «چهرهٔ شیر» به او آبجو بده تا بنوشد،
در کنار میز مقدس،
به اینّنه خوش‌آمد بگو.»

ایسیمود اوامر سرور خود را موبه‌مو به کار می‌بندد و اینّنه و انکی به عیش و نوش می‌پردازند. و چون از باده سرمست می‌شوند؛ انکی چنین می‌گوید:
«به نام اقتدار و نیروی خود،
قوانین آسمانی را به دخترم اینّنهٔ مقدس تقدیم می‌کنم.»

انکی یکصد و اندی قانون مقدس را در چندین نوبت به اینّنه می‌بخشد که اساس تمدن و فرهنگ سومر می‌گردد. اینّنه هدایای انکیِ سرمست از باده را با شادی می‌پذیرد و در قایق آسمانی جای می‌دهد و با بار گرانبهای خود رهسپار ارک می‌شود. انکی لحظه‌ای بعد از آن مستی به هوش می‌آید و درمی‌یابد که می‌ها (قوانین آسمانی) در جای خود نیستند. از ایسیمود، پیک خود، جویا می‌شود. ایسیمود می‌گوید آن‌ها را به دخترت، اینّنه، بخشیدی. انکی از کردهٔ خود سخت

پشیمان می‌شود و تصمیم می‌گیرد مانع رسیدن قایق ایننه به ارک شود. پس ایسیمود را با چند هیولای دریایی در پی ایننه و قایقش می‌فرستد و از ایشان می‌خواهد قایق را در نخستین بندر میان اپسو و ارک متوقف سازند تا هیولاها قایق قوانین آسمانی را باز گردانند و ایننه پای پیاده به ارک مراجعت کند.

فرمان‌های انکی به ایسیمود و گفت‌وگوی وی با ایننه، و سرزنش ایننه به پدرش به علت پس گرفتن هدایا، شعری بس دلکش و شیوا، بدین قرار است:

شاهزاده پیک خود را فرا خواند،
و با نام خجستهٔ آسمان، اوامرش را ابلاغ کرد:
«ای پیک من ایسیمود و ای نام فرخندهٔ آسمان.»
«شاهنشاها برای نیایش آماده‌ام، فرّت جاودان باد.»
«قایق آسمان اکنون به کجا رسیده است؟»
«به بندر ایدال.»
«هیولای دریا را بگو تا قایق را از ایننه بازستاند.»

ایسیمود، طبق گفتهٔ انکی، قایق آسمان را باز می‌ستاند و به ایننه چنین می‌گوید:

«شهبانوی من! پدرت مرا نزد تو فرستاد،
ایننه پدرت مرا نزد تو روانه کرد،
پدرت که سخن گزیده گوید،
انکی، که سخن سنجیده بر زبان راند،
فرمان‌هایش را نمی‌توان نادیده گرفت.»

ایننهٔ مقدس پاسخ می‌گوید:
«پدرم چه گفته و از تو چه خواسته است؟
و چیست آن سخنان بزرگش که نتوان نادیده انگاشت؟»

«پادشاه من انکی مرا چنین گفت:
'مگذار ایننه به ارک برود،
بل قایق مقدس را نزد من به اریدو بازآر.'»

ایننهٔ مقدس به پیک انکی چنین گفت:

«پدرم چرا رای دگرگون کرد؟
و عهد و پیمان شکست،
و گفتار راست خود را [به دروغ] آلوده ساخت،
پدرم با من سخن به دروغ گفت، سخن نادرست فرمود،
به دروغ به نام خود سوگند یاد کرد، به نام اپسو به دروغ سوگند خورد.»

پس از ادای این سخنان، هیولای دریا قایق را بازگرفت.
اما اینَنه به پیک خود، نین‌شوبور، چنین گفت:
«نزد من آی ای پیک درستکار اینَنه،
ای پیک خوش خبر من،
که خبر درست مرا می‌بری،
و دست و پایت هرگز نمی‌لغزد،
قایق آسمان را دریاب، و قوانین آسمانی را که به اینَنه بخشیده‌اند نجات ده.»

نین‌شوبور گفتهٔ اینَنه را به کار بست، ولی انکی همچنان اصرار می‌ورزید و ایسیمود را همراه با هیولاهای گوناگون دریا می‌فرستاد تا در هر یک از بندرگاه‌های هفتگانهٔ میان اریدو و ارک، قایق آسمانی را از حرکت بازدارند و در هر بار نین‌شوبور به یاری اینَنه می‌شتافت. سرانجام اینَنه و قایقش ایمن به ارک رسیدند و در میان شادی و شعف مردم شهر، قایق بار خود را بر زمین نهاد.

متفکران سومری نتوانستند یک شیوهٔ منظم و استوار فلسفی را بنیان نهادند، همچنان که موفق نگشتند اصول صریح و روشنی هم در اخلاقیات تدوین کنند. اخلاق سومریان را باید در آثار ادبی آنان جست‌وجو کرد. در فصل سیزدهم به بررسی پاره‌ای از معتقدات اخلاقی سومریان، با ذکر شواهد لازم، می‌پردازیم.

فصل سیزدهم

علم اخلاق

نخستین آرمان‌های اخلاقی

متفکران سومری، با جهان‌بینی خاص خود، اعتماد زیادی به انسان و سرنوشتش نداشتند. به نظر آنان انسان از گل آفریده شده و مقصود از آفرینش او خدمت به خدایان است. خدایان را وظایف مقدسی است و انسان باید غذا و آشامیدنی و مسکن آنان را فراهم سازد تا با فراغت به کار خدایی خود بپردازند. زندگی سراسر شک و ناامنی است، زیرا آدمی نه از ارادهٔ خدایان خبری دارد و نه بر آنچه بر او مقدر داشته‌اند واقف است. پس از مرگ، روح ناتوان آدمی به جهان تاریک و هراس‌انگیز زیرین فرو می‌رود، در آن‌جا هم زندگی جز انعکاسی از حیات محنتبار و افسردهٔ روی زمین نیست.

یکی از مشکلات اساسی، که همواره افکار فیلسوفان مغرب‌زمین را به خود مشغول می‌دارد، مسئلهٔ دقیق و مهم «اختیار» است، این موضوع هیچ‌گاه مایهٔ تشویش خاطر متفکران سومری نمی‌شد، چون کاملاً بر این عقیده بودند که خدایان آدمی را برای سود و مسرت خود آفریده‌اند. حکمای سومر انسان را موجودی مجبور می‌دانستند که از خود اختیاری ندارد و این امر را، مانند فانی بودن بشر و فناناپذیری خدایان، از امور مسلم می‌پنداشتند. سومریان سجایای پسندیده و فضایل اخلاقی را به خدایان نسبت می‌دادند. شک نیست که سومریان این عقیده را از تجربه‌های زندگی اجتماعی خود، با رنج و مرارت، کسب کرده بودند. فقط خدایان به حل و فصل امور می‌پرداختند و انسان جز اطاعت و بندگی وظیفه‌ای نداشت.

چنان که از مدارک موجود برمی‌آید، سومریان شیفتهٔ نیکویی و راستی و نظم و قانون و دادگری و درستی و رحم و شفقت بودند. از تبهکاری و دروغ و هرج و مرج و بی‌انضباطی و بی‌عدالتی و ستمکاری و گناه و گمراهی و سنگدلی بیزار بودند. پادشاهان و فرمانروایان ایشان

همواره به خود می‌بالیدند که حکومت قانون را در کشور خود گسترده‌اند، ناتوان را در برابر توانگر و تهیدست را در مقابل ثروتمند حمایت کرده‌اند و ریشهٔ شرارت و تجاوز را برکنده‌اند. پیش از این، در فصل ششم، سند کم‌نظیری تجزیه و تحلیل شد: اوروکگینه، فرمانروای لاگاش، در بیست و چهار قرن پیش از میلاد افتخار می‌کرد که آزادی و عدالت را به مردم ستمدیده باز داده است، کارمندان متمرد را که در همهٔ شئون راه داشتند برکنار ساخته، از بیوه‌زنان و یتیمان نگهداری کرده و بنیاد بهره‌کشی و ستمگری را برانداخته است. هنوز چهار قرن از این اصلاحات نگذشته بود که اورنمو، بنیادگذار سومین سلسلهٔ اور مجموعه قوانین خود را انتشار داد (← فصل هفتم). در دیباچهٔ این مجموعه کارهای اورنمو در مسائل اخلاقی تشریح شده است. در دیباچه چنین آمده است: اورنمو پاره‌ای از بیدادگری‌های دولتیان را مانع شد؛ اوزان و اندازه‌ها را سر و صورت داد تا معاملات بازار با امانت و درستی انجام یابند؛ و یتیمان و بیوه‌زنان و تهیدستان را از بدرفتاری و بهره‌کشی زورمندان مصون داشت. در حدود دو قرن بعد، لیپیت ایشتر، پادشاه شهر ایسین، قانون دیگری اعلام کرد. وی بر خود می‌بالید که از جانب آن و انلیل، خدایان بزرگ سومر، به فرمانروایی رسیده است تا داد بگسترد و بیدادگری را براندازد و دشمنی و نافرمانی را به زور سلاح در هم کوبد و زندگی بهتری برای سومریان و اکدیان برپا دارد. در سرودهای مذهبی چند تن دیگر از فرمانروایان سومر نیز چنین ادعاهایی در فضیلت و ا خلاق خوانده می‌شود. از گفته‌های حکمای سومری چنین برمی‌آید که خدایان هم از پلیدی‌ها پرهیز می‌کردند و به اخلاق و فضیلت گرایش داشتند، چنان که اکثر خدایان بزرگ سومر، در سرودهای مذهبی، خود را هواخواه عدل و نیکوکاری و راستی و درستی معرفی کرده‌اند. در حقیقت وظیفهٔ اصلی چند تن از خدایان نظارت بر امور اخلاقی بود، فی‌المثل اوتو، خدای خورشید، و نانشه را می‌توان نام برد. نانشه، چنان که در بعضی از متن‌های سومری آمده، ایزدبانوی راستی و عدالت و مهربانی بود. نقش مهم نانشه در امور اخلاقی بشر اخیراً بر ما مکشوف شده است. در سال ۱۹۵۱م با مرتب کردن نوزده لوحه و پاره‌لوح از الواح نیپور، توانستیم بر یکی از سرودهای مذهبی سومر دست یابیم. این قطعه، که از ۲۵۰ سطر تشکیل شده، حاوی صریح‌ترین اصول اخلاقی سومریان است. ایزدبانو نانشه در این سرود بدین گونه توصیف شده است:

نانشه یتیمان و بیوه‌زنان را می‌شناسد،
از ظلم انسان به انسان آگاه است،
وی مادر یتیمان و پرستار بیوه‌زنان است،
دادرس مردم تهیدست است،
شهبانویی که بی‌پناهان را پناه می‌دهد،
و برای ناتوانان مسکن می‌یابد.

در قطعه‌ای، که معنی آن هنوز بسیار مبهم است، نانشه در اولین روز سال نو به حساب مردم می‌رسد، نیدبه ایزدبانوی حساب و کتاب و شوهرش، خای، و چندین گواه نیز حضور دارند. نابکاران مغضوب درگاه وی، چنین توصیف شده‌اند:

مردمی که دست بر مال دیگران دراز می‌کنند...
کسانی که حدود آیین‌های مقرر را نگاه نمی‌دارند، و عهد و پیمان می‌شکنند،
و با دیدهٔ رضا به قرارگاه شیطان می‌نگرند،
کسانی که پیمانهٔ بزرگ را به پیمانهٔ کوچک بدل می‌کنند،
و پیمانهٔ کوچک را به جای پیمانهٔ بزرگ به کار می‌برند،
کسی که مال مردم بخورد و نگوید،
کسی که آشامیدنی دیگران بنوشد و نگوید،
کسی که نگوید مال حرام خوردم،
کسی که نگوید آشامیدنی حرام نوشیدم.

وجدان اجتماعی نانشه در چند سطر زیر بهتر تجلی می‌کند:

یتیمان را دلداری می‌دهد و بیوه‌زنان را از یاد نمی‌برد،
گردنکشان را به ورطهٔ هلاکت می‌کشاند،
زورمندان را به ناتوانان می‌سپارد،
نانشه دل مردم را به دست می‌آورد.

کردار و رفتار خدایان بزرگ، بنا بر عقیده سومریان، مطابق اصول اخلاقی است، ا ما این نکته را نیز باید افزود که از نظر معتقدات سومری همین خدایان روزی که پایهٔ مدنیت را می‌گذاشتند، دروغ و ظلم و تبهکاری و نابکاری، خلاصه تمام صفات رذیله، را نیز آفریدند. فی‌المثل در فهرست قوانینی که خدایان برای انتظام امور عالم آورده‌اند، علاوه بر راستی و صلح و نیکی و دادگری، امور ناپسندیده‌ای چون دروغ و دشمنی و سوگواری و ترس نیز می‌توان دید. چرا و به چه جهت خدایان آفریدن گناه و تبهکاری و رنج و ناکامی را ضروری دانستند؟ (یک سومری بدبین می‌تواند بگوید: تاکنون هیچ مادری فرزند بی‌گناه و معصومی نزاده است.) اگر اسناد موجود را بررسی کنیم، در می‌یابیم که حکمای سومر خود از جواب دادن به این سؤال عاجز مانده بودند. به نظر ایشان انگیزه‌ای که خدایان را بدین گونه اعمال وامی‌دارد، همواره قابل تصور و فهم نیست. برای مقابله با مصیبت‌هایی که بظاهر غیرمنطقی جلوه می‌کنند، «ایوب سومری»

باید از ناله و زاری بپرهیزد و با تضرع و ندبه به گناهان مسلم خود اعتراف کند. لیکن آیا خدایان دعوت این بندهٔ فانی و عاجز و بی‌کس را اجابت می‌کنند و به دعاها و التماس و تضرع او با دیدهٔ مرحمت می‌نگرند؟ حکمای سومری می‌گویند هیچ‌گونه تضمینی در این مورد نیست، چون خدایان، مانند فرمانروایان انسانی روی زمین، وظایف و کارهای مهم‌تری دارند که باید بدان‌ها توجه کنند؛ پس باید، همان‌طور که رسم پادشاهان روی زمین است، واسطه و شفیعی برانگیخت؛ منتها واسطه باید مورد توجه خدایان باشد تا شفاعتش پذیرفته شود. برای رفع این اشکال حکمای سومری فکر «خدای شخصی» را پیش کشیدند. خدای شخصی فرشته‌ای است نیکوکار، و یاوری است آسمانی که از هر فرد و هر رئیس خانواده چون فرزندش مواظبت می‌کند. انسان مصیبت‌دیده به هنگام دعا و نیایش، مکنونات قلبی خود را نزد خدای شخصی، فاش می‌سازد و راه نجات و رستگاری را از او می‌خواهد.

در تمام مفاهیم و آرمان‌های اخلاقی سومریان این عقیده دیده می‌شود که انسان را از گل سرشته‌اند تا کمر به طاعت و خدمت خدایان بندد. اساس این تصور از دو افسانهٔ سومری سرچشمه می‌گیرد: نخستین، افسانه‌ای است که صرفاً به آفرینش انسان اختصاص دارد. اما افسانهٔ دوم مناظره‌ای است میان دو خدای کوچک، و در مقدمهٔ آن منظور از آفرینش انسان نیز ذکر شده است. داستان آفرینش انسان در دو نسخه و بر روی دو لوحه منقوش است: یکی لوحه‌ای که در نیپور کشف شده و اکنون در موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیاست و دیگری لوحهٔ موزهٔ لوور که از یکی از سوداگران آثار باستانی خریداری شد.

در سال ۱۹۳۴م لوحهٔ لوور و بخش بزرگی از لوحهٔ موزهٔ دانشگاه استنساخ شد و انتشار یافت، اما مضمون آن نامفهوم ماند. این لوحه، که بهتر از لوحهٔ موزهٔ لوور نگهداری شده است، چهل الی پنجاه سال قبل از تاریخ مزبور به صورت چهار پاره‌لوح شکسته به موزه انتقال یافت. در سال ۱۹۱۹م دو قطعه از این لوح شناخته شد و در همان موقع استیفن لنگدون به استنساخ آن‌ها همت گماشت. قطعهٔ سوم را ادوارد شی‌یرا در سال ۱۹۳۴م منتشر ساخت، ولی نمی‌دانست این پاره‌لوح را می‌توان با دو قطعهٔ لنگدون به هم پیوست. ده سال بعد ضمن تألیف کتاب *اسطوره‌های سومری* متوجه این نکته شدم و در همان تاریخ قطعهٔ چهارم افسانه را نیز در موزه بازیافتم. این قسمت تا آن زمان چاپ نشده بود. پس از دست یافتن به هر چهار قسمت افسانه، توانستم برای نخستین بار ترجمه‌ای آزمایشی از آن تهیه کنم، اما متن افسانه همچنان ناقص و مبهم و دشوار ماند (← *اسطوره‌های سومری*، صص ۶۸ ـ ۷۲).

آغاز منظومه در وصف مشکلاتی است که خدایان برای تهیهٔ روزی خود با آن مواجه‌اند، خصوصاً پس از آفرینش خدایان زن. خدایان به امید کمک انکی، خدای آب‌ها و خدای حکمت، گریه و زاری می‌کنند، اما انکی در میان آب‌های ژرف به خواب عمیقی فرورفته

و به عجز و لابهٔ آنان توجه ندارد؛ لذا مادرش، دریای اولیه، که مادر سایر خدایان نیز هست، اشک‌های آنان را در پای انکی می‌ریزد و چنین می‌گوید:

«فرزندم! از خواب برخیز، و با عقل و تدبیر عمل کن. از برای خدایان، خدمتگزارانی چند بیافرین و آنان را دو چندان کن (؟)»

انکی، با چشم عنایت، به درخواست‌های آنان می‌نگرد و گروهی از صنعتگران کاردان و لایق را رهنمون می‌شود و به مادرش، نمو، چنین می‌گوید:

«مادر! مخلوقی که نامش را بردی وجود دارد، تصویر خدایان را بر او نقش کن،
گل آب‌های ژرف را خمیر کن،
صنعتگران چیره‌دست آن گل را سخت‌تر و غلیظ‌تر می‌کنند،
و تو دست و پایش را هستی می‌بخشی،
نین‌مخ (ایزدبانوی مادر زمین) نیز بالای سر تو کار خواهد کرد،
هنگام آفریدن این موجودات، ایزدبانوی زایندگی در کنار تو خواهد بود،
مادر! سرنوشت نوزاد را معین کن،
نین‌مخ! تصویر خدایان را بر او نقش کن،
وی انسان است... .»

در این‌جا دنبالهٔ جریان آفرینش «انسان کامل» رها می‌شود، و از زادن موجودات ناقص‌الخلقه سخن به میان می‌آید، و بدین وسیله شاعر آفرینش مخلوقات غیرعادی را نیز بیان می‌کند. در افسانه آمده که انکی جشنی (محتملاً جشن آفرینش انسان) را بر پا می‌دارد، در جشن، ا نکی و نین‌مخ شراب فراوانی می‌نوشند و از نشاط و شادی سرمست می‌گردند. نین‌مخ اندکی از گل اعماق آب‌ها را برمی‌دارد و شش موجود غیرعادی می‌سازد. انکی سرنوشت آنان را معین می‌کند و رزق و روزیشان را مقدر می‌دارد. از چند سطر پایین، دو تن از شش موجود ناقص را می‌توان شناخت: یکی زن نازا و دیگری مرد خنثاست!

نین‌مخ زنی نازا آفرید.
انکی پس از دیدن زن نازا،
سرنوشتش را معین کرد، و مقرر فرمود او را در «مقر زنان» جای دهند.
نین‌مخ انسانی خنثا آفرید،

انکی پس از دیدن آن مخلوق خنثا،
چنین مقدر داشت که او خدمت شاهان کند.

پس از آن که نین‌مخ از آفریدن انسان‌های ششگانهٔ ناقص فراغت یافت، انکی بر آن شد که او هم موجودی چند بیافریند. راهی که انکی برای آفرینش دنبال کرده، روشن نیست، اما به هر حال کارش عاری از نقص نبود و آفریدهٔ او، از لحاظ جسمی و روحی، ناقص و ناتوان بار آمد. انکی دست به دامان نین‌مخ می‌شود و چنین می‌گوید:

«برای آنچه تو ساختی، من سرنوشت معین کردم،
و نان برای خوردن دادم،
تو هم برای ساخته‌های من سرنوشتی معین کن،
و روزی ایشان را فراهم ساز.»

نین‌مخ می‌کوشد به آن مخلوق کمک کند، ولی بهره‌ای از این تلاش نمی‌برد. نین‌مخ با او سخن می‌گوید ولی وی از جواب دادن عاجز است. به او نان می‌دهد ولی وی دست به نان نمی‌برد. نه می‌نشیند، نه می‌ایستد و نه زانوانش را خم می‌کند. به دنبال آن نین‌مخ و انکی مدتی با هم به سخن می‌پردازند. (این قسمت از لوحه چنان خرد شده که نمی‌توان به معنی و مقصود آن پی برد.) سرانجام گویا نین‌مخ انکی را به خاطر موجود بیجان و درمانده‌ای که آفریده سخت سرزنش می‌کند و نفرین و لعنت می‌فرستد و انکی خود را سزاوار چنین سرزنشی می‌داند.

دومین افسانه‌ای که نظریات سومریان را دربارهٔ آفرینش انسان تشریح می‌کند، افسانهٔ «غله و رمه» است. این افسانه ضمناً نشان می‌دهد که تا چه حد فن مناظره در میان نویسندگان سومری رواج داشته است.

دو طرف مناظره یکی لَهَر خدای رمه است، و دیگری خواهرش اشنان ایزدبانوی غله. چنان که در افسانه آمده، این دو در «کارگاه آفرینش» که مخصوص خدایان است، آفریده شدند و منظور از خلقت ایشان تهیهٔ «خوراک و پوشاک» خدایان انونکی، فرزندان خدای آسمان، آن، بود. ولی انونکی تا زمان آفرینش انسان نمی‌توانستند از غله و رمه بهره‌ای ببرند. مطالب بالا در مقدمهٔ افسانه چنین آمده است:

پس از آن که بر فراز کوهستان زمین و آسمان،
خدای آسمان، آن، سبب زاده شدن انونکی (پیروانش) گشت،
چون اشنان (ایزدبانوی غله) آفریده نشده و به دنیا نیامده بود،

چون اوتو (ایزدبانوی پوشاک) آفریده نشده بود،
و معبدی برای وی بر پا نکرده بودند،
نه میش بود و نه بره،
نه بز بود و نه بزغاله،
میش هنوز دو بره نزاییده بود،
بز هنوز سه بزغاله نزاییده بود.

چون نام اشنان خردمند و لهر خدای رمه را..،
انونکی خدایان بزرگ نمی‌دانستند،
غلهٔ سی‌روزه (شِش) وجود نداشت،
غلهٔ چهل‌روزه (شش) نبود،
غله‌های خرد کوهستان، غله مردمی که زندگی پاکیزه دارند، وجود نداشت.

چون اوتو دیده بر این جهان نگشوده بود و تاج و تخت (گیاهی؟) بر پا نشده بود،
چون خداوندگار هنوز به دنیا نیامده بود،
و سوموگن، خدای دشت، هستی نیافته بود،
چون ایشان در بدو خلقت،
انونکی طرز خوردن نان و پوشیدن جامه را نمی‌دانستند،
با دهان، همچون گوسپندان، علف می‌خوردند،
و از جوی آب می‌نوشیدند.

در آن روزگاران، در کارگاه آفرینش خدایان،
و در خانهٔ ایشان به نام دوکو، لهر و اشنان آفریده شدند،
آنچه لهر و اشنان تولید کردند،
انونکی (در خانهٔ دوکو) خوردند و سیر نشدند،
در آغل‌های پاک ایشان، انونکی شیر «شم» نوشیدند،
انونکی در دوکو شیر نوشیدند و سیر نشدند،
به خاطر آغل‌های خوب و پاک ایشان،
انسان حیات یافت.

پس از مقدمهٔ بالا، نزول لهر و اشنان را به زمین و خدمات

آنان را به تمدن و فرهنگ بشر یادآور می‌شود:

در آن روزها انکی به انلیل می‌گوید:
ای پدر، انلیل!
بگذار لهر و اشنان که در دوکو آفریده شده‌اند،
به زمین فرود آیند.
به نام مقدس انکی و انلیل،
لهر و اشنان از دوکو فرود آمدند،
آغل را (انکی و انلیل) برای لهر ساختند،
گیاهان و علف‌های فراوان به او دادند،
برای اشنان خانه ساختند،
و گاوآهن و شانهٔ چوب به او دادند.

لهر در آغل خود ایستاده است،
شبانی که نعمت‌های آغل را فزونی بخشید،
اشنان در میان محصول ایستاده است،
دوشیزه‌ای مهربان و گشاده‌دست است.

نعمت فراوانی از آسمان رسید،
لهر و اشنان، فراوانی و گشایش به زمین آوردند،
به مردم خیر و برکت ارزانی داشتند،
و در زمین روح زندگی و حیات دمیدند،
قوانین آسمانی را بدین سو آوردند،
ذخیرهٔ انبارها را افزودند،
انبارها را پر کردند.

به خانهٔ تهیدستان که زیر گرد و غبار بود،
قدم نهادند و آزوقهٔ بسیار با خود آوردند،
هر جا که این دو خدا ایستادند، گرسنگی رخت بربست و آن‌جا که نشستند مردم را سیر کردند،
آن و انلیل را دلشاد کردند.

ولی اندکی بعد لهر و اشنان در میگساری افراط می‌کنند و در کشتزارها با هم می‌ستیزند. در این نزاع و مجادله هر یک از این دو خدا کارهای خود را می‌ستاید و از قدر و قیمت کار رقیبش می‌کاهد. سرانجام انلیل و انکی در این ماجرا دخالت می‌کنند و پیروزی اشنان را اعلام می‌دارند.

عقیدهٔ حکمای سومری، که آن را به دیگران می‌آموختند، این بود که مصیبت‌های انسان نتیجهٔ گناهان و کارهای ناشایست اوست و هیچ انسانی برکنار از خطا و گناه نمی‌توان یافت.

نتیجهٔ نظریهٔ بالا آن است که هر کس سزاوار رنج و محنتی است که می‌کشد؛ و اگر ملامتی شایسته است، این ملامت متوجه خود او است و نه خدایان. با وجود این نظریات و تعلیمات، چنین به نظر می‌آید که کسانی در روزهای تیره‌بختی به عدل و انصاف خدایان معترض شده‌اند.

یکی از حکمای سومر، برای جلوگیری از این گونه بدگمانی‌ها دربارهٔ خدایان و روشن ساختن احکام آسمانی، مقاله‌ای می‌نویسد که موضوع فصل چهاردهم کتاب است. این مقاله قدیم‌ترین نوشته‌ای است که مضمون داستان «ایوب» را مطرح می‌کند.

فصل چهاردهم

رنج و تسلیم

نخستین ایوب

در ۲۹ دسامبر ۱۹۵۴م در «انجمن ادبیات *تورات*» خطابه‌ای زیر عنوان «انسان و خدایش» ایراد نمودم. موضوع خطابه را از داستان ایوب سومری ترجمه کرده بودم. این ترجمه مبتنی بر یکی از مقالات منظوم سومری بود که از ۱۳۵ سطر تشکیل شده است. متن مقالهٔ سومری از به هم پیوستن شش پاره‌لوح گلی فراهم آمده است. الواح را هیئت باستان‌شناسی دانشگاه پنسیلوانیا در نیپور، در ۱۶۰ کیلومتری جنوب بغداد امروزی، کشف کرده بود. چهار پاره‌لوح از آن هم اکنون در موزهٔ دانشگاه فیلادلفیا وجود دارد، و دو پاره‌لوح دیگر آن در موزهٔ شرق باستانی استانبول است.

تا زمان ایراد خطابه فقط دو لوح از الواح موزهٔ دانشگاه فیلادلفیا انتشار یافته بود، لذا مضمون کلی مقاله مبهم و نامفهوم به نظر می‌رسید. در سال‌های ۱۹۵۱ ـ ۱۹۵۲ م، از طرف مؤسسهٔ فولبرایت، به قصد تحقیق و مطالعه به استانبول سفر کردم. در این سفر موفق شدم دو پاره‌لوح موزهٔ استانبول را بشناسم و استنساخ کنم. پس از مراجعت به فیلادلفیا با دستیاری ادمند جردن، دانشیار قسمت بین‌النهرین موزهٔ دانشگاه، دو پاره‌لوح دیگر از مقالهٔ «ایوب» را شناختم. ضمن بررسی ترجمه‌ای از قصیده، که برای چاپ آماده کرده بودم، ناگهان دریافتم که پاره‌لوح‌های استانبول در واقع ضمیمه و دنبالهٔ دو پاره‌لوح از الواح موزهٔ دانشگاه‌اند. به عبارت دیگر همهٔ این پاره‌لوح‌ها اجزای یک لوح‌اند که در روزگاران گذشته، یا در حین عملیات حفاری، خرد شده و پاره‌های آن جداگانه به دو موزهٔ دور از یکدیگر ــ یکی بر سواحل دریای مرمره و دیگری بر کنارهٔ رودخانهٔ شیلکل ــ برده شده‌اند. خوشبختانه در سال ۱۹۵۴م ضمن مسافرتی به استانبول از طرف مؤسسهٔ بولینگن رابطهٔ پاره‌لوح‌ها کاملاً بر من محقق گشت.

بر اثر شناسایی و به هم پیوستن اجزای لوحه، که یک اقیانوس از هم فاصله داشتند، توانستم

قسمت عمدهٔ قطعه را به انگلیسی برگردانم. پس از آن معلوم گشت این نخستین اثری است که از رنج و تسلیم انسان سخن گفته است، یعنی همان موضوعی که به وسیلهٔ سفر ایوب در *تورات*، به جهان ادبیات و معتقدات مذهبی راه یافته است. البته منظومهٔ سومری را از نظر عمق معنی و شیوایی بیان و دامنهٔ وسیع موضوع نمی‌توان با *سفر ایوب* مقایسه کرد؛ اهمیت «ایوب سومری» در تقدم آن است، زیرا این نخستین کوششی است که بشر برای توصیف حال رنج و طاعت مبذول داشته است. این موضوع، در عین قدمت، هنوز هم تازگی دارد. تقریباً تمام پاره‌لوح‌های «ایوب سومری» دست‌کم هزار سال پیش از تدوین سفر ایوب تحریر شده‌اند.

بیان شاعر سومری بر این نکته تکیه دارد که در حال رنج و تیره‌بختی، هر چند غیرعادلانه جلوه کند، شخص نگونبخت را از توکل و زاری و استغفار مداوم به درگاه پروردگار گریزی نیست؛ باشد که خدای بر او رحمت آرد و دعایش را اجابت کند. منظور از پروردگار در عبارت بالا، خدای خاص انسان رنجدیده است که، طبق عقاید سومری، عهده‌دار شفاعت او در مجمع خدایان بوده است. شاعر برای اثبات دعوی خود متوسل به اندیشه‌های فلسفی و مباحثه‌های الاهی نمی‌گردد وی، چنان که رسم و شیوهٔ سومریان بود، به حادثه‌ای که عملاً روی داده است، استناد می‌جوید. شاعر، بی‌آن که نام کسی را ببرد، داستان مردی ثروتمند و دانا و درستکار (یا لااقل متظاهر به درستکاری) را می‌سراید که دوستان و بستگان بسیار داشت. روزی رنج و بیماری وی را از پای درآورد. آیا با قضای الاهی به ستیز و معارضه پرداخت و کفر و ناسزا گفت؟ خیر، هرگز چنین نکرد! وی با خضوع و خشوع روی به خدای آورد و مکنونات قلبش را با گریه و زاری در حال دعا و استغاثه بیان نمود. خدایش از این کردار خشنود شد و به چشم مرحمت بدو نگریست و دعای او را اجابت فرمود و تیره‌روزی‌اش را به بهروزی بدل کرد.

منظومه را از لحاظ ترکیب به چهار قسمت می‌توان تقسیم کرد: قسمت اول، مقدمهٔ موجزی است که انسان را به ستایش و نیایش پروردگار ترغیب می‌کند و به او اندرز می‌دهد که با تضرع و زاری خشنودی و رضای خدا را بجوید. در قسمت دوم، شاعر حال مرد ناشناخته را توصیف می‌کند که، در عین سیه‌روزی و رنجوری، اشکریزان و مویه‌کنان روی به درگاه خدا می‌نهد. در قسمت سوم، التماس و زاری مرد مصیبت‌دیده تشریح می‌شود و بخش عمدهٔ قصیده را نیز در برمی‌گیرد. این قسمت با توصیف کجرفتاری مردم زمانه، چه دوست و چه دشمن، آغاز می‌شود؛ سپس آن مرد بر بخت بد و طالع نگون خود افسوس می‌خورد و با بیانی شیوا و دلنشین از رامشگران و کسان خود می‌خواهد که با او هم‌آواز شوند؛ و در پایان به گناهان خویش اعتراف می‌کند و نجات و رهایی می‌طلبد. قسمت چهارم، پایان خوش داستان است، زیرا شاعر به ما اطلاع می‌دهد که دعاهای آن مرد بی‌اثر نماند و خدایش لابه و التماس وی را اجابت کرد و او را از پریشانی و نامرادی رهایی بخشید، و مرد محنت‌زده همچنان حمد و ثنای ایزد خود را ادامه داد.

برای تجسم روح و حالت اشعار این قطعه قسمت‌هایی از آن که مفهوم‌ترند، نقل می‌شوند. خوانندهٔ باید همواره به خاطر داشته باشد که رموز زبان سومری هنوز کاملاً گشوده نشده است و هر چه زمان بگذرد ترجمه تغییر می‌یابد و اصلاح می‌شود. قسمتی از سوز و گداز مرد مصیبت‌دیده را از زبان خود او در زیر درج می‌کنیم:

«من مردی روشندلم، ولی هر کس مرا گرامی دارد کامیاب نخواهد شد،
سخنان راست من به دروغ بدل شده‌اند،
مرد نیرنگ‌باز، «بادهای جنوبی» را بر من چیره کرده و من ناگزیرم که او را خدمت کنم،
آن کس که مرا بزرگ ندارد، نزد تو خوارم کرده است.

«مرا در رنج و دردی افکندی که هر دم تازه‌تر می‌شود،
به خانه پای می‌نهم، اندوهگینم،
به کوچه می‌روم، قلبم محزون است،
شبان دلاور و درستکارم بر من خشم گرفته،
و خصمانه به من می‌نگرد.

«چوپان من قوای اهریمنی را بر من مسلط کرد،
من که دشمن او نیستم،
یارانم با من به راستی سخن نمی‌گویند،
و گفتهٔ راست مرا دروغ می‌پندارند،
مرد دغلکار علیه من دسیسه می‌چیند،
و تو، ای خدای من، کوشش او را خنثا نمی‌کنی... .

«من، که فرزانه و عاقلم، چرا در بند جوانان کم‌مایه باشم؟
مرا، که خردمند و روشندلم، در زمرهٔ نابخردان می‌پندارند،
غذا همه جا فراوان است، اما بهرهٔ من گرسنگی است،
آن روز که قسمت و نصیب همه را دادند سهم من رنج و ناکامی گشت.

«خداوندا، به تو پناه می‌آورم تا با تو سخن گویم،....، سخن من آه و ناله است،
پروردگارا! رازم را به تو می‌گویم، و از تلخکامی خود نزد تو می‌نالم،
می‌نالم و پریشانم...

«مگذار مادرم، که هستی من از اوست، از بیان درد و رنجم نزد تو کوتاهی کند.

مگذار خواهرم آهنگ خوشبختی بنوازد،
بگذار خواهرم با چشمانی اشکبار از درد و رنج من سخن گوید،
و همسرم به زاری از درد من به درگاه تو سخن گوید،
بگذار نغمه‌سرای خوش‌الحان، سرگذشت تلخ مرا بخواند.

«خداوندا! روشنایی روز همه جا را در بر گرفت، اما روز من تیره و تار است.
روز روشن ودرخشان است چون...
اشک و غم و افسردگی و ملال در دل من خانه کرده است،
رنج و درد چنان بر من مستولی است که گویی جز اشک نصیبی ندارم،
بخت شوم مرا در چنگال خود می‌فشارد و از نفس کشیدن باز می‌دارد،
بیماری جانکاهی بر من چیره گشته است...

«خداوندا، تو که پدر من هستی و هستی من از توست، مرا یاری کن تا بر پای خیزم،
چون گاو بی‌گناهی می‌نالم از دریغ،
تا چند مرا ندیده می‌گیری و بی‌پناه می‌گذاری؟
چون گاوی نر،...،
تا کی مرا سرگشته و گمراه رها می‌کنی؟

«حکیمان باریک‌اندیش سخن درست گفته‌اند:
هیچ مادری کودک بی‌گناه نزاد،
و از دیرباز کودک بی‌گناه دیده بر جهان نگشود.»

همین‌قدر برای نشان دادن خضوع و خشوع مرد بس بود. پایان خوش داستان از این قرار است:

خداوند اشک و گریه آن مرد را دید،
شکوه و ناله‌اش را شنید و خرسند شد،
سخن درست و پاک او را پذیرفت،
اعترافاتی که هنگام دعا بر زبان رانده بود،
شاد کرد...، «گوشت؟» خدایش را و دست بلا را از وی کوتاه نمود،
.. که دل را افسرده سازد،... وی در بر گرفت،
اهریمن ناتوانی راکه بر او سایه افکنده بود دور راند.
دردی که او را چون...، کوفته بود زایل شد،

سرنوشت شومی را که برایش مقدر شده بود، تغییر داد،
رنج و دردش را به شادی مبدل ساخت،
فرشتهٔ مهربانی را برای حمایت و نگهداری او گماشت،
فرشته‌ای خوش‌سیما... بدو سپرد.

اکنون از سیر و عروج در عالم بالا باز می‌گردیم و به دنیای خاکی فرود می‌آییم. از موعظهٔ یکشنبه به کارهای روزمرهٔ دوشنبه می‌پردازیم. دعاهای شاعرانه را رها می‌کنیم و متوجه «امثال و حکم» منثور می‌شویم. امثال و حکم وسیلهٔ بیان احساسات حقیقی مردم‌اند؛ چون امثال، خصوصیات و تمایلات و انگیزه‌ها و علل درونی کار روزانهٔ انسان را، که در شعر و ادبیات پوشیده و ناگفته می‌مانند، منعکس می‌کند. صدها مثل سومری به یادگار مانده، اکنون به همت و کوشش ادمند جردن، در دست ترجمه و تکمیل‌اند. قسمتی از این امثال را در فصل پانزدهم می‌آوریم.

فصل پانزدهم

حکمت

قدیمی‌ترین امثال و حکم

کتاب عبری *امثال و حکم* را مدت‌ها کهن‌ترین مجموعهٔ مدون امثال و کلمات قصار می‌پنداشتند. اما پس از کشف تمدن باستانی مصر در یک‌ونیم قرن گذشته، معلوم گشت که، سال‌ها پیش از نگاشتن کتاب عبری *امثال و حکم*، مصریان آثاری در پند و اندرز گرد آورده بودند. با وجود این مصریان را هم نباید قدیم‌ترین نویسندگان «امثال و حکم» در جهان پنداشت، چه، قسمت عمدهٔ امثال و حکم مصر چندین قرن پس از امثال سومریان تهیه شده است.

تقریباً تا بیست سال پیش هیچ‌گونه مثلی، که تنها به زبان سومری باشد، نمی‌شناختیم. چند مثلی که پیش از آن تاریخ چاپ کرده بودند، در اصل به دو زبان سومری و ترجمهٔ اکدی، بر روی الواح منقوش بودند. این الواح در هزارهٔ اول پیش از میلاد نوشته شده‌اند. در سال ۱۹۳۴م ادوارد شی‌یرا چند لوح و پاره‌لوح را از مجموعهٔ نیپور موزهٔ دانشگاه فیلادلفیا انتشار داد. الواح مزبور را در هجده قرن پیش از میلاد نگاشته‌اند. انتشار این الواح نشان داد که ادیبان سومری نیز مجموعه‌هایی از امثال گرد آورده بودند. از سال ۱۹۳۷ م قسمت بیشتری از وقت خود را به مطالعهٔ امثال سومری اختصاص دادم، در نتیجه توانستم در موزهٔ شرق باستانی و موزهٔ دانشگاه فیلادلفیا چندین لوح و پاره‌لوح دربارهٔ امثال بیابم؛ بعضی از آن‌ها را نیز استنساخ کردم. استنساخ کامل الواح مثلی موزهٔ شرق باستانی، که شامل بیش از هشتاد لوحه است، در سال‌های ۱۹۵۱ - ۱۹۵۲ م میسر گشت، چه، در آن سال از طرف مؤسسهٔ فولبرایت برای مطالعه و تحقیق به ترکیه رفته بودم.

هنگام بازگشت به فیلادلفیا و موزهٔ دانشگاه، که صدها لوحه و پاره‌لوح امثال در آن نگهداری می‌شود، دریافتم که اشتغال در ادبیات سومر مانع از مطالعه و بررسی مجموعه‌های بزرگ امثال

و حکم است. بدین جهت آنچه در موزهٔ استانبول استنساخ کرده بودم، در اختیار ادمند جردن، دانشیار امور تحقیقی موزهٔ دانشگاه، گذاردم. جردن پس از چندین ماه کار مداوم متوجه شد که از مطالب موجود می‌توان بیش از دوازده مجموعه مثل تنظیم کرد که پاره‌ای از آن‌ها بیش از صد مثل دارند. جردن پیش از آن توانسته بود دو مجموعه مثل را برای چاپ آماده کند، و در حدود سیصد مثل را از الواح استخراج نماید. بیشتر این امثال را قبلاً نمی‌شناختند. قسمتی از کارهای جردن در این فصل مورد استفاده قرار گرفته است. خواننده باید به خاطر بسپارد که ترجمهٔ امثال با بیان موجز و فشرده آن‌ها کاری است بس دشوار، از این رو بعید نیست در ترجمهٔ بعضی از امثال، که در این فصل آمده‌اند، راه خطا رفته باشیم. این نکته را مطالعات آیندگان روشن خواهد ساخت.

یکی از خصوصیات برجستهٔ امثال به طور کلی عام بودن مفهوم و مصداق آن‌هاست. لذا هر گاه نسبت به برادری تمام اعضا و نژادهای جامعهٔ انسانی تردید دارید، بهتر است به امثال و حکم و کلمات قصار آنان مراجعه کنید. مثل، بیش از هر اثر ادبی دیگر، از پوستهٔ ظاهری اختلافات محیط و تمدن می‌گذرد و به کنه طبیعت و خوی انسانی در ادوار و نقاط گوناگون راه می‌یابد. امثال سومری را بیش از ۳۵ قرن پیش نوشته‌اند و مسلماً تعداد زیادی از آن‌ها قبل از تدوین، سینه به سینه و دهان به دهان گشته‌اند. این امثال مربوط به مردمی هستند که از لحاظ محیط مادی و زبان و آداب و رسوم و سیاست و اقتصاد و مذهب تفاوت فاحشی با ما داشته‌اند؛ با این همه، مطالب اساسی و فکر کلی آن‌ها با مثل‌های ما اختلاف چندانی ندارند. ما به آسانی می‌توانیم انعکاسی از انگیزه‌ها و تمایلات و نقاط ضعف و دودلی و پریشانی و عیوب خود را در خلال این امثال جست‌وجو کنیم.

فی‌المثل گاهی با افرادی برخورد می‌کنیم که بی‌جهت می‌نالند و شکوه سر می‌دهند و نامرادی‌ها و بدفرجامی‌های خود را از بخت نگون و طالع ناميمون خويش می‌پندارند و می‌گویند: «مرا در روزی نحس و شوم زادند.» یا گاه پیش می‌آید کسانی با همه شواهد تردیدناپذیر بر نقض ادعایشان، همچنان به عذرهای بی‌وجه متوسل می‌شوند. پیشینیان چنین گفته‌اند:

مگر ممکن است کسی بی‌آمیزش باردار شود،
مگر ممکن است کسی بی غذا فربه گردد!

استنباط سومریان از عبث ماندن تلاش‌هایشان در این گفتار مندرج است:

اگر پای در آب گذاری آلوده گردد،
و اگر قدم به باغ گذاری میوه‌اش می‌گندد.

امروز هم تردید و پریشانی در مسائل اقتصادی باعث نگرانی افراد بسیاری است. سومریان در این مورد این مثل را گفته‌اند:

مرگ برای همه هست، گشاده‌دست باش،
عمر دراز است، صرفه‌جویی کن.

و با بیانی دیگر:

[می‌گویند] جو زودرس نیک‌انجام است؛ از کجا می‌دانیم؟
[می‌گویند] جو دیررس نیک‌انجام است؛ از کجا می‌دانیم؟

تهیدستان و مردم بینوا در سومر هم فراوان بودند و همواره از بدبختی و بیچارگی خود می‌نالیدند. شرح حال زار و نزار آنان در این چند سطر به نحو مؤثری بیان شده است:

تهیدست را مرگ به از زندگی است؛
اگر نان به دست آرد، نمک ندارد،
و اگر نمک یابد، نان ندارد.
و اگر گوشت به چنگ آرد، بره ندارد،
و اگر بره به او رسد، گوشت نخواهد داشت.

مرد بی‌چیز پیوسته به اندوختهٔ خود دست می‌برد. نویسندهٔ سومری این معنی را بدین گونه تعبیر کرده است: «تهیدست دندان به نقرهٔ خود دارد.» و اگر اندوختهٔ او به آخر رسد، دست به دامان رباخوار بی‌انصاف می‌شود که امثال آنان در میان ما هم بسیارند. و از این‌جا این مثل سومری آمد که می‌گوید: «فقیر قرض می‌گیرد و خون دل می‌خورد.» در انگلیسی در همین معنی نیز مثالی داریم که می‌گوید: «قرض‌گیرنده چه زود افسوس می‌خورد!».

بی‌گمان مردم تهیدست، اغلب سر رضا و تسلیم در پیش دارند. شاهدی در دست نیست که نشان دهد طبقهٔ فقیر سومر بر توانگران شوریده باشد. اما این مثل که می‌گوید «همهٔ اعضای خانوادهٔ مرد بی‌چیز یکباره تسلیم نمی‌شوند»، اگر درست ترجمه شده باشد، تا حدودی نشانهٔ بیداری طبقاتی است.

در یکی از کتاب‌های یهود به نام *کتاب جامعه* (۵:۱۲) مثلی است که می‌گوید: «خواب کارگر زحمتکش شیرین است.» یکی از امثال *تلمود* می‌گوید: «هر که مالش بیش، رنجش بیشتر.» اما مثل سومری می‌گوید:

کسی که نقره‌اش بیش است، شاید خوشبخت باشد،
کسی که جو، بیشتر دارد، شاید خوشبخت باشد،
اما کسی که چیزی ندارد خواب راحتی دارد.

گاهی شخص تهیدست به این نتیجه می‌رسد که بر اثر مصاحبت و همنشینی با بدان به روز سیاه افتاده است، و تقصیری متوجه خود او نیست چنان که در این مثل آمده:

من آن اسب اصیلم که مرا با استری بستند،
اکنون باید گاری بکشم و نی و کاه حمل کنم.

دربارهٔ صنعتگر هنرمندی که نمی‌تواند از ساخته‌های خود بهره‌مند گردد، سومریان چنین گفته‌اند: «کلفت رختشوی خانه همواره جامهٔ چرکین به تن دارد.» اتفاقاً سومریان برای لباس قدر و اهمیت شایانی قائل بودند. در یکی از امثال چنین آمده است: «همه به آدم خوش‌پوش می‌گرایند.» از قراین چنین برمی‌آید که بعضی از خادمان منازل نیز تحصیلاتی داشته‌اند، چون ضرب‌المثل سومری می‌گوید: «وی مستخدمی است که زبان سومری تحصیل کرده است.»
ظاهراً بعضی از کاتبان سومری مانند تندنویسان امروزی، در فن تندنویسی مهارت نداشته‌اند چون در مثل آمده است:
کاتبی حقیقی آن است که دست‌هایش هماهنگ با حرکت لبان گوینده در حرکت باشد.

سومریان نیز از کاتبانی که املای لغات را غلط می‌نوشتند بی‌بهره نبوده‌اند؛ این پرسش بلیغ و شیوا به همین مناسبت مطرح شده است:

کاتبی که زبان سومری نداند چگونه کاتبی است؟

در امثال سومری زنان را خوب معرفی کرده‌اند، اما همواره جانب آنان رعایت نشده است. ظاهراً آن دسته از زنان که در زمرهٔ «جویندگان طلا» هستند، در سومر وجود نداشته‌اند، اما دوشیزگان واقع‌بین فراوان بوده‌اند، چون یکی از دختران «دم‌بخت» که از یافتن خواستگار دلخواه خود نومید شده چنین می‌گوید:

کیست آن مرد مورد اعتماد و مطلوب من که عشقم را در پایش نثار کنم؟

در زناشویی مرد مسئولیت سنگینی به گردن می‌گرفت، از این رو به جنبهٔ منفی موضوع توجه شده است. در مثل چنین آمده است:

کسی که مسئول زن و فرزند نیست، از قید بندگی رهاست.

شوهران سومری همواره گمان می‌کردند که مورد توجه نیستند، چنان که در این مثل آمده است:

زنم در مسجد است (ترجمهٔ تحت‌اللفظی آن: در معبد خارج شهر)،
مادرم کنار رودخانه است (شاید برای ادای پاره‌ای مراسم مذهبی)،
و من در این‌جا از گرسنگی جان می‌دهم.

در آن روزگاران نیز زنان بی‌آرامی بودند که، به گمان، خود را بیمار می‌دانستند و بی‌جهت به پزشک پناه می‌بردند (البته اگر ترجمهٔ مثل صحیح باشد):

زن بی‌قرار در خانه دردی بر دردهای دیگر می‌افزاید.

در این صورت شگفت‌آور نیست که مرد سومری از زناشویی اظهار ندامت کند و بگوید:

در جست و جوی لذت: ازدواج.
پس از غور و تأمل: طلاق.

همچنین عجب نیست که داماد و عروس سومری با دو روحیهٔ مختلف قدم به زندگی زناشویی گذارند. این معنی را از این مثل می‌توان درک کرد:

قلبی سرشار از شوق و شادی: عروس.
قلبی افسرده و اندوهگین: داماد.

اما مادرزن، به نظر می‌رسد که از مادرزن‌های امروزی بهتر بوده‌اند، چون تاکنون هیچ‌گونه ماجرایی از مادرزن در نوشته‌های سومری به دست نیامده است و در عوض به عروس با نظر بدی می‌نگریستند. از روی این چند سطر که بد و خوب را به مردان می‌آموزد، مطلب بالا روشن می‌شود:

زندگی مرد انبار آزوقهٔ صحراست،
چشم مرد کفش اوست،
و همسرش آیندهٔ او،
و فرزندش پناهگاه او،

و دخترش مایهٔ رستگاری او،
اما عروس شیطان اوست.

سومریان برای رفاقت ارج و اهمیت فراوان قائل بودند، ولی به بستگان بیشتر دل می‌بستند. این معنی در مثل انگلیسی بدین سان بیان شده است: «آب از خون رقیق‌تر است.» و در سومری بدین سان آمده است:

دوستی یک روز دوام می‌آورد،
[اما] خویشاوندی تا ابد پابرجاست.

در مقام مقایسهٔ فرهنگ سومریان با فرهنگ خود می‌بینیم سومریان سگ را بهترین دوست وفادار انسان نمی‌دانستند و برعکس، سگ را حیوانی بی‌وفا می‌پنداشتند، چنان که در مثل آمده است:

گاو شخم می‌زند،
سگ شیارهای گود را زیرورو می‌کند.[1]

سگ خانه‌اش را نمی‌شناسد.

سگ آهنگر که نمی‌تواند سندان را برگرداند، ظرف آب را می‌ریزد.

اگر نظر سومریان دربارهٔ سگ برای ما نامأنوس و غیرعادی جلوه می‌کند، در عوض احساسات و عواطف آنان همانند ماست. به این مثل توجه کنید: «ملوان اهل جنگ و دعوا است» که با مثل انگلیسی «ملوان به خاطر افتادن کلاهش دعوا راه می‌اندازد» مطابقت دارد. یا مثل سومری «روباه را نگرفته به فکر قلادهٔ آن است» که با مثل «جوجه‌ها را از تخم درنیاورده می‌شمارد»[2] مطابقت دارد. و بالاخره این مثل «از گاو نر وحشی فرار کردم و گرفتار گاو ماده وحشی شدم» که تعبیر دیگری از این مثل انگلیسی است: «از تاوه به آتش.»[3]

بی‌گمان در همه جا و همه وقت بشر را به کار و کوشش تشویق کرده‌اند؛ سومریان نیز در این زمینه امثال بسیار جالبی دارند:

[اگر] دست به دست هم دهیم خانهٔ مرد آباد می‌شود،
[اگر] شکم‌ها را سیر کنیم، مرد، خانه‌خراب می‌شود.

---

۱. برابر ضرب‌المثل فارسی «مه فشاند نور و سگ عوعو کند». ـ م.
۲. برابر ضرب‌المثل فارسی «منار ندزدیده چاله کنده» یا «خر نخریده افسارشه می‌بنده» ـ م.
۳. برابر ضرب‌المثل فارسی «از چاله به چاه افتادم» ـ م.

این مثل را هم در مورد کسی گفته‌اند که نمی‌خواهد از همسایه‌اش عقب بماند:

اگر خانه‌ات را مانند خانهٔ خواجه بنا کنی، چون برده‌ای زندگی می‌کنی؛
و اگر خانه‌ات را چون خانهٔ برده بنا کنی مانند خواجه زندگی می‌کنی.

در مورد جنگ و صلح سومریان دچار همان محظوری بودند که ما هستیم. از طرفی آمادگی برای دفاع ضروری و حیاتی است، چنان که گفته‌اند:

کشوری که از حیث ساز و برگ نبرد ناتوان است،
نمی‌تواند دشمن را از دروازهٔ خود بیرون راند.

و از طرفی پوچی و بیهودگی جنگ و صفت «این بـه آن در» آن واضـح و روشـن است. مـثل سومری چنین است:

گاهی تو سرزمین دشمن را زیر سلطه داری،
و گاهی دشمن سرزمین تو را.

لیکن، چه در حال جنگ و چه در زمان صلح، مرد خردمند فریب ظاهر را نمی‌خورد و همواره بیدار و آگاه است و به مصلحت خویش می‌اندیشد. چنان که در این مثل آمده است:

می‌توان سروری داشت، می‌توان پادشاهی داشت،
اما از مأمور وصول مالیات باید هراس داشت.

امثال و حکم فقط یکی از ابواب حکمت سومری را تشکیل می‌دهند، ارباب فضل سومری آثار آموزندهٔ دیگری در زمینهٔ تربیت و هدایت طبقات مختلف تألیـف کـرده‌انـد، کـه از آن جـمله راهنمای کشاورزی (← فصل دهم) و مقالهٔ ایام تحصیل (← فصل دوم) را می‌توان نام برد. اما رشته‌ای که ادیبان سومری بیشتر بدان توجه و علاقه نشان مـی‌دادنـد «مـناظرات ادبـی» بـود. مناظره، جنگ الفاظ دو رقیب است که هر یک خود را به جای یکی از فصل‌های سال یا یکی از گیاهان یا معادن یا جانوران قرار می‌دادند. نظیر آنچه در داستان قابیل و هابیل *تورات* به اختصار آمده است. در فصل شانزدهم به مطالعهٔ نخستین مناظرهٔ ادبی تاریخ می‌پردازیم.

فصل شانزدهم

جدال لفظی

نخستین مناظرهٔ ادبی

معلمان و ادیبان سومری پژوهندگانی ژرف‌اندیش و فیلسوفانی صاحب آرای منظم نبودند و براستی هم نمی‌توانستند باشند.

حکمای سومری بینندگانی تیزبین بودند که به طبیعت و اطراف خود با نظری نافذ می‌نگریستند. فهرست‌های طولانی که از گیاهان و جانوران و سنگ‌ها و معادن به منظور آموزش تنظیم کرده‌اند (← فصل اول)، دست‌کم نشانهٔ مطالعهٔ دقیق آنان در برجسته‌ترین خصوصیات جانداران و گیاهان و جمادات است. دانشمندان سومری را همچنین باید بنیادگذاران دانش جدید مردم‌شناسی دانست؛ زیرا پس از تحلیل فرهنگ و تمدن دورهٔ خود آن را به بیش از یکصد مؤسسه و حرفه و صنعت و نظریه و شیوهٔ کار منقسم کرده‌اند.

یکی از مظاهر آشکار این جهان گروه‌هایی است که طبیعت به صورت جفت درآورده، مانند فصل‌های سال و جانوران و گیاهان و معادن و افزار کار، چنان که یادآوری یکی، کافی است که آن دیگری را به خاطر آورد.

سومریان در امور کشاورزی این مثال‌ها را زده‌اند: «تابستان و زمستان»، «رمه و غله»، «پرنده و ماهی»، «درخت و نی»، «نقره و برنز»، «کلنگ و گاوآهن»، «چوپان و باغبان». هر یک از اجزای این جفت‌ها تا حدودی در مقابل جزء دیگر قرار داشت، لیکن همهٔ این اجزا، از نظر تأثیر و اهمیت نقشَشان در زندگی انسان، صفت مشترکی داشتند. طبیعتاً این سؤال پیش می‌آید که کدام‌ها برای زندگی انسان سودمندترند؟ و این مسئلهٔ خاص، که بیشتر مربوط به ارزیابی شخصی است، الهام‌بخش ادیبان سومری گشت و آن دسته که اهل ابداع و آفرینش ادبی بودند در ادبیات فصل تازه‌ای به نام «مناظره» گشودند. پایهٔ مناظرات ادبی بر مباحثهٔ دو حریف بنا شده است و هر یک از دو طرف می‌کوشد ضمن بالا بردن مقام و مرتبهٔ خود، از اهمیت و اعتبار رقیبش بکاهد.

سخنان مناظره‌کنندگان چندین بار تکرار می‌گردند و گفته‌های دو طرف با اسلوبی نغز و شاعرانه بیان می‌شوند چه، ادیبان سومری بازماندگان خنیاگران بی‌سواد و دوره‌گرد روزگاران کهن بودند که فطرتاً به سخن منظوم بیش از نثر گرایش داشتند.

این گونه آثار با مقدمهٔ مناسب و افسانه‌آمیزی آغاز می‌شود که اغلب شرحی از داستان آفرینش مناظره‌کنندگان را در بردارد. در پایان، یکی از خدایان بزرگ حکم نهایی را صادر می‌کند و مناظره را پایان می‌بخشد.

اکنون هفت مناظرهٔ ادبی را به طور کامل یا ناقص در اختیار داریم، لیکن تنها سه مورد آن‌ها تا این تاریخ بدقت مطالعه شده‌اند. یکی از آن‌ها مناظرهٔ «غله و رمه» است که در فصل سیزدهم به تفصیل بررسی شده است؛ دومی را می‌توان «زمستان و تابستان» نامید. در این مناظره انلیل جانب خدای دهقان را می‌گیرد.

هرگاه متن کامل این اثر پرطول و تفصیل از روی پاره‌لوح‌ها فراهم گردد، یکی از بهترین منابع ما دربارهٔ کشاورزی باستانی خواهد بود. خلاصهٔ مضمون آن بدین گونه است: انلیل، خدای هوا، بر آن شد که انواع درختان و جانوران را بیافریند و خیر و برکت را در زمین بگسترد؛ برای این منظور دو عنصر از عناصر عمران و مدنیت، یعنی زمستان و تابستان، را آفرید. این دو عنصر برادرند. وظایف هر یک را معین کرد. طرز اجرای وظایف آن دو را در چند سطر زیر می‌خوانیم.

اِنتن موجب شد که میش بره را زاید و بز بزغاله را،
گاو و گوساله دوچندان گردد و شیر و کره فزونی یابد،
بز وحشی، و گوسفند و خر در دشت‌ها شاد شوند،
پرندگان آسمان را گفت تا در زمین پهناور آشیان سازند،
و ماهی دریا در نیستان‌ها تخم گذارد،
در نخلستان‌ها و تاکستان‌ها عسل و شراب را فراوان کرد،
هر جا که درختی بود بارور ساخت،
بوستان را با گیاه و سبزه آراست و کشت و زرع آن را افزود،
غله را در شیارها فزونی داد،
چون اشنان دوشیزهٔ مهربان و ایزدبانوی غله، غلهٔ فراوان رویاند،
اِمِش، درختان و کشتزارها را هستی بخشید، آغل گوسفند و آخور بنا کرد،
محصول زمین را فزونی بخشید، و زمین را آراست،
خانه‌ها و انبارهای غله را از محصول انباشت،
شهرها و نقاط مسکونی احداث کرد، خانه‌ها را بر روی زمین بنا کرد،
معابدی به بلندی کوه بر پا داشت.

پس از آن که دو برادر به وظایف خود عمل کردند، رهسپار «خانهٔ زندگی» در نیپور شدند و از راه سپاسگزاری با خود قربانیانی برای پدرشان انلیل بردند. امش اقسام جانوران وحشی و اهلی و پرندگان و گیاهان را هدیه کرد، انتن سنگ‌ها و فلزهای قیمتی و درخت و ماهی برد. اما انتن درست در آستانهٔ خانه زندگی به برادرش رشک برد و با او از در ستیز درآمد، جنگ و نزاع میان دو برادر شدت یافت، تا این که سرانجام امش ادعاهای برادر خود را، که «دهقان خدایان» است، منکر شد. هر دو روانهٔ معبد عظیم ایکور که مخصوص انلیل است شدند و هر یک نظر خود را باز گفت. انتن لب به شکوه گشود و گفت:

«پدر! کار کاریزها را به من سپردی، و من هم آب فراوان در آن‌ها آوردم،
مزرعه‌ای کنار مزرعهٔ دیگر بر پا کردم، و انبارها از غله انباشتم،
غله را در شیارها افزودم،
چون اشنان دوشیزهٔ مهربان، غلهٔ فراوان رویاندم،
اکنون امش...، که از کار کشتزار سر در نمی‌آورد،
به من تنه زد... و با دست و... شانه،
در کاخ پادشاهی...»

امش با حیله و نیرنگ با سخنانی آمیخته به تملق و چاپلوسی می‌کوشد انلیل را با خود همراه سازد. گفتهٔ امش کوتاه و نامفهوم است. سپس انلیل به امش و انتن چنین پاسخ گفت:

«آب حیات‌بخش همهٔ زمین‌ها را به انتن واگذار کردم،
دهقان خدایان است و همه چیز می‌رویاند،
فرزندم، امش، چگونه خود را با برادرت، انتن، برابر می‌دانی؟»
چنین است گفتار انلیل که بسیار عمیق و پرمعنی است،
فرمانش تغییرناپذیر است، چه کسی را یارای سرپیچی است؟

امش در برابر انتن زانو زد و به دعا پرداخت،
به خانه‌اش شراب و انگبین و آبجو برد،
دو برادر با نوشیدن شراب و آبجو و انگبین شاد شدند،
امش به انتن سیم و زر و سنگ لاجورد داد،
از روی یکرنگی و برادری، به شادی شراب نوشیدند... .
در اختلاف امش و انتن،

دهقان وفادار خدایان بر امش پیروز گشت،
درود بر پدر انلیل!

سومین مناظره را می‌توان «خواستگاری از اینَنه» نامید. شیوهٔ ترکیب این اثر با سایر نوشته‌های ادبی سومر تفاوت دارد، چون به صورت نمایشنامهٔ کوچکی است که چند بازیگر در آن شرکت دارند؛ و هر یک از آنان، در نقش مخصوص خود مطالبی بیان می‌کند، و به همین جهت این قطعه مقدمهٔ افسانه‌ای ندارد. همچنین پایهٔ قطعه شعر برآوردن حجت و دلیل گذاشته شده است، چون یکی از مناظره‌کنندگان سخنانی اظهار می‌دارد بی‌آن که کسی گفته‌اش را قطع کند، و همین که درمی‌یابد نظریاتش را نمی‌پذیرند، در وصف سجایای ممتاز و برجستهٔ خود سخنی می‌گوید. همو، سپس بر سر ستیز با رقیب خود می‌آید، اما رقیب مردی سازشگر و صلحجوست و سازش را بر جنگ و جدال رحجان می‌نهد.

در این قطعه چهار تن سخن می‌گویند: اینَنه و برادرش اوتو، خدای خورشید، و دوموزی خدای شبان، و انکیمدو، خدای دهقان. مضمون آن را خلاصه می‌کنیم: پس از مقدمهٔ کوتاهی، اوتو روی به خواهرش می‌کند و او را برمی‌انگیزد تا همسری خدای شبان دوموزی را بپذیرد.

برادر قهرمان و جنگاورش اوتو،
به اینَنهٔ پاکیزه می‌گوید:
«خواهر بگذار شبان تو را به همسری اختیار کند،
دوشیزه اینَنه! چرا بدین کار رغبتی نشان نمی‌دهی؟
شیر و کره‌اش گواراست،
دست شبان به هر چه برسد پر خیر و برکت می‌شود،
اینَنه بگذار دوموزی شبان با تو ازدواج کند،
تو که خود را به زیورها آراسته‌ای از چه نمی‌خواهی؟
کرهٔ لذیذش را با تو خواهد خورد،
ای حامی پادشاه از چه نمی‌خواهی؟»

اینَنه خواهش برادر را بسختی رد می‌کند، چون دل در گرو همسری انکیمدوی باغبان نهاده است.
«مرا شبان به همسری نخواهد برد،
جامهٔ زیبایش را بر تن من نخواهد کرد،
پشم نرم او مرا نمی‌پوشاند،

من که دوشیزه‌ام همسر دهقان می‌شوم،
باغبانی که گیاه فراوان می‌رویاند،
دهقانی که غله فراوان می‌رویاند...».

پس از چند سطر ناقص باز شعر ادامه می‌یابد، و چوپان بتفصیل مزیت‌های خود را برمی‌شمارد. ظاهراً روی سخن با اینَنه است. شبان خصال برتر خود را با دهقان می‌سنجد.

«باغبان از من برتر است، دهقان از من بهتر است، چه مزیتی بر من دارد؟
انکیمدو صاحب سد و گاوآهن و جوی آب،
از من برتر است، چه مزیتی بر من دارد؟
اگر وی جامهٔ سیاهش را به من بخشد،
من هم میش سیاه خود را به او می‌بخشم،
و اگر جامهٔ سفیدش را به من دهد،
من میش سفید خود را بدو می‌بخشم،
اگر وی بهترین آبجوی خود را برایم بریزد،
در عوض شیر زرد برایش می‌ریزم،
اگر آبجوی خوب خود را برایم بریزد،
در برابر شیر کیسیم خود را برای آن دهقان می‌ریزم،
اگر وی آبجوی سرمست‌کننده برایم بریزد،
در عوض برای دهقان شیر... می‌ریزم،
و اگر آبجوی رقیق برایم بریزد،
در مقابل شیر گیاهان برایش می‌ریزم،
و اگر از بهترین آبجوها به من بخشد،
شیر ایتیردایم او را می‌دهم،
و اگر نان خوب، مرا داد،
در مقابل پنیر و عسل، او را می‌دهم،
و اگر باقلای ریز به من داد،
در عوض پنیر کوچک او را می‌بخشم،
چون به کفایت بنوشم و بخورم،
کرهٔ اضافی برای او می‌گذارم،

شیر اضافی را برای او می‌گذارم،
آن دهقان بر من چه مزیتی دارد؟»

آن گاه شبان را شادمانه در کنار رودخانه می‌بینیم، شاید به این جهت که این همه دلیل اینَنه را قانع کرده و بر سر مهر آورده است. سپس همان جا با انکیمدوی دهقان روبه‌رو می‌شود و مجادله‌ای لفظی میان آن دو رد و بدل می‌گردد:

شبان در کنار رودخانهٔ شاد و خرم است،
در کنار رودخانه چوپان شادمان است،
چوپان گوسفندانش را هم به ساحل رودخانه روانه کرد،
به سوی شبانی که در کنار رودخانه رفت و آمد می‌کرد،
باغبان به وی نزدیک شد،
باغبان نزد چوپان رفت،
انکیمدوی دهقان نزدیک شد،
دوموزی... دهقان که خدای سد و جویبارهاست،
در دشت خویش، چوپان با وی ستیز کرد،
دوموزی چوپان در دشت خود با دهقان آغاز ستیز کرد.

لیکن انکیمدو از جنگ و جدال گریزان است و رضایت می‌دهد گلهٔ چوپان در زمین‌های او بچرد.

«از چه ای چوپان، با تو دشمنی ورزم؟
بگذار گوسفندانت علف ساحل رودخانه را بخورند،
و در کشتزار من بچرند،
در کشتزارهای سبز و خرم ارک بگذار گوسفندانت غله بخورند،
بگذار بره و بزغاله‌ات از اونوم (جویبار) سیراب شوند.»

دوموزی از رفتار دهقان شادمان می‌شود و او را به جشن عروسی خود فرا می‌خواند.
«در جشن عروسی من که شبانم،
باشد که در شمار دوستانم درآیی،
انکیمدو، ای باغبان دوست من شو،
و در شمار دوستانم باش.»

انکیمدو پیشنهاد می‌کند که بهترین محصول خود را برای دوموزی و اینّنه به عنوان هدیهٔ عروسی پیشکش آورد:

«برای تو گندم می‌آورم، برای تو باقلا می‌آورم،
برای تو عدس می‌آورم...،
اما تو دوشیزه هر چه خواهی،
ای دوشیزه اینّنه، برای تو می‌آورم...»

شاعر سخنان خود را با این عبارت معروف پایان می‌دهد:
از گفت‌وگویی که میان شبان و دهقان روی داد،
ای اینّنه، شکر و ثنای تو نیکو است،
این است بالبال (چکامه).

بی‌گمان خواننده تاکنون چندین‌بار آوای ضعیف *تورات* را از میان نوشته‌های این کتاب شنیده است. مطالبی از قبیل دریای اولیه، جدایی زمین و آسمان، آفرینش انسان از گل، اخلاق، قانون، مجموعه قوانین، رنج و تسلیم، اختلافی مانند هابیل و قابیل، تمام یا تا حدودی افکار و معتقدات *تورات* را در ذهن خواننده زنده می‌کنند. اکنون به مطالعهٔ یکی دیگر از چکامه‌های سومری می‌پردازیم. موضوع این قطعه شعر افسانهٔ بهشت است. یقیناً خواندن آن ذهن را به چندین قسمت از «سفر پیدایش» *تورات* معطوف خواهد کرد. هر چند بهشتی که در افسانهٔ سومری آمده بهشتی است آسمانی، و راهی برای آدمیان در آن نیست که بتوانند همچو آدم و حوا آن را به دو جو بفروشند با وجود این، در آن شباهت‌های زیادی با *تورات* می‌توان دید. در این افسانه شرح عجیبی از داستان‌های آفرینش حوا از دندهٔ آدم آمده که منشأ و ریشهٔ این عقیده را روشن می‌سازد.

فصل هفدهم

بهشت

نخستین مورد شباهت با *تورات*

کشفیات باستان‌شناسی یکصد سال گذشته در مصر و خاور نزدیک، در برابر دیدگان ما چنان میراث فرهنگی و معنوی‌ای گشود که پیشینیان حتی به خواب هم نمی‌دیدند. پس از ستردن گرد و غبار از روی این تمدن در خاک نهفته و گشودن رموز زبان‌های مردهٔ هزاران‌ساله، و زنده کردن فرهنگ فراموش شدهٔ دیرینه، میدان دید تاریخی چندین هزار سال وسعت یافت. کاوش‌های باستان‌شناسی در سرزمین *تورات* قبل از هر چیز پرتو درخشانی بر مبدأ و منشأ خود *تورات* افکند. اکنون درمی‌یابیم که *تورات*، این اثر شگرف ادبی، چون گلی ساختگی نیست که بی‌تخم و ریشه پدیدار شود؛ این اثر از اعماق گذشته‌ها ریشه گرفته و در سرزمین‌های اطراف گسترده است. *تورات* از نظر مضمون و شکل شبیه آثاری است که در دامان تمدن و فرهنگ خاور نزدیک پرورش یافته‌اند. با این بیان قصد آن نداریم که از اهمیت و اعتبار *تورات* بکاهیم یا کار پربهای نویسندگان نابغهٔ عبری را ناچیز جلوه دهیم. در واقع آنچه بحق «معجزهٔ عبری» نام نهاده‌اند، مایهٔ تحسین و اعجاب همگان است. این معجزه به اندیشه‌های خشک و شیوه‌های کهنه و تقلیدی نیاکان گردآورندگان *تورات* حیات تازه‌ای بخشید و آن را به ادبیاتی زنده و متحرک تبدیل نمود که نظیر آن کمتر دیده شده است.

ادبیات سومری اثر عمیقی بر روی ادبیات عبری نهاد. جالب‌ترین و مهیج‌ترین جنبه‌های کار تنظیم و ترجمهٔ آثار گزیدهٔ سومری، همانا تعقیب و تجسس شباهت‌هایی است که با *تورات* دارد. به طور قطع سومریان نمی‌توانستند تأثیری مستقیم بر روی ادبیات عبری داشته باشند، چون سال‌ها پیش از ظهور قوم یهود از میان رفته بودند. اما بی‌گمان سومریان بر کنعانیان مؤثر بودند، و کنعانیان پیش از ملت یهود، در سرزمینی که بعدها فلسطین نام یافت، سکونت داشتند.

سومریان بر سایر همسایگان خود، یعنی آشوریان و بابلیان و هیتیان و هوریان و آرامیان، نیز اثر گذاردند. برای نشان دادن شباهت ادبیات سومری و عبری، مثالی بهتر از افسانهٔ معروف سومری «انکی و نین‌خورسگ» نمی‌توان یافت. متن افسانه به سال ۱۹۱۵م منتشر شد، لیکن تا سال ۱۹۴۵م کسی از مضمون آن خبر نداشت. در این تاریخ من افسانه را با شرح و تفصیل در نشریهٔ *مدارس امریکایی مطالعات شرقی* چاپ کردم. منظومه از ۲۶۸ سطر تشکیل شده و بر روی یک لوحهٔ شش‌ستونی منقوش است. این لوحه اکنون در موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا نگهداری می‌شود. یک نسخهٔ دیگر از این افسانه را نیز ادوارد شی‌یرا به دست آورد که اکنون لوحهٔ آن در موزهٔ لوور است. در افسانهٔ بهشت سومری بیشتر از خدایان سخن رفته و کمتر اشاره‌ای به انسان آمده است. خلاصهٔ این افسانه از این قرار است:

دیلمون سرزمین پاکیزه و درخشانی است که از هر جهت برای زیستن آماده است، و بیماری و مرگ بدان راه ندارد. اما در آن‌جا، آب، این مایهٔ حیات جانوران و گیاهان، کمیاب است. از این رو انکی، خدای بزرگ آب‌های سومری، به اوتو، خدای خورشید، فرمان می‌دهد که برای این سرزمین آب شیرین از زمین بیرون آورد. بدین‌گونه دیلمون به باغی آسمانی بدل می‌گردد، و در آن مزرعه‌ها و چمنزارها و درختان بارور، فزونی می‌یابند. ایزدبانو نین‌خورسگ در این فردوس هشت نوع گیاه می‌رویاند. (نین‌خورسگ ایزدبانوی مادر است و شاید در اصل مادر زمین بوده است.) روییدن گیاهان پس از یک رشته اعمال پیچیده و مبهم با دخالت سه نسل از خدایان انجام می‌یابد که همه زادهٔ خدای آب سومری هستند. در چندین جای منظومه به تأکید آمده است که کار زادن بی‌اندک دردی صورت گرفت. آن گاه انکی ظاهراً به قصد چشیدن این گیاهان عجیب، از پیک دوروی خود ایسیمود می‌خواهد که به ترتیب آن‌ها را بچیند و به او بدهد. انکی به نوبت گیاهان را می‌خورد. ولی نین‌خورسگ از ماجرا آگاه می‌شود و سخت خشمگین می‌گردد و بر انکی نفرین مرگ می‌فرستد و برای این که از تصمیم خود عدول نکند و از خشم باز نیاید، از میان جمع خدایان ناپدید می‌شود.

حال انکی به وخامت می‌گراید و هشت عضو از اعضای تنش رنجور می‌شوند. چون انکی مشرف به مرگ می‌گردد، خدایان از فرط غم و اندوه به خاک می‌نشینند. انلیل، خدای هوا و پادشاه خدایان سومر نیز نمی‌تواند کاری انجام دهد. در این هنگام روباه به سخن می‌آید و به انلیل می‌گوید اگر پاداش خوبی برای او منظور کند، نین‌خورسگ را از نهانگاهش بیرون می‌کشد. روباه به نحوی در کارش کامیاب می‌شود (متأسفانه این قسمت از لوحه شکسته است) و خدای مادر به گروه خدایان می‌پیوندد و خدای آب را از مرگ حتمی نجات می‌دهد. نین‌خورسگ انکی را نزد خود می‌نشاند و از حال او جویا می‌شود و سپس برای هر یک از هشت عضو رنجورش، خدایی را به پرستاری می‌گمارد. بدین‌ترتیب انکی سلامت خویش بازمی‌یابد.

اما این افسانه چه شباهتی با داستان بهشت *تورات* دارد؟ شواهد و دلایلی در دست است که نشان می‌دهند داستان بهشت آسمانی *تورات* (فردوس خدایان) ریشه و منشأ سومری دارد. بهشت سومریان، چنان که در همین منظومه آمده، در دیلمون قرار داشت و این ناحیه ظاهراً در جنوب غربی ایران بود. بابلیان، یعنی سامیانی که سومریان را شکست دادند، بعدها این ناحیه را سرزمین زندگان و قرارگاه مردان جاوید نامیدند. طبق دلایل موجود، بهشت موعود *تورات* که در وصفش گفته شده «باغی است در شرق عدن و چهار رودخانهٔ جهان از جمله دجله و فرات از آن‌جا سرچشمه می‌گیرند» در اصل همان دیلمون یا بهشت سومریان است.

دیگر آن که در قصیدهٔ سومری چنین آمده است: خدای خورشید، آب شیرین از زمین بیرون آورد و دیلمون را آبیاری کرد. این بیان شباهت به این جملهٔ *تورات* دارد: «از خاک مهی برخاست و روی زمین را آبیاری کرد» (سفر پیدایش ۲:۶). زاییدن بی‌درد خدایان دلالت بر حوای نفرین شده دارد که نصیبش در جهان، آبستن شدن و زادن فرزندان با غم و اندوه است. گیاهخواری انکی ما را به یاد داستان میوه خوردن آدم و حوا از درخت دانایی می‌اندازد؛ آدم و حوا نیز پس از خوردن میوه به نفرین دچار شدند.

شاید جالب‌ترین نتیجه‌ای که از این مقایسه می‌توان گرفت شرحی است که در منظومهٔ سومری دربارهٔ مهم‌ترین بخش داستان بهشت *تورات* یعنی آفرینش حوا از «دندهٔ» آدم آمده است. چرا حوا از دندهٔ آدم آفریده شد؟ از چه رو داستانسرای عبری از میان سایر اعضای بدن دنده را برای آفرینش زن انتخاب کرد، و این در حالی است که می‌دانیم لغت حوا در زبان عبری به معنای کسی است که حیات می‌بخشد. در صورتی می‌توانیم پاسخ روشنی به این سؤال بدهیم که بپذیریم داستان بهشت *تورات* بر اساس ادبیات سومری و داستان دیلمون تنظیم شده است. در افسانهٔ دیلمون یکی از اعضای رنجور انکی دندهٔ اوست. در زبان سومری دنده را تی (ti) می‌گویند و خدایی که برای پرستاری و درمان دندهٔ انکی آفریده شد، نین‌تی (Nin-ti: بانوی دنده) نام داشت. لیکن لغت «تی» در سومری معنای «حیات بخشیدن» نیز می‌دهد. در این صورت معنی دیگر نین‌تی «بانوی حیات‌بخش» است. در ادبیات سومر نین‌تی با کمی تغییر در الفاظ به معنای «بانوی دنده» و «بانوی حیات‌بخش» است. این جناس لفظی در نوع خود قدیم‌ترین جناس ادبیات جهان است که در داستان بهشت *تورات* نیز به کار رفته است. البته در *تورات* چنین جناسی در مورد این کلمه نیست، چون لغات «دنده» و «حیات‌بخش» در عبری دارای دو لفظ متفاوت‌اند. مضمون بالا را دربارهٔ منشأ احتمالی (داستان دنده) در سال ۱۹۴۵م مستقلاً استنباط کردم. اما چنان که مستشرق امریکایی، ویلیام اُلبرایت، که چاپ کتاب مرا به عهده داشت می‌گفت، سی‌سال پیش یکی از پدران روحانی به نام شایل، از متخصصان نامی خط میخی، به همین نتیجه رسیده بوده است و این خود نیز تأییدی بر حدس ماست.

برای تجسم روح اشعار قصیدهٔ سومری، ترجمه قسمت‌هایی از آن را در این‌جا می‌آوریم. سرزمین جاودانی دیلمون، که مرگ و بیماری بدان راه ندارد، تلویحاً چنین توصیف شده است:

در دیلمون کلاغ سیاه نمی‌نالد،
پرنده ایتیدوی نالهِ سر نمی‌دهد،
شیر کسی را نمی‌درد،
گرگ بره را نمی‌خورد،
سگ وحشی نیست تا بزغاله‌ها را بدرد،
آن... که غله را نابود می‌کند دیده نمی‌شود،
بیوه‌زن در آن‌جا نیست،
پرندگان در جاهای بلند...،
کبوتران سر فرود نمی‌آورند،
هرگز کسی از درد چشم نمی‌نالد،
و از درد سر رنج نمی‌برد،
پیرزن دیلمون نمی‌گوید که «من پیرزنم»،
پیرمرد دیلمون نمی‌گوید که «من پیرمردم»،
دوشیزگان خود را نمی‌شویند، و آب در شهر نمی‌ریزند،
کسی که از رودخانهٔ مرگ گذشت، لب به سخن نمی‌گشاید
و کاهنان نوحه‌سرا گرد وی نمی‌گردند،
و خواننده، نوحه نمی‌خواند،
و در کنار شهر سوگواری نمی‌کند.

اما قطعه‌ای که زایمان بی‌درد خدایان را پس از نه روز بارداری، به جای نه ماه، بیان داشته، از این قرار است:

ایزدبانو نین‌مو به کنار رودخانه آمد،
«انکی» در مرداب‌ها به هر سو نگریست،
و به پیک خود ایسیمود گفت:
«آن دوشیزهٔ زیبا را ببوسم؟
نین‌موی دلربا را ببوسم؟»

پیک او، ایسیمود، چنین پاسخ داد:
«دوشیزهٔ جوان و دلربا را ببوس،
نین‌موی زیبا را ببوس،
به خاطر خداوندگارم، بادی سخت می‌وزانم.»

تنها در قایق نشست،
بار دگر بدان جا رفت...،
انکی او را در آغوش کشید و بوسید،
و در زهدانش تخم پاشید،
تخمی راکه انکی افشانده بود، در زهدان خود جای داد،
یک روزگذشت یکماهه شد،
دو روز گذشت دوماهه شد،
نه روزگذشت نه‌ماهه شد، ماه مادر شدن،
چون... فربه، فربه خالص و پاکیزه،
نین‌مو چون... فربه مانند.. فربه...، مانند فربهی خالص و خوب،
ایزدبانو نین‌کورَه به دنیا آمد.

اما خوردن گیاهان در قطعه‌ای بیان شده که شیوهٔ «تکرار»، که از مختصات ادب سومری است، در آن بخوبی دیده می‌شود:

انکی در مرداب‌ها به اطراف می‌نگرد، به اطراف می‌نگرد،
به پیکش، ایسیمود، می‌گوید:
«سرنوشت گیاهان را معین می‌کنم تا به راز دل آن‌ها دست یابم،
به من بگو آن چیست؟ آن گیاه کدام است؟»
پیکش، ایسیمود، در پاسخ می‌گوید:
«ای پادشاه من! درخت است.»
آن را برای او چید و انکی آن را خورد.
«ای پادشاه من، گیاه عسل است.»
آن را برای او چید و انکی آن را خورد.
«ای پادشاه من، علف خودروی (؟) راه‌هاست.»
آن را برای او چید و انکی آن را خورد،

«ای پادشاه من، علف آب است.»
آن را برای او چید و انکی آن را خورد.
«ای پادشاه من، خار است.»
آن را برای او چید و انکی آن را خورد.
«ای پادشاه من، درخت کپر است.»
آن را برای او چید و انکی آن را خورد.
«ای پادشاه من، علف... است.»
آن را برای او چید و انکی آن را خورد.
«ای پادشاه من، درخت فلوس است.»
آن را برای او چید و انکی آن را خورد.

انکی سرنوشت گیاهان را معین کرد و به رازدل آن‌ها دست یافت. نین‌خورسگ از ماجرا با خبر شد و انکی را نفرین کرد و گفت: تا موقع مرگش با چشم زندگانی به او نگاه نخواهم کرد.

نین‌خورسگ ناپدید می‌شود، لیکن روباه به نحوی او را باز می‌گرداند. آن گاه هشت عضو رنجور انکی را بهبود می‌بخشد که از جمله دندهٔ او بود. درمان انکی از راه زادن هشت خدا صورت گرفت. نین‌خورسگ انکی را در دامن خود نشانید:

«از چه رنج می‌بری برادر؟»
«... مرا رنج می‌دهد.»
«ابو را به خاطر تو زادم.»

«دردت چیست... برادر؟»
«فکم مرا رنج می‌دهد.»
«نین‌تولّه را به خاطر تو زادم.»

«از چه رنج می‌بری برادر؟»
«دندانم مرا رنج می‌دهد.»
«نین‌سوتو را به خاطر تو زادم.»

«دردت چیست برادر؟»
«دهانم مرا رنج می‌دهد.»
«نین‌کَسی را به خاطر تو زادم.»

«از چه رنج می‌بری برادر؟»
«... مرا رنج می‌دهد.»
«نَزی را به خاطر تو زادم.»

«دردت چیست برادر؟»
«بازویم مرا رنج می‌دهد.»
«اَزیموا را به خاطر تو زادم.»

«از چه رنج می‌بری برادر؟»
«دنده‌ام مرا رنج می‌دهد.»
«نین‌تی را به خاطر تو زادم. یعنی بانوی دنده یا بانوی حیات‌بخش.»

«دردت چیست برادر؟»
«... مرا رنج می‌دهد.»
«اِنشَنگ را به خاطر تو زادم.»

طبق معتقدات سومری بهشت فقط جای خدایان جاویدان بود نه انسان فانی. اما یکی از افراد بشر توانست به بهشت خدایان راه یابد. این نکته ما را به داستان نوح سومری و داستان توفان رهنمون می‌گردد که در میان آثار نوشته شده به خط میخی، از حیث مضمون شباهت بیشتری به داستان‌های *تورات* دارد.

فصل هجدهم

توفان

نخستین نوح

پس از آن که جرج اسمیت، از کارکنان موزهٔ بریتانیا، لوحهٔ یازدهم منظومهٔ گیلگمش را کشف کرد و رموز آن را گشود، معلوم گشت که داستان توفان نوح ساخته و پرداختهٔ نویسندگان *تورات* نبوده است.

داستان توفان بابلی هم از اصل و منشأ سومری است. در سال ۱۹۱۴م ارنو پوبل سومین قسمت یک لوح شش‌ستونی را، که جزو مجموعهٔ نیپور موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیاست، منتشر کرد. مضمون این لوحه بیشتر مربوط به داستان توفان است. با این که دانشمندان همت بر یافتن نسخهٔ دیگری از این سند بی‌نظیر مقصور کرده‌اند، اما تاکنون نتوانسته‌اند در میان الواح اختصاصی و موزه‌ها و کاوش‌ها اثری از این سند بیابند. از این رو آنچه ارنو پوبل انتشار داده، هنوز یگانه‌سند و مرجعی است که از داستان توفان در اختیار داریم. ترجمهٔ وی از این سند نیز اساس کار متخصصان این رشته است. مضمون این لوحه بسیار مهم است، چه، علاوه بر داستان توفان، مقدمهٔ آن نیز قابل توجه است. با همهٔ شکستگی لوحه، مطالب آن از نظر دست یافتن به آرای جهان‌شناسی و علم تکوین سومری ارزش بسیار دارد. مسئلهٔ آفرینش انسان و اصل حکومت سلطنتی نیز در این لوحه بیان می‌شود. چنان‌که از همین لوحه بر می‌آید، پیش از توفان پنج شهر وجود داشته است. متن کامل داستان توفان سومری را، که حاوی نکته‌های نامطمئن و نکته‌های امیدبخش است، در زیر می‌آوریم. مطالعهٔ این متن نشان می‌دهد که یک متخصص خط میخی با چه دشواری‌هایی سر و کار دارد و چه آیندهٔ نویدبخشی هم در انتظار اوست. چون فقط یک سوم آخر افسانه سالم مانده است، بدان جهت داستان پس از سی‌وهفت سطر شکستگی آغاز می‌شود و از چگونگی شروع آن اطلاعی نداریم. در این قسمت ناگهان می‌بینیم یکی از

خدایان با خدای دیگری سخن می‌گوید. شاید به او می‌گوید: بشریت را از انهدام و نیستی نجات می‌دهیم، تا برای خدایان معبد و شهر بنا کنند. پس از این گفت و شنود به سه سطر از متن لوحه می‌رسیم که ربط آن با سایر مطالب افسانه دشوار است، شاید این سه سطر شرح کارهایی هستند که خدای مذکور برای اجرای منظور خود انجام داده است. آنگاه به چهار سطر دیگر از متن می‌رسیم که طرز آفرینش انسان و جانوران و گیاهان را تشریح می‌کنند. اینک متن کامل سند:

«بشر را به هنگام نابودی، خواهم...،
به نین‌تو باز می‌گردم... که از آن مخلوقات من است،
مردم را به قرارگاهشان بازمی‌گردانم،
در شهرها جاهایی برای شرایع آسمانی خواهند ساخت،
سایهٔ آنان را آرام‌بخش می‌کنم،
آجرهای خانهٔ ما را در جاهایی پاکیزه خواهند نهاد،
جای پاکیزه‌ای که برای دستورهای ماست.»

آب پاکی روان ساخت که آتش را خاموش کند،
مراسم مذهبی و قوانین الاهی را کامل کرد،
بر روی زمین... نهاد... آن‌جا.

پس از آن که آن و انلیل و انکی و نین‌خورسگ
سیاه‌سران را آفریدند،
از زمین گیاه رویید،
جانوران، چارپایان دشت، استادانه آفریده شدند.

سی‌وهفت سطر دیگر از متن خرد شده است. آنگاه در افسانه گفته می‌شود که سلطنت از آسمان نازل شد و پنج شهر به وجود آمد:

پس از آن که... سلطنت از آسمان به زمین نازل شد،
پس از آن که تاج و تخت سلطنتی از آسمان به زمین فرود آمد،
آیین‌های مذهبی و نوامیس الاهی را به سر حد کمال رساند....،
پنج شهر در جاهای پاکیزه... بر پا کرد،
بر شهرها نام گذاشت و آن‌ها را کانون پرستش قرار داد.

اریدو نخستین شهر را به نودیمود پیشوا سپرد،
بدتیبیره دومین شهر را به... سپرد،
لَترَک سومین شهر را به اندوربیل‌خورسگ سپرد،
سیپّر چهارمین شهر را به اوتوی قهرمان بخشید،
شوروپک پنجمین شهر را به سود داد.

پس از تعیین اسامی این شهرها، آن‌ها را مراکز نیایش خدایان کرد،
وی آورد....،
جویبارها را چون... تمیز کرد...

سی‌وهفت سطر دیگر از متن سند خرد شده است به نظر می‌رسد در همین قسمت خدایان تصمیم می‌گیرند توفان عظیمی بفرستند و نوع بشر را نیست و نابود کنند. پس از آن که مجدداً نوشتهٔ سند خوانا می‌شود، چندتن از خدایان ناخشنودی خود را از این تصمیم سخت و بی‌رحمانه ابراز می‌دارند. آن گاه زیبوسودرا، نوح سومری، معرفی می‌شود. وی پادشاهی است صالح و پرهیزکار که از خدایان می‌ترسد. زیبوسودرا هنگام خواب و در ساعات خواندن ادعیه و اوراد منتظر وحی و الهام آسمانی است، تا این که روزی، که در کنار دیواری ایستاده است، ندای یکی از خدایان او را متوجه می‌سازد؛ به وی اطلاع داده می‌شود که خدایان در مجمع خود مصمم شده‌اند نوع بشر را نابود کنند. درازترین قسمت افسانه بر این منوال است:

توفان...
......
بدین سان رخ داد.....
آن‌گاه نین‌تو چون.... گریست،
اینتنهٔ پاک به خاطر بندگانش سوگوار شد،
انکی موضوع را نزد خود بررسی نمود،
آن، انلیل، انکی و نین‌خورسگ...،
خدایان زمین و آسمان نام آن و انلیل را بر زبان راندند.

سپس زیبوسودرا پادشاهی که پَشیشوی....،
غولی ساخت....؛
با فروتنی و خضوع و احترام وی....،
هر روز و به طور مداوم در... حاضر می‌شد،

هر گونه رؤیا با خود داشت....،
.... خدایان، دیواری....،
زییوسودرا در کنار همان دیوار ایستاده بود که ندایی شنید.

«در کنار دیوار و در سمت چپ بایست...،
رازی با تو در میان می‌نهم، گوش‌دار،
به سخنان من گوش فرا ده:
طبق... ما، توفانی مراکز پرستش را واژگون می‌کند؛
و نسل بشر را به نابودی می‌کشد...،
چنین است نظر و رأی مجمع خدایان.
به فرمان آن و انلیل...
سلطنت و حکومتش [به آخر می‌رسد].»

لابد در متن اصلی افسانه به زییوسودرا اندرز می‌دهند که کشتی بزرگی بسازد و خود را از مرگ و نیستی نجات دهد. اما شکستگی چهل سطر دیگر از متن سند مانع از دست یافتن به این قسمت از داستان است. پس از آن که متن سند مفهوم می‌شود، درمی‌یابیم که، پس از هفت شبانه‌روز توفان بنیان‌برانداز، اوتو، خدای خورشید، بار دگر بر جهان می‌تابد، زییوسودرا در پیشگاه وی به خاک می‌افتد و به درگاهش قربانی می‌فرستد.

گردبادهای بنیان‌کن یکجا روی آوردند،
و در همان حال توفان پرستشگاه‌ها را از میان برداشت.

پس از هفت شب و هفت روز،
توفان زمین را روفت،
توفان کشتی غول‌آسا را بر روی آب‌های ژرف به هر سو پرتاب می‌کرد،
اوتو سر زد و زمین و آسمان را روشن ساخت،
زییوسودرا پنجره‌ای در کشتی عظیم خود گشود،
اوتوی قهرمان پرتوش را به درون کشتی افکند.

زییوسودرا، پادشاه،
در برابر اوتو سجده کرد،
پادشاه گاوی و گوسفندی قربانی کرد.

در این‌جا ۳۹ سطر دیگر متن خرد شده است. در چند سطر آخر افسانه به زیوسودرا مقام خدایی عنایت می‌شود. وی نخست در برابر آن و انلیل سجده می‌کند. آنان به وی زندگی خدایان و عمر جاویدان می‌بخشند و سپس او را به دیلمون، جایی که آفتاب برمی‌آید، می‌برند:

آن و انلیل زندگی در زمین و آسمان دمیدند و بر اثر... ایشان...
روی زمین گسترش یافت،
از زمین گیاه رویید.

زیوسودرای پادشاه،
در برابر آن و انلیل سجده زد.
آن و انلیل وی را گرامی داشتند،
و زندگی خدایان بدو عنایت کردند،
و عمری جاودان بدو بخشیدند.
آن‌گاه زیوسودرا، پادشاه،
کسی که نسل بشر و گیاه را حفظ کرد،
در گذرگاه، در سرزمین دیلمون، آن‌جا که آفتاب بر می‌دمد، سکونت گزید.

بقیهٔ لوحه، شامل ۳۹ سطر دیگر، شکسته است، لذا از سرنوشت زیوسودرا، انسانی که در زمرهٔ خدایان جاوید درآمد، اطلاعی نداریم. اکنون از بهشت برین به دوزخ، از قله‌های مرتفع به گودال‌های عمیق، یا چنان که سومریان گویند «به سرزمین بی‌بازگشت» فرود می‌آییم. به این وادی هولناک و تاریک ایزدبانویی سرکش و نافرمان فرود آمد تا شهوت بی‌بندوبار خود را ارضا کند. داستان فرود آمدن به جهان زیرین، که در فصل نوزدهم کتاب می‌خوانیم، از بهترین اسطوره‌های سومر است که تا به حال کشف شده است. داستان شباهت عجیبی به یکی از موضوع‌های کتاب عهدجدید دارد.

فصل نوزدهم

هادس یا جهان زیرین

نخستین حکایت روز رستاخیز

در زبان سومری به جای کلمهٔ هادس[1] یونانی و شول[2] عبری، کلمهٔ kur آمده است. این لغت در اصل به معنی «کوه» بود، ولی رفته رفته به معنی «سرزمین بیگانه» درآمد، چون سرزمین‌های کوهستانی اطراف سومر پیوسته منبع خطر و تهدید بودند. از نظر جهان‌شناسی سومری «کور» خلئی میان سطح زمین و دریای اولیه است که ارواح مردگان بدان‌جا می‌روند. برای رسیدن به کور باید بر قایقی سوار شد که قایقرانی مخصوص آن را هدایت می‌کند و از روی رودخانه‌ای گذشت که «آدمی را در کام خود می‌کشد».[3]

با آن که جهان زیرین اقامتگاه مردگان است، نوعی «زندگی» در آن دیده می‌شود. فی‌المثل در کتاب اشعیا (۱۴: ۹ ــ ۱۱) آمده که بر اثر ورود پادشاه بابل به شول، پادشاهان و فرمانروایان ساکن آن دیار دچار هیجان و اضطراب شدند. در موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا لوحه‌ای است که استیفن لنگدون به سال ۱۹۱۹م آن را انتشار داد. بر روی این لوحه منظومه‌ای حک شده و در آن حوادثی که برای یکی از خدایان در جهان زیرین پیش آمده، به تفصیل آمده است. خلاصهٔ مضمون آن را درج می‌کنیم:

اورنمو، پادشاه بزرگ، پس از مرگ روانهٔ کور می‌شود. نخست به هر یک از خدایان هفتگانهٔ جهان زیرین، در کاخ مخصوص، هدایایی تقدیم می‌کند. آن‌گاه به دو خدای دیگر که یکی از آنان منشی کور است هدایایی می‌دهد و بدین ترتیب از پشتیبانی آن دو خدا بهره‌مند می‌شود. سپس

---

1. Hades
2. Sheol

۳. در اسطوره‌های یونانی نهر جهان زیرین، استوکس، و قایقران خارون نام دارد ـ م.

کاهنان جهان زیرین وی را به اقامتگاه ابدی‌اش می‌برند. در این‌جا چند تن از مردگان به او خوشامد می‌گویند تا رعب و وحشتش از مرگ بر طرف شود. سپس گیلگمش، قهرمان مرده، که داور جهان زیرین است، او را با مقررات و آداب و رسوم آن سامان آشنا می‌سازد، ولی پس از گذشت «هفت روز» و «ده روز» گریه و زاری مردم سومر به گوشش می‌رسد. یادآوری باروهای ناتمام شهر اور و کاخ نوبنیادش که «پاکیزه» نشده بود و همسرش که دیگر نمی‌توانست در آغوشش گیرد و فرزند خردسالش که نمی‌توانست نوازشش کند، آرامش وی را در جهان زیرین بر هم می‌زند و بتلخی به حال خود می‌گرید.

ارواح مردگان در اوضاع و احوال خاصی می‌توانند موقتاً به این جهان بازگردند. مثلاً در کتاب اول سموئیل (باب ۲۸) آمده که بر اثر اصرار شائول، روح شاه سموئیل از جهان زیرین به جهان احضار می‌شود. این موضوع شباهت به مضمون منظومهٔ سومری «گیلگمش، انکیدو و جهان زیرین» دارد که در فصل بیست و یکم موردِ بحث قرار خواهد گرفت. انکیدو، چنان‌که در منظومه آمده، برای دیدار سرورش، گیلگمش، از جهان زیرین به این جهان برمی‌گردد و گیلگمش در انتظار اوست و با وی به گفت‌وگو می‌پردازد.

معمولاً کور بایستی خاص انسان‌های فانی باشد، اما می‌بینیم چند تن از خدایان جاودان نیز در میان آنان وجود دارند و حتی بعضی از اسطوره‌ها علت رفتن خدایان را به جهان زیرین تشریح کرده‌اند.

چنان‌که از قطعهٔ «تولد خدای ماه» برمی‌آید (← به فصل سیزدهم) انلیل، خدای بزرگ سومری، به خاطر ربودن ایزدبانو نین‌لیل، از طرف مجمع خدایان از شهر نیپور به جهان زیرین تبعید می‌شود؛ در راه پدر سه خدای دیگر می‌شود که هر سه وابسته به جهان زیرین هستند. (نام دو تن از ایشان را از روی افسانه‌های دیگر شناخته‌ایم.) در داستان خدای شبان، دوموزی، برجسته‌ترینِ خدایان جهان زیرین، به تفصیل علل فرود آمدن او را خواهیم خواند. این افسانه بیشتر دربارهٔ اینَنه، زن دوموزی است. وی را می‌توان زنِ الهام‌بخش افسانه‌پردازان خواند.

ایزدبانوی عشق، به هر نامی که ملل باستانی او را نامیده‌اند، در همهٔ ادوار سرچشمهٔ فیض و الهام مردان بوده است. خنیاگران و شاعران در وصف ونوس رم، آفرودیت یونان، و ایشتر بابلیان چه شعرها که نسروده‌اند.

ایزدبانوی عشقی که سومریان می‌پرستیدند، اینَنه (ملکهٔ آسمان) نام داشت. شوهرش خدای شبانی بود به نام دوموزی که در *تورات* به نام تموز از او یاد شده است. حزقیا (یکی از پیامبران) در نیمهٔ دوم هزارهٔ اول پیش از میلاد فرموده است: «گریه و زاری در مرگ تموز کراهت دارد.» خواستگاری و ازدواج وی با اینَنه در دو داستان سومری تشریح شده است. در یکی از این دو داستان، خدای دهقان، انکیمدو، با دوموزی رقابت می‌ورزد. که خلاصهٔ آن در فصل شانزدهم از

نظر گذشت. در داستان دوم دوموزی تنها خواستگار اینَنه است و هنگامی که به خانهٔ او می‌رود از دست و تنش شیره و کره می‌چکد و با این حال قصد وارد شدن به خانه را دارد. اینَنه، پس از شور با مادرش، خود را می‌شوید، عطر و روغن به تن خود می‌مالد، جامهٔ شهبانویان می‌پوشد و خود را با سنگ‌های قیمتی می‌آراید، آن‌گاه در را به روی شوی آینده می‌گشاید. آن دو یکدیگر را در آغوش می‌گیرند و گویا همخوابه می‌شوند و پس از آن دوموزی اینَنه را به «شهر خدای خود» می‌برد.

دوموزی هرگز گمان نمی‌کرد که این وصلت نافرخنده، پس از آن همه گرمی و اشتیاق، او را روانهٔ دوزخ سازد. دوموزی جاه‌طلبی اینَنه را به حساب نیاورده بود. این همان موضوعی است که در افسانهٔ «فرود اینَنه به جهان زیرین» بیان شده است و فکر زنده شدن پس از مرگ را نیز در بردارد. داستان بدین گونه است:

اینَنه، ملکهٔ آسمان، چنان که از اسمش برمی‌آید، جایش در جهان بالاست، با وجود این به منظور بسط و توسعهٔ قلمرو خود راه جهان زیرین را پیش می‌گیرد. وی همهٔ قوانین شایسته آسمانی را با خود همراه می‌برد و لباس و جواهرات شاهوار بر تن می‌کند، آن‌گاه آمادهٔ سفر به سرزمین بی‌بازگشت می‌شود.

ملکهٔ جهان زیرین، خواهر بزرگ‌تر و دشمن سرسخت او، اِرشکیگَل، خدای مرگ و تاریکی بود. اینَنه از ترس خواهر ــ که البته بجا هم بود ــ به وزیر خود نین‌شوبور، که همواره گوش به فرمان اوست، می‌گوید چنانچه تا سه روز دیگر از جهان زیرین بازنگشتم، در خرابه‌ها و تالار اجتماع خدایان برای من عزاداری کن و پس از آن نزد انلیل، رئیس مجمع خدایان، از من شفاعت نما و مگذار در جهان زیرین جزو مردگان درآیم. اگر انلیل شفاعت تو را نپذیرفت، به اور نزد خدای ماه، نَنّـه، برو و چنانچه ننه هم از پذیرفتن تقاضای تو سر باز زد به اریدو شهر انکی، خدای حکمت، عزیمت کن که «آب و غذا زندگانی» را می‌شناسد، بی‌گمان او به یاری من خواهد شتافت. سپس اینَنه به جهان زیرین فرود می‌آید و به معبد لاجوردین ارشکیگل نزدیک می‌شود. هنگام ورود، رئیس دربانان هویت و علت فرود آمدن وی را به جهان زیرین جویا می‌شود. اینَنه بهانه‌ای می‌تراشد و رئیس دربانان بر حسب اوامر ملکه‌اش او را از هفت در جهان زیرین می‌گذراند. همچنان که اینَنه از دری به سوی در دیگری می‌رود، جواهرات و لباس‌های او را، با همه اعتراضش، یک‌یک می‌گیرند. سرانجام پس از گذشتن از در هفتم او را لخت و عریان مقابل ارشکیگل و انونکی می‌برند و از وی می‌خواهند که در برابر هفت خدای داور جهان زیرین، که بسیار ترسناک‌اند، زانو بزند. خدایان دیدگان مرگبار خود را بر وی می‌دوزند و او را به جثهٔ بیجانی مبدل می‌سازند و جسدش را از چوبی می‌آویزند.

سه شبانه‌روز سپری می‌شود. روز چهارم که نین‌شوبور می‌بیند ملکه‌اش بازنگشته است، دست به دامن خدایان می‌شود. گمان اینَنه درست بود؛ انلیل و ننه از یاری کردن دریغ می‌ورزند.

اما انکی بر آن می‌شود که اینَنه را زنده کند، پس دو موجود به نام کورگَدّو و کَلتورّو می‌آفریند که نه مرد بودند و نه زن و «آب و غذای زندگانی» را بدیشان می‌سپارد؛ سپس آنان را به جهان زیرین روانه می‌کند و دستور می‌دهد که آب و غذای زندگانی بر جسد آویزان و بیجان اینَنه بپاشند. آن‌ها دستور انکی را به کار می‌بندند و اینَنه زندگی را از سر می‌گیرد.

گرچه اینَنه عمر دوباره یافته است، اما همچنان در اضطراب و رنج می‌ماند. چون سنت بر این بود که اگر کسی در سرزمین بی‌بازگشت، از هفت دروازه گذشت، نباید بازگردد، مگر این که کسی را به جانشینی خود در جهان زیرین معرفی کند، اینَنه هم از این قاعده مستثنا نبود. البته به وی اجازهٔ بازگشت به جهان برین می‌دهند، ولی همراه او چند تن از شیاطین را گسیل می‌دارند تا اگر جانشین خود را برنگزید، او را باز گردانند. اینَنه، که شیاطین لحظه‌ای تنهایش نمی‌گذارند در اندیشهٔ دیدن دو شهر سومری اومه و بدتیبیره می‌افتد.

مشاهدهٔ این منظرهٔ وحشتناک، دو خدای نگهبان این دو شهر را پریشان می‌کند و آنان در برابر اینَنه به خاک می‌افتند. به نظر می‌رسد اینَنه از فروتنی ایشان خوشدل می‌شود، و هنگامی‌که شیاطین قصد می‌کنند این دو خدا را به جهان زیرین ببرند، مانع می‌شود و به خدایان زندگی تازه‌ای می‌بخشد.

اینَنه و همراهانش به سفر خود ادامه می‌دهند تا این که به شهر سومری کولب می‌رسند. خدای نگهبان این شهر دوموزی، همسر اینَنه، بود. بدین جهت او مانند دیگر خدایان در برابر اینَنه به خاک نمی‌افتد و خرقه به تن نمی‌کند، بلکه دوموزی به دیدن همسر جامهٔ عید به بر می‌کند و بر تخت سلطنت تکیه می‌زند. اینَنه از گستاخی وی خشمگین می‌شود و با چشمانی مرگبار همسر خود را می‌نگرد. شیاطین با شوق و علاقه طعمهٔ خود را به آن جهان می‌برند. رنگ از رخسار دوموزی می‌پرد و گریستن می‌آغازد. وی دست‌ها را به سوی آسمان بلند می‌کند و از خدای خورشید، که برادر همسر اوست، یاری می‌جوید. دوموزی از اوتو می‌خواهد که دست و پای او را چون مار کند تا بتواند از چنگال اهرمن رهایی یابد. متأسفانهٔ لوحهٔ ما در همین حال که دوموزی سرگرم لابه و زاری است، پایان می‌یابد. لیکن بعضی از منابع سومری دوموزی را جزو خدایان سرشناس جهان زیرین معرفی کرده‌اند. از این رو می‌توان دریافت که عجز و لابه‌اش بی‌ثمر است و او را به جهان زیرین منتقل می‌کنند. در این‌جا متن افسانه را از زبان سخنور باستانی می‌آوریم. بعضی از قطعه‌های طولانی آن حذف شده‌اند:

از جهان برین در اندیشهٔ جهان زیرین شد،
ایزدبانو از جهان برین در اندیشهٔ جهان زیرین شد،
اینَنه از «والاترین مکان» به جهان زیرین می‌اندیشید.

بانوی من آسمان را ترک گفت، زمین را پشت سرگذاشت،
و به سوی جهان زیرین شتافت... اینَنه،
از سروری چشم پوشید تا به جهان زیرین رود.

قوانین هفتگانهٔ آسمانی را گرد آورد و در دست خود گرفت،
تمام قوانین آسمانی را در پیش پای خود گرد آورد،
شوگورّه تاج دشت را بر سر نهاد،
طرهٔ گیسوانش را بر پیشانی افشاند،
ریسمان و چوب اندازه‌گیری سنگ لاجورد را در دست گرفت،
گردن‌بندی از سنگ‌های لاجورد به گردن بست،
دو زیور از سنگ مونز بر سینه آویخت،
حلقه‌ای از طلا به دست گرفت،
سینه‌بندی بر سینه بست که عبارت «بیا ای مرد بیا!» بر آن نقش بسته بود،
تنش را با جامهٔ «پالا» پوشاند،
روغن «بگذار بیاید، بگذار بیاید» به چشم خود مالید.

اینَنه به سوی جهان زیرین شتافت،
وزیرش نین‌شوبور درکنارش بود،
اینَنهٔ پاکیزه به نین‌شوبور چنین فرمود:
«ای که یار و یاور مدام منی،
وزیری که سخن نیکو و سنجیده گویی،
سلحشوری که جز به راستی سخن نگویی،
من اکنون به سوی جهان زیرین می‌روم.

«آن‌گاه که به جهان زیرین رسیدم،
در خرابه‌ها مراسم عزا بر پا کن،
طبل‌ها را در انجمن معبد به صدا درآر،
در خانهٔ خدایان، بهر من، سرگردان شو،
به خاطر من چشم خود را به زیر افکن، لب خود را بیاویز، ....،
به خاطر من، پیراهنی چون بینوایان به تن کن،
به سوی ایکور، خانهٔ انلیل تنها روانه شو.

«پس از رسیدن به ایکور، خانهٔ انلیل،
در برابر انلیل گریه کن [و بگو]:
پدر، انلیل! مگذار دخترت اینَنه در جهان زیرین هلاک شود،
مگذار زرناب تو در جهان زیرین به گرد و غبار آلوده گردد،
مگذار سنگ لاجورد نفیس تو به خرده‌سنگ بدل شود،
و چوب شمشادت تختهٔ درودگران گردد.
مگذار اینَنه در جهان زیرین در کام مرگ فرو رود،
اگر انلیل با تو همراه نبود به سوی اور روانه شو.

«در اور زمانی که به خانهٔ... زمین قدم می‌نهی،
در اکیشنوگل خانهٔ ننه،
در برابر ننه گریه کن [و بگو]:
پدر ننه! مگذار دخترت...،
(پنج سطر مانند بند پیشین تکرار می‌شود).
اگر ننه با تو همراه نبود به سوی اریدو روانه شو.

«در اریدو چون به خانهٔ انکی پای نهی،
در برابر انکی مویه کن [و بگو]:
پدر انکی! مگذار دخترت...،
(پنج سطر مانند پیشین تکرار می‌شود).
پدر، انکی، خداوند حکمت،
که «غذای زندگانی» و «آب زندگانی» را می‌شناسد،
بی‌گمان دوباره مرا زنده خواهد کرد.»

اینَنه به سوی جهان زیرین رفت،
و به پیک خود نین‌شوبور چنین فرمود:
«نین‌شوبورا! برو!
و در انجام اوامر من، مسامحه مکن.»

هنگامی که اینَنه، به کاخ، به کوه لاجورد رسید،
در آستانهٔ دروازهٔ جهان زیرین دلیرانه رفتار کرد،
در کاخ جهان زیرین سخن به دلیری گفت،

«ای دربان! خانه را باز کن، در را بگشای،
نِتی! خانه را باز کن، در بگشای، می‌خواهم تنها پای در خانه نهم.»

نتی، رئیس دربانان جهان زیرین،
به اینَنهٔ پاکیزه، در پاسخ گفت:
«ببخشید شما که هستید؟»

«من شهبانوی آسمانم، آن‌جا که آفتاب برمی‌دمد.»

«اگر شما شهبانوی آسمانید، آن‌جا که آفتاب برمی‌دمد،
از چه به سرزمین بی‌بازگشت آمده‌اید؟
چگونه دلت به راهی که بازگشت نمی‌پذیرد، رهنمونت شده؟»

اینَنهٔ پاکیزه در پاسخ می‌گوید:
«به خاطر خواهر مهترم، ارشکیگل آمدم،
چون همسرش گوگَلَنَه کشته شد،
می‌خواهم در مراسم تشییع جنازه او شرکت کنم،
.... چنین باشد.»

نتی، رئیس دربانان جهان زیرین،
به اینَنهٔ پاکیزه در پاسخ گفت:
«اینَنه! درنگ کن و بگذار داستان را با شهبانوی خود را در میان بگذارم،
بگذار با شهبانویم، ارشکیگل رای بزنم.»

نتی، رئیس دربانان جهان زیرین،
به خانهٔ ارشکیگل می‌رود و به او چنین می‌گوید:
«شهبانوی من! پشت در، شهبانویی است به سان خدایان،
هفت قانون آسمانی... [قطعهٔ سوم تکرار می‌شود]»

ارشکیگل رانش را دندان می‌گیرد و سخت خشمگین می‌شود،
به نتی، رئیس دربانان، می‌فرماید:
«ای نتی! بزرگ دربانان جهان زیرین،
دستور مرا به کار بند و آن را آسان مگیر.

قفل درهای هفتگانهٔ جهان زیرین را باز کن،
درهای گانزیر یگانه کاخ چهرهٔ جهان زیرین را باز کن،
هنگام ورودش،
او را لخت و عریان و خوار و ذلیل نزد من آر.»

نتی، رئیس دربانان جهان زیرین،
فرمان شهبانو را اطاعت کرد.
قفل درهای هفتگانهٔ جهان زیرین را گشود،
درهای گانزیر یگانه کاخ چهرهٔ جهان زیرین را باز کرد،
به اینن‌هٔ پاکیزه گفت:
«اینّه، درآی!»

چون درآمد،
شوگورّه تاج دشت و دمن را از سر وی برداشتند.
[اینّه به لابه پرسید:] «این چه کاری است؟»
«خاموش باش اینّه، قوانین جهان زیرین کامل است،
از رسوم و آداب جهان زیرین شکوه مکن.»

پس از گذشتن از در دوم، ریسمان و چوب اندازه‌گیری سنگ لاجورد را از او گرفتند.
[اینّه به لابه پرسید:] «این چه کاری است؟»
«خاموش باش اینّه، قوانین جهان زیرین کامل است.»

پس از گذشتن از در سوم،
گردن‌بند سنگ لاجورد او را برداشتند...
(سؤال و جواب اینّه و رئیس دربانان در این‌جا و در قسمت‌های مشابه بعدی تکرار می‌شود.)

پس از آن که از در چهارم گذشت،
دو زیور سنگ مونز را از سینه‌اش برداشتند...

پس از گذشتن از در پنجم،
حلقهٔ طلای او را گرفتند...

پس از گذشتن از در ششم،
سینه بند را از روی سینه‌اش برداشتند...

پس از گذشتن از در هفتم،
جامهٔ سروری پالا را از او گرفتند.
در حال تعظیم، لخت و عریان او را برابر ملکهٔ جهان زیرین بردند.

ارشکیگل پاکیزه بر تخت خود تکیه زده بود،
انونکی، هفت داور جهان زیرین، حکم خود را صادر کردند،
وی چشم مرگبارش را بر اینته دوخت،
سخنانی خشم‌آلود بر زبان راند،
فریاد برآورد و اینته را گنهکار خواند،
بیچاره زن به پیکر بیجانی بدل گشت،
پیکرش را به میخی آویختند.

پس از آن که سه شب و سه روز سپری شد،
وزیرش نین‌شوبور،
وزیری که سخن نیکو می‌گفت،
سلحشوری که جز به راستی سخن نمی‌گفت،
در خرابه‌ها [چنان که رسم است] بر او تلخ گریست،
در انجمن معبد (جمع خدایان)، طبل نواخت،
در خانهٔ خدایان به خاطر اینته سرگردان گشت،
به خاطر او چشم خود را به پایین افکند، لب خود را بیاویخت، ...،
چون بینوایان به خاطر او خرقه‌ای به تن کرد،
یکه و تنها به سوی ایکور، خانهٔ انلیل، روان شد.

زمانی که به ایکور، خانهٔ انلیل، رسید،
در برابر انلیل گریست [و چنین گفت:]
«پدر، انلیل! مگذار دخترت در جهان زیرین در کام مرگ فرو رود،
مگذار زر نابت به خاک بیالاید،
مگذار سنگ لاجوردت به خرده‌سنگ بدل شود،
مگذار چوب شمشادت، چون تختهٔ درودگران شود،

مگذار اینه در جهان زیرین در کام مرگ فرو رود.»

....

انلیل در این کار او را یاری نکرد. به سوی اور رفت.
در اور چون پا به خانهٔ... زمین گذارد،
«اکیشنوگل خانهٔ ننه،
در برابر ننه گریست [و گفت:]
«پدر ننه! مگذار دخترت... (پنج سطر تکرار می‌شود).»

....

ننه در این کار او را یاری نکرد. به سوی اریدو رفت.

در اریدو در خانهٔ انکی در برابر او به زاری درآمد:
«ای پدر انکی! مگذار دخترت... (پنج سطر تکرار می‌شود).»

انکی در پاسخ نین‌شوبور چنین می‌گوید:
«برای دخترم چه پیش آمده، آزرده و نگرانم،
برای اینه چه پیش آمده، آزرده و نگرانم،
برای شهبانوی همهٔ زمین‌ها چه پیش آمده، آزرده و نگرانم،
برای ایزدبانوی آسمان چه پیش آمده، آزرده و نگرانم.»

از شوخ ناخن خود کمی برداشت و کورگرو را آفرید،
از شوخ ناخن سرخرنگ خود کمی برداشت و کلتورو را آفرید،
به کورگرو غذای زندگی داد،
به کلتورو آب زندگی داد،
پدر انکی به کورگرّو و کلتورو چنین فرمود:
«...،
(فقط قسمت‌های آخر گفته‌های انکی سالم مانده است)
آنان (خدایان جهان زیرین) به شما آب رودخانه خواهند داد، آن را ننوشید،
به شما غلهٔ مزرعه خواهند داد، آن را نخورید،
به ارشکیگل بگویید: 'پیکری راکه به میخ آویخته‌ای به ما باز ده.'
یکی از شما غذای زندگانی و دیگری آب زندگانی بر او بپاشد،
آنگاه اینه برمی‌خیزد.»

کورگرو و کلتورو اوامر انکی را به کار بستند، اما فقط قسمت آخر این قطعه سالم مانده است:

آب رودخانه به آنان عرضه شد، آن را ننوشیدند،
غلهٔ مزرعه به آنان تقدیم شد، آن را نپذیرفتند،
به او گفتند: «پیکری راکه به میخ آویخته‌ای به ما باز ده!»

ارشکیگل پاکیزه به کورگرو و کلتورو پاسخ داد:
«این پیکر شهبانوی شماست.

پیکر را، اگر چه از آن ملکه است، به ما باز ده.»
پیکر آویخته را بدیشان سپردند،
یکی غذای زندگانی و دیگری آب زندگانی بر او پاشید،
اینَنه برخاست.

اینَنه درصدد صعود از جهان زیرین است،
انونکی او را می‌گیرند و می‌گویند:
«چه کسی از جهان زیرین جان سالم به در برده است؟
اگر اینَنه باید از جهان زیرین خارج شود،
بگذار کسی را به جانشینی برگمارد.»

اینَنه از جهان زیرین صعود می‌کند،
شیطان‌های کوچک چون نی‌شوکر،
شیطان‌های بزرگ چون نی‌دبان
از هر سو گرداگرد اویند،
شیطانی که پیشاپیش او گام برمی‌داشت، گرچه وزیر نبود، عصای سلطنتی در دست داشت،
شیطانی که در کنارش می‌آمد، گرچه جنگاور نبود، سلاح همراه داشت،
آنان که وی را همراهی کردند،
آنان که با اینَنه همسفر بودند،
موجوداتی بودند، که نه نان می‌خوردند و نه آب،
نه آرد می‌خوردند،
و نه آب قربانی می‌نوشیدند،

زن را از دامان همسرش می‌ربودند،
و کودک را از آغوش مادرش.

ایننه رهسپار دو شهر سومری اومه و بدتیبیره می‌شود. خدایان این دو شهر با خضوع و خشوع او را پذیره می‌شوند و بدین ترتیب خود را از چنگال اهرمن نجات می‌دهند. سپس به شهر کولب که خدای حامی آن دوموزی است، می‌رسد. دنبالهٔ منظومه از این قرار است:

دوموزی لباسی فاخر به تن کرد و بر تخت تکیه زد،
شیطان‌ها زانویش را گرفتند،
هفت شیطان به سویش حمله بردند، همچنان که بر بالین بیماران، حمله‌ور می‌شوند،
چوپانان از نواختن نای در پیشگاه او دست کشیدند.

ایننه چشم بر او دوخت، چشم مرگ،
با خشم و نفرت او را نفرین کرد،
با صدای بلند او را گنهکار خواند:
«سزای اوست، ببریدش.»
ایننهٔ پاکیزه دوموزی شبان را به آنان سپرد.

آنان که با وی همراه بودند،
آنان که با دوموزی همراه بودند،
موجوداتی بودند که نه آب می‌شناختند و نه نان،
نه آرد می‌خوردند،
و نه آب قربانی می‌نوشیدند،
آغوش همسر برای آنان گرم نبود،
کودکان تندرست را نمی‌بوسیدند،
فرزند را از روی زانوی پدرش می‌ربودند،
عروس را از خانهٔ پدر شوهر می‌ربودند.

دوموزی گریست و چهره‌اش سبز شد،
دستان خود را به سوی آسمان به سوی اوتو (خدای خورشید) بالا برد:
«ای اوتو، تو برادر همسر منی، و من شوهر خواهر تو،
من همانم که به خانهٔ مامت کره می‌بردم،

من همانم که به خانهٔ نین‌گل شیر می‌بردم،
دستان مرا چون دستان مار کن،
پاهای مرا چون پاهای مار کن،
مرا از چنگ اهرمن نجات ده، مگذار در چنگ او گرفتار آیم.»

ترجمه و تهیهٔ متن افسانه «فرود اینَنه به جهان زیرین» به کندی صورت گرفت و چندین دانشمند در تنظیم آن سخت کوشیدند. این کار از سال ۱۹۱۴م آغاز گشت. در آن تاریخ ارنو پوبل برای نخستین بار سه قطعهٔ کوتاه از افسانه را، که جزو مجموعهٔ موزهٔ دانشگاه فیلادلفیا بودند، منتشر کرد. همان سال استیفن لنگدون فقید دو قطعهٔ دیگر از افسانه را در موزهٔ شرق باستانی استانبول کشف کرد و به چاپ رساند. یکی از این دو قطعه نیمهٔ اول یک لوح چهارستونی است که در تنظیم و تهیهٔ افسانه بسیار مفید و مؤثر بود. ادوارد شی‌یرا نیز، به نوبهٔ خود، سه قطعهٔ دیگر از همین افسانه را در موزهٔ دانشگاه شناخت. این قطعه‌ها در دو اثر وی، شامل متن‌های ادبی سومری، پس از مرگش به چاپ رسیدند. دو کتاب مزبور را شخصاً برای چاپ آماده کردم، و مؤسسهٔ شرقی دانشگاه شیکاگو انتشار آن را بر عهده گرفت.

در سال ۱۹۳۴م هشت قسمت از افسانه در دسترس ما بود که هر یک کم و بیش به طور مبهم مطالبی دربارهٔ افسانه داشت. با وجود این مضمون کلی افسانه نارسا بود، چون قسمت‌های شکستهٔ الواح مطالب اساسی و پراهمیتی از متن داستان را دربرداشتند. موفقیت ناگهانی ادوارد شی‌یرا وضع را دگرگون ساخت. شی‌یرا نیمهٔ دوم لوحهٔ چهارستونی را که لنگدون سال‌ها پیش در موزهٔ شرق باستانی کشف کرده بود، در موزهٔ دانشگاه یافت. ظاهراً لوحه به هنگام کاوش، یا پیش از آن، به دو نیم شده بود؛ نیمی از آن در استانبول و نیم دیگر در فیلادلفیا نگهداری می‌شد. شی‌یرا پیش از بهره‌برداری از مضمون لوحه درگذشت.

کشف شی‌یرا به من امکان داد افسانه را برای نخستین بار در سال ۱۹۳۷م در *مجلهٔ آشورشناسی* چاپ کنم. پس از الصاق نیمهٔ دوم لوحه به نیمهٔ اول آن، وضعی پیش آمد که بر اثر آن توانستیم قطعات شکستهٔ افسانه را نیز در جای درست خود قرار دهیم. لیکن در متن افسانه همچنان شکاف‌ها و شکستگی‌هایی مانده بود که ترجمهٔ آن را دشوار می‌ساخت، چون شکستگی‌های لوحه مربوط به قسمت‌های مهمی از افسانه بودند. در سال ۱۹۳۷م که از طرف مؤسسهٔ گوگنهایم مأمور مطالعه و تحقیق در موزهٔ استانبول بودم، سه قطعهٔ دیگر از متن افسانه را شناختم. پس از مراجعت به امریکا توانستم دو قطعه از افسانه را، یکی به سال ۱۹۳۹م و دیگری به سال ۱۹۴۰م، در جای درست خود قرار دهم. این پنج قطعه به من کمک کردند که چند شکاف بزرگ از متن لوحه را پر کنم و در نتیجه اشکال‌ها و موانع مرتفع شدند و ترجمهٔ بهتری از متن

کامل افسانه میسر گشت. ترجمهٔ مذکور در مجلهٔ *انجمن فلسفهٔ امریکا* انتشار یافت. اما کار به همین جا ختم نشد، چون پس از اندک زمانی توفیق یافتم یکصد لوح از الواح دانشگاه ییل را بررسی و مطالعه کنم. این الواح از گرانبهاترین مجموعه‌های الواح جهان‌اند. ضمن بررسی الواح مذکور، با لوحه‌ای مواجه شدم که بسیار خوب نگهداری شده بود و ادوارد شی‌یرا به سال ۱۹۲۴م آن را شناخته و، در یادداشتی که از آن غافل مانده بودم، موضوع را ثبت کرده بود. لوحه از ۹۲ سطر تشکیل می‌شد؛ سی سطر لوحه مربوط به قطعه‌ای بود که تازگی داشت، و از همه مهم‌تر آن که دنبالهٔ قسمت‌های شکستهٔ لوحهٔ اصلی بود.

بتدریج معلوم گشت که مطلب این لوحه بیش از آنچه گمان می‌رفت اهمیت دارد. به کمک این لوحه یکی از اشتباه‌های پنجاه سالهٔ دانش اسطوره‌شناسی سومری دربارهٔ دوموزی تصحیح گردید. از زمانی که افسانهٔ سامی «فرود ایشتر به جهان زیرین» انتشار یافت، و پیش از آن که افسانهٔ همسنگ آن در نوشته‌های سومری کشف گردد، عقیدهٔ رایج این بود که دوموزی را به علت نامعلومی، پیش از فرود ایننه، به جهان زیرین برده‌اند. همچنین گمان می‌کردند که ایننه برای نجات شوهرش به جهان زیرین رفته است. لوحه‌ای که در دانشگاه ییل یافتم، بی‌اساس بودن این فرض‌ها را ثابت کرد. ایننه نه تنها همسرش را از جهان زیرین نجات نداد، بلکه او را پس از رفتار ناهنجارش، به دست دژخیمان جهان زیرین سپرد تا به سرزمین بی‌بازگشت ببرند. اضافه‌های لوحهٔ جدید ییل (فرانسیس استیفن، مدیر مجموعهٔ الواح دانشگاه ییل به نحو شایسته‌ای متن آن را آماده کرد) سومین چاپ افسانه را لازم و ضروری ساخت. چاپ اخیر در سایهٔ راهنمایی‌های دوستان سومر شناسم آدام فالکنشتاین و بنو لاندزبرگر و ترکیلد یاکوبسن، در سال ۱۹۵۱م، به شیوهٔ دلپسندی در مجلهٔ *مطالعات خطوط میخی* انتشار یافت.

در قسمت اول این فصل گفتیم طبق معتقدات جهان‌شناس سومری، کور خلئی است که سطح زمین را از دریای اولیه جدا می‌سازد (و در *تورات* به نام تهوم آمده است). اما ظاهراً هیولایی هم که زمام آب‌های ژرف دریای اولیه به دست اوست، کور نام دارد. کشتن این هیولای مهیب و هراس‌انگیز به دست خدایان و قهرمانان از جمله موضوع‌هایی است که انگیزهٔ دلپذیری برای تدوین اسطوره‌های سومری شده است: در فصل بیستم به بحث دربارهٔ آن خواهیم پرداخت.

فصل بیستم

اژدهاکشی

نخستین سن جرج

اژدها کشی از جمله موضوع‌هایی است که توجه افسانه‌پردازان همهٔ ملت‌های جهان را در ادوار مختلف تاریخ به خود جلب کرده است. در یونان باستان، کشور خدایان و قهرمانان افسانه‌ای، کمتر پهلوانی می‌توان یافت که اژدهایی نکشته باشد. شاید هرکول و پرسیوس نام‌آورترین خدایانی باشند که به کشتن هیولا کمر بسته‌اند. پس از پیدایش مسیحیت کارهای قهرمانی و خارق‌العادهٔ پهلوانان به اولیای مسیحی انتقال یافت؛ شاهد زنده این مدعا داستان «سن‌جرج و اژدها» و نظایر فراوان آن است. البته جزئیات افسانه‌ها و نام قهرمانان بر حسب مکان و زمان فرق می‌کند. ببینیم ریشه و منشأ این گونه حوادث از کجاست؟ حدس ما این است که چون در هزارهٔ سوم پیش از میلاد اژدهاکشی از موضوعات برجستهٔ اسطوره‌های سومری بود، می‌توان سررشتهٔ بسیاری از بافته‌های یونانی و مسیحی را در آن‌ها جست.

اکنون ما سه افسانه از این قماش در اختیار داریم که در ۳۵ قرن پیش جزو اسطوره‌های متداول سومریان بوده‌اند. قهرمانان دو افسانه، خدایان هستند: یکی انکی خدای آب سومری است که از بسیاری جهات به پوزیدون، خدای یونانی، شباهت دارد و دیگری نینورتا، خدای بادهای جنوبی است. قهرمان سومین افسانه انسانی فانی است به نام گیلگمش، که ظاهراً ریشه و اساس داستان سن جرج است.

در افسانه‌ای که قهرمان آن انکی است اژدهایی که به دست وی به قتل می‌رسد، کور نام دارد. مبارزهٔ انکی و کور به نظر، پس از جدا شدن زمین از آسمان رخ داده است. اگر چند سطر ناقص و شکسته از متن افسانه را درست حدس زده باشیم، گناه کور ربودن یکی از خدایان آسمان است که افسانهٔ یونانی ربوده شدن پِرسِفُنه را به یاد می‌آورد. متأسفانه از این افسانه جز دوازده سطر، آن

هم به شکل ناقص، چیزی برجای نمانده و تاکنون متن کامل افسانهٔ سومری در هیچ یک از کاوش‌ها به دست نیامده است. خلاصهٔ حوادث این افسانه در دیباچهٔ منظومهٔ «گیلگمش، انکیدو و جهان زیرین»، پس از قسمت «آفرینش»، ذکر شده است. مضمون افسانه را در این‌جا می‌آوریم:

پس از جدا شدن زمین و آسمان، خدای آسمان، آن، آسمان را برد و خدای زمین، انلیل، زمین را برداشت. در این هنگام گناه بزرگی رخ داد: ایزدبانو ارشکیگل را به عنف ربودند و به عنوان پاداش به کور دادند. در افسانه گفته نشده چه کسی ایزدبانو را به زور ربود، ولی به احتمال قوی این گناه از کور سر زده است. باری، انکی در قایقی به سوی کور روان می‌شود. مقصود انکی از این سفر در هیچ جا ذکر نشده، اما ظاهراً به قصد انتقام دزدیدن ایزدبانو ارشکیگل رنج این سفر را بر خود هموار می‌کند. کور از همه‌سو بر قایق انکی هجوم می‌آورد و با سنگ‌های خرد و درشت و امواج خشمگین دریا، که در اختیار داشت، وحشیانه به انکی می‌تازد. افسانهٔ انکی در این‌جا خاتمه می‌پذیرد. چون پیش از این گفتیم این افسانه در مقدمهٔ منظومهٔ گیلگمش آمده، بی‌گمان سرایندهٔ آن قصد شرح و بسط افسانهٔ انکی را نداشته است. از نتیجهٔ جنگ انکی و اژدها اطلاعی نداریم، اما بی‌شک پیروزی با انکی بوده است.

به احتمال قریب به یقین، این افسانه را از آن رو ساخته‌اند که دلیل انتخاب انکی را (مانند پوزیدون نزد یونانیان) به عنوان خدای دریاها روشن سازند؛ همچنین معلوم گردد برای چه معبدش را در اریدو اَپسو نامیده‌اند که در سومری به معنی دریاست.

متن کامل آن قسمت از مقدمهٔ گیلگمش، که دربارهٔ اژدهاست، آورده می‌شود:

پس از آن که آن آسمان را برگزید،
پس از آن که انلیل زمین را برگزید،
پس از آن که ایزدبانو ارشکیگل را به عنوان غنیمت به کور دادند.

پس از آن که وی سفر دریا پیش گرفت،
پس از آن که پدر به قصد مبارزه با کور سفر دریا پیش گرفت،
پس از آن که انکی برای نبرد با کور راه دریا در پیش گرفت،
کور سنگ‌های کوچکی به سوی پادشاه پرتاب کرد،
کور سنگ‌های درشتی به سوی پادشاه انداخت.

سنگ‌های خرد آن، سنگ‌های دست بود،
و سنگ‌های درشت آن سنگ‌های «نی رقاص»،
کف زورق انکی،

در حمله‌ای صاعقه‌آسا درهم شکست.
آب‌ها دریا به دماغهٔ کشتی وی روی آوردند،
همچنان که گرگ می‌درد،
آب‌های دریا به سوی انتهای کشتی روان شد،
و ضربه‌های چون شیر بر پیکر آن وارد کرد.

دومین افسانهٔ اژدهاکشی بخشی از یک منظومهٔ ششصد سطری است، که می‌توان آن را «کارهای برجستهٔ نینورتا» نامید. مضمون آن از چند لوحه و پاره‌لوح تهیه شده و قسمتی از این الواح هنوز انتشار نیافته است.

اهریمن این افسانه نه کور بلکه یکی از آفات بیماری است به نام اساگ، که در کور، یعنی جهان زیرین، سکونت دارد. قهرمان افسانه نینورتا خدای بادهای جنوبی، و فرزند انلیل، خدای هواست. پس از مقدمه‌ای که به شیوهٔ سرود مذهبی است، سلاح انلیل، که شارور نام دارد، با او سخن می‌گوید. به دلیل ناپیدایی، شارور هوای ستیز با اژدها در سر دارد، از این رو کارهای قهرمانی و خصال پهلوانی نینورتا را می‌ستاید و او را به کشتن اهریمن برمی‌انگیزد. نینورتا عزم نبرد می‌کند و در نخستین برخورد از عهدهٔ حریف برنمی‌آید و چون پرنده‌ای راه گریز در پیش می‌گیرد، ولی شارور دوباره نزد وی می‌رود و او را به ستیز دلیر می‌کند. نینورتا با همهٔ نیرو و سلاح خود بر دشمن می‌تازد و او را از پای درمی‌آورد.

بر اثر مرگ اساگ سومر به مصیبت هولناکی دچار می‌شود: آب‌ها ژرف کور روی زمین را فرا می‌گیرند و آب شیرین به کشتزارها و باغ‌ها نمی‌رسد. خدایان سومر که «کلنگ و سبد در دست دارند»، یعنی مسئول آبیاری سرزمین سومر و آماده کردن آن برای کشت و زرع‌اند، نومید می‌شوند. آب دجله بالا نمی‌آید و آب شیرین در جوی‌ها ناپدید می‌گردد.

خشکسالی سخت بود، چیزی نرویید،
در جویبارها، دیگر نمی‌توان حتی دست‌ها را شست،
آب بالا نیامد.
کشتزارها را آبیاری نکردند،
جوی آب نکندند،
بر روی زمین کشت و زرع دیده نمی‌شد،
جز علف‌های هرز گیاهی نرویید.

پس خداوند چاره‌ای اندیشید.
نینورتا، فرزند انلیل، چیزهای شگرفی آفرید.

نینورتا سنگ‌های بسیار درشت بر روی کور انباشت و دیواری عظیم در مرز سومر بنا کرد. سنگ‌ها راه بر آب‌های ژرف کور بستند و نگذاشتند آن آب‌ها بر زمین روان گردند. نینورتا آب‌هایی راکه پیشتر به روی زمین رسیده بود جمع کرد و در دجله ریخت، آب دجله فزونی یافت و مزارع از نو آبیاری شدند.

آب‌های پراکنده راگرد کرد،
آنچه از آب‌های کور پراکنده مانده بود،
به سوی دجله روان ساخت،
آب‌ها را به سوی کشتزارها روان ساخت.
بنگر چگونه همه چیز بر روی زمین،
شاداب است و نینورتا، پادشاه زمین، را می‌ستایند.
غلهٔ مزرعه‌ها فراوان شد،
تاکستان‌ها و باغ‌ها پر از میوه گشت،
محصول را در انبارها اندوختند،
آن سرور، غم و اندوه را از روی زمین برانداخت،
و روح خدایان را شاد ساخت.

هنگامی که ایزدبانو نین‌مخ از کارهای قهرمانی فرزندش آگاه گشت، قلبش از شوق و شادی سرشار شد، و از بی‌قراری و ناآرامی خواب از چشمانش برفت. از راه دور به لابه از نینورتا رخصت دیدار خواست. نینورتا با چشم زندگی بدو نگریست و چنین گفت:

«ای بانو چون به کور می‌آیی،
ای نین‌مخ چون به خاطر من به این دوزخ می‌آیی،
و از آسیب نبردی که در آن گرفتارم بیم نداری،
پس پشته‌ای راکه من قهرمان بر پا کرده‌ام،
خورسگ می‌نامم و تو را شهبانوی آن کوه می‌کنم.»

نینورتا آن گاه پشته را پر برکت می‌کند تا آن‌جا که همه گونه گیاه و شراب و انگبین و درخت و سیم و زر و برنز و رمه و گوسفند و انواع چارپایان در آن فراوان می‌شوند. پس از آن به سنگ‌ها روی می‌آورد و بر سنگ‌هایی که در جنگ با اهریمن اساگ دشمن او بودند، نفرین می‌فرستد و بر سنگ‌هایی که با وی از در دوستی درآمدند آفرین می‌گوید. لحن و

اسلوب نگارش این قطعه «نفرین و آفرین» فرزندان یعقوب را در «سفر پیدایش» به خاطر می‌آورد. این قطعه شعر با ستایشی مفصل از نینورتا پایان می‌پذیرد.

قهرمان سومین افسانهٔ اژدهاکشی به جای خدا، انسان است. وی گیلگمش نامدارترین قهرمان سومری است. نام اژدهایی که او می‌کشد هُووَوَه است. هوووه نگهبان «سرزمین زندگان» به ویژه درختان مقدس سدر آن است. داستان به صورت منظومه‌ای بیان شده که من آن را «گیلگمش و سرزمین زندگان» نامیدم، و از چهارده لوحه و پاره‌لوح فراهم شد و در سال ۱۹۵۰م در کتاب *متن‌های باستانی خاور نزدیک* تألیف جیمز پریچارد انتشار یافت. تاکنون فقط ۱۷۴ سطر اول منظومه را به دست آورده‌ایم.

از همین مقدار که مانده، آن را می‌توان در زمرهٔ آثار برجستهٔ ادبی دانست و بی‌گمان بر مردم خوش‌قریحه و زودباور سومر اثری عمیق گذارده است. موضوع جالب افسانه، یعنی ترس از مرگ و جست‌وجوی نام جاوید، معنایی جهان‌شمول دارد و این خود بر ارزش هنری آن می‌افزاید. طرح داستان نشان می‌دهد که در انتخاب اجزای آن، چنان دقت و رقت خیالی رعایت شده که با روح پرجوش و خروش آن سازگار است. از نظر سبک یا شیوهٔ نگارش، شاعر، با استفادهٔ استادانه از نمونه‌های گوناگون عبارات مترادف و تکراری، وزن اشعار را مؤثرتر ساخته است. بر روی هم این منظومه از زیباترین و برجسته‌ترین آثار ادبی سومری است که تاکنون به دست آمده، در زیر خلاصه‌ای از آن را می‌آوریم:

گیلگمش، سرور بزرگ، دریافته که وی هم مانند دیگر مردمان فناپذیر دیر یا زود از این جهان رخت خواهد بست، پس تدبیری می‌اندیشد که پیش از مرگ دست کم نام و شهرتی به هم زند. گیلگمش بر سر آن می‌شود که به سرزمین دور دست زندگان سفر کند (محتملاً به قصد بریدن درختان سدر و آوردن آن‌ها به ارک). نخست خدمتگزار وفادار و همدم همیشگی‌اش انکیدو را از عزم و نیت خود آگاه می‌سازد. انکیدو به او می‌گوید: بهتر است اوتو خدای خورشید و سرپرست سروستان را از تصمیم خود با خبر کنی. گیلگمش اندرز انکیدو را به کار می‌بندد و ضمن تقدیم هدایایی به اوتو از او می‌خواهد که در سفر به سرزمین زندگان یار و مددکارش باشد. اوتو در آغاز دربارهٔ شایستگی گیلگمش دودل است، اما گیلگمش بر سر درخواست خود پای می‌فشارد. اوتو بر او رحمت می‌آورد و درخواستش را می‌پذیرد به یاری او تن می‌دهد. گویا کمک اوتو بی‌اثر کردن خرابکاری‌های هفت خدای تبهکار است. هنگام گذشتن گیلگمش از راه‌های کوهستانی میان ارک و سرزمین زندگان. اهریمنان هفتگانه، که هر یک مأمور یکی از عوامل مخرب طبیعت بودند، بر سر راه او کمین داشتند. گیلگمش که از شادی در پوست نمی‌گنجید، پنجاه تن داوطلب از مردان ارک برمی‌گزیند. این افراد هیچ‌گونه پیوند و دلبستگی‌ای نداشتند، نه خانواده‌ای و نه مادری، و همپای او آماده هر کاری بودند. آنان پس از تهیهٔ سلاح از تخته و برنز، با کمک اوتو از

هفت کوه می‌گذرند. بر اثر شکستگی این قسمت از لوحه بخوبی نمی‌دانیم پس از گذشتن از کوه هفتم بر سر گیلگمش چه آمد. پس از آن که نوشتهٔ لوحه مجدداً خوانا می‌شود، گیلگمش را می‌بینیم که در خواب عمیقی فرو رفته، پس از کوشش بسیار برمی‌خیزد، و از واپس ماندن خود سخت در خشم می‌شود و به پدرش لوگل‌بنده و مادرش، نین‌سان، سوگند می‌خورد که به دشواری‌هایی که آدمیان و خدایان بر سر راه او پدید می‌آورند، ننگرد و قدم به سرزمین زندگان بگذارد. لیکن انکیدو به زاری از او می‌خواهد که از تصمیم خود برگردد، چه، نگهبان درختان سرو هیولایی است به نام هووَوَه و کس را در برابرش پای ایستادگی نیست. گیلگمش به خواهش انکیدو توجه نمی‌کند. او به یقین می‌داند که به یاری انکیدو این راه را خواهند سپرد و از گزند دور خواهند ماند. پس خدمتگزارش را چنین می‌فرماید: «مترس و با من به پیش ران.»

هووَوَه از پشت درخت‌های سرو در کمین آنان بود و چون گیلگمش با یاران حادثه‌جویش نزدیک شدند، با همهٔ نیروی خود دست به حمله زد تا گیلگمش و همراهانش را از قلمرو خود بیرون راند. پس از چند خط شکستگی می‌بینیم گیلگمش چند درخت سرو می‌برد و به اتاق اندرونی هووَوَه می‌رود. آنچه مایه تعجب است این که، در اولین یورش گیلگمش، هووَوَه مرعوب و وحشتزده به لابه از اوتو مدد می‌طلبد و از گیلگمش می‌خواهد که از کشتن او دست بدارد. گیلگمش بر سر مهر می‌آید و می‌خواهد با هوووه جوانمردانه رفتار کند، پس به دستور می‌دهد که اژدها را رها کنند. اما انکیدو دوراندیش است و پیشنهاد نابخردانهٔ گیلگمش را نمی‌پذیرد. گیلگمش انکیدو را به خاطر پستی و ناجوانمردی‌اش سرزنش می‌کند، ولی سرانجام هر دو قهرمان سر اژدها را از تن جدا می‌کنند، و لاشهٔ آن را نزد انلیل و نین‌لیل می‌برند. از آن پس به علت محو شدن عبارات لوحه، از بقیهٔ داستان بی‌خبریم. در زیر، ترجمهٔ لفظ به لفظ قسمت‌های خوانای لوحه را می‌آوریم:

سرور بر آن شد که به سرزمین زندگان سفر کند،
گیلگمش بر آن شد که به سوی سرزمین زندگان برود،
به خادم خود انکیدو می‌فرماید:
«ای انکیدو، هنوز مهر و آجر پایان عمر ما را نشان نمی‌دهند،
بدان سرزمین خواهم رفت و نام جاوید خواهم یافت،
نام خود را در جایگاه ناموران برمی‌فرازم،
نام خدایان را آن‌جا که نام و نشانی نیست، برمی‌فرازم.»

خادمش، انکیدو، چنین پاسخ داد:
«اگر قصدِ سفر به آن سرزمین داری، اوتو را آگاه ساز،

اوتوی مهربان را خبر کن،
آن سرزمین در پناه اوتوست،
سرزمین سروهای پیراسته در پناه اوتوی مهربان است، اوتو را آگاه کن.»

گیلگمش بزغالهٔ سفید رنگی به دست گرفت،
بزغالهٔ قهوه‌ای رنگی بر سینه نهاد تا قربانی کند،
چوبدستی سیمین به دست گرفت...،
و به اوتوی آسمانی چنین گفت:
«ای اوتو به آن سرزمین می‌روم، مرا یار باش،
به سرزمین سروهای پیراسته می‌روم، مرا یار باش.»

اوتوی آسمانی در پاسخ گفت:
«آیا براستی تو...، در آن سرزمین چه می‌جویی؟»

«ای اوتو، با تو سخن می‌گویم مرا گوش دار،
می‌خواهم سخنان مرا دریابی، گوش فرا ده،
مردم شهر من، افسرده‌دل و اندوهگین جان می‌سپارند،
مردان با دلی آکنده از اندوه جان می‌دهند،
من از فراز حصار می‌نگرم...،
اجساد مردگان را می‌بینم که در رودخانه شناورند،
سرنوشت من هم همین خواهد بود،
دست مردان، هر چند بالایی بلند داشته باشند، به آسمان نمی‌رسد،
تنومندترین مردان، روی زمین را نمی‌پوشاند،
مهر و آجر هنوز از پایان عمرم خبر نداده‌اند،
بدان سرزمین می‌روم تا نام خود را جاودان کنم،
نام خود را در جایگاه نام‌آوران برمی‌فرازم،
آن‌جا که نام و نشانی نیست، نام خدایان را برمی‌فرازم.»

اوتو اشک‌های او را چون هدیه‌ای پذیرفت،
چون مرد مهربانی با او مهربانی کرد.
هفت قهرمان، فرزندان یک مادر، ...،
به غارهای کوهستان درآورد.

کسی که سرو برید شادمان است،
گیلگمش شادمان درخت سرو برید،
در شهر خود چون مردی....،
مانند دو یار مهربان وی....،
«هر که خانمان دارد به خانه‌اش بازگردد، هر که مادر چشم به راهی دارد، نزد مادرش برود!
پنجاه تن مرد مجرد، که آماده‌اند چون من رفتار کنند، بمانند.»

آنان که خانه و کاشانه داشتند به خانه بازگشتند، و آنان که مادر چشم به راهی داشتند نزد مادر خود رفتند،
پنجاه تن آزاده مرد در کنارش ایستادند تا قدم به قدم با او پیش روند.

به سوی خانهٔ آهنگران شتافتند،
تبر... مظهر قدرتش را در خانهٔ آهنگران ساخت،
به سوی باغ‌های دشت روانه شد،
درختان بید و سیب و شمشاد از باغ‌ها برانداخت.
فرزندان شهر او درختان را در دست گرفتند.

پانزده سطر بعدی منظومه ناخواناست، ولی می‌دانیم که گیلگمش پس از گذشتن از هفت کوه به خواب فرو می‌رود و کسی او را بیدار می‌کند:

دست بر وی نهاد، بیدار نشد،
با او سخن گفت، پاسخ نداد.
«ای خفته! ای که در خوابی!
ای گیلگمش، فرزند کولب، تا چند در خوابی؟
تاریکی بر همهٔ زمین سایه گسترد،
تاریکی همه جا را فراگرفت،
او تو با سربلندی به دامان مادرش نین‌گل بازگشت،
ای گیلگمش تا چند در خوابی؟
مگذار همشهریانت که با تو همسفرند،
در پای کوه چشم به راه تو باشند،
مگذار مادری که تو را زاده به میدان شهر رانده شد.»

گیلگمش بیدار شد،
گفتار پهلوانی‌اش او را چون جامه‌ای در برگرفت،
جامهٔ سی شِکِلی خود راکه در دست داشت بر سینه افکند،
چون گاو نری از روی زمین پهناور برخاست،
دهان بر خاک نهاد و دندان‌هایش را سخت فشرد و سوگند یاد کرد:
«به جان مادرم، نین‌سان، که مرا از پدر پاکم لوگل‌بنده زاده، سوگند می‌خورم،
باشدکه بر زانوی مادرم، نین‌سان، بنشینم و مردم با اعجاب و تحسین به من خیره شوند.»
بار دگر به او گفت:
«به جان مادرم، نین‌سان، که مرا از پدر پاکم، لوگل بنده، زاده، سوگند می‌خورم،
تا روزی که او را از پای درآورم اگر مرد باشد، و تا موقعی که او را نابود سازم اگر جزو خدایان باشد،
پاهایی که مرا به آن سرزمین می‌برد، به شهر نخواهد برد.»

خدمتگزار وفادارش به خاطر زندگی...، از او به لابه خواست،
و به سرورش چنین گفت:
«ای سرور من، تو آن مرد را ندیده‌ای و بدین سبب از او هراس نداری،
من که او را دیده‌ام از او وحشت دارم.
دندان‌هایش به سان دندان‌های اژدهاست،
چهره‌اش چهرهٔ شیر است،
... او چون سیلی بنیان‌کن است،
از پیشانی‌اش که درختان و نی‌ها را فرو می‌بردکسی جان سالم به در نمی‌برد،
ای سرور من تو به آن سرزمین روانه شو و من به شهر باز می‌گردم،
مادرت را از افتخاری که نصیبت شده، آگاه می‌سازم تا فریاد شادی برآورد،
مادرت را از مرگی که در انتظار توست، با خبر می‌کنم تا اشک حسرت ریزد.»

«کسی به جای من نخواهد مرد، هرگز قایق پر از بار در آب فرو نمی‌رود،
پارچهٔ سه‌لا را نتوان برید،
... را نتوان سرنگون ساخت،
خانه و کلبه را آتش نمی‌سوزاند،
اگر من پشتیبان تو باشم و تو یاور من، بر ما دو تن چه پیش آید؟
بیا تا پیش رویم و چشم بر او دوزیم،

اگر به پیش رویم،
ترس و وحشت را از خود بران،
بیم و هراس از خود دور کن،
به پیش رویم.»

هنوز ۱۲۰۰ قدم به پیش نرفته بودند که
هووَوَه از خانهٔ سرو خود،
دیدگان مرگبارش را بر آنان دوخت،
سر را تکان داد،
گیلگمش نخستین درخت را از ریشه برکند،
همشهریانش، که با وی همراه بودند،
شاخ و برگ درخت را چیدند و بسته‌ای ساختند،
و آن را در پای کوه نهادند.
پس از آن که گیلگمش هفتمین درخت را برید، به خانهٔ اژدها نزدیک شد و به مار بندر شراب، در جایگاهش حمله برد،
مانند کسی که بوسه دهد، به صورتش سیلی نواخت.

هووَوَه دندان‌هایش را به هم فشرد، دستانش به لرزه افتاد.
«بگذار سخنی با تو گویم...،
[ای اوتو!] مادری راکه مرا زاده نمی‌شناسم، پدری راکه مرا پرورده نمی‌شناسم،
هستی من در این زمین از توست، تو مرا پروردی.»
گیلگمش را به جان زمین و آسمان و جهان زیرین سوگند داد،
دستانش راگرفت و او را به... برد.

گیلگمش بر او رحمت آورد،
و به خادمش، انکیدو، گفت:
«ای انکیدو، بگذار پرندهٔ گرفتار به سوی آشیانه‌اش پرواز کند،
بگذار این مرد بندی به دامان مادرش باز گردد.»

انکیدو به گیلگمش چنین پاسخ داد:
«هیولایی که نیک از بد نمی‌شناسد،
نَمتَر (شیطان مرگ) او را می‌درد، نمتر به مقام و منزلت توجه ندارد.

اگر پرندهٔ اسیر به سوی لانهٔ خود پرواز کند،
اگر مرد بندی به دامان مادرش باز گردد،
هرگز به شهر مادرت که تو را در آن زاد، باز نخواهی گشت.»

هووَوَه به انکیدو می‌گوید:
«انکیدو! تو به دشمنی من لب به سخن گشودی،
ای مزدور... از من به زشتی نزد او یاد کردی،

آن‌گاه که هووَوَه بدان گونه سخن گفت،
گردن او را زدند؛
و بر او... نهادند،
و او را نزد انلیل و نین‌لیل بردند... .

گیلگمش نامی‌ترینِ قهرمانان سومر بود که خنیاگران و سخن‌پردازان باستانی به او توجه خاصی داشتند. با وجود این مستشرقان گیلگمش و سجایای قهرمانی او را از روی آثار و نوشته‌های سامی شناختند، چون وی قهرمان یکی از حماسه‌های بابلی است که به عنوان بهترین اثر ادب کهن بین‌النهرین شناخته شده است. ولی اگر حماسهٔ بابلی گیلگمش را با منظومهٔ سومری مقایسه کنیم، خواهیم دید که نویسندگان بابلی، بر حسب منظورهای خویش، تغییراتی در اصل حماسه داده‌اند.

در فصل بیست و یکم می‌کوشیم تار سومری را از پود سامی بازشناسیم.

فصل بیست و یکم

افسانه‌های گیلگمش

نخستین اقتباس ادبی

جرج اسمیت، یکی از دانشمندان انگلیسی که هزاران لوحه و پاره‌لوح خرابه‌های نینوا را در موزهٔ بریتانیا مطالعه کرده است، روز سوم دسامبر ۱۸۶۲م در انجمن آثار *تورات*، که در آن زمان تازه تأسیس شده بود، سخنانی ایراد کرد. خطابهٔ وی بعدها در کار مطالعه و تحقیق متون *تورات*، خصوصاً جنبه‌های مقایسه و تطبیق آن‌ها با سایر آثار باستانی، راهنمای دانشمندان گردید.

اسمیت در سخنرانی خود اعلام نمود که بر روی یکی از لوحه‌های کتابخانهٔ کهن آشور بانیپال، پادشاه آشور در قرن هفتم پیش از میلاد، روایتی از داستان توفان را خوانده است که شباهت بسیاری به داستان توفان سفر پیدایش *تورات* دارد.

اعلام این موضوع شور و هیجان زیادی در محافل علمی برانگیخت و افکار عمومی جهانیان را نیز به خود جلب کرد. روزنامهٔ *دیلی تلگراف* چاپ لندن، بی‌درنگ مبلغی را جهت اعزام یک هیئت باستان‌شناسی به نینوا اختصاص داد. جرج اسمیت شخصاً سرپرستی عملیات حفاری را به عهده گرفت، اما چون آب و هوای خاور نزدیک با مزاجش سازگار نبود، ضمن کار در ۳۶ سالگی در گذشت. اسمیت پس از مطالعهٔ الواح دیگری از کتابخانهٔ آشور بانیپال دریافت که داستان توفان در واقع جزئی از یک منظومهٔ مفصل و طولانی است که بابلیان باستان آن را «مجموعهٔ گیلگمش» می‌نامیدند. کاتبان روزگار کهن منظومه را به دوازده سرود یا فصل تقسیم کرده بودند و هر سرود سیصد سطر داشت. در کتابخانهٔ آشور بانیپال هر یک از سرودها بر لوحهٔ جداگانه‌ای درج شده بود. داستان توفان قسمت عمدهٔ لوحهٔ یازدهم را تشکیل می‌داد.

از زمان جرج اسمیت تا امروز، ضمن کاوش‌هایی که در عراق انجام یافته، پاره‌لوح‌ها و قسمت‌های تازه‌ای از «مجموعهٔ گیلگمش» یا، چنان که اکنون می‌گویند، «حماسهٔ گیلگمش»، به

دست آمده است. برخی از این پاره‌لوح‌ها در دورهٔ باستانی بابلیان یعنی هفده تا هجده قرن پیش از میلاد تدوین شده‌اند. روی چند لوح گلی که در آسیای صغیر به دست آمده و مربوط به نیمهٔ دوم هزاره دوم پیش از میلاد، ترجمه‌هایی از بعضی قسمت‌های منظومه دیده شده است. این ترجمه‌ها به زبان‌های هوری و هیتی، از زبان‌های هندو اروپایی، هستند. از این نکته برمی‌آید که حماسهٔ گیلگمش در سراسر خاور نزدیک هواخواهانی داشته و مورد مطالعه و تقلید و ترجمه قرار می‌گرفته است. امروزه بیش از نیمی از مجموع ۳۵۰۰ سطر منظومه را کشف کرده‌اند. در سال ۱۹۳۰م یکی از متخصصان انگلیسی باستان‌شناسی و علوم انسانی به نام کمبل تامسن، متن تمام اشعار منظومه را به بهترین وجهی انتشار داد. پس از انتشار منظومه دو ترجمهٔ درست و دقیق از آن به عمل آمد: یکی توسط الکساندر هایدل تحت عنوان *حماسه، گیلگمش و موارد شباهت آن با تورات* و دیگری به وسیلهٔ افرایم اسپایزر جزو مجموعهٔ *متن‌های باستانی خاور نزدیک* (که جیمز پریچارد آن را انتشار داده است). شهرت منظومهٔ گیلگمش، چه در ادوار باستانی و چه در عصر حاضر، بی‌دلیل نیست. این افسانه از نظر توجه به انسان و شدت تأثیر بر ادبیات بابلی بی‌مانند است. در اکثر آثار ادبی بابلیان نقش اساسی را خدایان ایفا می‌کنند. خدایان نمایندگان اشیای مجردند نه اشخاص، و در نقش خود از تعقل بیش از قوای عمیق روحی الهام می‌گیرند. حتی در داستان‌هایی که قهرمانان آن‌ها انسان‌های فانی هستند، نقشی که به این افراد واگذار شده، کاملاً ساختگی و فاقد جنبه‌های انسانی است. بیشتر بازیگران نمایشنامه، موجودات بی‌روح و رنگی هستند، که چون عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی حرکات و اعمالشان همواره هدف معین افسانه را دنبال می‌کنند.

در «حماسهٔ گیلگمش» وضع دگرگون می‌شود. در این منظومه نقش عمده بر عهدهٔ یک انسان است و گیلگمش، مانند همهٔ فرزندان آدم، عشق و نفرت می‌ورزد، می‌گرید و می‌خندد، می‌کوشد و درمی‌ماند، امیدوار و نومید می‌شود. البته در حوادث این منظومه خدایان نیز وجود دارند و گیلگمش از نظر زبان اسطوره‌ای آن دوره، تا دوسوم خداست و یک‌سوم بشری فانی. اما به هر حال در همهٔ حوادث افسانه گیلگمش به عنوان یک انسان نمایان می‌شود.

خدایان با فعالیت و اعمال خود راه را برای پیشرفت کارهای قهرمانی افسانه هموار می‌کنند. آنچه به حوادث افسانه اعتبار و اهمیت و تأثیر جاودانی می‌بخشد، همانا رنگ انسانی وقایع آن است.

رویدادها پیرامون نیازها و خصوصیات اخلاقی بشر می‌گردند، از جمله احتیاج به دوستی و همنشینی، غریزه، وفاداری، شهرت‌طلبی، ماجراجویی و کامیابی، ترس مداوم از مرگ، و عشق به زندگی جاویدان. تأثیرهای متقابل این عواطف و انگیزه‌های روحی در انسان تار و پود «حماسهٔ گیلگمش» را تشکیل می‌دهند، حماسه‌ای که از مرزهای زمان و مکان برتر است. از این

رو جای شگفت نیست که این حماسه تا این حد بر ادبیات حماسی کهن اثر عمیق و همه‌جانبه بگذارد و حتی خوانندهٔ امروزی هم از مطالعهٔ حوادث افسانه دچار شور و هیجان گردد.

منظومه با مقدمهٔ کوتاهی در ستایش گیلگمش و شهر وی، ارک، آغاز می‌شود. سپس می‌خوانیم که گیلگمش، پادشاه ارک، قهرمانی است بی‌قرار و بی‌رقیب که به خودکامگی بر مردم شهر ارک فرمان می‌راند، خصوصاً برای ارضای خواهش‌های جنسی خود از هیچ تقاضای ظالمانه و جنایت‌آمیزی دریغ ندارد. مردم ستم‌کشیدهٔ ارک، با درد و اندوه، دست نیاز به درگاه خدایان دراز می‌کنند. خدایان که می‌دانند رفتار ناهنجار گیلگمش بر اثر نداشتن حریف و همسر در میان مردم روی زمین است، به ایزدبانوی مادر، ارورو، فرمان می‌دهند تا برای ستمکاری گیلگمش حدی قائل شود. ارورو از گل انسانی زورمند می‌آفریند به نام انکیدو بری از همهٔ علائق بشری، که همواره با تنی عریان و مویی دراز در میان درندگان به سر می‌برد. انکیدو، که هنوز وحشی و دور از خوی آدمی است، برای رام کردن روح سرکش گیلگمش انتخاب می‌شود. لیکن لازم است قبلاً خود انکیدو خوی و خصال انسانی کسب کند. سهم عمدهٔ این کار به زنی واگذار می‌شود. این زن یکی از روسپیان ارک است که می‌تواند آتش غریزهٔ جنسی انکیدو را فرو نشاند؛ در نتیجه انکیدو قوای طبیعی و وحشی خود را از دست می‌دهد و قوای عقلی و روحی‌اش پرورش می‌یابد. این فعالیت جنسی، انکیدو را سر عقل می‌آورد و از آن پس درندگان او را از خود نمی‌دانند. زن روسپی با حوصله و تدبیر اندک اندک او را با آداب و رسوم تمدن آشنا می‌سازد و شیوهٔ خوردن و آشامیدن و لباس پوشیدن را بدو می‌آموزد.

انکیدو که چنین به طبیعت انسانی خو می‌گیرد آمادهٔ ملاقات با گیلگمش، آن انسان اسیر غرور و خودسری، می‌شود. گیلگمش، که از پیش آمدن انکیدو را در خواب دیده بود، برای نشان دادن موقع بی‌رقیب خود در ارک مجلس بزم شبانه‌ای بر پا می‌کند و انکیدو را بدان جا می‌خواند. اما چون انکیدو از شهوترانی‌های گیلگمش نفرت دارد، او را از رفتن به آن مجلس ناشایست بازمی‌دارد.

دو غول، یکی شهری و نیرنگباز و دیگری بیابانی و ساده‌لوح، با هم گلاویز می‌شوند. در آغاز مبارزه چیرگی با انکیدوست لیکن (به دلیلی که در حماسه ذکر نشده) خشم و التهاب گیلگمش فرو می‌نشیند و دو قهرمان یکدیگر را در آغوش می‌گیرند و می‌بوسند. پس از این منازعهٔ سخت، رشتهٔ دوستی میان دو قهرمان محکم می‌گردد. تا آن‌جا که این دوستی، از جهت یکرنگی و کارهای قهرمانی، زبانزد همگان می‌شود. اما انکیدو در ارک شاد نیست. زندگی سراسر لذت آن، تنش را رنجور می‌کند. گیلگمش، که حال را چنین می‌بیند، او را از نقشهٔ ماجراجویانه‌ای که در سر دارد، آگاه می‌سازد. گیلگمش قصد دارد به سروستان دوردست سفر کند و نگهبان مهیب و زورمند آن را بکشد و درخت سرو را از بن برکند و «ریشهٔ تباهی را از زمین براندازد». انکیدو، که

در زمان توحش خود آزادانه در سروستان گشته بود، گیلگمش را از این سفر برحذر می‌دارد و از خطر این کار با وی سخن می‌گوید.

گیلگمش بر ترس و وحشت انکیدو خنده می‌زند، زیرا او در جست‌وجوی نام جاودان است و عمر دراز بی‌حاصل و دور از کار قهرمانی را نمی‌پسندد. گیلگمش با ریش‌سفیدان و بزرگان ارک رای می‌زند و خدای خورشید، شَمَش را، که نگهبان همهٔ مسافران است، با خود همداستان می‌کند. آنگاه صنعتگران شهر ارک سلاح پرمهابتی برای وی و دوستش انکیدو می‌سازند و هر دو راه سروستان در پیش می‌گیرند.

پس از یک راهنوردی خسته‌کننده، به سروستان زیبایی می‌رسند، هووَوَه را می‌کشند و درخت سرو را از بن می‌برند. ماجرایی در پی ماجرای دیگر پیش می‌آید. در بازگشت به ارک ایشتر، ایزدبانوی عشق و شهوت، دل در گرو عشق گیلگمش خوش‌اندام می‌نهد. ایشتر به گیلگمش وعدهٔ همه‌گونه بخشش می‌دهد، به این شرط که گیلگمش خواست‌ها و هوس‌های او را برآورد. اما گیلگمش دیگر آن شهوتران بی‌بند و بار نیست؛ وی که از دل هوسباز ایشتر آگاه است، بر او ریشخند می‌زند و به خواهش او تن در نمی‌دهد؛ از این رو ایشتر نومید و آزرده می‌کوشد آن، خدای آسمان، را راضی کند که گاو آسمان را بر شهر ارک چیره سازد و گیلگمش و شهرش را نابود کند.

آن در آغاز تقاضای ایشتر را نمی‌پذیرد، ولی ایشتر تهدید می‌کند که مردگان را از جهان زیرین بیرون خواهد آورد. گاو آسمان فرود می‌آید و شهر ارک را زیر و زبر می‌کند و صدها تن از جنگاوران شهر را می‌کشد. انکیدو و گیلگمش متفقاً با گاو آسمان می‌جنگند و، پس از تلاش زیاد، گاو را از پای درمی‌آورند. کارهای قهرمانی دو دوست هر دم افزون می‌شود و شهر ارک در مدح و ستایش ایشان به سرودخوانی می‌پردازد. اما دست بیدادگر سرنوشت زندگی خوش آنان را به طور غم‌انگیزی به آخر می‌رساند. خدایان انکیدو را به خاطر شرکت در قتل هووَوَه و گاو آسمان به مرگ زودهنگام محکوم می‌کنند. پس از دوازده روز بیماری مرگ فرا می‌رسد؛ در حالی که گیلگمش با غم و اندوه بر مرگ دوست می‌نگرد. روح گیلگمش از دو جهت پریشان و افسرده است: مرگ انکیدو و سرنوشت همانندی که در انتظار اوست. دیگر نام و دلاوری‌های گذشته آرامش‌بخش او نیست؛ او خواستار زندگی جاویدان بوده است؛ پس بر آن می‌شود که راز جاودانگی را دریابد.

گیلگمش می‌دانست که در سراسر تاریخ تنها یک تن زندگی جاودان یافت، وی اوتنَپیشتیم پادشاه خردمند و درستکار شهر باستانی شروپک، یکی از پنج شهر پیش از توفان است. (خاک‌هایی که این شهر را پوشانیده بودند به وسیلهٔ هیئت‌های آلمانی و امریکایی کنار زده شدند، و مقادیر زیادی لوحهٔ گلی از نیمهٔ اول هزارهٔ سوم پیش از میلاد به دست آمد.)

گیلگمش تصمیم می‌گیرد هرگونه که هست به اقامتگاه دوردست اوتنپیشتیم برود تا شاید آن قهرمان فناناپذیر راز گرانبهای خود را بر او فاش کند. گیلگمش سر به کوه و بیابان می‌نهد، و به کشورهای دوردست سفر می‌کند و در معرض خطر درندگان قرار مـی‌گیرد. از دریـای اولیـه و آب‌های مرگبار می‌گذرد، سرانجام پادشاه مغرور ارک. خسته و وامانده با موهایی بلند و ژولیده و با تنی شوخگن به پوست جانوران پوشیده، در برابر اوتنپیشتیم می‌ایستد و با شوق جویای راز عمر جاودانه می‌شود.

لکن سخنان اوتنپیشتیم امیدبخش نبود. پادشاه شروپک پس از تأمل، داستان توفان را، که خدایان برای نابودی نوع بشر فرستاده بودند، باز می‌گوید و چنین به سخن ادامه می‌دهد: «اگر خدای حکمت، اَیَه مرا به ساختن کشتی بزرگ راهنمایی نمی‌کرد، من نیز در کـام نـیستی فـرو می‌رفتم. زندگی جاودانی را خدایان به وی دادند، ولی کجاست خدایی که زندگی جاودانه برای گیلگمش بخواهد؟ گیلگمش از سرنوشت خود ناامید مـی‌شود و بـا دست خـالی در انـدیشهٔ بازگشت می‌افتد؛ اما ناگهان پرتو امیدی می‌درخشد، اوتنپیشتیم، به تشویق زنش، از گیاهی نام می‌برد که در اعماق دریاست و انسان را همواره جوان نگاه می‌دارد. گیلگمش تا قعر دریا در آب فرو می‌رود و گیاه را از کف دریا بیرون مـی‌آورد و سـرودخوانـان و شـادی‌کنان رهسـپار ارک می‌شود. ولی خدایـان را ارادهٔ دیگـری است، زیـرا هـنگامی کـه گـیلگمش خـود را در چـاهی می‌شست، ماری گیاه را می‌رباید. گیلگمش خسته و درمانده به سوی ارک روان می‌شود تا بـا ساختن برج و باروی آن، آرامشی بیابد.

همین قدر از مضمون یازده لوحهٔ «حماسهٔ گیلگمش» کافی است. (لوحهٔ دوازدهم، کـه در واقع ربطی به حماسه ندارد، در آخر همین فصل بررسی می‌شود.) دربارهٔ تاریخ سرودن حماسه باید گفت پس از مقایسهٔ بعضی از قسمت‌های افسانه، که در دورهٔ بابلی قدیم سروده شده‌اند، با داستان آشوری، که مدت‌ها بعد نوشته‌اند، معلوم گشت که این منظومه، با وضع فـعلی آن، از دیرباز وجود داشته و به نیمهٔ اول هزارهٔ دوم پیش از میلاد می‌رسد. اما منشأ و اصـل افسـانه چیست؟ با مطالعهٔ سطحی نام‌های به کار رفته در داستان، می‌توان گفت با همهٔ قدمت منظومهٔ بابلی این افسانه دارای ریشه‌ای سومری است. گیلگمش و انکـیدو بـه احـتمال قـوی الفـاظی سومری هستند. نام پدر و مادر گیلگمش لوگل بنده، و نین‌سان، نـیز سـومری است. ایـزدبانو ارورو، که انکیدو را آفرید، ایزدبانوی مادر سومری است که به نام‌های دیگری از قبیل نین‌مخ، نین‌خورسگ، و نین‌تو، نیز نامیده شده است (← فصل سیزدهم). همچنین آن، که گاو آسمان را برای ایشتر انتقامجو آفرید، بابلیان پرستش او را از سومریان به ارث بردند و او را آنو نام نهادند. مرگ انکیدو به فرمان انلیل صورت گرفت، و در داستان توفان، خدایان سومر نقش عمده‌ای بر عهده داشتند.

لیکن برای اثبات دعوی خود (یعنی سومری بودن قسمت‌هایی از منظومه) لازم نیست تنها به استنباط‌های منطقی استناد جوییم، چون ریشه‌های سومری بعضی از حوادث منظومه در دسترس ما هستند. از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۳۵ م ۲۶ لوحه و پاره‌لوح از حماسهٔ گیلگمش به چاپ رسید. این لوح‌ها را کارشناسان نام‌آور خط میخی چون راداو و زیمرن و پوبل و لنگدون و شی‌یرا و دوژنویاک و گد و فیش انتشار دادند. شی‌یرا بتنهایی چهارده لوحه منتشر ساخت. از سال ۱۹۳۵ م باز توانستم شصت لوحهٔ دیگر از این منظومه را در استانبول و فیلادلفیا بجویم و از بیشتر آن‌ها نسخه بردارم.

اکنون متن‌های بسیاری از منظومهٔ «گیلگمش سومری» در اختیار ماست. مقایسه و تحلیل منظومهٔ بابلی و سومری نمودار بهره‌گیری نویسندگان حماسهٔ بابلی از حماسهٔ سومری است. باری، چنان که در نگاه نخستین به خاطر می‌رسد، حکم سومری بودن حماسهٔ بابلی کاری آسان و سرسری نیست، و تا موقعی که پیچیدگی‌های آن باز و روشن نشوند امکان دارد راه خطا برویم. لذا بهتر است مشکلات موجود را در چند سؤال خلاصه کنیم:

۱. آیا همهٔ منظومهٔ گیلگمش از ریشهٔ سومری است؟ یعنی می‌توان انتظار داشت که روزی یک منظومهٔ سومری کشف شود که با همهٔ تفاوت اسلوب نگارش و مضمون، چنان شباهتی به حماسهٔ بابلی داشته باشد که بتوان آن را به عنوان ریشه و منشأ حماسهٔ بابلی پنداشت.

۲. اگر از روی مدارک موجود معلوم گردد که برای همهٔ منظومهٔ بابلی اصل و ریشهٔ سومری نداریم و فقط بعضی از حوادث منظومه شباهت به حوادث منظومهٔ سومری دارند، در آن صورت آیا می‌توانیم این حوادث را با اطمینان از ریشهٔ سومری بدانیم، بی‌آن که دچار لغزشی شده باشیم.

۳. در مورد حوادثی که ریشه‌های سومری آن‌ها در دسترس نیست، آیا باید آن‌ها را از ریشهٔ سامی پنداشت، یا این که می‌توان به دلایلی اصل سومری بودن آن‌ها را پذیرفت.

با توجه به این پرسش‌ها مطالب مربوط به افسانهٔ «گیلگمش سومری» را در منظومهٔ بابلی، از روی اسناد موجود بررسی و تحلیل می‌کنیم.

اسناد مذکور از این قرارند:

۱. گیلگمش و سرزمین زندگان

۲. گیلگمش و گاو آسمان

۳. توفان

۴. مرگ گیلگمش

۵. گیلگمش و آگهٔ کیش

۶. گیلگمش، انکیدو و جهان زیرین

باید به خاطر داشت که متن اکثر این اسناد هنوز ناقص و مبهم است و در نتیجه ترجمهٔ آن‌ها غالباً مشکل و نامطمئن؛ و حتی در جایی هم که متن نوشته کامل باشد. با وجود این نوشته‌های بالا حاوی مطالبی هستند که پاسخ دادن به سؤال‌های یک و دو را ممکن و آسان می‌سازد. سؤال سوم را نمی‌توان به ضرس قاطع جواب داد، ولی ممکن است به نتایج رضایت‌بخشی دربارهٔ آن برسیم.

پیش از پاسخ دادن به پرسش‌ها، لازم است مضمون هر یک از قطعات شش‌گانه را بررسی کنیم:

۱. مضمون قطعهٔ «گیلگمش و سرزمین زندگان» در فصل بیستم خلاصه شد. این حکایت برابر حادثهٔ سروستان در «حماسهٔ گیلگمش» است. ولی هر گاه دو متن را از راه سنجش در کنار هم بگذاریم، می‌بینیم که تنها پایه و استخوان‌بندی دو داستان یکی است. در هر دو داستان، گیلگمش به سروستان سفر می‌کند، و انکیدو همراه اوست و پشتیبانی خدای خورشید را پیشتر به دست می‌آورد و به مقصد می‌رسند، درخت سرو بریده و هووَوَه کشته می‌شود. لیکن از نظر جزئیات و تکیه بر حوادث تفاوت فاحشی دارند. فی‌المثل در منظومهٔ سومری علاوه بر انکیدو پنجاه تن از دلاوران اریدو با وی همسفرند. در حالی که در منظومهٔ سامی، انکیدو تنها همسفر گیلگمش است. در منظومهٔ سومری اشاره‌ای به شورای پیرمردان شهر ارک نشده است، ولی در منظومهٔ سامی این نکته نقش مهمی در داستان دارد.

۲. قصیدهٔ سومری «گیلگمش و گاو آسمان» هنوز انتشار نیافته است و با این که لوحهٔ آن سالم نیست، می‌توان مندرجات آن را بدین‌سان خلاصه کرد (پس از بیست سطر افتادگی از آغاز منظومه)، ایزدبانو اینـنه (به جای ایشتر بابلیان) باگیلگمش سخن می‌گوید و هدایایی راکه به او خواهد داد، توصیف می‌کند. شاید در بیست سطر پاک شده اینـنه به گیلگمش دلباختگی نموده باشد. پس از گفت‌وگوی اینـنه باگیلگمش باز چند سطر محو شده است. شاید گیلگمش در این قسمت از پذیرفتن هدایای اینـنه سر باز می‌زند. پس از آن که متن سند خوانا می‌شود، اینـنه در حضور آن، خدای آسمان، است و از وی می‌خواهد که گاو آسمان را به او بسپارد. آن در وهلهٔ نخست نمی‌پذیرد، اینـنه تهدید می‌کند که موضوع را با سایر خدایان جهان در میان نهد. آن از تهدید اینـنه مرعوب می‌شود و تسلیم نظرش می‌گردد. اینـنه گاو آسمان را به سوی «ارک» گسیل می‌دارد و گاو آسمان ارک را ویران می‌سازد. متن افسانهٔ موجود که با سخنان انکیدو پایان می‌یابد، مجدداً ناخوانا می‌شود. اما خاتمهٔ منظومه، که محتملاً توصیفی از نبرد پیروزمندانهٔ گیلگمش باگاو آسمان باید باشد، به‌تمامی معدوم شده است.

هنگام مقایسه افسانهٔ سومری با حماسهٔ گیلگمش بابلی، می‌بینیم دو داستان از لحاظ موضوع شبیه یکدیگرند. در هر دو منظومه اینـنه (ایشتر) هدایای گرانبها و فریبنده‌ای به گیلگمش

پیشکش می‌کند که وی نمی‌پذیرد. سپس گاو آسمان بی آن که آن خشنود باشد، برای نـابودی شهر ارک روانه می‌گردد. گاو وحشی پس از زیر و زبر کردن شهر کشته می‌شود. لکن جزئیات دو داستان به نحو آشکاری متمایز است. فی‌المثل هدایایی که در دو داستان ذکر شده با هم تفاوت دارد. سخنانی که گیلگمش هنگام رد هدایای اینِنه (ایشتر) بر زبان می‌راند، یکـی نـیست. ایـن سخنان در منظومهٔ بابلیان به ۵۶ سطر می‌رسد و در آن اشارات هوشمندانه‌ای به اساطیر و امثال و حکم بابلی شده است، در صورتی که در منظومهٔ سومری بسیار موجز است. گفت‌وگوی اینِنه (ایشتر) با آن (آنو) در دو افسانه کمتر به یکدیگر شباهت دارد. بی‌گمان خاتمهٔ مفصل و طولانی افسانهٔ سومری که اکنون در دسترس ما نیست، اگر روزی به دست آید، شباهت زیادی با منظومه سامی نخواهد داشت.

۳. منظومهٔ سومری را که «توفان» نام گرفته، در فصل هجدهم تشریح کردیم و کلیه، مطالب مربوط به توفان در همان فصل بیان شد. منظومهٔ مذکور قسمت عمدهٔ لوحهٔ یازدهم را تشکیل می‌دهد. این حقیقت که داستان توفان سومری هیچ‌گونه ربط و پـیوندی بـا افسـانه‌های دیگـر گیلگمش ندارد، کلیدی به دست ما می‌دهد که می‌توانیم به کمک آن طرز اقتباس ادبی را در ادوار گذشته روشن کنیم.

منظومهٔ توفان سومری در واقع بخشی از قطعه‌ای است که برای جاودان ساختن «زییوسودرا» سروده شده است. سخن‌پردازان بابلی، در نوشته‌های خود، از این داستان استادانه سود جسته‌اند؛ یعنی هنگامی که گیلگمش خسته و درمانده به اوتنپیشتیم (زییوسودرای سومری) می‌رسد و راز زندگی جاودانی را از وی جویا می‌شود، شعرای بابلی به جوابی کوتاه و مستقیم اکتفا نمی‌کنند، بلکه از این فرصت برای گنجاندن داستان توفان استفاده می‌کنند. آن‌ها بخش اول افسانهٔ سومری را یکجا حذف کرده‌اند، چون برای موضوع موردنظرشان مناسب نبود.

از تمام افسانه فقط حادثهٔ توفان که به جاودانگی «زییوسودرا» می‌انـجامید، اقـتباس شـده است. ادیبان سامی داستان را از زبان اوتنپیشتیم (زییوسودرای سومری) می‌سرایـند و بـا ایـن شیوه، یعنی به‌کار بردن ضمیر متکلم به جای غایب، اسلوب نگارش سومری را عوض می‌کنند. همچنین جزئیات دو داستان متفاوت‌اند. در داسـتان سـومری زیـیوسودرا مـردی پـرهیزکار و پادشاهی خداترس است؛ ولی اوتنپیشتیم با چنین اوصافی معرفی نشده است. از جهت دیگر در داستان بابلیان، آن‌جا که سخن از ساختن کشتی و شدت توفان رفته، زیاد به جزئیات پرداخته‌اند. در داستان سومری توفان هفت شبانه‌روز ادامه دارد، ولی در داستان بابلیان، توفان شش شب و هفت روز بر پاست؛ و دیگر آن که فرستادن پرندگان برای سنجش درجهٔ پایین رفتن آب منحصر به افسانهٔ سامی است.

۴. اما منظومهٔ مرگ گیلگمش. این قطعه ناقص است، ولی می‌توان مطالب قسمت‌های خوانا

و مفهوم آن را چنین خلاصه کرد: گیلگمش در جست‌وجوی زندگی ابدی است. به او گفته می‌گویند که عمر جاودانه یافتن ناممکن است؛ می‌تواند به سلطنت و جاه و جلال برسد و در نبردها قهرمانی کند، اما از مرگ گریزی نیست. گرچه منظومه ناقص است، ولی از روی قسمت‌های به دست آمده، می‌توان حکم کرد که داستان توفان مربوط به لوحه‌های نهم و دهم و یازدهم منظومهٔ «گیلگمش بابلی» است. در الواح مذکور، درخواست عمر جاودانه به وسیلهٔ گیلگمش، و پاسخ خدایان، که بشر محکوم به مرگ است و نمی‌تواند جاوید بزید، درج شده است. آنچه مایهٔ تعجب است این که مرگ «گیلگمش سومری» در هیچ‌یک از حماسه‌های بابلی تشریح نشده است.

۵. هیچ‌گونه اثری از منظومهٔ سومری «گیلگمش و آگه» در حماسهٔ بابلی نمی‌توان دید (← فصل چهارم). این چکامه از کوتاه‌ترین منظومه‌های سومری است، چون از ۱۱۵ سطر نمی‌گذرد. با وجود این از چند جهت اهمیت فراوان دارد. در حوادث داستان آدمی دست‌اندرکار است و بر خلاف سایر داستان‌های حماسی سومری، حاوی نظرها و انگیزه‌های اسطوره‌ای مربوط به خدایان نیست. دیگر این که این افسانه ارزش تاریخی دارد، چون از جنگ‌هایی میان شهرهای سومر حکایت می‌کند که پیش از این دربارهٔ آن‌ها چیزی نمی‌دانستیم. و سخن آخر آن که از لحاظ تاریخ عقاید سیاسی بسیار نفیس است، زیرا از این افسانه می‌توان دریافت که در سه‌هزار سال پیش از میلاد نهادهای دمکراتیک وجود داشته‌اند. شاید به همین جهت مؤلفان سومری این داستان را نادیده گرفتند و آن را از حماسهٔ بابلی حذف کردند.

داستان سومری از جنبه‌های شگفت و فوق طبیعیِ لازمهٔ افسانه‌های حماسی عاری است.

۶. نظر ما دربارهٔ اقتباس بابلیان از منظومهٔ «گیلگمش، انکیدو و جهان زیرین» در اواخر همین فصل بیان شده است.

مقایسه و تحلیل متن‌های سومری موجود دربارهٔ افسانه‌های گیلگمش همین جا پایان می‌پذیرد. اکنون به پرسش‌هایی که قبلاً مطرح کردیم پاسخ می‌گوییم:

۱. آیا حماسهٔ گیلگمش بابلیان به عنوان یک واحد مستقل، دارای اصل و ریشهٔ سومری است؟ در جواب می‌گوییم خیر، منظومه‌های سومری از لحاظ طول متفاوت‌اند و هر کدام دربارهٔ داستان جداگانه‌ای هستند که همه منفرد و ناپیوسته‌اند. تسلسل و ربط حوادث در حماسهٔ بابلی و تبدیل آن‌ها به یک واحد کامل، از نوآوری و قریحهٔ عالی بابلیان حکایت دارد.

۲. آیا می‌توان ریشهٔ سومری بعضی از حوادث حماسه بابلی را پیدا کرد؟ پاسخ این سؤال مثبت است؛ لااقل چنین کاری تا حدودی عملی است. حادثهٔ جنگل سرو (در لوحه‌های سوم و چهارم حماسه)، حادثهٔ گاو آسمان (در لوح چهارم)، بخش‌هایی از داستان کوشش در راه یافتن عمر جاودانه (در لوحه‌های نهم و دهم و یازدهم)، داستان توفان (در لوحهٔ یازدهم)، همه نظایری

در ادبیات سومر دارند. با این همه نباید گمان کرد که داستان‌های بابلی تکرار مبتذل همان داستان‌های سومری هستند، بلکه تنها طرح و موضوع کلی آن‌هاست که به یکدیگر شباهت دارد.

۳. اما دربارهٔ آن قسمت از افسانه‌های گیلگمش که ریشه و اصل سومری ندارند چه باید گفت؟ آن قسمت شامل این موارد است: مقدمهٔ حماسه و حوادثی که به استواری رشته‌های دوستی و مودت انکیدو و گیلگمش می‌انجامند (لوحه‌های اول و دوم)، درگذشت و به خاک سپردن انکیدو (لوحه‌های هفتم و هشتم).

این موارد از اصل سامی هستند یا سومری؟ پاسخ به این سؤال بیشتر مبتنی بر حدس و گمان است. به هر حال اگر حوادث افسانهٔ گیلگمش بابلیان را تحلیل کنیم، شاید بتوانیم به یاری اسطوره‌ها و حماسه‌های سومری، تا حدی، به نتایجی برسیم.

نخست مقدمهٔ حماسه بابلیان را بررسی می‌کنیم:

در مقدمه چنین گفته شده است: گیلگمش قهرمانی است همه‌فن‌حریف، و دوره‌گردی است همه چیزدان که باروهای شهر ارک را بر پا کرده است. شاعر سپس با بیانی سرشار از احساس به توصیف باورهای شهر می‌پردازد و با عباراتی بلیغ و شیوا خواننده را مخاطب قرار می‌دهد.

گفتار نغز شاعر و سبک دلپذیر او را در هیچ یک از نوشته‌های منظومهٔ گیلگمش نمی‌توان دید. لذا می‌توان نتیجه گرفت که مقدمهٔ حماسه از آثار ادیبان سامی است. اما سلسله‌حوادثی که به دوستی دو قهرمان می‌انجامند و پس از مقدمه می‌آیند و قسمت اعظم مطالب لوحه‌های اول و دوم را تشکیل می‌دهند، شامل این وقایع هستند: خودکامگی و استعداد گیلگمش، آفرینش انکیدو، سقوط انکیدو، خواب‌های گیلگمش، آموزش انکیدو و آشنا ساختن او با اصول تمدن و مبارزهٔ دو قهرمان. این حوادث به دوستی دو قهرمان می‌انجامند.

به احتمال قوی، نویسنده از این دوستی بهره‌برداری کرده و داستان سفر دو قهرمان را به سروستان را نگاشته است. چنین انگیزه‌ای در داستان مشابه سومری (سفر گیلگمش به سروستان) وجود ندارد. و می‌توان ادعا کرد که در هیچ یک از آثار سومری نظیر سلسله‌حوادث موجود در افسانهٔ گیلگمش بابلیان را نمی‌توان یافت. ولی بعید نیست که نمونه‌هایی از این حوادث، جداگانه در نوشته‌های سومری آمده باشند؛ اگر چه بیشتر این نوشته‌ها ربطی به گیلگمش و شخصیت او ندارند.

مضمون‌های اسطوره‌ای مربوط به «آفرینش انکیدو» و «خواب‌های گیلگمش» و مبارزهٔ دو قهرمان، بی‌گمان از منابع سومری اخذ شده‌اند.

اما دربارهٔ «سقوط انکیدو» و آشنا ساختن او با اصول تمدن، باید گفت مقیاس‌هایی در دست نیست که بتوان با کمک آن‌ها این حوادث را ارزیابی کرد و به نتیجهٔ مطمئن رسید. داستان جالب آزمایش جنسی را که موجب خردمندی انسان گشت نیز بدون اظهارنظر دربارهٔ اصل و ریشه آن

مسکوت می‌گذاریم. داستان مرگ انکیدو و به خاک سپردن او هم به ظن قوی، از ابتکارهای بابلیان است.

از آنچه در افسانهٔ «گیلگمش، انکیدو و جهان زیرین» آمده است، چنین برمی‌آید که مرگ انکیدو عادی نبود؛ بلکه وی از طرف کور، شیطان جهان زیرین، به خاطر سرپیچی از آیین‌های آن جهان دستگیر شد. مؤلف حماسهٔ «گیلگمش بابلی»، اگر در داستان، انکیدو را به کام مرگ می‌اندازد، از این روست که بتواند شوق و حرارت گیلگمش را در جست‌وجوی زندگی جاودانی، که اوج منظومه است، به نحو مؤثرتری توصیف کند.

به‌طور اجمال باید گفت بعضی از حوادث متنوع و گوناگون «حماسهٔ گیلگمش» که بیشتر دربارهٔ شخصیت او هستند، از اصل و منبع سومری گرفته شده‌اند. حتی وقایعی از حماسهٔ سومری گیلگمش هم که مشابه ندارند، از سایر اسطوره‌ها و حماسه‌های سومری اقتباس شده‌اند. در هیچ‌یک از این اقتباس‌ها ادیبان بابلی مقلد صرف و بی‌مایه‌ای نبوده‌اند. شعرای بابلی چنان مضمون و شیوهٔ داستان سومری را بر حسب مقتضیات محیط خود دگرگون کرده‌اند که، جز هستهٔ سومری حکایت، چیزی از آن بر جای نمانده است. اما ترکیب داستان حماسه، که مشحون از حوادث قهرمانی و دربارهٔ مرد ماجراجویی است که از مرگ نمی‌هراسد، قطعاً از ساخته‌های بابلیان است، نه سومریان.

بر روی هم می‌توان گفت حماسهٔ گیلگمش را سامیان ابداع کرده‌اند. ولی این حکم (گذشته از اقتباس‌های صریحی که از منابع سومری کرده‌اند) فقط دربارهٔ یازده لوحهٔ اول حماسه صادق است. لوحهٔ دوازدهم (آخرین لوحهٔ منظومه) ترجمهٔ لفظ به لفظ نیمهٔ دوم یک قطعه سومری است به زبان اکدی سامی، که گاهی آشوری یا بابلی نیز خوانده می‌شود. مترجمان بابلی، این قسمت از منظومهٔ سومری را، بی‌توجه به موضوع و مضمون یازده لوحهٔ دیگر، به آخر حماسه افزوده‌اند.

از مدت‌ها پیش دانشمندان پی برده بودند که لوحهٔ دوازدهم ضمیمه‌ای است که بابلیان به یازده لوحهٔ اصلی حماسه افزوده‌اند؛ چون یازده لوحهٔ اول حماسهٔ یک واحد مربوط و کامل را تشکیل می‌دهند. این نظر موقعی مقرون به دلیل گشت که متن سومری افسانهٔ «گیلگمش، انکیدو و جهان زیرین» کشف و ترجمه شد.

برای نخستین بار در سال ۱۹۳۰م یکی از کارکنان سابق موزهٔ بریتانیا به نام س. ج. گد اعلام کرد که در میان الواح سومری خرابه‌های اور، لوحه‌ای یافته است که مضمونش با قسمتی از مندرجات لوحهٔ دوازدهم حماسهٔ گیلگمش بابلیان رابطه و شباهت دارد.

متن کامل افسانهٔ «گیلگمش، انکیدو و جهان زیرین» هنوز به طبع نرسیده است (← بحث مؤلف همین کتاب با عنوان «گیلگمش و درخت هولوپو» که در شمارهٔ هشتم مجلهٔ *تحقیقات*

آشوری مؤسسهٔ شرقی دانشگاه شیکاگو چاپ شده؛ و نیز کتاب *اسطوره‌های سومری*، صص ۳۰ به بعد)، لذا آن را ذیلاً خلاصه می‌کنیم:

منظومه با یک مقدمهٔ ۲۷ سطری آغاز می‌شود؛ موضوع مقدمه هیچ‌گونه ارتباطی با اصل داستان ندارد.

سیزده سطر اول، اساس باورهای سومریان را دربارهٔ آفرینش جهان روشن می‌سازد (← فصل دوازدهم). چهارده سطر دیگر مقدمه، مبارزهٔ انکی و کور را وصف می‌کند (← فصل بیستم). سپس خود داستان چنین آغاز می‌شود:

در روزگاران گذشته درخت هولوپو (شاید بید) در کنار رود فرات روییده بود و از آن آبیاری می‌شد. روزی ناگهان «بادهای جنوبی» بسختی وزیدن گرفتند و آب رود فرات بالا آمد و درخت هولوپو به زیر آب رفت. اینَنه، که در ساحل رود تفرج می‌کرد، درخت را با دست خود برداشت و به شهر ارک برد و در باغ مقدسش کاشت و از آن نگهداری کرد، چون می‌خواست پس از بالیدن درخت از چوبش برای خود تختی بسازد.

سال‌ها سپری شد، درخت بالید، اما اینَنه دریافت که نمی‌تواند آن را ببرد چون در پای درخت ماری لانه کرده بود که هیچ‌گونه ورد و دعا بر او کارگر نبود و بر سر درخت پرندهٔ ایم‌دوگود با بچه‌های خود آشیانه داشت و در میان درخت لیلیث (از اهریمنان ـ م) مسکن گزیده بود. از این رو اینَنه، دوشیزهٔ شاد و خرم، که هرگز غم به دلش راه نمی‌یافت، بتلخی گریست.

پس از دمیدن آفتاب، برادرش اوتو، خدای خورشید، از اتاق خوابش بیرون آمد. اینَنه با چشمانی اشکبار نزد برادر رفت و ماجرای درخت هولوپو را با او در میان گذاشت. گیلگمش که این داستان را می‌شنید، از روی جوانمردی به یاری ایزدبانوی عشق شتافت: سپری پنجاه مینایی (هر مینا نیم کیلوگرم) و تبری هفت سنگی (هر سنگ سی کیلوگرم) در دست گرفت و به جانب آن درخت آمد و مار را کشت. پرندهٔ ایم‌دوگود پس از مشاهدهٔ آنچه بر مار گذشت، با بچه‌هایش به سوی کوهستان پرواز کرد؛ اما لیلیث خانه‌اش را ویران ساخت و روی به ویرانه‌ها نهاد. آنگاه گیلگمش به یاری مردان ارک درخت را برید و به اینَنه تقدیم کرد تا از آن تخت خود را بسازد.

پس از آن اینَنه از قسمت پایین ساقهٔ درخت چیزی ساخت به نام پکو (شاید طبل) و از قسمت بالای آن ابزار دیگری ساخت به نام میکو (شاید چوب طبل‌زنی). دوازده سطر بعدی در شرح کارهای گیلگمش است با پکو و میکو در ارک. با این که متن سند سالم مانده است، درک معنی آن غیرممکن است. شاید وصف یکی از کارهای ناروای گیلگمش باشد که برای مردم ارک بدبختی به بار آورد. پس از آن که متن داستان مفهوم می‌گردد، گفته می‌شود که، بر اثر ناله و زاری دوشیزگان خردسال، پکو و میکو به جهان زیرین فرو افتادند. گیلگمش دست و پای خود را دراز کرد اما نتوانست به آن‌ها دسترسی یابد، آنگاه درکنار دروازهٔ جهان زیرین نشست و به زاری گفت:

«ای پکو و ای میکوی من!
پکوی من در برابر شهوت ناتوان است،
میکوی من در پایکوبی و طرب بی‌رقیب است،
پکوی من که در خانهٔ نجار با من بود،
همسر نجار چون مادرم بود که مرا هستی بخشید،
و دختر وی چون خواهر کهترم بود،
پکوی مرا چه کسی از جهان زیرین می‌آورد،
میکوی مرا چه کسی از چهرهٔ جهان زیرین بیرون می‌آورد؟»

انکیدو، خادم گیلگمش، خواستار می‌شود که به جهان زیرین برود و پکو و میکو را برای گیلگمش باز آرد:

«سرور من! ناله‌ات از چیست؟ بیماری دلت از چیست؟
پکوی تو را هم اکنون از جهان زیرین باز می‌آورم،
میکوی تو را از چهرهٔ جهان زیرین خواهم آورد.»

پس از آن که گیلگمش پیشنهاد جوانمردانهٔ خادمش را شنید، او را از انجام پاره‌ای امور «ممنوع» در جهان زیرین بر حذر کرد:

گیلگمش به انکیدو می‌گوید:
«اگر به جهان زیرین رفتی،
این پند مرا آویزهٔ گوش کن،
اندرزهای مرا به خاطر سپار،
هرگز جامهٔ پاک بر تن مکن،
تا ناظر جهان زیرین با تو از در دشمنی درنیاید،
تنت را با روغن خوشبو از ظرف بور عطرآگین مکن،
تا بوی عطر، آنان را بر تو گرد نیاورد.

«چوب پرتاب را در جهان زیرین پرتاب مکن،
تا مبادا آنان که چوب تو به ایشان می‌خورد، گرد تو آیند،
در دست خود چوب مگیر،

تا ارواح مردگان بر فراز تو بال نگشایند.

«کفش در پای مکن،
در جهان زیرین گریه مکن،
همسر محبوبت را مبوس،
و زنت را که دوست نداری مزن،
و فرزند محبوبت را مبوس
و آن فرزند را که دوست نداری مزن
تا مبادا فریاد کور (جهان زیرین) تو را به چنگ آرد،
فریادی به خاطر آن زن که خفته است، آن زن که خفته است،
به خاطر مادر نین‌اَزو که خفته است،
و تن مقدسش را جامه‌ای نمی‌پوشاند،
و پستان مقدسش را پوشش نمی‌پوشاند.»

شاید منظور از مادر نین‌ازو، ایزدبانو نین‌لیل باشد که طبق افسانهٔ تولد خدای ماه، سین، همراه انلیل به جهان زیرین رفت (← فصل دوازدهم).

انکیدو به اندرزهای سرورش توجه نکرد و دست به کارهایی زد که گیلگمش او را برحذر کرده بود و به همین جهت کور او را دستگیر کرد و وی نتوانست از جهان زیرین بازگردد. گیلگمش به شهر نیپور رفت و در برابر انلیل گریست:

«ای پدر، انلیل! پکوی من در جهان زیرین افتاد،
میکوی من در چهرهٔ جهان زیرین افتاد،
انکیدو را روانه ساختم تا آن‌ها را باز آرد، کور او را دستگیر ساخت.
نمتر (شیطان مرگ) او را دستگیر نکرده است، اساگ (شیطان بیماری) او را دستگیر نکرده است.
کور او را دستگیر ساخته است.
دام نرگال (که مرگ است) که بر کس نمی‌بخشاید، او را دستگیر نکرده است،
کور او را دستگیر ساخته است.
در میدان پیکار، جایگاه دلاوری و مردانگی، نیفتاد،
کور او را دستگیر ساخته است.»

لیکن انلیل گیلگمش را یاری نکرد. گیلگمش به اریدو رفت و به درگاه انکی لابه آغازید. انکی به خدای خورشید، اوتو، فرمان داد تا سوراخی به جهان زیرین گشاید و اجازه دهد جسد انکیدو به این جهان بازگردد. اوتو فرمان انکی را اطاعت کرد، جسد انکیدو در برابر گیلگمش ظاهر شد. سرور و خادم یکدیگر را در آغوش گرفتند و گیلگمش از انکیدو احوال جهان زیرین را پرسید. هفت سؤال اول دربارهٔ حال پدرانی است که یک تا هفت فرزند داشتند. متن بقیهٔ منظومه سالم نیست، اما تا حدودی می‌توان به معنی آن پی برد. گیلگمش می‌پرسد: در جهان زیرین با خدمتگزار کاخ و مادر چند فرزند و شهیدی که در آوردگاه جان سپرده و آن کس که جسدش بی‌پناه مانده و آنان که جسدشان را به خاک نسپرده‌اند، چگونه رفتار می‌شود؟

نیمهٔ دوم منظومه را کاتبان بابلی لفظ به لفظ ترجمه کرده‌اند و به عنوان لوحهٔ دوازدهم به «حماسهٔ گیلگمش» افزوده‌اند. کشف این موضوع برای محققان بسیار ارزنده بود چون با استفاده از متن سومری جمله‌ها و عبارات ناقص متن بابلی تکمیل گردید و در نتیجه مضمون لوحهٔ دوازدهم که با همهٔ کوشش‌های متخصصان خط میخی نامفهوم مانده بود، روشن شد.

گیلگمش تنها قهرمان محبوب سومریان نبود، پیش از این، نام انمرکار و لوگل‌بنده نیز ذکر شد؛ آن دو قهرمان هم مورد توجه سخنوران سومری بودند. چنان که از حماسه‌های سومری برمی‌آید، سومریان دست به ایجاد یک عصر قهرمانی زدند. از اهمیت این عصر قهرمانی در تاریخ بین‌النهرین و سومر باستانی در فصل بیست و دوم سخن خواهیم گفت.

فصل بیست و دوم

حماسه‌سرایی

نخستین عصر قهرمانی انسان

تاریخ‌نویسان اکنون می‌دانند (و این را بسیار مدیون دانشمند انگلیسی، هکتور مونرو چَدویک، هستند) که آنچه اصطلاحاً در تاریخ تمدن به عنوان «ادوار قهرمانی» شناخته شده و هر چند وقت یک بار در نقاط گوناگون جهان به ظهور می‌رسد، صرف خیال‌پردازی سخنوران نیست، و بلکه ایشان بر آن‌اند که این «ادوار قهرمانی» از جمله پدیده‌های واقعی و اساسی زندگی اجتماعی انسان‌اند. سه نمونه از «ادوار قهرمانی» را که معروف‌ترند، به عنوان مثال یادآور می‌شویم. نخست، دورهٔ قهرمانی یونان، که در اواخر هزارهٔ دوم پیش از میلاد در سرزمین یونان آغاز شد؛ دوم، دورهٔ قهرمانی هندوستان که در حدود یک قرن پس از دورهٔ قهرمانی یونان به ظهور رسید و؛ سوم، دورهٔ قهرمانی تیوتونیک، که از قرن چهارم تا قرن ششم میلادی شمال اروپا را در برگرفت.

این ادوار سه‌گانه از نظر ترکیب اجتماعی و سازمان دولتی و معتقدات مذهبی و تجلی و تجسم زیبایی به یکدیگر شباهت داشتند. از این رو می‌توان گفت این ادوار از عوامل مادی و اجتماعی و سیاسی همانندی پدید آمده‌اند.

حماسه‌های سومری این فصل و فصل‌های پیشین، صفحهٔ دیگری بر کتاب ادوار قهرمانی تاریخ تمدن می‌افزایند. عصر قهرمانی سومر ۱۵۰۰ سال پیش از دورهٔ قهرمانی هندواروپایی یونان پا به عرصه وجود نهاد. ولی مشخصات و عناصر فرهنگی آن چندان تفاوتی با سایر ادوار مذکور ندارد.

چدویک، پس از مطالعه و بررسی آثار ادبی ادوار سه‌گانه، اعلام داشت: این سه دوره مراحلی از توحش‌اند که خصایص مشترک دارند. در این ادوار واحد سیاسی شامل کشور کوچکی بود که

پادشاه یا شاهزاده‌ای با قوای نظامی آن را تصرف کرده بود و به دلیری و کاردانی بر آن فرمان می‌راند. قدرت وی ناشی از اطاعت کورکورانهٔ کومیتاتوس یا اطرافیان مسلح او بود که بر فرمانش، هر چند پرگزند و یاوه، گردن می‌نهادند. البته انجمن‌هایی برای مشورت نیز دیده می‌شدند؛ ولی بر پا شدن این گونه انجمن‌ها با نظر و اراده شاه بود و جز اظهار رأی مشورتی و صحه گذاردن بر منویات پادشاه کاری از آن‌ها برنمی‌آمد. غالباً پادشاهان و شاهزادگان ایالت‌ها و کشورهای دور از یکدیگر با هم طرح دوستی و الفت می‌ریختند و طبقهٔ اشراف و دولتی را تشکیل می‌دادند که از نظر اندیشه و مناقع با زیردستان خود فاصلهٔ بسیار داشت.

از لحاظ مذهبی، خدایان به صورت انسان بودند و در سراسر قلمرو حکمرانی آن‌ها را می‌پرستیدند. این خدایان در مناطقی که در اختیار کرده بودند به شکل گروه‌های منظمی می‌زیستند، گرچه هر یک خانهٔ جداگانه و مستقلی برای خود داشت. پرستش ارواحی که بر روی زمین زندگی می‌کنند در این ادوار مرسوم نبود. به نظر اینان ارواح مردگان پس از مرگ به سرزمین دوردستی سفر می‌کنند که مخصوص ارواح همهٔ طبقات و نژادهای مردم زمین است. بعضی از قهرمانان را از نسل خدایان می‌پنداشتند، ولی پرستش این قهرمانان رسم نبود. همهٔ خصایص ادوار سه گانه را در عصر قهرمانی سومر نیز می‌توان دید.

شباهت‌های ادوار قهرمانی شاید از این هم بیشتر باشد، و به ویژه در ادبیات و بیان جنبه‌های زیبایی و هنری، این همانندی بیشتر نمایان است. از جمله آثار برجستهٔ هر چهار دورهٔ قهرمانی، آفرینش داستان‌های قهرمانی منظوم است که در مجالس عمومی خوانده یا سروده می‌شدند. این اشعار نمودار گویایی از اوضاع و احوال دوره‌های مذکورند. هیئت‌های حاکمه در این ادوار تشنهٔ نام و شهرت بودند و به همین جهت شاعران و خوانندگان درباری به مدیحه‌سرایی می‌پرداختند و در اعیاد و جشن‌های درباری مایهٔ خوشدلی و سرگرمی میهمانان می‌شدند. محتملاً سرودن اشعار با چنگ و بربط همراه بود.

هیچ‌یک از حماسه‌های کهن به شکل اصلی خود به دست ما نرسیده‌اند، چون آن‌ها را در زمانی سروده‌اند که هنوز خط اختراع نشده بود و اگر هم شده بود، بی‌گمان خنیاگران بی‌سواد از آن بی‌خبر بودند. حماسه‌های مدون به جا مانده از ادوار قهرمانی یونان و هند و شمال اروپا، در دورهٔ متأخرتری نوشته شده‌اند و در واقع منتخبی از چکامه‌ها و اشعار باستانی‌اند. حماسه‌های سومری، بنابر مدارک موجود، دست‌کم پانصد تا ششصد سال بعد بر روی الواح نوشته شدند. کاهنان و کاتبان پیش از تدوین اشعار تغییراتی در اصل آن‌ها می‌دادند.

اشعار مدون ادوار سه گانه، از نظر شکل و مضمون، به نحو شگفت‌انگیزی شبیه به هم هستند. در همهٔ آثار به دست آمده فرد و کارهای برجستهٔ او مورد توجه شاعرند، و در آن‌ها از سرنوشت دولت و افتخارات ملت سخنی نیست؛ بهتر بگوییم، نقش اساسی را فرد ایفا می‌کند.

تردیدی نیست که پاره‌ای از حوادث داستان‌های حماسی اساسی تاریخی دارند، ولی در این نکته هم تردید نداریم که شاعران از خود مطالبی به داستان افزوده‌اند که از آن جمله‌اند گزافه‌هایی که دربارهٔ قدرت خارق‌العاده قهرمانان داستان ساخته‌اند و خواب‌هایی که آینده را پیش‌بینی کرده و موجودات آسمانی که در جریان حوادث داستان راه یافته‌اند. از نظر سبُک، باید گفت که در اشعار حماسی صفات و القاب بسیاری به کار می‌روند و عبارات غالباً تکرار می‌شوند و برگردان‌ها (ترجیع‌بندها) بسیارند. در توصیف، از شیوهٔ اطناب و پرگویی پیروی کرده‌اند و بخش بزرگی از منظومه اختصاص به سخنرانی‌های قهرمانان دارد.

منظومه‌های حماسی سومریان در همهٔ موارد بالا همانند منظومه‌های یونانی و تیوتونی و هندی هستند. کمتر احتمال می‌رود اشعار حماسی، با اسلوب و شیوهٔ نگارش خاص خود، در دوره‌های مختلف و در کشورهای سومر و یونان و هندوستان و شمال اروپا جداگانه تطور و تکامل یافته باشند، و از آن‌جا که اشعار حماسی سومر از اشعار دیگر کهن‌ترند، می‌توان پنداشت که مبدأ و منشأ حماسه‌سرایی سرزمین سومر بوده است. این را هم باید گفت که موضوع حماسه‌های سومری اختلاف زیادی با موضوع حماسه‌های یونانی و هندی و تیوتونی دارد. منظومه‌های حماسی سومر از داستان‌های جداگانه‌ای با اندازه‌های گوناگون تشکیل شده‌اند. هر یک از این داستان‌ها در وصف حادثهٔ جداگانه‌ای است و نویسندهٔ سومری این حوادث را به هم ربط نداده تا با پیوستگی آن‌ها اثر بزرگ‌تری به وجود آید. این کار نخستین بار به دست بابلیان تحقق یافت که در فصل بیست و یکم نمونهٔ آن را مطالعه کردیم. ادیبان بابلی داستان‌های کوتاه و متنوع سومریان را در افسانه‌های بزرگ‌تری گنجانیدند. افسانهٔ «گیلگمش بابلی» نشان می‌دهد که آنان تا چه حدود در نگاشتن حماسه‌های پیچیده و طولانی توانا بودند. در داستان‌های سومری نه شخصیت قهرمانان داستان تشریح شده و نه سجایای ایشان از نظر روان‌شناسی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. قهرمانان، به شکل کلی و مبهم وصف شده‌اند و نمونه‌های ویژه‌ای با سجایای مخصوص خود نیستند. داستان هم خشک و انعطاف‌ناپذیر، و عاری از حرکت و حالت حماسه‌هایی مانند *ایلیاد* و *ادیسه* هُمر است. فرق جالب دیگر این که زنان فانی هیچ‌گونه نقشی در ادبیات حماسی سومر نداشتند و حال آن که همین زنان در ادبیات حماسی هندواروپایی جایگاه مهمی دارند. از نظر اسلوب نگارش، شاعر سومری با تکرار کلمات و عبارات، آهنگی به ابیات منظومه‌ها می‌بخشید که در خواننده مؤثر می‌افتاد، شاعر سومری اوزان و بحور شعری را که نزد ادبای هندواروپایی معمول بودند به کار نمی‌بست.

حال متوجه مضمون منظومه‌های حماسی سومر می‌شویم. اکنون ما می‌توانیم نُه منظومهٔ حماسی را مشخص کنیم که طول آن‌ها، از یکصد سطر تا ششصد سطر، متفاوت است. دو منظومهٔ آن دربارهٔ انمرکار و دو منظومه دربارهٔ لوگل‌بنده است (در یکی از این دو، انمرکار نیز

نقش بزرگی دارد)؛ و پنج منظومهٔ دیگر دربارهٔ نامی‌ترین قهرمان سومر، گیلگمش، است. نام این قهرمانان را از روی فهرست اسامی پادشاهان سومر نیز می‌توان شناخت. این فهرست را مانند منظومه‌های حماسی بر الواح گلی نگاشته‌اند و تاریخ آن به نیمهٔ اول هزارهٔ دوم پیش از میلاد می‌رسد. شاید این فهرست را در ربع آخر هزارهٔ سوم پیش از میلاد تنظیم کرده باشند. قهرمانان سه‌گانهٔ بالا به ترتیب دومین و سومین و پنجمین پادشاه نخستین خاندان ارک معرفی شده‌اند. این خاندان، به گفته حکمای سومری، پس از سلسلهٔ کیش اول، که بعد از توفان بر سومر حکومت می‌کرد، به سلطنت رسیدند. پیش از این، در فصل‌های سه و چهار و بیست و بیست و یک، بررسی کردیم، از این رو از میان منظومه‌های موجود سه حماسه مانده است که هنوز مورد بحث قرار نگرفته‌اند: یکی دربارهٔ انمرکار و دو حماسهٔ دیگر دربارهٔ لوگل بنده. خلاصهٔ این سه منظومه را در زیر می‌آوریم تا به مضمون همهٔ اشعار حماسی سومری موجود واقف شده باشیم.

دومین داستان انمرکار، مانند افسانه‌ای که در فصل سوم خلاصه شد، دربارهٔ تسلیم فرمانروای ارته به انمرکار است؛ ولی در این داستان مانند افسانهٔ گذشته انمرکار آتش فتنه را روشن نمی‌کند، بلکه فرمانروای ارته او را به مبارزه می‌خواند و سرانجام نیز شکست می‌خورد. در دومین منظومه انمرکار، فرمانروای ارته با نام حقیقی خود اینسو کوشسیرانا خوانده می‌شود، و لذا معلوم نیست وی همان قهرمان منظومهٔ اول انمرکار بوده باشد که از او فقط به عنوان فرمانروای ارته نام برده می‌شد. اما دربارهٔ متن منظومهٔ دوم انمرکار، باید گفت تا سال ۱۹۵۲م فقط یکصد سطر از اول و ۲۵ سطر از آخر منظومه به دست ما رسیده بود. هیئت مشترک باستان‌شناسی ضمن کاوش‌هایی که به سال‌های ۱۹۵۱ ـ ۱۹۵۲ م در نیپور انجام داد، دو لوحه از متن این منظومه را کشف کرد که قسمت‌های ناقص الواح قبلی را تکمیل می‌کرد. خلاصهٔ مضمون لوحه را در زیر می‌آوریم:

در دوره‌ای که اینامی براگا اوتو بر سراسر سومر فرمان می‌راند، در ارته فرمانروایی بود به نام اینسو کوشسیرانا، و او وزیری به نام انسگریا داشت. فرمانروی ارته در پیامی که به دست پیک ویژه‌اش برای انمرکار فرستاد او را به نبرد خواند و از وی خواست که اینته را به سوی ارته گسیل دارد و حاکمیت ارته را به رسمیت شناسد.

انمرکار از این درخواست سخت برآشفت و، در پاسخ تهدید فرمانروای ارته، خود را برگزیده و محبوب خدایان خواند. انمرکار به فرمانروای ارته اطلاع داد که اینته در ارک خواهد ماند و او باید در برابر ارک زانوی عجز بر زمین زند. پس از رسیدن پیام انمرکار به ارته فرمانروای ارته با وزیران خود به شور نشست و از ایشان راهنمایی خواست. ظاهراً وزیران به تسلیم رأی دادند، اما وی از رأی ایشان خشمگین شد. و در این حال یکی از کاهنان ارته از طبقهٔ مشمش، که ظاهراً نامش اورگرنونا است، به کمک اینسو کوشسیرانا برخاست و با لاف و گزاف ادعا کرد (متأسفانه

از متن افسانه نمی‌توان به دقت به شخصیت این لافزن پی برد) که از رودخانهٔ ارک خواهد گذشت و همهٔ زمین‌ها را از شمال تا جنوب و از کرانهٔ دریا تا کوهستان‌های پرسرو به تصرف درخواهد آورد و با غنایم گرانبها باز خواهد گشت. فرمانروای ارته از این سخنان شادمان شد و پنج مینا زر و پنج مینا نقره با ساز و برگ سفر او را بخشید.

پس از آن که کاهن مشمش به ارک درآمد (چگونگی رسیدن وی در منظومه ذکر نشده است) به سوی ستورگاه و آغل مقدس ایزدبانو نیدَبَه رفت و گاوها و بزهای آن را راضی کرد که شیر و کره را در پستان خود حبس کنند. شاید با خواندن ترجمهٔ متن منظومه بهتر به مضمون آن پی ببریم:

وی (مشمش) با گاو مانند انسانی صحبت کرد:
«ای گاو، شیر و کرهٔ تو را که می‌خورد؟»

«نیدبه کرهٔ مرا می‌خورد،
نیدبه شیر مرا می‌خورد،
شیر و پنیر مرا...،
به جایگاه غذاخوری می‌برند، اتاق‌های غذاخوری نیدبه،
کره‌ام را از ستورگاه مقدس خواهم آورد...،
شیرم را از آغل خواهم آورد...،
نیدبه گاو ثابت قدم... بهترین دختران انلیل....»

«ای گاو...، کرهٔ تو از آن تو...،.. شیر تو از آن تو...»

گاو.. کرهٔ خود برای خود...،.. شیر خود برای خود...... (نگه داشت؟)

(همین گفت‌وگو با بز تکرار می‌شود.)

بر اثر خشکیدن شیر و کرهٔ گاو و بز نیدبه، ستورگاه‌ها و آغل‌های ارک رو به ویرانی نهادند. چوپانان گریستند و بی‌یاور ماندند. آن گاه دو چوپان ایزدبانو نیدبه به نام مشگولا و اوردینا، دو فرزند زادهٔ یک مادر، دخالت کردند و شاید با راهنمایی اوتو، خدای خورشید و دستیاری ایزدبانوی مادر، سگ‌برو، بر خنثی کردن نقشهٔ شوم کاهن مشمش توفیق یافتند (این قسمت از منظومه مبهم است):

آن دو (مشگولا و اوردینا) شاهزاده را به رودخانه افکندند،

کاهن مشمش ماهی بزرگ سُهُر را از آب بیرون آورد،
ایزدبانوی مادر، سگ‌برو، پرندهٔ... را از آب بیرون کشید،
پرندهٔ... ماهی سهر را ربود و به کوهستان برد.

بار دگر شاهزاده را به آب افکندند،
کاهن مشمش میشی و بره‌ای از آب بیرون آورد،
ایزدبانوی مادر، سگ‌برو، گرگی از آب بیرون کشید،
گرگ، میش و بره را ربود و به دشت‌های پهناور برد.

شاهزاده را برای سومین بار به رودخانه افکندند،
کاهن مشمش گاو و گوساله‌اش را از آب بیرون آورد،
ایزدبانوی مادر، سگ‌برو، شیری از آب بیرون کشید،
شیر گاو و گوساله را ربود و به نیستان رفت.

شاهزاده را برای چهارمین بار به رودخانه افکندند،
کاهن مشمش گوسفند وحشی از آب بیرون آورد،
ایزدبانوی مادرد، سگ‌برو، پلنگ کوهستان از آب بیرون آورد،
پلنگ کوهستان گوسفند وحشی را ربود و به کوهستان گریخت.

شاهزاده را برای پنجمین بار به رودخانه افکندند،
کاهن مشمش آهو از آب درآورد،
ایزدبانوی مادر، سگ‌برو، جانور گوگ از آب درآورد،
گوگ آهو را ربود و به بیشه‌ها گریخت.

پس از آن که همهٔ توطئه‌های کاهن مشمش نقش بر آب گشت، رویش سیاه و خردش تباه شد. هنگامی که ایزدبانوی مادر، سگ‌برو، حماقت او را به باد مسخره گرفت، کاهن مشمش به لابه درخواست که اجازه دهند به آسودگی به ارته بازگردد و وعده کرد که در ستایش ایزدبانوی مادر نغمه‌سرایی کند. سگ‌برو خواهش او را نپذیرفت و وی را به قتل رساند و لاشه‌اش را در رودخانه انداخت. سرنوشت شوم کاهن مشمش فرمانروای ارته را دچار وحشت کرد و وی با شتاب قاصدی به سوی انمرکار فرستاد و تسلیم شد:

«تو محبوب اینَنه هستی، تنها تو را گزیده است،

به راستی که اینَنه تو را برای آغوش مقدس خود گزید؛
از فرودتر [زمین] تا فرازتر [زمین] را تو فرمانروا هستی و پس از تو من،
از [لحظه‌ای] که در شکم مادر بودی با تو همسنگ نبودم، تو برادر مهتری، هرگز نمی‌توانم خود را با تو برابر دانم،

منظومه با عباراتی که رسم و شیوهٔ همه مناظره‌هاست خاتمه می‌پذیرد (← فصل شانزدهم):

در مبارزهٔ انمرکار و اینسوکوشسیرانا،
پس از (؟) انمرکار بر اینسوکوشسیرانا پیروز شد، حمد و سپاس بر نیدبه.

اکنون حماسه‌هایی را که لوگل‌بنده قهرمان اول آن‌هاست بررسی می‌کنیم. داستان اول را می‌توان «لوگل‌بنده و انمرکار» نامید. این داستان در یک منظومهٔ چهارصد بیتی سروده شده و بیشتر آن سالم و از گزند زمان در امان مانده است. با این که قسمت‌های ناقص و ناخوانا در منظومه اندک‌اند، چندین بخش آن هنوز نامفهوم است. خلاصهٔ مطالب روشن منظومه را پس از کوشش فراوان تهیه کردیم و در واقع ترجمهٔ زیر را باید موقتی شمرد.

لوگل بنده، برخلاف تمایل، خود را در سرزمین دوردستی به نام زابو می‌یابد و آهنگ بازگشت به وطنش، ارک، می‌کند. نخست درصدد کسب دوستی پرندهٔ ایم‌دوگود، تعیین کنندهٔ سرنوشت‌ها، برمی‌آید، چون هرگز کسی از سخن این پرنده سرنتافته است. روزی که ایم‌دوگود از لانه‌اش دور است، لوگل‌بنده به جوجه‌های او نان و عسل و چربی می‌دهد، و چهرهٔ آن‌ها را با رنگ‌های گوناگون می‌آراید و تاج شوگوره بر سرشان می‌نهد. پرنده پس از بازگشت از این نیکی بسیار شادمان می‌شود و می‌گوید: «با نیکوکار، خواه انسان باشد و خواه خدا، پیمان دوستی خواهم بست.»

لوگل‌بنده برای گرفتن پاداش نیکوکاری‌اش خود را معرفی می‌کند. پرنده او را می‌ستاید و از او می‌خواهد سر بلند و گرامی به شهرش بازگردد. بر اثر تقاضای لوگل بنده، ایم‌دوگود سفر خوبی برای وی آرزو می‌کند؛ ضمناً به او چند اندرز می‌دهد و می‌گوید این اندرزها را حتی با نزدیک‌ترین دوستان خود هم در میان مگذار. ایم‌دوگود به سوی آشیانه‌اش پرواز می‌کند و لوگل بنده نزد یاران می‌رود و آنان را از سفر نزدیک خود آگاه می‌سازد. دوستانش او را از این سفر پرخطر باز می‌دارند؛ چون بر سر راه او کوه‌های بلند و دریای مرگ کور (جهان زیرین) قرار دارد. اما لوگل‌بنده در عزم خود همچنان استوار می‌ماند و راه سفر پیش می‌گیرد و ایمن و تندرست به ارک می‌رسد.

در ارک، انمرکار سرور لوگل‌بنده، و فرزند خدای خورشید، گرفتار مصیبت بزرگی است. از سال‌ها پیش قوم سامی مَرتو زیان‌های فراوانی به سرزمین سومر و اکد وارد می‌ساختند و اکنون هم به شهر ارک حمله آورده آن را محاصره کرده‌اند. انمرکار در صدد گرفتن کمک از خواهرش اینَنه است و در جست‌وجوی قاصدی است که بتواند این پیام را به خواهرش برساند. لوگل‌بنده انجام این کار را می‌پذیرد و در این راه از خود دلیری و فداکاری نشان می‌دهد. بر اثر اصرار انمرکار در پنهان ماندن راز، لوگل‌بنده سوگند یاد می‌کند که به تنهایی به این سفر رود و از یاران کسی را با خود نبرد. چون پیغام انمرکار به لوگل‌بنده ابلاغ می‌شود، به سوی دوستان می‌شتابد و آنان را از سفر نزدیک خود با خبر می‌کند. یاران می‌کوشند او را از سفر بازدارند، ولی وی در عزم خود راسخ است. لوگل‌بنده با خود سلاح برمی‌دارد و از هفت کوه سرزمین اشنان می‌گذرد و با شعف و شادی به مقصد خویش می‌رسد.

در ارته ایزدبانو به لوگل‌بنده خوشامد می‌گوید و او را به گرمی پذیره می‌شود. چون اینَنه علت مسافرت وی را از ارک تا ارته می‌پرسد، لوگل‌بنده پیام انمرکار را بی‌کم و کاست بازمی‌گوید و یاری او را می‌خواهد. پاسخ اینَنه که در خاتمهٔ منظومه است، روشن نیست. ظاهراً سخن از رودخانه‌ای می‌رود که ماهی شگفت‌انگیزی دارد و انمرکار باید از این ماهی صید کند، همچنین ظرف‌های ویژه‌ای که باید آن‌ها را پر سازد، و سرانجام می‌گوید کارگران فلزکاری و سنگ‌تراشی را در شهر جای دهید. اما این که داستان چگونه به انجام می‌رسد و خطر قوم مرتو و دربندان شهر ارک چه سان رفع می‌شود، معلوم نیست.

دومین افسانهٔ لوگل‌بنده، که می‌توان آن را «لوگل‌بنده و کوه هوروم» نامید، ظاهراً در اصل چهارصد سطر بوده است. اما چون از آغاز و پایانش ناقص است، اکنون فقط ۳۵۰ سطر آن مورد استفاده قرار گرفته است. نیمی از این ۳۵۰ سطر سالم مانده است. با توجه به این مشکلات، داستان را تا جای ممکن خلاصه می‌کنیم:

در سفری طولانی از ارک تا ارته لوگل‌بنده و یارانش (؟) به کوهی می‌رسند به نام هوروم. در همین ناحیه لوگل‌بنده سخت بیمار می‌شود. یاران گمان می‌کنند که مرگش فرا رسیده است، از این رو مصمم می‌شوند او را در همان حال رها کنند و به سفر ادامه دهند و در بازگشت از ارته مردهٔ او را به ارک ببرند. اما برای برآوردن نیازمندی‌های خود، غذا و آب و سلاح در کنارش می‌گذارند. چون لوگل‌بنده خود را تنها و بیمار و بی‌کس می‌بیند، از اوتو، خدای خورشید، مدد می‌خواهد. خدای خورشید به او غذا و آب زندگانی می‌دهد و لوگل‌بنده شفا می‌یابد.

لوگل‌بنده پس از بهبودی، یکه و تنها در کوهستان سرگردان می‌شود و از شکار جانوران وحشی و خوردن گیاهان بیابانی گذران زندگی می‌کند. روزی در خواب کسی (گویا اوتو) به او فرمان می‌دهد که سلاحش را بردارد و گاو وحشی شکار کند و آن را به پای اوتوی فروزان قربانی

کند. همچنین به او می‌گوید که بزغاله‌ای را سر ببرد، و خونش را در دشت و چربی‌اش را در جوی آب بریزد.

لوگل‌بنده پس از بیداری همان کرد که در خواب به وی فرمان داده شده بود. و گذشته از آن، غذا و شراب قوی برای آن و انلیل و انکی و نین‌خورسگ، چهار سرور گروه خدایان سومری، فراهم ساخت. (قسمت روشن منظومه در این‌جا پایان می‌یابد.) اما سطرهای بعدی منظومه که در حدود یکصد بیت است، در ثنای هفت نور آسمانی است که خدای ماه، ننه، و خدای خورشید، اوتو، و اینه، ایزدبانوی زهره، جهان را بدان‌ها روشن می‌کنند.

برای بررسی ادبیات حماسی سومر و دوره‌ای که این ادبیات پدید می‌آید همین قدر کافی است. اکنون یکی از مسائل تاریخی راکه ده‌ها سال است ذهن باستان‌شناسان و دانشمندان تمدن خاور نزدیک را به خود مشغول داشته و آن را «مسئلهٔ سومر» نامیده‌اند مورد بحث و مطالعه قرار می‌دهیم. این مسئله دربارهٔ آمدن قوم سومری به سرزمین بین‌النهرین است. آیا سومریان نخستین قومی بودند که در جنوب بین‌النهرین سکنا گزیدند یا پیش از آن‌ها اقوام دیگری هم بوده‌اند؟ در ظاهر هیچ‌گونه ارتباطی میان این پرسش و دورهٔ قهرمانی سومر دیده نمی‌شود. ولی در واقع کشف عصر قهرمانی سومریان در حل مسئلهٔ سومر می‌تواند بسیار مؤثر و مفید قرارگیرد. کشف این دوره ما را در کشف کهن‌ترین اعصار تاریخی یاری می‌دهد. شاید این تفسیر، از آنچه در گذشته گفته‌اند و نوشته‌اند، به حقیقت نزدیک‌تر باشد، ولی لازم است قبلاً مسئلهٔ سومر را، که موجب دو دستگی باستان‌شناسان گشته است، شرح دهیم.

بر اثر کاوش‌هایی که در ده‌ها سال گذشته در لایه‌های ماقبل تاریخ چند نقطه به عمل آمد، دانشمندان به استناد مقیاس‌های شایسته‌ای در باستان‌شناسی، کهن‌ترین تمدن بین‌النهرین را به دو دوره منقسم کردند: یکی دورهٔ عُبید، که آثار بازماندهٔ آن را بر روی خاک‌های دست نخورده در دل زمین یافتند، دوم، دورهٔ اوروک، که آثار آن را مستقیماً بر روی لایهٔ عبید کشف کردند. دورهٔ اوروک نیز، به نوبهٔ خود، به دو مرحله تقسیم شده است: مرحله کهن‌تر اوروک و مرحله‌ای که پس از آن می‌آید.

آنچه در اصطلاح «مهرهای استوانه‌ای» نامیده شده، و همچنین نخستین الواح مدون تاریخ که به دست ما رسیده، همه مربوط به مرحلهٔ دوم اوروک هستند. از آن‌جا که لغت الواح بنا بر مدارک موجود، با همهٔ علامت‌های تصویرمانندش، سومری است، از این رو اکثر باستان‌شناسان بر آن‌اند که سومریان در نیمهٔ دوم مرحلهٔ اوروک در جنوب بین‌النهرین ساکن بوده‌اند.

اختلاف‌نظر باستان‌شناسان بیشتر در مرحلهٔ اول اوروک و دورهٔ عبید است. گروهی از باستان‌شناسان پس از تجزیه و تحلیل آثار مادی بازمانده از این دو دورهٔ کهن به این نتیجه رسیدند که با همهٔ فرق‌های ظاهری میان آثار مرحلهٔ اول اوروک و مراحل بعدی، می‌توان آثار

مرحلهٔ اول را نمونه‌های آثار بعدی دانست. و چون آثار مراحل بعدی را همهٔ دانشمندان به عنوان آثار سومری پذیرفته‌اند، لذا آثار مرحلهٔ اول دورهٔ اوروک و پیش از آن را نیز باید جزو آثار سومری پنداشت. با همین استدلال، این گروه از باستان‌شناسان معتقدند نخستین قومی که در سرزمین بین‌النهرین مستقر شد قوم سومری بود. دسته‌ای دیگر از باستان‌شناسان پس از بررسی و تجزیه و تحلیل همان آثار به نتیجهٔ خلاف آن رسیدند. اینان می‌گویند با این که آثار دورهٔ متأخر، که بی‌شک سومری‌اند، از پاره‌ای جهات به آثار دوره‌های پیشین شباهت دارند، با وجود این اختلاف آثار دو دوره به اندازه‌ای است که ثابت می‌کند مردمان آن‌ها از یکدیگر متمایزند. به عبارت دیگر در ادوار پیش از مرحلهٔ دوم اوروک مردمی غیر از سومریان در بین‌النهرین ساکن بودند، یا تمدن دیگری جز تمدن آنان در آن‌جا مستقر بود. پس باید گفت سومریان نخستین قوم ساکن بین‌النهرین نبوده‌اند.

مسئلهٔ سومر، با این دو استدلال متناقض، به صورت معمایی جلوه می‌کند. کشف روزافزون آثار باستان‌شناسی نیز ما را در باز کردن این راز سر به مهر یاری نمی‌دهند، چون هر یک از دو گروه می‌تواند به استناد آثار جدید دلایلی بتراشد و از نظر خود دفاع کند. به نظر می‌رسد برای گشودن این معما نیازمندِ راه‌ها و حقایق تازه‌ای باشیم، حقایقی که از نظر کیفیت با آثار مادی مبهم مورد استناد هر دو گروه، فرق داشته باشند.

این‌جاست که منظومه‌های حماسی سومر و دورهٔ قهرمانی آن اهمیت بسیاری کسب می‌کنند. این منظومه‌ها معیارهای ادبی و تاریخی معتبر و نفیسی در دسترس ما قرار می‌دهند. البته واضح است که این استدلال هم از هر جهت روشن و رسا نیست، چون در هیچ‌یک از این منظومه‌ها اشارهٔ صریحی به تاریخ مهاجرت سومریان به بین‌النهرین نشده است. استدلال ما بر اساس مطالعهٔ نمونه‌های فرهنگی و تاریخی سومر و مقایسهٔ آن‌ها با نمونه‌های ادوار قهرمانی شناخته شدهٔ یونان و تیوتونی، بنا شده است.

خصوصیات دورهٔ قهرمانی یونان و هندوستان از دو عامل اساسی سرچشمه گرفته‌اند (بررسی‌های چدویک در این‌جا اساسی به نظر می‌آیند) که ما عامل دوم آن را به تفصیل شرح خواهیم داد:

۱. ادوار قهرمانی مصادف با کوچ‌های ملی (دوران کوچ ملت‌ها) هستند.

۲. این ملت‌ها، یعنی آخی‌ها و آریاها و تیوتون‌ها دارای زندگی ایل‌نشینی ابتدایی بودند، ولی ضمناً با کشوری متمدن، که در حال احتضار بود، تماس داشتند. شرکت افراد این ملت‌ها به عنوان سربازان مزدور در سپاهیان کشور محتضری که برای ادامهٔ حیات دست و پا می‌زد، سبب می‌شد که پاره‌ای از فنون نظامی و عناصر تمدن را به طور سطحی از همسایگان پیشرفته‌تر خود کسب کنند.

پس از گسیختن رشتهٔ امپراتوری کشور پیشرفته و تأسیس دولت به وسیلهٔ افراد ایل‌نشین و دست یافتن بر ثروت‌های بیکران، نوعی تمدن نوظهور و نیمه‌وحشی بر عرصهٔ ظهور می‌رسید، که آغاز یک دورهٔ قهرمانی می‌شد.

در میان اعصار قهرمانی که سابقهٔ تاریخی آن را بهتر می‌شناسیم، عصر قهرمانی تیوتونی را باید برگزید؛ که با مهاجرت‌های ملی همزمان بود. مردم نسبتاً ابتدایی تیوتون، قرن‌ها پیش از آغاز عصر قهرمانی خود با امپراتوری روم، که از ایشان پیشرفته‌تر بود، تماس داشتند. امپراتوری روم در همان زمان رو به زوال می‌رفت. تیوتون‌ها از راه گروگان‌ها و سربازان اجیر خود در دربار امپراتوری، با فرهنگ و تمدن رومیان آشنا می‌شدند. در سدهٔ پنجم و ششم میلادی آنان نواحی بسیاری از امپراتوری روم را در قبضهٔ تصرف خود در آوردند. شکفتگی عصر قهرمانی آنان نیز در همین زمان است. اگر عوامل پدید آمدن ادوار قهرمانی سومر و یونان و هند و شمال اروپا را یکسان فرض کنیم، و ظاهراً دلیلی هم بر نقض این فرض نیست، در آن صورت می‌توان از روی قیاس گفت که دورهٔ قهرمانی سومر نیز با کوچ‌های ملی همراه بوده است. به نظر ما اشغال جنوب بین‌النهرین توسط سومریان، که موجب ظهور دورهٔ قهرمانی آنان شد، در مرحلهٔ نهایی یک جریان تاریخی چند صد ساله صورت گرفته است. پیش از یورش سومریان، جنوب بین‌النهرین قلمرو دولت بسیار پیشرفته‌تری بوده است. سومریان در اطراف همین کشور سکونت داشته‌اند. قوم ابتدایی و ایل‌نشین سومر، در اثر آمیزش با مردم آن کشور متمدن و داشتن سربازان مزدور در سپاه آن، پاره‌ای از فنون نظامی و عناصر فرهنگی کشور مذکور را آموخته‌اند و رفته‌رفته بر قلمرو و ثروت بیکران دست یافته‌اند و دورهٔ قهرمانی آنان آغاز شده است.

بنابر استدلال بالا، پیدایش دورهٔ قهرمانی سومر، نشان‌دهندهٔ آن است که سومریان نخستین قومی نبودند که قدم به سرزمین جنوب بین‌النهرین گذاردند؛ یقیناً پیش از ایشان قوم متمدن دیگری با قلمرو وسیع‌تری در آن سامان ساکن بوده‌اند.

تمدن سومریان نقش برجسته‌ای در زندگی مردم خاور نزدیک باستانی داشت و آثار آن نیز تا مدتی پس از انقراض کشور سومر به جا ماند. اما این تمدن محصول پنج شش قرن فعالیت مداوم است که پس از عصر قهرمانی ابتدایی سومر آغاز شد و بی‌شک نبوغ آفرینندهٔ سومریان در بهره‌برداری از میراث مادی و روحی تمدن ساکنان پیشین جنوب بین‌النهرین، اثری بسزا در پیشرفت آن داشته است. با بینش جدیدی که از تطور و تکامل مدنیت در جنوب عراق کسب کردیم، می‌توانیم خطوط برجسته و اصلی تاریخ جنوب بین‌النهرین را بکشیم. این «تجدیدنظر» جنبهٔ فرضی دارد و بیشتر برای سنجش است. لیکن ممکن است برای تفسیر اطلاعات و اسناد تاریخی‌ای که در جنوب عراق کشف شده و می‌شود، مفید و مؤثر باشد. تاریخ جنوب بین‌النهرین را، از آغاز تا عهد پادشاه بزرگ اکدی، سارگن، که به سلطهٔ سیاسی سومریان پایان داد،

می‌توان به دو دورهٔ اصلی تقسیم کرد: دورهٔ پیش از سومریان (که می‌توان آن را دورهٔ سامی ـ ایرانی نامید)، و دورهٔ سومریان. دورهٔ پیش از سومریان با زراعت در روستاها آغاز شد. نظر رایج کنونی این است که تمدن مزبور را مهاجرانی از جنوب غربی ایران همراه خود به جنوب بین‌النهرین آوردند. از خصوصیات این مهاجران استفاده از ظروف سفالی رنگی بود. کمی پس از استقرار مهاجران ایرانی، سامیان اندک اندک، گاه به عنوان مهاجران صلحجو و گاه به صورت فاتحان جنگجو، در جنوب عراق رخنه کردند. بر اثر آمیزش این دو نژاد ــ ایرانیان از مشرق و سامیان از مغرب ــ نخستین کشور متمدن جهان در جنوب عراق به وجود آمد. این کشور ــ مانند کشور سومر که بعدها تأسیس گشت ــ از دولت شهرهای کوچکی تشکیل می‌شد که برای کسب برتری همواره با هم در نبرد بودند. اما بی‌شک گهگاه وحدت و ثبات سیاسی سراسر سرزمین جنوبی بین‌النهرین، هر چند برای مدت کوتاهی، تحقق یافته است. در چنین احوالی دولت متحد جنوب بین‌النهرین، که اکثریت آن سامی بود بر کشورهای مجاور می‌تاخت و بر دامنهٔ نفوذ و قلمرو کشور خود می‌افزود. بر اثر این تاخت و تاز نخستین امپراتوری خاور نزدیک، و محتملاً نخستین امپراتوری جهان، در جنوب بین‌النهرین برپا شد.

بدون تردید قسمتی از سرزمین‌هایی که این امپراتوری ــ چه از لحاظ سیاسی و چه از لحاظ فرهنگی ــ در آن نفوذ کرد، نواحی غربی فلات ایران بود و از جمله منطقه‌ای که بعدها کشور ایلام نام گرفت. نخستین برخورد سومریان با امپراتوری بین‌النهرین، در گیرودار این کشمکش‌های سیاسی و نظامی صورت گرفت. سومریان بدوی، یا شاید چادرنشین، از آن سوی قفقاز و دریای خزر به سمت نواحی غربی ایران سرازیر شدند و آن را تحت فشار قرار دادند. دفاع از این نواحی کمال ضرورت را داشت، چه، این ناحیه سپر امپراتوری بین‌النهرین در برابر مهاجمان وحشی بود.

شک نیست که در نخستین تصادم، مهاجمان یارای ایستادگی در برابر لشکریان آزمودهٔ امپراتوری بین‌النهرین را نداشتند، ولی سرانجام سومریان ابتدایی و حادثه‌جو دشمنان متمدن و شهرنشین خود را از پای درآوردند. باگذشت زمان، جنگجویان سومری، که به صورت گروگان و اسیر در سپاه امپراتوری خدمت می‌کردند، فنون جنگ را از اسیرکنندگان خود فراگرفتند، و بر اثر ضعف امپراتوری بین‌النهرین، سومریان کشور «حائل» غرب ایران را تصرف کردند، به جنوب بین‌النهرین حمله آوردند و بر آن چیره شدند.

خلاصه آن که دورهٔ پیش از سومریان به صورت تمدن «کشاورزی روستایی»، که ایرانیان از مشرق آورده بودند، آغاز شد. و در مرحلهٔ دوم این دوره سامیان به عنوان مهاجر و فاتح، در دستگاه امپراتوری رخنه کردند با ظهور تمدنی که اکثریتش سامی بود، این دوره به اوج خود رسید، که سرانجام به دست سومریان سرنگون شد.

اکنون از دورهٔ پیش از سومر یا دورهٔ ایرانی ـ سامی، که قدیم‌ترین ادوار تاریخی بین‌النهرین است، به دورهٔ سومریان می‌رسیم. این دوره از سه مرحلهٔ فرهنگی تشکیل می‌شد: اول، مرحله پیش از اختراع خط؛ دوم، مرحلهٔ پیدایش خط؛ و سوم، مرحلهٔ خط باستانی. در نخستین مرحله، اجتماع سومر بر اثر انهدام مدنیت قوم پیشرفتهٔ ایرانی ـ سامی به دست مهاجمان وحشی، حالتی از رکود و انحطاط داشت. در خلال این مرحله، که چند قرن طول کشید، دورهٔ قهرمانی سومر رشد کرد. سرداران وحشی و ناآرام سومری، که به چپاول خوی گرفته بودند، زمام امور شهرهای غارت شده و روستاهای سوختهٔ امپراتوری پیشین را در دست داشتند. فاتحان سومری، خود در وطن جدید ایمن نبودند، چون اندکی پس از استقرار در آن سرزمین، گروه‌های دیگری از مردم صحرانشین، از صحرای غربی به جنوب عراق روی آوردند. منابع سومری، این قبایل سامی را مرتو ــ مردمی که غلات را نمی‌شناسند ــ می‌نامند. حتی در عهد انمرکار و لوگل‌بنده هم، که اوج عصر قهرمانی سومر است، جنگ میان صحرانشینان و سومریان که تازه به شهرنشینی خوی گرفته بودند، ادامه داشت. در چنین اوضاع و احوالی، که مصادف با آغاز حیات سومریان در بین‌النهرین بود، زمینه برای پیشرفت اقتصادی و فنی و ابداع آثار هنری و معماری مناسب نبود. تنها پیشرفتی که در این دوران نصیب سومریان گشت در فن حماسه‌سرایی بود. شعرای درباری و خنیاگران در مدح دلاوری‌های پادشاهان سومری داد سخن می‌دادند.

در دومین مرحله از تاریخ سومر، سومریان در سرزمین جدید کاملاً مستقر شده بودند. ظاهراً در همین مرحله از تمدن سومر است که کلمهٔ «سومر» بر سرزمین جنوبی بین‌النهرین اطلاق شد. عناصر پا بر جای طبقهٔ حاکم ــ به ویژه درباریان و کارکنان معابد و کاتبان ــ در همین مرحله پدید آمدند. بیداری و حس میهن‌دوستی مردم تقویت شد و احتیاج به نظم و قانون را همه احساس کردند. بر اثر آمیزش ثمربخش فرهنگی و نژادی سومریان با مردم مغلوب اما پیشرفتهٔ آن سرزمین، سومریان به آفرینش آثاری پرداختند که برای سومر و آسیای غربی اهمیت فراوان داشت.

فن معماری پیشرفت شایانی کرد. محتملاً اختراع خط نیز در همین مرحله صورت گرفت. این اختراع سبب شد که خاور نزدیک با همهٔ اختلافات نژادی، دارای وحدت فرهنگی گردد. شیوهٔ نوشتن سومری با علامت‌های «مصطلح» آن، رفته‌رفته از طرف کلیهٔ ملل متمدن آسیای غربی به عاریت گرفته شد، و در نتیجه فرا گرفتن زبان و ادبیات سومری جزو مواد اساسی آموزش خواستاران دانش درآمد. این گروه با همهٔ کمی تعداد، در اجتماع‌های باستانی خاور نزدیک وجهه و نفوذ بسیار داشتند.

پیروزی‌های درخشان سومریان در زمینه‌های فکری و معنوی، سطح شناخت مردم خاور نزدیک را در آن دوران به طرز بی‌سابقه‌ای بالا برد (باید به خاطر داشت که موفقیت‌های بزرگ

سومریان ثمرهٔ فعالیت و کوشش دست کم سه گروه نژادی بود: ایرانیان باستان، سامیان، سومریان).

در سومین مرحلهٔ تاریخ تمدن سومر، یا مرحلهٔ خط باستانی، موفقیت‌های معنوی و مادی مرحلهٔ دوم، که بیشتر جنبهٔ ابداع داشت افزون شدند؛ به ویژه در زمینهٔ خط میخی، که قبلاً تصویری[1] و اندیشه نگار[2] بود و با گذشت زمان تبدیل به قراردادی و صوتی شد. خط میخی در پایان مرحلهٔ سوم به درجه‌ای از دقت رسید که به کار ثبت و ضبط حوادث تاریخی آمد.

شاید در خلال مرحلهٔ سوم یا اواخر مرحلهٔ دوم از تاریخ سومر بود که چند سلسلهٔ مقتدر به سلطنت رسیدند. با آن که دولت شهرهای سومری برای احراز برتری خود بر سراسر منطقه، همواره با هم در کشمکش و ستیز بودند، برخی از پادشاهان توانستند ــ هر چند برای مدتی کوتاه ـ قلمرو کشور را در سمت جنوب گسترش دهند و دومین امپراتوری خاور نزدیک را پدید آورند. این امپراتوری کاملاً رنگ سومری داشت. امپراتوری دوم نیز رفته‌رفته به سستی و ناتوانی می‌گرایید تا آن‌جا که بر اثر نفوذ روزافزون اکدیان سامی، در عهد سارگن، سلطهٔ سومریان از میان رفت و دورهٔ اکدی ـ سومری جایگزین دورهٔ سومری گشت.

در خاتمه شاید بی‌فایده نباشد که تاریخ ادوار جنوب بین‌النهرین راکه تشریح شد، معین کنیم؛ خصوصاً که در میان باستان‌شناسان گرایش و تمایلی برای تعیین تاریخ‌های بالا دیده می‌شود (یکی از نقاط ضعف باستان‌شناسی که قابل درک نیست).

کار خویش را با عهد سلطنت حمورابی، کلید تاریخ بین‌النهرین، شروع می‌کنیم. تا مدتی پیش، آغاز سلطنت وی را سدهٔ بیستم پیش از میلاد می‌پنداشتند. ولی اکنون معلوم گشته است که این تاریخ با عهد سلطنت حمورابی فاصله زیاد دارد و سال ۱۷۵۰ ق‌م به حقیقت نزدیک‌تر است. حتی ممکن است در این تاریخ هم چهل پنجاه سال اشتباه شده باشد. فاصلهٔ زمانی سلطنت حمورابی تا سلطنت سارگن اکدی هم، که به نوبهٔ خود کلید دیگر تاریخ بین‌النهرین است، شاید پنج و نیم قرن باشد. پیشتر گمان می‌رفت که این فاصله هفت قرن است. با این حساب، سارگن در سال ۲۳۰۰ ق‌م به سلطنت رسید. اگر از روی تکامل خط میخی قضاوت کنیم، مرحلهٔ سوم تاریخ سومر، یعنی مرحلهٔ خط باستانی، چهار قرن طول کشیده است، و در این صورت، ابتدای این دوره تا سال ۲۷۰۰ ق‌م عقب می‌رود. اما مرحلهٔ دوم، که آن را مرحلهٔ پیدایش خط خواندیم، نباید متجاوز از دویست سال باشد. مفهوم دیگر این عبارت آن است که دورهٔ قهرمانی سومر در سدهٔ اول هزارهٔ سوم پیش از میلاد ظاهر شده است. می‌توان پنداشت که سومریان بدوی در ربع آخر هزارهٔ چهارم پیش از میلاد، وارد جنوب بین‌النهرین شدند و اگر دورهٔ

---

1. Pictographic 2. Ideographic

تمدن ایرانی ـ سامی را پنج تا شش قرن فرض کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که در ربع اول هزارهٔ چهارم پیش از میلاد، نخستین ساکنان جنوب بین‌النهرین بدان جا قدم نهادند.

در آثار سومری، برخلاف قصه و داستان و سرودهای مذهبی، کمتر به اشعار تغزلی، که دربارهٔ عشق سروده باشند، برمی‌خوریم. از میان هزاران لوحهٔ گلی تاکنون دو غزل به دست آمده است. این دو غزل، چنان که پس از خواندن ترجمهٔ آن‌ها در فصل بیست و سوم خواهیم دید، غزل‌هایی به مفهوم امروزی نیستند. گویا هر دو قطعه اشعاری عاشقانه بوده‌اند که یکی از عروسان درباری برای همسر خود سروده است. این دو غزل «غزل غزل‌های سلیمان» *تورات* را به خاطر می‌آورند.

فصل بیست و سوم

عروسی شاهانه

نخستین نغمهٔ عاشقانه

در اواخر سال ۱۹۵۱م که از طرف مؤسسهٔ فولبرایت، در موزهٔ شرق باستانی استانبول مأمور مطالعه بودم، لوحه‌ای دیدم که به شمارهٔ ۲۴۶۱ ثبت شده بود. هفته‌ها کار من در موزه این بود که قفسه‌های پر از الواح را یکی پس از دیگری بررسی کنم و آن‌ها را، بر حسب موضوع، از یکدیگر جدا سازم. این الواح ادبی تا آن زمان استنساخ نشده و انتشار نیافته بودند. چون استنساخ همهٔ الواح طی یک‌سال ممکن نبود، ناچار به انتخاب و جداکردن الواح مهم‌تر پرداختم. لوحهٔ کوچک شمارهٔ ۲۴۶۱ نیز، با چندین لوحه و پاره‌لوح دیگر، در یکی از قفسه‌ها قرار داشت. به نخستین نگاه دریافتم که لوحه کاملاً سالم مانده است و همین موضوع توجه مرا به خود جلب کرد. با مطالعهٔ اولیه معلومم شد که آنچه می‌خوانم شعری در وصف عشق و جمال و نوعروسی شادمان و پادشاهی به نام شوسین است. (این پادشاه در حدود چهار هزار سال پیش بر سرزمین سومر فرمان می‌راند.) پس از آن که قطعه را چندین بار خواندم، بر من مسلم گردید که مضمون آن را درست فهمیده‌ام و این کهن‌ترین ترانهٔ عشق و دلباختگی است که به دست انسان نوشته شده است. و نیز متوجه شدم که این قطعه در شمار اشعار عاشقانه‌ای نیست که به خاطر زن و مردی معمولی ساخته شده باشند، بلکه دربارهٔ پادشاه و عروس برگزیدهٔ اوست؛ و بی‌شک برای این سروده شده که هنگام برگزاری آیین مذهبی «ازدواج مقدس» خوانده شود.

طبق باورهای سومریان پادشاه وقت، هر ساله می‌بایست با یکی از کاهنه‌هایی که خود را وقف اینَنه، ایزدبانوی عشق و باروری، کرده بودند، ازدواج کند تا از باروری خاک و زاد و ولد زنان کاسته نشود. جشن‌های این روز فرخنده، سال‌به‌سال پرشکوه‌تر، و در نخستین روز سال نو بر پا می‌شدند. مردم با سرور و شادمانی در میهمانی‌ها شرکت می‌کردند و به رقص و آواز

می‌پرداختند. سرودی که بر این لوحهٔ کوچک نوشته شده است، به احتمال قوی، در یکی از این آیین‌های آغاز سال، به وسیلهٔ عروس برگزیدهٔ شاه شوسین، خوانده می‌شد.

این سرود را خانم معزز سیگ، یکی از متصدیان الواح موزهٔ استانبول، استنساخ کرد. سپس من به کمک خانم سیگ ترجمهٔ انگلیسی و متن سومری را با حروف لاتینی، همراه با تفسیر و حواشی آماده کردم و در مجلهٔ *انجمن تاریخ ترکیه* (ج ۱۶، ص ۳۴۵) به چاپ رساندم. اینک متن سرود:

ای داماد، محبوب دل من،
زیبایی تو بی‌مانند است و تو در نزد من شیرین‌تر از انگبینی،
ای شیر، محبوب دل من،
زیبایی بی‌مانندت چون عسل شیرین است.

تو مرا گرفتار کرده‌ای، بگذار لرزان در برابرت بایستم،
ای داماد، تو مرا به حجله خواهی برد،
دل در گرو تو دارم، بگذار لرزان در برابرت بایستم،
ای شیری که مرا به حجلهٔ عروسی خواهی برد.

ای داماد، بگذار تو را نوازش کنم،
نوازش گرانبهای من از عسل گواراتر است،
در حجلهٔ عروسی که پر از عسل است،
بگذار از زیبایی خیره‌کننده‌ات بهره‌مند گردم،
ای شیر، بگذار نوازشت کنم،
نوازش دلپذیر من از عسل گواراتر است.

ای داماد! تو کام خود را از من گرفته‌ای،
به مادرم بگو تا تو را عطر ببخشاید،
و پدرم هدایای بسیار تو را ارزانی دارد.

روح تو، من می‌دانم کجا روح تو را شاد سازم،
ای داماد، تا سحر در خانهٔ ما بخواب،
دل تو، من می‌دانم کجا دل تو را شاد کنم،
ای شیر، تا سحر در خانهٔ ما بخواب.

ای که مرا دوست داری،
مرا بنواز!
ای سرور من، ای خدای نگهبان من!
ای شوسین، که شادی دل انلیل از توست
مرا بنواز!

جایگاه تو زیبا و چون عسل است، از آن دست برندار،
چون جامهٔ گیشبان بر آن دست بنه،
دست خود را چون جامهٔ گیشبان‌سیکین بر آن بگذار.

این سرود بالبال این‌نه است.

تنها سرود دیگر عاشقانهٔ سومریان بر روی یکی از الواح استانبول منقوش بود. ادوارد شی‌یرا متن آن را در سال ۱۹۲۴م چاپ کرد، ولی تا سال ۱۹۴۷م ترجمه نشده بود. در این سال آدام فالکنشتاین دربارهٔ آن تحقیق مفصل و پر ارجی کرد و آن را در مجلهٔ آلمانی *جهان شرق* (صص ۴۵ ــ ۵۰) انتشار داد. در این سرود نیز کاهنه‌ای ناشناس و نذری، سخنانی عاشقانه به پادشاه می‌گوید، لیکن ترکیب و لغات آن روشن نیست و در چند قسمت معنای آن مبهم مانده است. ظاهراً منظومه از شش قطعه تشکیل شده است: دو قطعهٔ چهار سطری، یک قطعهٔ شش سطری، دو قطعهٔ چهار سطری، و یک قطعهٔ شش سطری. قطعه‌ها از لحاظ معنا ارتباطی با هم ندارند. قطعهٔ اول به ولادت شوسین می‌پردازد، حال آن که قطعهٔ دوم در مدح و ستایش شوسین و مادرش، ابی‌سیمتی، و همسرش کوبَتوم است. در قطعهٔ سوم که بلندتر است، زن سخنور، صله‌های گرانبهای شاه را که به خاطر اشعارش به او داده شده، می‌شمارد. اما سه قطعهٔ آخر: قطعهٔ اول و سوم در ستایش پادشاه است و در قطعهٔ دوم سراینده به وصف زیبایی خود می‌پردازد. اینک ترجمهٔ اشعار:

وی او را که پاکیزه است زاد، وی او را که پاکیزه است زاد،
ملکه او را که پاکیزه است زاد،
ابی‌سیمتی او را که پاکیزه است زاد،
ملکه او را که پاکیزه است زاد.

ملکهٔ من که دست و پایش زیباست،

ملکهٔ من که سر.... ملکهٔ من کوبتوم،
سرور من که موهایش.... سرورم شوسین،
سرور من که گفتارش.... فرزندم از شولگی!

چون بر زبان راندم، چون بر زبان راندم، سرورم مرا صله بخشید،
چون سرود الاری خواندم، سرورم مرا صله بخشید،
گردن‌بندی از طلا و انگشتری از لاجورد مرا عنایت کرد،
انگشتری طلا و انگشتری نقره مرا هدیه داد،
ای سرور من! هدایای تو پر است از....، رویت را به من بگردان،
شوسین! هدایای تو پر است از....، چهره‌ات را به من بنما.

... سرور... سرور...،
... چون سلاحی....،
شهر چون اژدها دست‌هایش را بالا می‌برد، سرور من شوسین،
و چون شیربچه‌ای در برابر تو به خاک نشسته، ای فرزند شولگی.

شوسین من که مرا دوست می‌داشتی،
ای شوسین من که مرا دوست می‌داشتی و می‌نواختی،
شوسین من که مرا دوست می‌داشتی،
ای شوسین، محبوب من و محبوب انلیل،
پادشاه من، خداوند سرزمین خود!

این سرودی است از بَئو[1].

چکامه‌ها و مقالات سومری که در این کتاب تحلیل شده، نمودار قسمت کوچکی از ادبیات کشف شده سومری بود. اما هنوز الواح بی‌شماری از آن در دل خاک مدفون است. در نیمهٔ اول هزارهٔ دوم پیش از میلاد تعداد فراوانی از نوشته‌های ادبی سومر در مدارس سومری رایج بود. این آثار را بر روی الواح و استوانه‌ها و منشورهای گلی بزرگ و کوچک می‌نوشتند، و در مواقعی که موردنیاز نبودند، آن‌ها را در انبار می‌چیدند. می‌توان تصور کرد که جمعی از آموزگاران مدارس درصدد تدوین فهرستی از الواح ادبی کتابخانهٔ مدرسه برآمده باشند. آموزگاران هنگام احتیاج، به

۱. ایزدبانوی فراوانی و کشاورزی ـ م.

فهرست مزبور مراجعه می‌کرده‌اند. در سال ۱۹۴۲م دو فهرست کتب در موزهٔ لوور و در موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا به دست آمد که در نوع خود نخستین فهرست کتاب‌های جـهان‌انـد. فـصل بیست و چهارم کتاب دربارهٔ این دو فهرست خواهد بود.

فصل بیست و چهارم

فهرست‌های کتاب

نخستین فهرست کتابخانه

در موزهٔ پنسیلوانیا لوحه‌ای است تحت شمارهٔ 66 - 15 - 29. روی این لوحه یکی از فهرست‌های کتب باستانی سومر را نوشته‌اند. لوحهٔ سالم و کوچکی است به اندازهٔ ۷×۴ سانتیمتر. کاتب باستانی دو طرف آن را به دو ستون تقسیم کرده و با استفاده از خطی بسیار ریز توانسته است عنوان ۶۲ اثر ادبی را بر آن نقش کند. نویسنده چهل عنوان اول را در چهار گروه جدا از یکدیگر ثبت کرده و میان عنوان‌های شماره ۱۰، ۱۱، ۲۰ و ۲۱، ۳۰ و ۳۱، ۴۰ و ۴۱ خط فاصلی کشیده است.

وی ۲۲ عنوان باقیمانده را نیز به دو دسته تقسیم کرده است: یک دستهٔ نُه‌تایی و یک دستهٔ سیزده‌تایی. بیست و چهار اثر از این فهرست، به طور کامل یا ناقص، به دست ما رسیده‌اند. ممکن است آثار دیگری از این فهرست را هم کشف کنیم. ولی از آن‌جا که عناوین کتاب‌های سومری را با ثبت نخستین عبارت کتاب نمایش می‌داده‌اند، لذا چکامه‌ها و مقالاتی را که سطر اولشان از الواح پاک شده، نخواهیم شناخت. واقف شدن بر مضمون لوحهٔ کوچک موزهٔ پنسیلوانیا، و شناختن «فهرست کتاب‌ها» آسان صورت نگرفت. هنگامی که لوحه را برای مطالعه به میز تحریر بردم، از مندرجات آن اطلاعی نداشتم و گمان می‌کردم بر یکی دیگر از منظومه‌های سومری دست یافته‌ام. با این پندار که مطالب لوحه به هم پیوسته است، به ترجمهٔ آن دست زدم؛ اما پس از مشاهدهٔ ابیات کوتاه آن دچار حیرت شدم؛ خصوصاً که مطالب آن را به چهار قسمت مساوی تقسیم کرده بودند.

مطالعهٔ مداوم آثار سومری و آشنایی با متن افسانه‌ها و مقاله‌های بازمانده، به من امکان داد تا به مضمون واقعی لوحهٔ «فهرست کتابها» پی ببرم. همچنان که عبارات ناپیوستهٔ لوحه را

پی در پی می‌خواندم، از شباهت آن‌ها با سطرهای اول منظومه‌ها و مقاله‌های سومری به شگفت می‌افتادم. بر اثر مقایسهٔ آن‌ها به این نتیجه رسیدم که نوشته‌های لوحه پیوسته و مربوط نیستند، بلکه فهرستی از تألیفات ادبی سومری هستند. پس از آن که مندرجات لوحهٔ «فهرست کتاب‌ها» آشکار شد، مصلحت دیدم که انتشارات سومری سایر موزه‌ها را بررسی کنم تا مگر بر لوحهٔ دیگری از این قبیل دست یابم، زیرا احتمال می‌رفت که ناشران، حقیقت مضمون برخی از انتشارات را نشناخته باشند. اتفاقاً حدس من درست بود، زیرا هنگام مطالعهٔ یکی از نشریات موزهٔ لوور تحت عنوان *متن‌های مذهبی سومری*، دریافتم که لوحهٔ شمارهٔ AO5393 موزهٔ لوور که دانشمند فرانسوی هانری دوژنویاک سرود مذهبی معرفی کرده است، در واقع یکی دیگر از فهرست‌های کتاب است که تا حدود زیادی به لوحهٔ موزهٔ دانشگاه شباهت دارد. مقایسهٔ خط‌ها هم نشان می‌داد که نویسندهٔ هر دو لوح یکی است. لوحهٔ موزهٔ لوور نیز به چهار ستون تقسیم شده است. بر روی لوحهٔ لوور ۶۸ عنوان نوشته‌اند. یعنی شش عنوان بیش از لوحهٔ موزه دانشگاه پنسیلوانیا. چهل و سه عنوان در دو لوحه با هم مطابقت دارند، گرچه ترتیب آن‌ها یکی نیست. بنابراین لوحهٔ لوور دارای ۲۵ عنوان است که در لوحهٔ موزهٔ قید نشده و لوحهٔ موزهٔ دانشگاه دارای هشت عنوان است که در لوحهٔ لوور نیامده است، روی هم رفته بر روی دو لوحه عنوان ۸۷ اثر ادبی منقوش است. قسمت اعظم متن هشت اثر از فهرست لوحهٔ موزهٔ لوور هم اکنون در دست ماست. از این رو از ۸۷ عنوان دو لوحه، متن نسبی دو تای آن‌ها بر ما مکشوف گردیده است.

اصولی که به موجب آن کاتب باستانی فهرست خود را تنظیم کرده است، هنوز روشن نیست. در وهلهٔ نخست دیده می‌شود که ۴۳ عنوان مشترک دو لوحه به دو صورت و دو ترتیب مختلف به ثبت رسیده است. این نکته نشان‌دهندهٔ آن است که تنظیم دو لوحه براساس اصول واحدی صورت نگرفته است. شاید بتوان گفت کاتب سومری این فهرست را براساس چگونگی مطالب الواح نوشته است، ولی در عمل می‌بینیم بندرت از این شیوه پیروی کرده است، زیرا تنها موردی که این فرض در آن مصداق یافته، سیزده عنوان آخر لوحهٔ موزه دانشگاه است که همهٔ آن‌ها تألیفاتی در حِکَم و امثال هستند.

دیگر آن که هنوز نمی‌دانیم کاتب باستانی از تدوین این سیاهه چه منظور عملی‌ای را دنبال می‌کرده است. ظاهراً برای کشف مقصود کاتب باستانی باید متوسل به حدس و گمان شد. ساده‌ترین فرض و احتمال این است که بگوییم کاتب باستانی عناوین الواح را بر حسب ترتیب آن‌ها در انبار یا در قفسه‌های کتابخانه (خانهٔ الواح) تنظیم کرده است. در هر حال حجم الواح در انتخاب و ترتیب آن‌ها بسیار مؤثر بوده است. تا موقعی که به حقایق تازه‌ای در این مورد دست نیابیم، موضوع تنظیم «فهرست‌ها» در بوتهٔ ابهام می‌ماند.

برای توضیح بیشتر، برخی از عناوین آن دو لوحه را که ممکن است مربوط به مقاله‌ها و قصاید سومری این کتاب باشند، درج می‌کنیم:

۱. Ene nigdue یعنی خواجهٔ در خور و شایسته. عنوان شمارهٔ ۳ از سند موزهٔ دانشگاه (محتملاً در لوحهٔ موزهٔ لوور نیز ثبت بوده، چون این قسمت از لوحه اکنون شکسته است). با همین عبارت افسانهٔ «آفرینش کلنگ» که باورهای سومریان دربارهٔ آفرینش جهان از آن اقتباس شده، آغاز می‌شود (← فصل دوازدهم).

۲. Enlil Sudushe یعنی انلیل دوراندیش. عنوان شمارهٔ ۵ در هر دو سند. عبارتی که سرود مذهبی انلیل با آن آغاز می‌شود و در فصل دوازدهم مورد استفاده قرار گرفت.

۳. Uria یعنی روزهای آفرینش. عنوان شمارهٔ ۷ در هر دو سند. جمله‌ای که افسانهٔ «گیلگمش، انکیدو و جهان زیرین» با آن آغاز می‌شود (← فصل بیست و یکم). عنوان uria در دو جای دیگر فهرست نیز ثبت شده است و این خود نشانهٔ آن است که دو نوشتهٔ دیگر در اختیار کاتب باستانی بوده که با همین لفظ شروع می‌شده است. به هر حال نویسندهٔ فهرست در صدد متمایز ساختن این عنوان‌ها برنیامده است.

۴. Ene Kurlutilashe یعنی خواجه به سوی سرزمین زندگان. عنوان شمارهٔ ۱۰ در هر دو سند. با این عبارت حادثهٔ اژدهاکشی در داستان «گیلگمش و سرزمین زندگان» آغاز می‌شود (← فصل بیستم). در صفحهٔ ۱۵۳ کتاب یکی از حوادث این داستان توضیح داده شده است.

۵. Lukingia Ag یعنی: فرستادگان آگّه عنوان شمارهٔ ۱ لوحهٔ موزهٔ دانشگاه، که از لوحهٔ لوور حذف شده است. با این عبارت حماسهٔ سیاسی برجستهٔ «گیلگمش و آگّه» آغاز می‌شود (← فصل چهارم). نوشتهٔ سومری به ذکر هجای Ag قناعت کرده، با این که این هجا فقط قسمت اول لفظ Agga است.

۶. Hursag ankibida یعنی بر فرازکوه زمین و آسمان. عنوان شمارهٔ ۱۷ در لوحهٔ موزهٔ دانشگاه، که از لوحهٔ لوور حذف شده است. با این الفاظ مناظرهٔ «غله و رمه» آغاز می‌شود (← فصل سیزدهم).

در این افسانه باورهای سومریان دربارهٔ آفرینش تشریح شده است.

۷. Uru nanam یعنی شهر را بنگر. عنوان شمارهٔ ۲۲ در لوحهٔ موزهٔ دانشگاه، که در لوحهٔ لوور نیامده است. با این عبارت سرود مذهبی نانشه آغاز می‌شود (← فصل سیزدهم).

اخلاق و رفتار سومریان را از متن این نوشته دریافتیم.

۸. Lugalbanda: لوگل‌بنده. عنوان شمارهٔ ۳۹ لوحهٔ موزه دانشگاه، که در لوحهٔ لوور نامی از آن برده نشده است. آغاز حماسهٔ «لوگل‌بنده و انمرکار» (← فصل بیست و دوم).

۹. Angalta kigalshe یعنی از جهان برین و جهان زیرین. عنوان شمارهٔ ۴۱ در سند موزهٔ

دانشگاه و شمارهٔ ۳۴ در سند لوور. آغاز افسانهٔ «فرود اینَنه به جهان زیرین» (← فصل نوزدهم).

۱۰. Mesheam iduden یعنی کجا رفتی؟ عنوان شمارهٔ ۵۰ در سند موزهٔ دانشگاه، که در سند لوور نیامده است. این عبارت قسمت آخر نخستین سطر مقالهٔ «ایام تحصیل» است که در فصل دوم بررسی شد. متن سومری سطر اول این مقاله چنین است: dumu edubba uulam meshe iduden یعنی ای دانش‌آموز، در روزگارهای پیشین به کجا می‌رفتی؟ نویسندهٔ فهرست، قسمت آخر سطر اول را نوشته، شاید بدان جهت که مقالات دیگری با الفاظ «ای دانش‌آموز!» شروع می‌شده و بدین وسیله آن‌ها را از یکدیگر متمایز ساخته است.

۱۱. Uul engarra یعنی کشاورز در روزگار کهن. عنوان شمارهٔ ۵۳ در سند موزهٔ دانشگاه، که در لوحهٔ لوور ثبت نشده است. با این عبارت اندرزهای کشاورز به فرزندش آغاز می‌شود (← فصل دهم).

۱۲. Lugale u melambi nirgal. عنوان شمارهٔ ۱۸ در سند لوور، که در سند موزهٔ دانشگاه ذکر نشده است. افسانهٔ «اژدهاکشی» دربارهٔ رفتار و خصال نینورتا با این عبارت شروع می‌شود (← فصل بیستم).

۱۳. LuIu nammah dingire یعنی انسان، ستایش خدایان. عنوان شمارهٔ ۴۶ در سند موزهٔ لوور، که در سند موزهٔ دانشگاه نیامده است. با این عبارت مقالهٔ «رنج و تسلیم انسان» آغاز می‌شود (← فصل چهاردهم).

سومریان به آیندهٔ بشر امیدوار نبودند و هرگز بدان دل نمی‌بستند. آنان از چهار آزادی تنها سه آزادی را آرزو می‌کردند: رهایی از ترس، رهایی از نیازمندی و رهایی از جنگ. ولی برای تحقق یافتن این آمال دست به دامان آینده نشدند، بلکه آن‌ها را در گذشتهٔ درخشان و طلایی خود جست‌وجو کردند. نخستین افکار و پندارهای انسان دربارهٔ «عصر طلایی» در فصل بیست و پنجم بررسی می‌شود.

فصل بیست و پنجم

هماهنگی و آشتی در جهان

نخستین عصر طلایی انسان

در اسطوره‌های کلاسیک (یونان و روم)، عصر طلایی را عصر خوشبختی کامل انسان معرفی کرده‌اند که در آن مردم بی‌درد و رنج به سر می‌بردند. در ادبیات سومر نخستین تصور انسان را از عصر طلایی بر روی لوحه‌ای نقش کرده‌اند. نظر آنان را دربارهٔ عصر طلایی از روی حماسهٔ «انمرکار و سرزمین ارته» (← فصل سوم) می‌توان دریافت. در این حکایت ضمن یک قطعهٔ بیست و یک سطری، آرامش و ایمنی انسان در روزگاران گذشته و سپری شدن دوران خوشی و کامرانی او توصیف شده است. ترجمهٔ قطعهٔ مذکور از این قرار است:

در روزگار گذشته، نه مار بود و نه عقرب،
نه کفتار بود و نه شیر،
نه سگ وحشی بود و نه گرگ،
نه ترس بود و نه وحشت،
آدمیان بی‌رقیب بودند.

یکی بود و یکی نبود، سرزمین‌های شوبور و حَمزَوی،
و سرزمین چند زبانی (؟) سومر، سرزمین با عظمت فرمانروایی و قوانین مقدس،
و کشور اوری سرزمینی که چیزهای شایسته داشت،
و سرزمین مرتو در امن و آسایش بود.
[در] سراسر کیهان، یگانگی و وحدت بر مردم حکمفرما بود (؟)
و یک‌زبان انلیل را می‌ستودند.

آن‌گاه پدری که سرور است، پدری که شاهزاده است، پدری که پادشاه است،
انکی پدری که سرور است، پدری که شاهزاده است، پدری که پادشاه است،
پدری که خشمگین است (؟)، شاهزاده‌ای که خشمگین است (؟)، پادشاهی که خشمگین است (؟)،
... فراوانی...،
(پنج سطر از متن خرد شده است.)
... آدمی...،

یازده سطر اول که سالم مانده است، زندگی آسودهٔ نوع بشر را در زمان‌های پیشین توصیف می‌کند. مردم جهان در آن دوره بی‌ترس و وحشت و بی‌رقیب در نعمت و آسایش، انلیل را می‌پرستیدند. در واقع اگر مقصود نویسنده از عبارت «یک‌زبان» معنی تحت‌اللفظی آن باشد (نه معنی مجازی آن‌که «یکدل» است) در آن صورت باید گفت سومریان مانند عبریان بر آن بودند که مردم جهان پیش از پریشانی و نابسامانی زبان‌ها، همه به یک زبان سخن می‌گفتند.

ده سطر بعدی قطعه چنان ناقص و مبهم است که نمی‌توان به مضمون آن راه یافت. از شواهد و قراین چنین برمی‌آید که انکی از حکمرانی انلیل به ستوه آمد، یا بر او رشک برد؛ بدان جهت برای برانداختن وی، میان مردم جهان به نفاق و فتنه‌انگیزی پرداخت و عصر طلایی انسان به پایان رسید. اگر ترجمهٔ تحت‌اللفظی سطرهای دهم و یازدهم را درست فرض کنیم، می‌توان حدس زد که انکی زبان‌های مردم را نیز مغشوش کرده است و با این فرض باید گفت: نخستین مورد شباهت ادبیات سومر با داستان «برج بابل» (سفر پیدایش ۱۱: ۱-۹) در همین افسانه آمده است. البته با این تفاوت که سومریان رشک خدایان را بر یکدیگر موجب اضمحلال انسان می‌دانستند، در صورتی که عبریان حسد خدایان را از جاه‌طلبی‌های انسان، که می‌کوشید به مقام والای ایشان برسد.

عنوان قطعهٔ «عصر طلایی» در افسانه «ورد انکی» است. ریشهٔ این نامگذاری از روی متن افسانه چنین است: انمرکار فرمانروای ارک و از نزدیکان انکی مصمم است که کشور پر از معدن ارته را تصرف کند. از این رو فرستاده‌ای نزد فرمانروای ارته گسیل می‌دارد و به او اخطار می‌کند که اگر وی و مردم ارته سنگ و فلز قیمتی به ارک نفرستند و معبد انکی یعنی اپسو را نیارایند، شهر ارته را ویران خواهد کرد. انمرکار برای این که پیامش مؤثر واقع شود، به فرستادهٔ خود توصیه می‌کند که ورد انکی را نزد فرمانروای ارته بخواند؛ در این ورد توضیح داده شده که چگونه انکی عصر طلایی انسان را به رهبری انلیل برانداخته است.

این قطعهٔ ۲۱ سطری علاوه بر روشن ساختن آرای سومریان دربارهٔ عصر طلایی انسان،

اهمیت دیگری نیز دارد. از روی این قطعه می‌توانیم نظر سومریان را دربارهٔ جغرافیای جهان استنباط کنیم. از سطرهای ششم تا نهم برمی‌آید که شاعر سومری چنین می‌پنداشت که در جهان چهار منطقه بیش نیست و کشورش سومر در جنوب عالم، در ناحیه‌ای بین کرانه‌های دجله و فرات (یعنی خط عرض ۳۳ درجه) و خلیج فارس قرار گرفته است. به نظر شاعر در شمال کشور سومر سرزمین اور قرار دارد که محتملاً شامل منطقهٔ بین فرات و دجله در شمال خط عرض ۳۳ درجه بود و کشورهای متأخرتر آشور و اکد در آن برپا شد. اما در شرق سومر سرزمین «شوبور حمزوی» قرار دارد که به یقین شامل غرب ایران نیز می‌شد و در مغرب و جنوب غربی سومر سرزمین مرتو قرار دارد. این منطقه شامل زمین‌های بین فرات و دریای مدیترانه و عربستان است. مختصر آن که حدود جهان، چنان که شعرای سومری می‌پنداشتند، در شمال از کوه‌های ارمنستان تا خلیج‌فارس و در مشرق از کوه‌های ایران تا مدیترانه امتداد دارد.

پیوست یک

نفرین و نقشه

مطالبی تازه از الواح سومر

قسمت اعظم این یادداشت‌ها به سال ۱۹۵۵م در شهر ینا (در آلمان) نوشته شد. در پاییز همان سال مدت ده هفته کار من مطالعه و استنساخ الواح ادبی مجموعهٔ هلپرشت دانشگاه فردریک شیلر بود. الواح مزبور را نیم‌قرن پیش دانشگاه پنسیلوانیا در نیپور کشف کرد، و از آن زمان جزو مجموعهٔ هلپرشت درآمد. هلپرشت نخستین استاد کرسی آشورشناسی دانشگاه پنسیلوانیا بود، و اکنون من جانشین وی هستم. (کرسی آشورشناسی دانشگاه پنسیلوانیا به یاد کلارک، کرسی کلارک نام گرفته است.) پس از درگذشت هلپرشت در سال ۱۹۲۵م مجموعهٔ وی به دانشگاه ینا، که نام رسمی آن اکنون دانشگاه فردریک شیلر است، انتقال یافت.

مجموعهٔ هلپرشت شامل ۲۵۰۰ لوح و پاره‌لوح است و فقط ۱۵۰ لوح آن منقوش به آثار ادبی سومری است. پانزده سال بود که می‌کوشیدم به ینا سفر کنم، چون در یکی از مجلات علمی آلمان اشارهٔ کوتاهی به مجموعهٔ الواح هلپرشت شده بود. لیکن تسلط فاشیزم بر آلمان و درگرفتن جنگ جهانی دوم و پس از آن «پردهٔ آهنین» مرا از این سفر باز می‌داشتند. پس از بهبود اوضاع جهان در سال ۱۹۵۵م، به من اجازه داده شد چند ماه در ینا به مطالعهٔ مجموعهٔ هلپرشت بپردازم. در ضمن کار همه گونه مساعدت از طرف دانشگاه و ادارهٔ پژوهش آن و بالاخص اینز برنهارت به من مبذول می‌شد. نتیجهٔ مطالعات خود را در زیر تشریح می‌کنم:

در مجموعهٔ هلپرشت ۱۵۰ لوح و پاره‌لوح ادبی وجود دارد. صدتای آن پاره‌لوح‌های کوچکی است که فقط چند سطر ناقص از نوشتهٔ آن‌ها بر جای مانده است؛ بقیهٔ الواح نسبتاً سالم‌اند و روی سیزده لوح آن چهار تا هشت ستون بی‌عیب دیده می‌شود. نکته‌ای که باید به خاطر داشت این است که از نظر علمی کشف الواحی با متون تازه، هر چند هم ناقص باشند،

بسیار ارزنده‌تر از یافتن الواح سالمی است که متون آن‌ها قبلاً شناخته شده‌اند.

الواح ادبی دانشگاه ینا شامل تمام موضوع‌های ادبی معروف و شناخته شدهٔ سومر هستند، موضوع‌هایی از قبیل اسطوره‌ها و داستان‌های حماسی، سرودهای مذهبی و مرثیه‌ها، اسناد تاریخی و نامه‌ها، و آثاری در حکم و امثال و مقاله‌ها و مناظره‌های ادبی و فهرست کتب. از این‌رو می‌توان گفت مطالب تازه در الواح هلپرشت بسیار ناچیزند که به ذکر آن‌ها می‌پردازم:

۱. سرود مذهبی جالبی به نام هندرسگّه وزیر ایزدبانو نانشه که سرپرست اخلاق و رفتار آدمیان است. ۲. گفت‌وگوی عاشقانهٔ اینَنه و دوموزی. ۳. افسانه‌ای دربارهٔ یکی از خدایان جهان زیرین به نام نین‌گیشزیدا و ایزدبانو نین. ۴. بخشی از یک افسانه که در آن بیان می‌شود چگونه دو خدای برادر، جو را از کوهی که انلیل در آن جو ذخیره می‌کرد به سرزمین سومر که «جو نمی‌شناخت» آوردند. ۵. نامهٔ التماس و استغاثهٔ شخصی به نام گودیا از خدای نگهبانش. ۶. دو فهرست کتاب نفیس از نوع فهرست‌هایی که در فصل بیست و چهارم بررسی شدند.

اهمیت الواح ادبی هلپرشت بیشتر در این است که شکاف‌ها و نقایص بسیاری از الواح کشف شده در بیست سال گذشته را، که در موزه‌های سراسر جهان پراکنده‌اند، رفع می‌کند؛ به ویژه متن‌هایی که از روی الواح و پاره‌الواح استانبول و موزهٔ دانشگاه فیلادلفیا فراهم گردیده‌اند. بعضی از الواح از این هم مهم‌ترند. اکنون به تحلیل یکی از این الواح برجسته، برای نشان دادن اهمیت آن، می‌پردازیم. روی این لوحه سیصد سطر نوشته‌اند و عنوان آن «نفرین شهر اکد: انتقام اکور» است. الواح مربوط به این افسانه را از مدت‌ها پیش کشف کرده‌اند، اما به علت شکستگی قسمت‌های مربوط به نیمهٔ دوم آن، از موضوع آن اطلاعی در دست نبود. از آن‌جا که بیشتر مندرجات لوحه دربارهٔ ویرانی و غارت شهر اکد است گمان می‌رفت این نوشته جزو مراثی شهر اکد باشند، در صورتی که اسلوب نگارش آن با سایر مرثیه‌های سومری چون «مرثیهٔ ویرانی اور» و «مرثیهٔ ویرانی نیپور» تفاوت داشت. هفت لوحه از الواح ادبی دربارهٔ همین افسانه است. یکی از این الواح (لوحهٔ شمارهٔ H.S.I5I4) متضمن ۱۲۸ سطر از قسمت آخر افسانه است. به کمک همین لوحه دریافتیم که این اثر مرثیه نیست، بلکه سندی است تاریخی که به اسلوب شاعرانه‌ای بیان شده است. سند از زبان یکی از نویسندگان و حکمای سومر علل بدبختی و شکست سومر و خصوصاً اکد را تشریح می‌کند.

سده‌ای که طبق کمترین تخمین در حدود ۲۳۰۰ سال پیش از میلاد آغاز می‌شود، شاهد ظهور یکی از سرداران بزرگ سامی به نام سارگن بود. سارگن، پس از تصرف دو پایتخت سومر، کیش در شمال و ارک در جنوب، خود را شاهنشاه سراسر خاور نزدیک و از جمله مصر و حبشه خواند. پایتخت وی شهر اکد در شمال سومر بود، لیکن به دقت نمی‌توان جای آن را تعیین کرد. شهر اکد در سایهٔ کاردانی سارگن و جانشینان وی، نیرومندترین و ثروتمندترین شهرهای سومر

گشت و از اطراف و اکناف غنایم و هدایایی به سوی آن سرازیر شد. این شهر باعظمت فقط یک قرن بعد به دست قوم گوتی به ویرانه‌ای بدل گشت. گوتیان مردمی وحشی بودند که از سمت مناطق کوهستانی در مشرق به بین‌النهرین تاختند و سراسر سومر را زیر و زبر کردند.

این توفان سهمگین بی‌شک خاطر عده‌ای از متفکران سومری را به خود مشغول داشته بود، و لااقل چند تن از ایشان درصدد یافتن علل این شکست برآمده‌اند. یکی از این افراد، نویسندهٔ همین سند تاریخی است. تاریخ‌نویس نامبرده از دیدگاه خاص خود که (بی‌گمان دیگر سومریان و به ویژه مردم نیپور نیز با آن موافق بودند) پاسخ‌هایی برای پرسش‌های خود یافته که در این‌جا درج می‌شوند:

نرام‌سین، چهارمین پادشاه سلسلهٔ اکد، شهر نیپور را ویران ساخت و همه گونه خفت و خواری در حق ایکور، معبد بزرگ انلیل، روا داشت. پس انلیل روی به تیان نمود و آنان را وادار ساخت که از اقامتگاه کوهستانی خود به اکد بروند و انتقام معبد محبوبش را بگیرند. هشت تن از خدایان برجستهٔ سومر هم به منظور آرام ساختن رهبر خود، انلیل، بر اکد نفرین و لعنت فرستادند و ویرانی آن را خواستار شدند. بر اثر نفرین خدایان، شهر اکد رو به ویرانی گذارد.

تاریخ‌نویس ما در آغاز نوشتهٔ خود عظمت و پیشرفت اکد را در بدو پیدایش، با خرابی و ویرانی آن پس از سقوط می‌سنجد. چند سطر اول سند را عیناً ترجمه می‌کنیم:

پس از آن که انلیل با خشم و نفرت مردم شهر کیش را نابود ساخت، همان‌گونه که گاو آسمان کرد، چون گاوی عظیم خانهٔ ارک را با خاک یکسان کرد. آن گاه انلیل سلطنت اکد را بر سارگن ارزانی داشت، و او را فرمانروای سرزمین‌های شمال و جنوب ساخت. (از این‌جا به بعد فقط قسمت‌های مفهوم افسانه را خلاصه می‌کنیم). شهر اکد بر اثر توجه و عنایت ایزدبانوی نگهبان آن، اینَنه، روز به روز مقتدرتر و مرفه‌تر و دولتمندتر شد. خانه‌های آن پر از سیم و زر و سنگ لاجورد و مس و قلع گشتند. مردان سالخوردهٔ آن خردمند، و جوانان آن با نشاط و خندان شدند. نوای موسیقی در هر کوی و برزن طنین‌افکن بود. همهٔ سرزمین‌های مجاور در صلح و ایمنی به سر می‌بردند. نرام‌سین معابد آن را گرامی داشت و دیوارهای معابد را به بلندی کوه‌ها ساخت. درهای معابد همواره گشوده بودند. از سمت مغرب چادرنشینان مرتو که «غلات را نمی‌شناختند» به سوی اکد آمدند، و بهترین گاو و گوسفندان خود را همراه آوردند. مردم ملوخه، «ساکنان سرزمین سیاه»، کالاهای عجیبی با خود داشتند. ایلامیان و سوباریان از شرق و شمال با بارهای خود چون «خران سنگین‌بار» بدان روی آوردند. شاهزادگان و پیرمردان دشت‌ها هر ماه و هر سال نو هدایای گرانبهایی به شهر می‌آوردند.

لیکن ناگهان وضع دگرگون شد و باران بلا بر آن سرزمین خوشبخت باریدن گرفت، یا چنان که مؤلف گوید: «درهای دروازهٔ اکد بر زمین افتاد، اینَنهٔ مقدس دست به هدایای ایشان نزد. در

اولمش (معبد اینته) رعب و وحشت حکمفرما گردید، چون اینته معبد خویش را ترک گفته بود و مانند دوشیزه‌ای که اتاق خود را رها می‌کند، اینتهٔ مقدس معبد خویش را در اکد ترک گفت؛ و چون جنگاوری که سلاح در دست دارد بر شهر تاخت و دشمنان را بر آن چیره ساخت.» و بدین سان در مدتی «کمتر از پنج روز و ده روز»، سلطنت و سروری از اکد رخت بربست و به ویرانه‌ای بدل گشت. نرام‌سین خرقه‌ای به تن کرد و گوشهٔ عزلت گزید. کشتی‌ها و ارابه‌های وی بیکار و بیهوده ماندند.

اما علت این حوادث شوم چه بود؟ به گمان نویسندهٔ باستانی نرام‌سین در مدت هفت سالی که بنیان فرمانروایی خویش را استوار می‌کرد، برخلاف منویات و تمایلات انلیل رفتار کرد. وی به سپاهیان خود اجازه داد به معبد ایکور بتازند و بوستان‌ها و بناهای آن را با تبرهای مسین ویران سازند. خانه‌های آن را چون «جوان بیجانی که بر روی زمین افتاده» فرو ریختند. وی هیچ چیز باقی نگذاشت. حتی از دروازه‌ای که بر روی آن نوشته بود «چیدن غله مجاز نیست» غله چید، و «دروازهٔ صلح» را با کلنگ خراب کرد. ظرف‌های مقدس را آلوده ساخت و درختان معبد ایکور را از بن برید و ظروف نقره و طلا و مس آن را در خاک لگدمال کرد. اموال شهر نیپور را در کشتی‌هایی که در نزدیکی معبد انلیل پهلو گرفته بودند بار کرد و به شهر اکد برد.

اندکی پس از این کارهای ناشایست «رایزنی و خرد از شهر اکد رخت بربست» و «خرد اکد به حماقت و بی‌خردی مبدل شد». آنگاه «انلیل، توفان خشمگین بی‌همتا، به خاطر حمله‌ای که به خانهٔ دوست داشتنی‌اش شده بود، چه ویرانی‌ها به بار آورد!» نخست روی به کوهستان کرد و قوم گوتی را «که زیر بار هیچ نظم و قانونی نمی‌رفتند فرا خواند»؛ «گوتیان، سطح زمین را چون ملخ پوشاندند» و کسی از چنگ آنان نگریخت. رفت و آمد در خشکی و دریا، در سراسر سومر غیرممکن شد. «هیچ پیکی را یارای سفر نبود. مسافران دریا نیز از سفر بازماندند...؛ با راهزنان در راه‌ها مسکن کردند. درهای دروازه‌ها به گل گرفته شد، ناامنی و تباهی به همهٔ نقاط کشور رخنه کرد و در نتیجه قحطی و گرسنگی در آن سرزمین آغاز شد. مزرعه‌ها و چراگاه‌ها از گندم و گیاه تهی ماندند و ماهیگیری از رونق افتاد؛ باغ‌های آبیاری شده عسل و شراب نداشتند. در پی خشکسالی، قیمت‌ها «سر به آسمان کشید»، چنان که با بهای یک بره فقط یک سیلا[1] روغن و نیم سیلا غله یا نیم مینا پشم می‌خریدند. هنگامی که قحطی و مرگ و ویرانی، نوع بشر را «که انلیل آفریده بود» در کام نیستی فرو می‌برد، هشت تن از برجسته‌ترین خدایان، یعنی سین، انکی، اینته، نینورتا، ایشکور، اوتو، نوسکو، و نیدبه، بر آن شدند که خشم انلیل را فرو نشانند. خدایان از انلیل استدعا کردند شهر اکد، خراب کنندهٔ نیپور، ویران شود. خدایان نفرین «خرابی و ویرانی» بر اکد فرستادند:

---

۱. واحد حجم برابر با ۰/۸۴ لیتر ـ م.

«ای شهری که بر حمله به ایکور دلیر شدی و پاس انلیل نداشتی!
اکد! شهری که جرئت کردی به ایکور بتازی و انلیل را به مبارزه‌طلبی،
باشد که باغ‌های تو چون تودهٔ خاک در هم ریزد،...
باشد که گل (آجر) تو به مغاک خود بازگردد،
باشد که انکی بر آن نفرین و لعنت فرستد،
باشد که درختان تو به جنگل‌های خود باز گردد،
باشد که نینیلدو آن را نفرین کند،
باشد که زنان را به جای گاوها ذبح کنید،
و کودکان را به جای گوسفندان به کشتارگاه بفرستید،
و مردم بینوا فرزندان عزیز خود را از گرسنگی در آب افکنند،...،
اکد! باشد که کاخ تو که بنیاد آن بر شادی نهاده شد، به ویرانه‌ای غم‌افزا بدل گردد،...،
و در جاهایی که مراسم مذهبی به جا می‌آورند،
باشد که روباه خرابه‌نشین دم بجنباند...،
باشد که در مسیر قایق‌هایتان چیزی جز علف نروید،
باشد که در راه ارابه‌ها چیزی جز «گیاه گریان» نروید،
همچنان در مسیر و لنگرگاه کشتی‌ها،
باشد که هیچ انسانی از ترس بزهای وحشی و حشرات موذی (؟) و مارها و کژدم کوهستان، راه نرود،
باشد که در دشت‌های تو که گیاهان شادی‌بخش می‌رویند،
جز نی‌اشک چیزی نروید،
اکد! به جای آب‌های روان و گوارا، آب‌های شور در جویبارهایت روان شود،
آنان که می‌گویند 'در آن شهر مسکن می‌کنیم' باشد که جایی برای سکونت نیابند،
آنان که می‌گویند 'در اکد می‌خوابیم' جایی برای خواب نیابند.»

این تاریخ‌نویس در خاتمه می‌گوید که همهٔ نفرین‌ها کارگر افتاد:

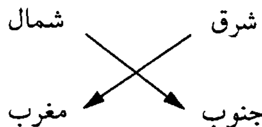
در رهگذر کشتی‌ها جز علف چیزی نرویید،
در راه ارابه‌ها جز «گیاه گریان» چیزی نرست،
همچنان کسی در مسیر و لنگرگاه کشتی‌ها،
از ترس بزهای وحشی و کرم‌ها (؟) و مارها و کژدم کوهستان گام ننهاد،

در دشت‌هایی که گیاه فرح‌افزا می‌رویید، جز «نی‌اشک» چیزی نرست،
در اکد، به جای آب گوارا، آب شور روان شد،
هر آن کس که می‌گفت «در اکد ساکن می‌شوم» جایی برای اقامت نیافت،
هر آن کس که می‌گفت «در اکد می‌خوابم» جایی برای خفتن نیافت.

یقیناً ارزنده‌ترین سند مجموعهٔ هلپرشت لوحه‌ای است که نقشهٔ یکی از شهرهای جهان بر آن منقوش است: نقشهٔ شهر نیپور مرکز تمدن سومر بر روی لوحه‌ای نسبتاً سالم به اندازهٔ ۲۱×۱۸ سانتیمتر حک شده است. در نقشهٔ مذکور معابد و پارک شهر و بناهای مهم و رودخانه‌ها و مجاری آب شهر نیپور و به ویژه باروها و دروازه‌های آن ترسیم شده است. اندازه‌ها به تفصیل بر روی نقشه نوشته شده‌اند و پس از رسیدگی معلوم گشت هیچ‌گونه اشتباهی در آن‌ها روی نداده است. نقشه‌کش باستانی در ۳۵۰۰ سال پیش آن چنان دقت و مهارتی در کار خویش به‌کار برده که شایسته است همکاران امروزی وی نیز به او تأسی جویند (← تصویر ۸۱).

توضیحات روی نقشه، که شامل اسامی عمارات و رودخانه‌ها و دروازه‌های شهر نیپور است، به دو زبان سومری و اکدی است. اکثر توضیحات به صورت علامت‌های باستانی اندیشه‌نگار سومری است، در صورتی که در زمان تهیهٔ نقشه، زبان سومری زبان مرده‌ای بیش نبود. الفاظ اکدی نقشه در واقع بسیار ناچیزند. (اکدی زبان گروهی از مردم سامی است که سومریان را در ربع اول هزارهٔ دوم پیش از میلاد شکست دادند و سرزمین ایشان را تصرف کردند.)

در ترسیم نقشه چهار جهت اصلی رعایت نشده، بلکه ۴۵ درجه مایل است؛ بدین سان:



در وسط نقشه نام شهر نیپور است (شمارهٔ ۱) و با علامت‌های باستانی اندیشه‌نگار سومری EN - LIL- KI یعنی «جایگاه انلیل» نوشته شده است و منظور شهری است که انلیل خدای هوا و خدای خدایان سومر در آن سکونت داشت. اما سایر قسمت‌های نقشه بدین قرارند:

۱. ایکور (شمارهٔ ۲) یعنی خانهٔ کوهستانی، مشهورترین معابد سومر که در عین حال معبد انلیل هم هست.

۲. کییور (شمارهٔ ۳) معبدی است در نزدیکی معبد اکور. ظاهراً این معبد از لحاظ عقاید سومریان دربارهٔ جهان زیرین اهمیت بسزایی داشت.

۳. اینگینا (شمارۀ ۴) عمارتی است که بارویی آن را احاطه کرده است. ماهیت آن شناخته نشد. (حتی در خواندن خود کلمه نیز تردید هست.) درحومۀ دوردست همین بنا معبدی است به نام اشماخ (شمارۀ ۶) که به معنی بقعۀ عالی است.

۴. در گوشه‌ای که از دیوارهای جنوب شرقی و جنوب غربی تشکیل می‌شود، «باغ مرکزی» نیپور قرار دارد (شمارۀ ۵) که کی‌ری‌شرو نام دارد و معنای تحت‌اللفظی آن باغ مرکز شهر است.

۵. رود فرات (شمارۀ ۷) مرز جنوب غربی شهر را تشکیل می‌دهد و به لغت سومری قدیم بورانون نامیده شده است.

۶. (شمارۀ ۸) رودخانۀ «نونبیردو» در شمال غربی شهر. بنابر افسانۀ تولد خدای ماه، انلیل همسر آیندۀ خود را در همین رودخانه در حال آب‌تنی دید و به او دل بست (← فصل دوازدهم).

۷. (شمارۀ ۹) رودخانۀ ادشه‌اورو یعنی رودخانۀ وسط شهر. این رودخانه را اکنون شط‌النیل می‌نامند.

لیکن آنچه بیشتر توجه نقشه‌کش باستانی را جلب کرده، باروها و دروازه‌های شهر است. شاید بدان جهت که این نقشه را برای منظورهای دفاعی در برابر حملۀ احتمالی دشمنان ترسیم کرده است. در باروی جنوب غربی سه دروازه دیده می‌شود: یکی کَگَل موسوکتیم (شمارۀ ۱۰)، یعنی دروازۀ ناپاکی‌های جنسی (قرائت و ترجمه این نام به اشارۀ فالکنشتاین انجام گرفت)؛ دوم کَگَل مَخ (شماره ۱۱)، یعنی دروازۀ والا؛ سوم، کگل گوله (شمارۀ ۱۲)، یعنی دروازه بزرگ.

در باروی جنوب شرقی نیز سه دروازه می‌بینیم: اول کگل نَنّه (شمارۀ ۱۳)، یعنی دروازۀ ایزدبانو ننه (اسم سومری خدای ماه)؛ دوم، کگل اوروک (شمارۀ ۱۴)، یعنی دروازۀ اوروک که در *تورات* به نام ارک (از شهرهای مهم سومری در جنوب شرقی نیپور آمده است)؛ سوم دروازۀ کگل اگیبیریش (شمارۀ ۱۵)، یعنی دروازۀ مقابل اور (اور کلدانیان که در *تورات* نیز ذکر شده است). دو دروازۀ آخر جهات نقشه را معین می‌کنند، چون ارک و اور هر دو در جنوب شرقی نیپور قرار داشتند.

باروی شمال غربی فقط یک دروازه دارد به نام کَگَل نِرگَل (شمارۀ ۱۶)، یعنی دروازۀ نرگل، نرگل خدای جهان زیرین و شوهر ایزدبانو ارشکیگل که در فرود اینَنه به جهان زیرین نقش برجسته‌ای داشت (← فصل نوزدهم).

شمارۀ ۱۷ خندقی است که به موازات باروی جنوب شرقی حفر شده است. شمارۀ ۱۸ خندق دیگری به موازات باروی جنوب شرقی است. ترسیم کنندۀ نقشه نام هر دوی آن‌ها را «خریتم» نوشته که در اکدی به معنای خندق است.

یکی از نکات بسیار جالب نقشه جزئیات اندازه‌هاست. چنان‌که دستیارم ادمند جردن پس از بررسی دقیق به اطلاعم رساند، اکثر آن‌ها درست و بر حسب اندازۀ صحیح تنظیم شده‌اند. واحد

اندازه‌گیری نقشه به احتمال قوی همان واحد سومری «گَر» است، گرچه این نکته در نقشه با صراحت قید نشده است. هر گر حدود شش متر است. از این رو پهنای اینگینا که با سه واحد ده‌تایی نشان داده شده، سی گر یا ۱۸۰ متر است. پهنای رودخانهٔ موسوم به رودخانهٔ وسط شهر (شط‌النیل) چهار واحد ده‌تایی (سه واحد به سمت بالا و یک واحد به سمت پایین) نوشته شده است که به نظر ما چهار گر یعنی ۲۴ متر است. عرض شط‌النیل اکنون نیز همین اندازه است. فاصلهٔ دروازهٔ کگل موسوکتیم (شمارهٔ ۱۰) و دروازهٔ کگل مخ (شمارهٔ ۱۱) شانزده واحد گر نوشته شده، که می‌شود ۹۶ متر. در حالی که فاصله کگل مخ و کگل گوله (شماره ۱۲) که سه برابر آن است ۴۷ گر یا حدود ۲۸۰ متر قید شده است.

خوانندهٔ غیرمتخصص در خط میخی نیز می‌تواند شخصاً علامت‌های میخی را بخواند. علامت میخی عمودی به جای عددهای ۱ و ۶۰ به کار می‌رود، و علامتی که به شکل زاویه است به جای عدد ۱۰. در نقشه دو واحد دیگر به‌کار رفته است که با سایر اندازه‌ها تفاوت دارند: یکی واحد $۷\frac{۱}{۲}$ که در گوشهٔ جنوبی سمت راست «پارک مرکزی» بدین‌سان نوشته شده است ($۷+\frac{۳۰}{۶۰}$ =۷،۳۰) (شمارهٔ ۵). و دیگری عدد $۲۴\frac{۱}{۲}$ ($۲۴+\frac{۳۰}{۶۰}$ =۲۴،۳۰) که اندازهٔ قسمت سوم دیوار شمال‌غربی است. در مورد اخیر بعید نیست نقشه‌کش باستانی علامت میخی زاویه شکل را که عدد ۱۰ است حذف یا فراموش کرده باشد، چون در آن صورت عدد اصلی $۳۴\frac{۱}{۲}$ می‌شد که مطابق اندازه اصلی است.

لوحهٔ این نقشه در پاییز ۱۸۹۹م به وسیلهٔ دانشگاه پنسیلوانیا در نیپور کشف شد. لوحه را با چند لوح گلی دیگر که تاریخ آن‌ها بعضی به ۲۳۰۰ و بعضی به ۶۰۰ ق‌م می‌رسید در اتاقکی سفالین یافتند. این اتاقک، چنان که کاوش‌کنندگان گفته‌اند، موزهٔ حقیقی کوچکی بود. در سال ۱۹۰۳م هرمان هلپرشت در صفحهٔ ۵۱۸ کتابش، *کاوش در سرزمین تورات*، شکل کوچکی از این لوحه را چاپ کرد. لیکن شکل مزبور برای ترجمه و تفسیر سند مفید و مناسب نبود (چندتن از دانشمندان در صدد ترجمهٔ آن برآمدند). بدین‌سبب لوحه سال‌ها در میان سایر الواح مجموعهٔ هلپرشت مدفون بود و در طول این مدت منتشر نشد. استنساخ و ترجمهٔ متن آن اخیراً توسط اینز برنهارت زیرنظر و راهنمایی من به پایان رسید. نتیجهٔ مطالعهٔ مشترک ما در مجلهٔ علمی دانشگاه فردریک شیلر به *Wissenschaftliche Zeitschrift* چاپ خواهد شد.

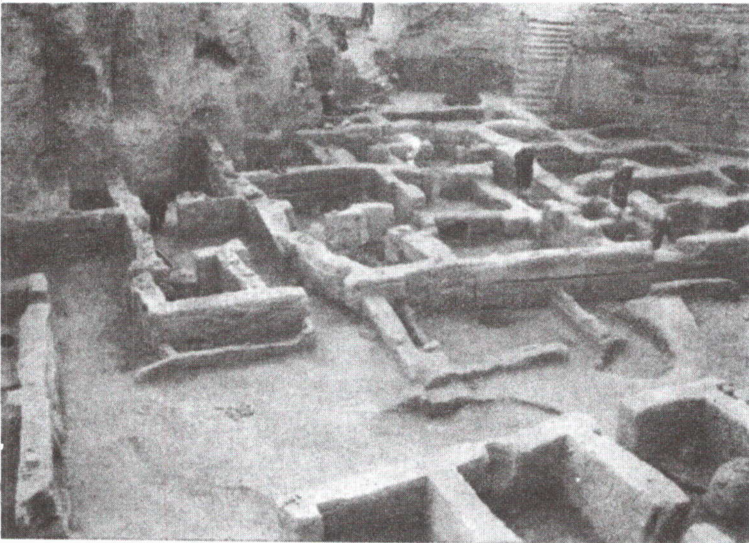
پیوست دو

تصویرها

آغاز و گسترش شیوهٔ نگارش به خط میخی



۱. محلهٔ کاتبان نیپور. کاوش‌های قدیم. شهر نیپور مرکز معنوی و فرهنگی کشور سومر، در ۱۸۰ کیلومتری جنوب بغداد قرار داشت. دانشگاه پنسیلوانیا در سال‌های ۱۸۸۹ - ۱۹۰۰ م چهار هیئت باستان‌شناسی به این شهر فرستاد. این هیئت‌ها ضمن حفاری، ده‌ها هزار لوحهٔ گلی کشف کردند که در میان آن‌ها چندین هزار لوحه و پاره‌لوح ادبی دیده می‌شد و همین الواح منابع این کتاب را تشکیل داده‌اند. خرابه‌هایی که در این تصویر می‌بینید. بر روی تپه‌ای کشف شده که کاوش‌کنندگان آن را تپهٔ الواح نامیده‌اند. محلهٔ کاتبان نیپور نیز در همین منطقه بود. اکثر الواح ادبی سومر را در میان خرابه‌های تپهٔ الواح یافتند. گویا بعضی از این خرابه‌ها در اصل بنای مدارس و خانه‌های استادان سومری بوده‌اند.



۲. محلهٔ کاتبان نیپور. کاوش‌های جدید. عکسی که هیئت باستان‌شناسی از روی خانه‌های تپهٔ الواح برداشته است. خانه‌های این تپه را هیئت مشترک مؤسسهٔ شرقی و موزهٔ دانشگاه زیرنظر دانلد مکون بدقت کاوید و نتایج آن نیز تدوین شد. ضمن سه کاوش بین سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۲ م بیش از هزار لوح و پاره‌لوح به دست آمد.



۳. الواح در جای اصلی خود در میان خاک‌ها (عکسبرداری به وسیلهٔ هیئت‌های باستان‌شناسی). این تصویر نشان می‌دهد که استخراج الواح سالم از دل خاک مستلزم چه اندازه صبر و بردباری است. تقریباً همهٔ الواح نیپور در آفتاب خشک شده و در معرض خرد شدن هستند. اکنون به این نتیجه رسیده‌اند که باید الواح را در محل عملیات حفاری پخت و بدین وسیله آن‌ها را ازگزند و آسیب ناشی از حمل و نقل مصون داشت.



۴. یک سومری ۲۵۰۰ سال پیش. مجسمه‌ای از آهک به بلندی ۲۳ سانتیمتر که ضمن کاوش‌های دانشگاه پنسیلوانیا در یکی از معابد کهن، در نقطه‌ای به نام خفاجی، به دست آمد. ظاهراً مجسمه مربوط به یکی از کارمندان عالی‌رتبهٔ معبد یا شخصیتی درباری است. شاعرانی که سرودهای مذهبی انلیل را ساخته‌اند (الواح ۶ و ۶ الف) بی‌شباهت به این مجسمه نیستند.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱								
۲								
۳								
۴								
۵								
۶								
۷								
۸								
۹								
۱۰								
۱۱								
۱۲								
۱۳								
۱۴								
۱۵								
۱۶								
۱۷								
۱۸								

۵. آغاز وگسترش خط میخی. محتملاً خط میخی از اختراعات سومریان است. کهن‌ترین الواح به دست آمده ـ در حدود یکهزار لوحهٔ مربوط به سه‌هزار سال پیش از میلاد ـ به زبان سومری است. خواه سومریان خط میخی را اختراع کرده باشند یا قوم دیگری، این امر محقق است که سومریان در سه‌هزار سال پیش از میلاد خط میخی

را به نحو مؤثری پیشرفت دادند. ملت‌های همسایهٔ سومر رفته‌رفته به ارزش و فایدهٔ خط میخی پی بردند و آن را از سومریان به عاریت گرفتند و طبق مقتضیات زبان خود علامت‌های خط میخی را دگرگون کردند. در هزارهٔ دوم پیش از میلاد این شیوهٔ خط‌نویسی در سراسر خاور نزدیک متداول بود.

خط‌میخی در آغاز به صورت خط تصویری بود. علامت‌ها تصویر اشیای گوناگون مادی بودند و به جای کلماتی به کار می‌رفتند که معنای آن‌ها با تصاویر مطابقت یا ارتباط داشت. این شیوهٔ خط‌نویسی، دو نقص بزرگ داشت: نخست، پیچیدگی خود علامت‌ها؛ و دوم، تعداد بی‌شمار علامت‌ها، که فراگرفتن آن‌ها را بسیار دشوار و استفادهٔ عملی از خط را غیرممکن می‌ساخت. اشکال اول را کاتبان سومری با آسان و ساده کردن علامت‌ها رفع کردند، به نحوی که تصویرهای اولیه با صورت‌های تغییریافتهٔ بعدی هیچ‌گونه شباهتی نداشتند؛ اشکال دوم را با محدود ساختن شمار علامت‌های تصویری برطرف ساختند. مهم‌ترین کاری که کاتبان سومری صورت دادند همانا تبدیل علامت‌های تصویری به حروف صوتی بود. این جدول مراحل تکامل خط میخی و تبدیل علامت‌های تصویری را به حروف صوتی روشن می‌سازد. در زیر به بررسی علامت‌های «حروف» جدول می‌پردازیم:

شمارهٔ ۱. تصویر ستاره، و به جای کلمهٔ سومری «آن»، یعنی آسمان، به کار می‌رفت. معنی دیگر آن دینگیر یعنی خداست.

شمارهٔ ۲. این علامت به جای کلمهٔ «کی» یعنی زمین است. اصولاً این علامت باید تصویر زمین باشد، ولی با توجه به خود علامت نمی‌توان نظر قاطعی در این مورد اظهار کرد.

شمارهٔ ۳. محتملاً تصویر نیم‌تنهٔ بالای انسان. و به جای کلمهٔ سومری «لو» یعنی مرد به کار می‌رفت.

شمارهٔ ۴. تصویر عورت زن است. به جای کلمهٔ سومری «سَل» یعنی «فرج» و کلمهٔ «مونوس» یعنی زن.

شمارهٔ ۵. تصویر کوه. به جای کلمهٔ سومری «کور» یعنی کوه.

شمارهٔ ۶. این تصویر حکایت از درجهٔ هنرمندی پیشینیان در اختراع خط سومری دارد، زیرا با شیوهٔ خاصی، پاره‌ای از کلمات را که نمی‌توان با تصویر مجسم کرد، نوشته‌اند. علامتی که به جای کلمهٔ «گِمِه»ی سومری، یعنی کنیز به کار می‌رفت، از دو تصویر تشکیل یافته است: یکی تصویر زن و دیگری تصویر کوه (علامت‌های ۴ و ۵). از ترکیب این دو تصویر عبارت «زن کوهستانی» به وجود می‌آید. حال اگر در نظر داشته باشیم که سومریان کنیزهای خود را از مناطق کوهستانی اطراف انتخاب می‌کردند، علت اختراع این علامت روشن می‌شود.

شمارهٔ ۷. تصویر سر است. به جای کلمهٔ سومری «سگ» یعنی سر.

شمارهٔ ۸. باز هم تصویر سر. لیکن خط‌های عمودی می‌رسانند که فقط جزئی از سر، یعنی دهان، موردنظر بوده است. همین علامت به جای کلمهٔ «دوگ» سومری یعنی سخن گفتن نیز به کار می‌رفت.

شمارهٔ ۹. محتملاً تصویر ظرف غذا. به جای کلمهٔ سومری «نینده» یعنی غذا.

شمارهٔ ۱۰. تصویری مرکب از دو علامت دهان و غذا (علامت‌های ۸ و ۹) و به جای کلمهٔ سومری «کو» یعنی غذا خوردن به کار می‌رفت.

شمارهٔ ۱۱. تصویر جوی آب. به جای کلمهٔ سومری «آ» یعنی آب. این کلمه نمونه و مثال خوبی برای نشان‌دادن سیر تحول خط تصویری به خط صوتی است. در زبان سومری، لفظ «آ» دو معنی دارد: یکی آب و دیگری حرف اضافهٔ در. علامت ۱۱ هر دو معنی را می‌رساند. می‌دانیم حرف اضافهٔ «در» نوعی از رابطهٔ کلمات را در جمله‌ها می‌رساند، لذا مجسم کردن مفهوم آن در یک علامت تصویری بسیار دشوار است. مخترع سومری برای رهایی از این بن‌بست چاره‌ای اندیشید و علامت ۱۱ را برای هر دو معنای لفظ «آ» به کار برد. بنابراین باید گفت کاتبان باستانی سومر، متوجه این نکته بودند که می‌توان یک علامت را به جای دو معنی یک لفظ به کار برد، اگر چه این دو معنی هیچ‌گونه تناسب و ارتباطی با هم نداشته باشند. تکامل این فکر و شیوه، سبب شد که خط میخی اندک اندک ماهیت تصویری خود را از دست بدهد و تبدیل به خط صوتی گردد.

شمارهٔ ۱۲. متشکل از دو تصویر دهان و آب (علامت‌های ۸ و ۱۱)، به جای کلمهٔ سومری «نَگ» یعنی نوشیدن.

شمارهٔ ۱۳. تصویر قسمت پایین ساق پا و پا در حال راه‌رفتن. به جای کلمهٔ سومری «دو» یعنی رفتن و به جای کلمهٔ سومری «گوب» یعنی ایستادن.

شمارهٔ ۱۴. تصویر پرنده. به جای کلمهٔ سومری «موشِن» یعنی پرنده.

شمارهٔ ۱۵. تصویر یک ماهی. به جای کلمهٔ سومری «خا» یعنی ماهی. این کلمه مثال دیگری از چگونگی تکامل خط تصویری به خط صوتی است. کلمهٔ سومری «خا» به معنی «ممکن است» نیز هست. لفظ «خا» دو معنی مختلف داشت که از لحاظ مفهوم هیچ‌گونه ارتباطی با هم نداشتند. کاتبان سومری در مراحل ابتدایی تکامل خط، تصویر ماهی را برای رساندن صوت «خا» به معنی ممکن است، نیز به کار بردند.

شمارهٔ ۱۶. تصویر سر و شاخ‌های گاو. به جای کلمهٔ سومری «گود» یعنی گاو نر.

شمارهٔ ۱۷. تصویر سر گاو. به جای کلمهٔ سومری «آب» یعنی گاو ماده.

شمارهٔ ۱۸. تصویر خوشهٔ جو است. به جای کلمهٔ سومری «شِه» یعنی جو.

علامت‌های ستون اول یادگار قدیم‌ترین ادوار تکامل خط سومری است. اندکی پس از اختراع خط تصویری، کاتبان سومری دریافتند که بهتر است لوحهٔ گلی را در موقع نوشتن طوری بگردانند که علامت‌های تصویری بر «پشت» قرار گیرند. بر اثر تکامل خط، این شیوهٔ عمل متداول گشت و علامت‌ها به طور یکنواخت و منظم ۹۰ درجه مایل بودند. در ستون دوم، علامت‌ها را به صورت مایل می‌بینید. دو ستون بعدی، خط‌های رایج بین ۲۵۰۰ الی ۲۳۵۰ ق‌م را نمایش می‌دهد. ستون سوم، علامت‌های میخی را بر روی گل، و ستون چهارم، علامت‌های میخی را بر روی سنگ و فلز نشان می‌دهد. در ستون‌های پنج و شش، علامت‌های میخی که در سال‌های ۲۳۵۰ الی ۲۰۰۰ ق‌م مورد استفاده بودند، مشاهده می‌شود. در ستون هفتم، نمونه‌هایی از علامت‌های رایج در نیمهٔ اول هزارهٔ دوم را می‌توان دید. این همان عهد تدوین اکثر الواح مورد بحث ما در این کتاب است. علامت‌های ساده‌تری که در ستون آخر دیده می‌شوند، توسط کاتبان شاهی کشور آشور در هزارهٔ اول پیش از میلاد به کار می‌رفتند.



۶. افسانهٔ انلیل را در حدود ۲۴۰۰ قم بر روی این استوانهٔ گلی نقش کرده‌اند. از این دوران، اسناد ادبی کمی به یادگار مانده است. علامت‌های خطی این سند شباهت به علامت‌های ستون سوم جدول مقدمهٔ کتاب دارند. از روی همین علامت‌ها توانستیم تاریخ تحریر آن را تخمین بزنیم. این افسانه و افسانهٔ دیگری که در لوحهٔ ۶ الف تشریح شده، گواه آن است که آثار ادبی سومر در گذشته دوردست، در حدود نیمهٔ دوم هزارهٔ سوم پیش از میلاد، تدوین می‌شده‌اند. جرج بارتن این لوحه را استنساخ کرد و در کتابش به نام *خط‌های گوناگون بابلی* به سال ۱۹۱۸ م انتشار داد.

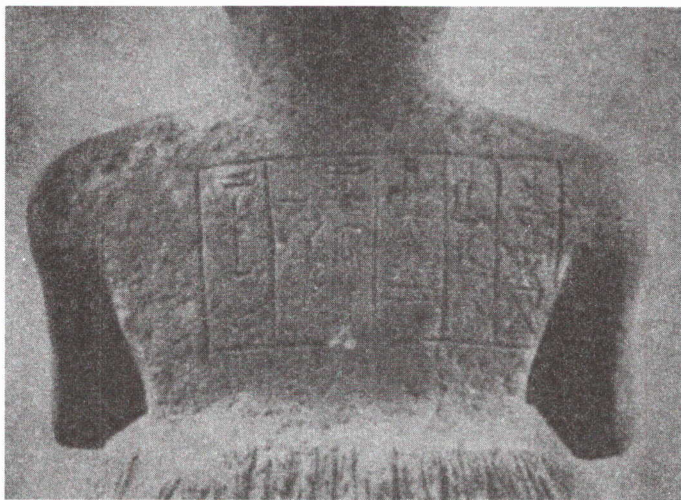


۶ الف. افسانهٔ دیگری دربارهٔ انلیل است که در حدود ۲۴۰۰ قم نوشته شده است. این پاره‌لوح هنوز انتشار نیافته و در موزهٔ شرق باستانی نگهداری می‌شود. زمان تدوین آن را از روی نوع علامت‌های خطی حدس زدیم. فقط قسمتی از افسانهٔ انلیل بر روی این لوحه منقوش است، و از همان قسمت‌ها جسته گریخته می‌توان فهمید که ایشکور، خدای صاعقه و فرزند انلیل، در جهان زیرین (کور) ناپدید شده است (← نک فصل نوزدهم). انلیل خدایان انونکی را فرا می‌خواند و از ایشان می‌پرسد کدام یک می‌تواند ایشکور را از جهان زیرین نجات دهد. ظاهراً روباه این مأموریت را برعهده می‌گیرد؛ همین فکر و موضوع بر روی یکی از الواح هفت قرن بعد نقش شده است (← فصل هفدهم).



۷. تمثال دودو. ازکاتبان سومری ۲۳۵۰ سال پیش از میلاد. پیدایش و پیشرفت مدارس سومری نتیجهٔ احتیاج مبرم کشور به تربیت کاتبان و بایگانان حرفه‌ای بود. کاتبان و بایگانان در امور اقتصادی و اداری کشور نقش برجسته‌ای برعهده داشتند. در این تصویر مجسمهٔ یکی از ایشان را می‌بینیم. وی در شهر لاگاش در حدود ۲۳۵۰سال پیش از میلاد می‌زیست.

کاتب مزبور تمثال خود را (در حال دعا و استغاثه) به نین‌گیرسو، خدای حامی شهر لاگاش، اهداکرده است. این مجسمه اکنون در موزهٔ بغداد نگهداری می‌شود. برای کسب اطلاعات بیشتر دربارهٔ جزئیات آن به دورهٔ پنجم مجلهٔ سومر (صص ۱۳۱ - ۱۳۵) رجوع کنید.



۸. نوشته‌ای که بر پشت مجسمهٔ دودو دیده می‌شود و در آن نام و شغل و اهدای آن را به نین‌گیرسو به ترتیب ذیل می‌خوانیم:

سطر اول: به خداوند نین‌گیرسو؛ سطر دوم: دودو؛ سطر سوم: کاتب؛ سطر چهارم: نسل (؟) ایم دوگود؛ سطر پنجم: این تمثال تقدیم شده است. رابطهٔ سطر چهارم با مطالب قبلی و بعدی هنوز روشن نیست.



۹. کتاب درسی جانورشناسی و گیاه‌شناسی. پشت لوحه‌ای که طه باقر کارمند ادارهٔ باستان‌شناسی عراق در عملیات حفاری ۱۹۴۴م در تل‌حرمل، در اطراف بغداد، کشف کرد و بر آن نام صدها نوع درخت و نی و پرنده و مواد ساخته شده از چوب، منقوش است.

اسامی پرندگانی را که از صد فزون‌اند، در سه ستون آخر سمت چپ لوحه نوشته‌اند.

خواننده به آسانی می‌تواند دریابد که کدام دسته از کلمات، اسامی پرندگان است. چون همهٔ آن‌ها به علامت میخی «موشن» یعنی پرنده ختم می‌شوند (← تصویر ۵، شمارهٔ ۱۴). در وسط آخرین ستون لوحه (که سفید است) نام ایره‌ایمیتی حک شده است. احتمال می‌رود وی مؤلف یا محرر کتاب درسی باشد. به هر حال این نخستین نمونهٔ امضا در ذیل تألیف و نوشته است. طبق عقاید مذهبی آن دوران، مؤلف، اسامی سه تن دیگر، یعنی ایزدبانو نیدبه و شوهرش، خای، و ایزدبانو گِشتینَنَه را به عنوان همکاران خود قید کرده است. این سه خدا نگهبانان فن نگارش بودند. امضاها بدین‌سان نوشته شده‌اند:

نیدبه، خای، گِشتینَنَه و ایره ایمیتی، فرزند نورم‌لیسی (کاتبی که لوحه را نوشته است).



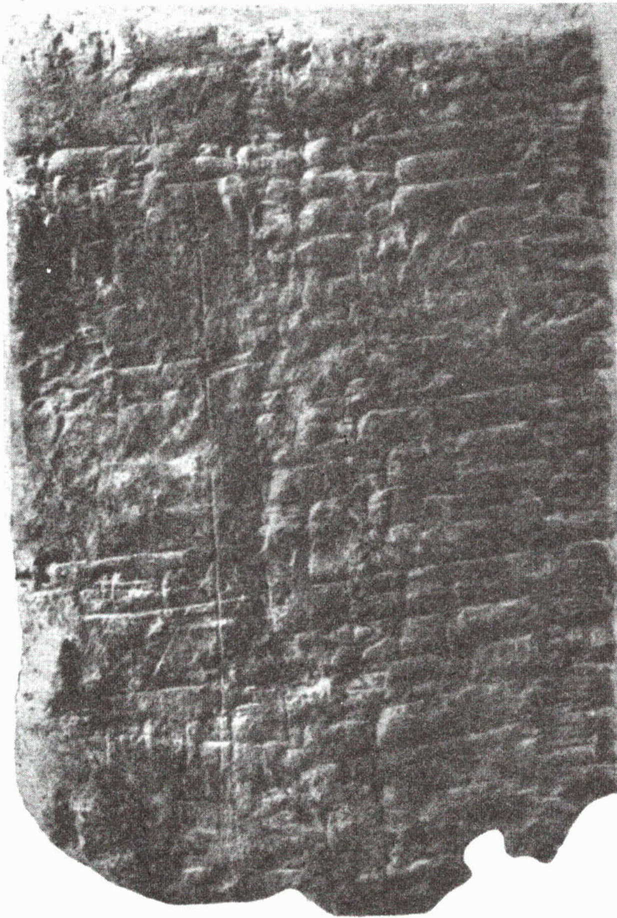
▶ **۱۰. تل‌حرمل.** منظره‌ای از معبد و کاخ و مدرسه (؟). تل‌حرمل تپهٔ کوچکی است در ده‌کیلومتری شرق بغداد. ظاهراً در نیمهٔ اول هزارهٔ سوم پیش از میلاد کسانی در این ناحیه سکونت داشته‌اند. لیکن برجسته‌ترین آثار به دست آمده از این ناحیه مربوط به نیمهٔ اول هزارهٔ دوم هستند. ساختمان قابل‌ملاحظه‌ای که در حرمل از زیر خاک بیرون آمد، معبدی است (در سمت راست وسط تصویر) با راهرو ورودی و حیاط و ایوان مقابل محراب، و محراب. قسمت‌های مربوط، به وسیلهٔ در از یکدیگر جدا هستند و به طور مستقیم یکی پس از دیگری بنا شده‌اند. چنان‌که موقع باز بودن درها، از در ورودی می‌توان مجسمهٔ خدای محراب را دید. از دیگر بناهایی که در این ناحیه کشف شده عبارت‌اند از کاخ و چندین معبد کوچک و چند خانه که محتملاً مدرسه بوده‌اند؛ چون چند نمونه کتاب‌های درسی، از نوع آنچه در تصویر ۹ تشریح شد، در درون بنا به دست آمد. همچنین یک نسخه از قانون بابلی (سامی) شاه بیلَه‌لَمَه کشف شد (← فصل هفتم). دیواری که با آجرهای صاف و هموار پیرامون بناها مشاهده می‌شود جدیداً ساخته شده است تا آثار باستانی را از گزند باد و باران مصون دارد. کاوش‌های حرمل توسط ادارهٔ باستان‌شناسی عراق و زیرنظر رئیس مطلع آن ناجی‌الاصیل انجام یافت. پاره‌ای از اعضای ادارهٔ مذکور مانند طه باقر، فؤاد سفر، و محمدعلی مصطفی، در این گونه فعالیت‌ها شهرت جهانی کسب کرده‌اند. برای کسب اطلاعات بیشتر دربارهٔ کاوش‌های تل‌حرمل به دوره‌های ۲ و ۶ *مجلهٔ سومر* مراجعه شود.



۱۱. ایام تحصیل. دعای خیر آموزگار. یکی از الواح چهارستونی سالم دانشگاه پنسیلوانیاست که ضمن مقاله‌ای به شادی و اندوه دوران تحصیل اشاره کرده است. «دعای خیر» آموزگار در حق شاگرد پس از دریافت هدایایی از پدر دانش‌آموز، از سطر نهم ستون سمت راست آغاز می‌شود. امضای نویسندهٔ لوحه در ستون سمت چپ زیر دو خط قرار دارد؛ با این الفاظ: نسخهٔ نابی انلیل.



۱۲. پنج پاره‌لوح. (اندازه در تصویر، یک و نیم برابر اصل). این پاره‌لوح‌ها در قرائت فصل «ایام تحصیل» مورد استفاده قرار گرفتند و همهٔ آن‌ها در موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا نگهداری می‌شوند. اگر چه قطعه‌های کوچک و ناقصی هستند با وجود این در تنظیم فصل «ایام تحصیل» بسیار مفید و مؤثر بودند.



۱۳. «مشقت رضایت‌بخش نیست». چنان که از مندرجات فصل «ایام تحصیل» برمی‌آید، **دانش‌آموزان** همواره در معرض تنبیه بد.ی بوده‌اند. دلیل آن را می‌توان از مندرجات لوحه‌ای دریافت که در نیپور کشف شده و اکنون‌دردانشگاه پنسیلوانیاست. بر روی این لوحه بخشی از نخستین لغتنامهٔ جهان نوشته شده است. در سمت چپ لوحه، لغت‌های سومری ثبت شده‌اند، و در سمت راست معادل اکدی (سامی) آن‌ها. در سال ۱۷۵۰ قم زبان سومری، زبان مذهبی و ادبی سامیان بود و مردم خود به زبان اکدی سخن می‌گفتند. حتی افراد غیرمتخصص نیز می‌توانند پی ببرند که خط لوحه، مخدوش و زشت است. شاید بدان جهت که زیرنظر دستیار استاد (برادر مهتر) رونویسی نشده است. بی‌شک دانش‌آموز سزای اهمال و سهل‌انگاری خویش را به موقع چشیده است. این لوحه یکی از هزاران الواح لغتنامهٔ موزه‌های جهان، به ویژه موزهٔ بریتانیاست که در صد سال گذشته چندتن به استنساخ و انتشار آنها همت گماردند. مندرجات الواح لغتنامه و سایر لغت‌های پراکندهٔ سومری را بنو لاندزبرگر، کارمند مؤسسهٔ شرقی دانشگاه شیکاگو، در چند جلد گردآورده است و قرار است مؤسسهٔ مباحث توراتی در واتیکان آن‌ها را چاپ کند.

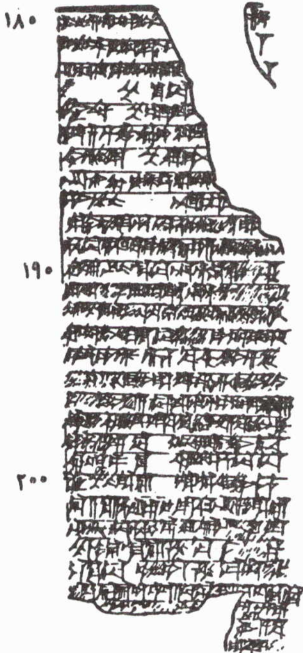


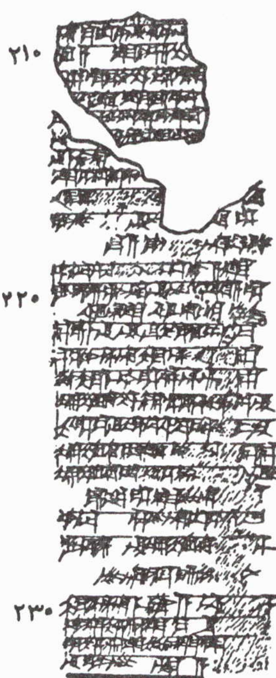


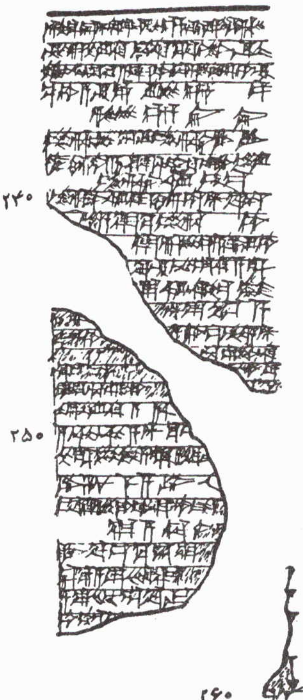
۱۴ و ۱۵. «انمرکار و فرمانروای ارته». از الواح موزهٔ شرق باستانی استانبول. عکس‌هایی از پشت و روی همین لوحهٔ دوازده‌ستونی، که در نیپور به دست آمد، در سال ۱۹۵۲م به صورت جزوه‌ای تحت عنوان یک *حماسهٔ سومری دربارهٔ ایران و عراق* به چاپ رسید. متن این لوحه را با استفاده از نوزده لوحه و پاره‌لوح موزهٔ دانشگاه فیلادلفیا و استانبول تکمیل کردیم. چنان که مشاهده می‌شود گوشهٔ چپ پایین لوحه شکسته است (← توضیحات تصویر ۱۶).

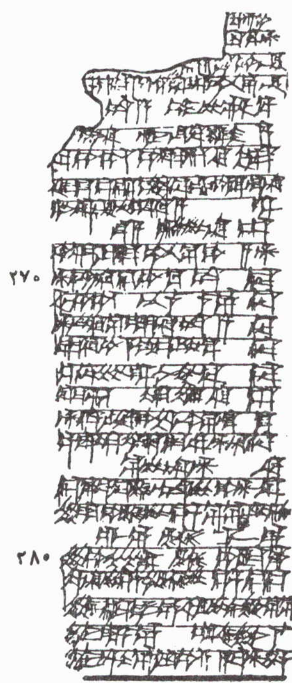


۱۶. «انمرکار و فرمانروای ارته». پاره‌لوح کوچکی در موزهٔ دانشگاه فیلادلفیا. این پاره‌لوح مطالب گوشهٔ چپ پایین لوحهٔ (تصویرهای ۱۴ و ۱۵) را که از دوازده ستون تشکیل شده است، تکمیل می‌کند. در حقیقت این پاره‌لوح وصله‌پینه‌ای از آن لوحه است. اصطلاح وصله‌پینه درکار الواح بسیار متداول است، و منظور پیوستن اجزای یک لوحه است که در ضمن کاوش یا در گذشت زمان، از هم جدا شده است. صدها، بلکه هزاران پاره‌لوح را دانشمندان، با علاقه و جدیت، بدین ترتیب به هم پیوسته‌اند. نکتهٔ جالبی که گاهی در موقع به هم پیوستن پاره الواح رخ می‌دهد، الصاق دو قطعه در موزه‌های دور از یکدیگر است. البته الصاق قطعه‌های یک لوحه در یک موزه، امری عادی است؛ اما الصاق قطعه‌های یک لوحه در چند موزه، بندرت اتفاق می‌افتد. با وجود این چنین الصاق‌هایی در چند موزه، درکاوش‌های نیپور، بین سال‌های ۱۸۸۹ ـ ۱۹۰۰، پیش آمد. چون پاره‌لوح‌ها را پیش از تعیین موضوع و ماهیت، میان موزه‌های استانبول و فیلادلفیا تقسیم کرده‌اند، از این رو در پاره‌ای موارد دو قطعه از یک لوحه را به دو موزهٔ مختلف برده‌اند. مهم‌ترین الصاق در فاصله‌های دوردست، به سال ۱۹۲۰م توسط ادوارد شی‌یرا انجام گرفت. وی نیمهٔ دوم لوحهٔ «فرود ایننه به جهان زیرین» را در موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا شناخت. ده سال پیش از آن استیفن لنگدون نیمهٔ اول آن را در موزهٔ استانبول استنساخ کرده بود (← فصل هجدهم). توضیحات مربوط به شماره‌های ۴۱، ۴۲، ۴۸ و ۶۳ را مقایسه کنید.

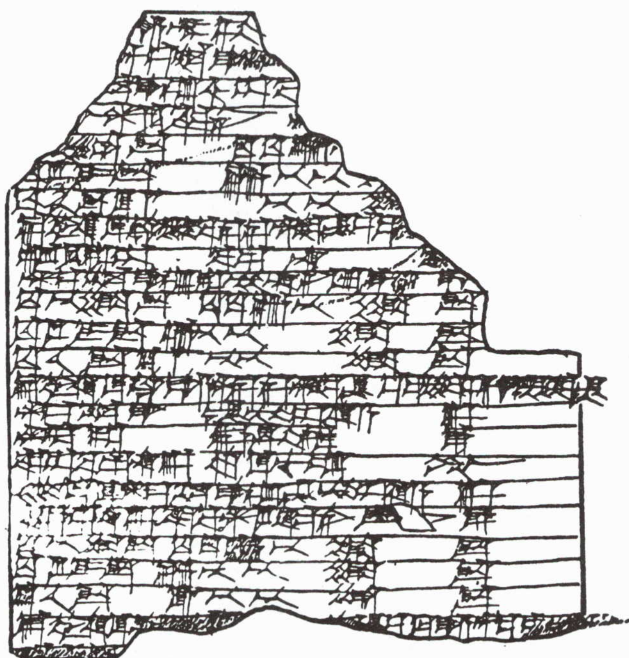








۱۷ و ۱۸. «انمرکار و فرمانروای ارتـه». نسخه‌ای خطی از ستون‌های چهارم و پنجم لوحهٔ دوازده‌ستونی موزهٔ استانبول. نویسنده بر روی کاغذهایی به اندازهٔ الواح، مطالب آن‌ها را استنساخ کرده است تا از هرگونه لغزش واشتباه در ترسیم علامت‌های میخی برکنار ماند، ولی در این مورد بهتر بود هر ستون را بر روی کاغذی جداگانه و به اندازهٔ مناسب استنساخ می‌کردند و سپس نسبت‌های کاغذ و لوحه را معین می‌ساختند. خصوصاً آن که عکس‌های الواح استنساخ شده، انتشار یافته است. نسخه‌برداری الواح وقت زیادی می‌گیرد، از جمله برای همین لوحه درست یک ماه عمر صرف کردم. خوشبختانه پیشرفت فن عکاسی اکنون به درجه‌ای رسیده که می‌توان جزئیات الواح را در عکس نشان داد؛ و در نتیجه اکنون نیازی به نسخه‌برداری نیست.



۱۹. گیلگمش و آگَه. مجلس بزرگان صلح می‌خواهد. نسخه‌ای که مؤلف از پشت یکی از الواح یازده‌گانهٔ نیپور رونویسی کرده، و در تکمیل منظومهٔ حماسی ۱۱۵ سطری «گیلگمش و اگه» مورد استفاده قرار گرفت. این حماسه از این نظر به گفتهٔ یاکوبسن نوعی از دمکراسی ابتدایی را در بردارد، حائز اهمیت است. در منظومه پس از دیباچه، متن لابه و خواهش گیلگمش در برابر مجلس بزرگان آمده است. گیلگمش از اعضای مجلس می‌خواهد که تسلیم کیش نشوند. تصمیم مجلس بزرگان که برخلاف تقاضای گیلگمش است پس از آن درج شده است، و سپس موضوع در مجلس «مردان» شهر، که تقریباً معادل مجلس عوام است، طرح می‌شود. برای اطلاع بیشتر ← مقالهٔ مؤلف با عنوان «گیلگمش و اگه» در مجلهٔ *باستان‌شناسی امریکا* (ج ۵۳، صص ۱ - ۱۸).



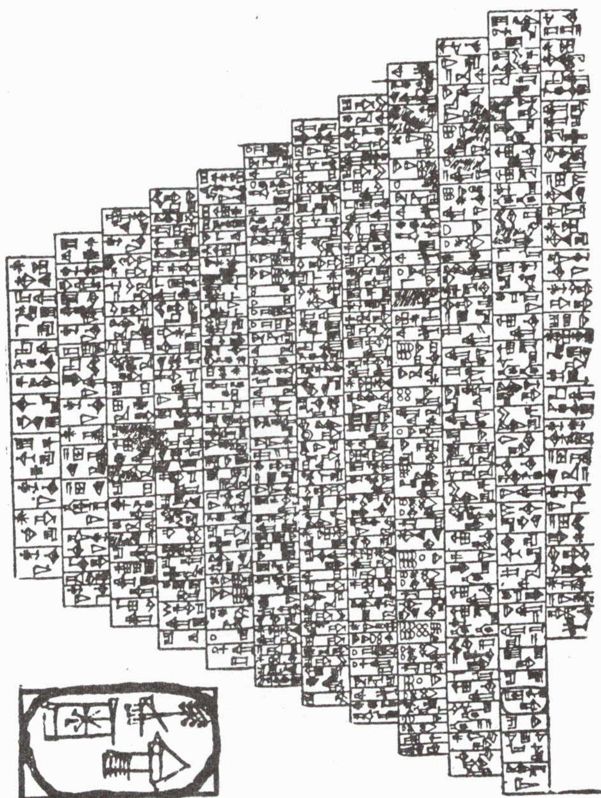
۲۰. جنگ و صلح. پرچم شهر اور. این لوحه که در موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا نگهداری می‌شود، دو منظرهٔ جنگ را به ما نشان می‌دهد. شاید اعضای پارلمان ارک هنگام بحث و تصمیم‌گیری دربارهٔ جنگ و صلح، این منظره‌ها را در برابر خود مجسم می‌کرده‌اند. یکی از مناظر پادشاه سومری را در ارابهٔ خود پس از پیروزی بر دشمنان نشان می‌دهد. سپاهیان دشمن به اسارت درآمده‌اند و یا بی‌رحمانه به زیر سم اسبان افتاده‌اند. در منظرهٔ دوم مجلس ضیافت شاهانه ـ شاید به افتخار پیروزی در جنگ ـ برپاست. به رامشگری که در گوشهٔ راست بالا بربط به دست ایستاده، توجه کنید. شک نیست که وی یکی از خنیاگران بی‌سواد است که اسطوره‌ها و حماسه‌های سومری اثر طبع و قریحهٔ آنان است. برای اطلاع بیشتر دربارهٔ پرچم اور و سایر کشفیات برجسته به کتاب *کاوش‌های اور و مقبرهٔ سلطنتی آن* تألیف لئونارد وولی مراجعه شود.



۲۱. اورنانشه، پادشاه لاگاش. این پادشاه ۱۵۰ سال پیش از عهد اوروکگینه، نخستین مصلح اجتماعی می‌زیست. اورنانشه مؤسس خاندانی است که در آن یک طبقه از کارمندان عالی‌رتبه پرورش یافتند و به مردم ظلم و ستم فراوان روا داشتند و مورد نفرت مردم بودند. اورنانشه بر روی سنگی آهکی نقش شده است. این لوحه اکنون در موزهٔ لوور است. وی مرد صلحجویی است و فرزندانش اطراف او ایستاده‌اند. در بالای لوحه بر سر اورنانشه سبدی پر از خاک است و این نشانهٔ آغاز بنای خانه‌های جدید است. در قسمت پایین، وی در جشنی باده می‌نوشد، شاید به افتخار پایان یافتن خانه‌ها.... برای اطلاع بیشتر از کاوش‌های لاگاش ـ نخستین منطقه از کشور سومر که در آن کاوش‌های فرانسویان به نتیجه رسید ـ به کتاب نفیس *تلّو* (لاگاش باستانی) تألیف باستان‌شناس نامی فرانسه، آندره پارو، مراجعه شود.



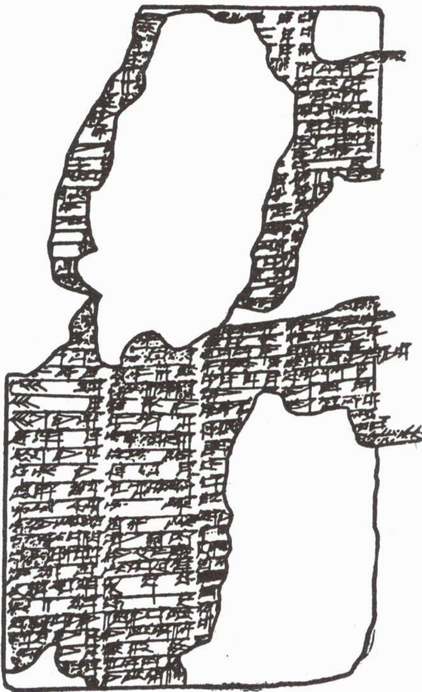
۲۲. ستون‌های سنگی لاشخواران. مناظری از جنگ که انتوم، نوادهٔ اورنانشه، را در حال رهبری سپاه لاگاش به سوی جنگ و پیروزی نمایش می‌دهد. انتوم که یک قرن‌پیش از عهد اوروکگینه به قدرت رسید، قهرمان و فاتح بزرگ خاندان‌هایی است که‌بر لاگاش فرمان راندند. آخرین خاندان به دست لوگل‌زگسی فرمانروای اومه سرنگون شد. در جاهای خالی مجسمه، نوشته‌هایی دیده می‌شود که پیروزی و غلبه انتوم بر اومه و قرارداد تحمیلی صلح را تشریح می‌کند. در واقع این کهن‌ترین سند تاریخی بشر است. جزئیات این ستون سنگی در کتاب نفیس و ارزندهٔ هوزی و تورودانگن به طبع رسیده است. همچنین به کتاب *تلّو* تألیف آندره پارو مراجعه شود.



۲۳. اصلاحات اجتماعی و آزادی. متن نوشته‌ای بر روی یک مخروط گلی که به سال ۱۸۷۸م توسط فرانسویان در تلو کشف شد. تورودانگن نوشتهٔ سومری را با حروف لاتینی نوشت و سپس آن را ترجمه کرد. برای اطلاع از مآخذ، به نوشتهٔ آندره پارو با عنوان تلّو مراجعه شود. در سمت چپ پایین مخروط، دور کلمهٔ «آمارگی» سومری به معنی «آزادی» خط کشیده‌اند.



۲۴. قانون اورنمو: مقدمه. قدیم‌ترین قانون جهان بر این لوحه منقوش است. لوحه را در نیپور کشف کردندواکنون در موزهٔ استانبول نگهداری می‌شود. نوشتهٔ آن اندکی پریشان است، و در وهلهٔ اول نتوانستیم به مضمون آن واقف شویم. کلید قرائت متن لوحه، تکرار عبارتی است که دلالت بر دورهٔ «پیش از» و «بعد از» عدالت‌پروری و حکمرانی اورنمو دارد. نگارنده، متن سومری لوحه را با حروف لاتینی، و ترجمه و استنساخ آن را همراه با ضمیمه‌ای از آدام فالکنشتاین، در جلد ۲۳ مجلهٔ *اورینتالیا* و در شمارهٔ ژانویهٔ ۱۹۵۳م مجلهٔ *علمی امریکا* منتشر کردم.



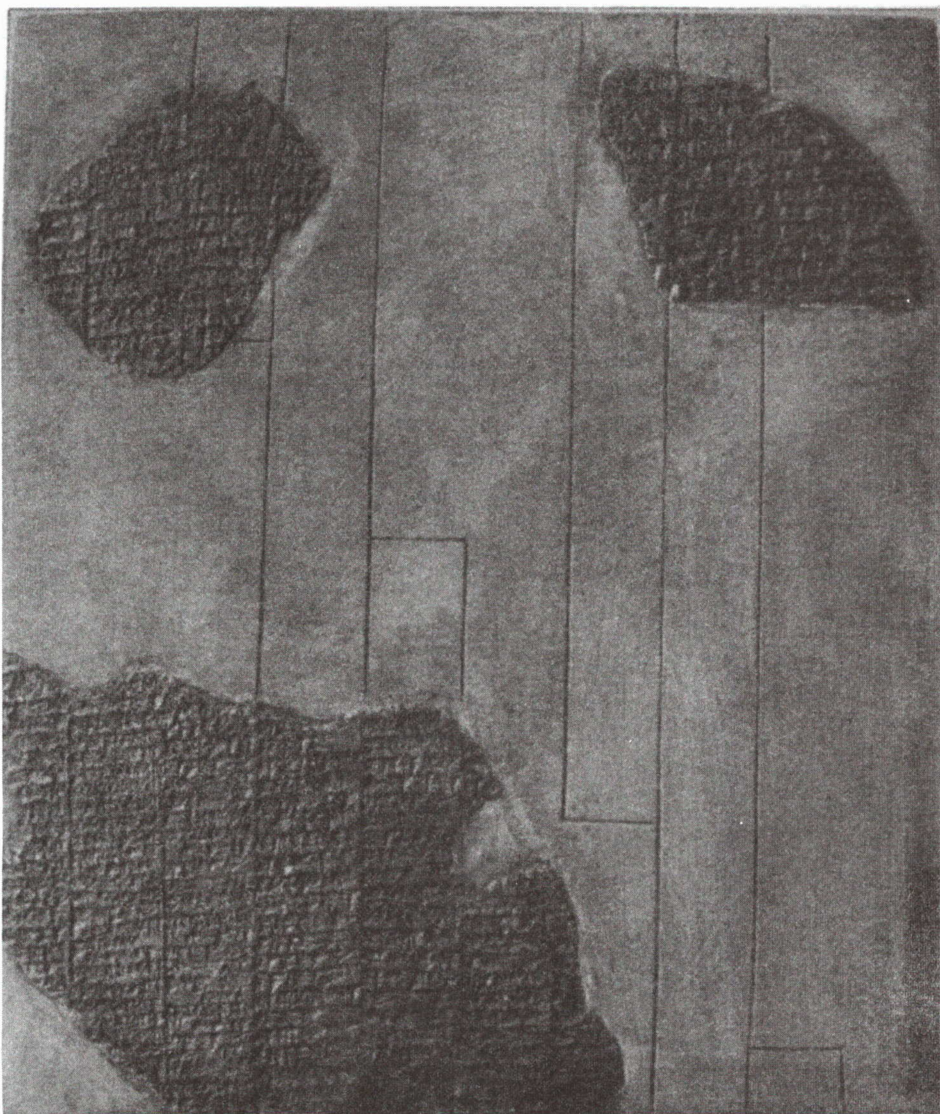
۲۵. قانون اورنمو. نسخه‌ای خطی از مقدمه. متن لوحه را نویسندهٔ این سطور در سال‌های ۱۹۵۱ ـ ۱۹۵۲ م، که از طرف فولبرایت در استانبول بود، تهیه کرد. خط لوحه دلالت بر آن دارد که لوحه را در سال ۱۷۵۰ ق م، یعنی سه قرن پس از عهد اورنمو نوشته‌اند. ولی از قرائن چنین برمی‌آید که نوشتهٔ لوحه، نسخه‌ای از اصل قانون است که شاید بر روی ستونی سنگی نقر شده بوده است.



۲۶. قانون اورنمو: مواد قانونی. متن نوشتهٔ یکی از الواح استانبول است که ۲۲ ماده قانون بر روی آن نوشته‌اند و ما فقط پنج مادهٔ آن را با اطمینان خواندیم. در سمت چپ قسمت بالای لوحه، سه ماده قانون نوشته شده که نشان می‌دهد از قانون «قصاص» در عهد اورنمو، در اواخر هزارهٔ سوم پیش از میلاد، پیروی نمی‌شده است.

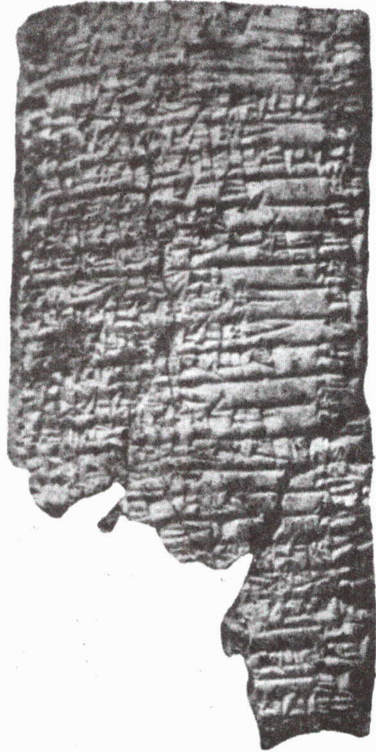


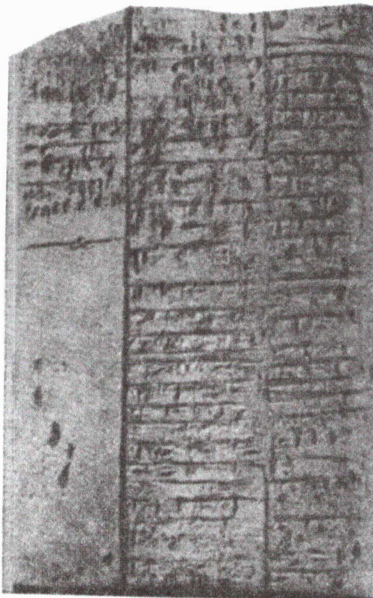
۲۷. اور نمو. نخستین قانونگذار. قسمت باقیمانده از ستون سنگی که لئونارد وولی به سال ۱۹۲۴م در اور کشف‌کرد و اکنون در موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیاست در وسط لوحهٔ شاه اورنمو دیده می‌شودکه برای خدای ماه، نَنّه (نشسته سمت راست) آب مقدس می‌ریزد. ننه خدای نگهبان شهر اور و همسر ایزدبانو نین‌گل در سمت چپ نشسته است. در پایین لوحه، اورنمو ابزار ساختمان را در دست دارد و پیشاپیش او خدایی است که تاج شاخدار بر سر نهاده و در پشت سر او مستخدمی است که در حمل ابزار سنگین ساختمان به اورنمو کمک می‌کند. در قسمت بالای لوحه فقط قسمت پایین مجسمهٔ ایستاده اورنمو دیده می‌شود. عبارت «اورنمو پادشاه اور» کمی پایین‌تر از جامهٔ وی روی سنگ منقور است. متن نوشته را لئون لگرن، رئیس سابق قسمت بین‌النهرین در موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا خواند و نقایص آن را رفع کرد و در این باره در *مجلهٔ موزه*، ج ۱۸، سال ۱۹۳۷م مقالهٔ تحقیقی مفصلی انتشار داد.



۲۸. قانون لیپیت ایشتر. پشت لوحهٔ قانون لیپیت‌ایشتر پس از تنظیم آن از سه پاره‌لوح به وسیلهٔ فرانسیس استیل. لوحهٔ کامل، شامل مقدمه و مؤخره و چندین ماده قانونی است که تاکنون ۳۷ ماده آن را به طور جزئی یا کامل خوانده‌ایم. برای اطلاع از جزئیات به مقالهٔ استیل با عنوان «قانون لیپیت ایشتر» در *مجلهٔ باستان‌شناسی امریکا* سال ۱۹۴۸م مراجعه شود. همین مقاله را چندی بعد در یکی دیگر از نشریات موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا هم چاپ کردند.

۲۹. محاکمهٔ زن خاموش. هیئت مشترک باستان‌شناسی مؤسسهٔ شرقی و موزهٔ دانشگاه در سال‌های ۱۹۴۹ - ۱۹۵۰ م این عکس را برداشت. نوشتهٔ آن، متن حکم محکمه دربارهٔ جنایت قتل است. مندرجات قسمت شکستهٔ لوحه را در سمت چپ پایین از روی لوحهٔ شکستهٔ دیگری که هیئت دانشگاه پنسیلوانیا در نیپور کشف کرده بود، به دست آوردیم. لوحهٔ دوم اکنون در موزه دانشگاه است. ادوارد شی‌یرا به سال ۱۹۲۲م در کتابش به عنوان *قراردادهای بابل باستان* آن را منتشر کرد.





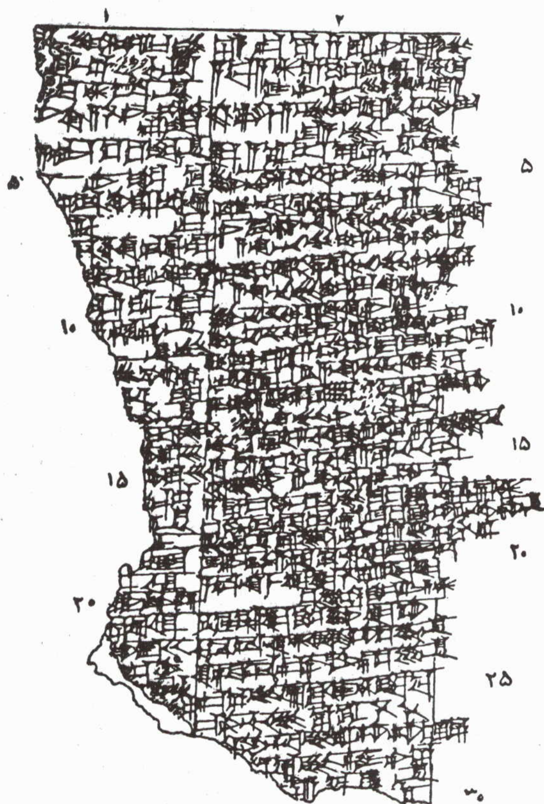
۳۰. کهن‌ترین نسخهٔ پزشکی. پشت یک لوحهٔ پزشکی که در نیپور کشف شده و اکنون در موزهٔ دانشگاه نگهداری می‌شود. دو قسمت علامتگذاری شده، دو نسخهٔ سومری است. متن سومری و ترجمهٔ آن را در این‌جا می‌نویسیم:

1. gish - hashhur- babbar	۱. درخت گلابی سفید (؟)
e- ri-na u-gish- nanna	ریشهٔ گیاه ماه (؟) را
u-gaz;	بسایید؛
kash-e u-tu;	در آبجو حل کنید؛
lu al-nag- nag.	بگذارید مرد [بیمار] آن را بنوشد. و
2. numun-nig-nagar-sar	۲. بذر گیاه درودگر
shim-mar-ka-zi	صمغ مرکازی
u-ha-shu-an-um	آویشن
u-gaz;	بسایید؛
kash-e u-tu;	در آبجو حل کنید؛
lu-al-nag-nag.	بگذارید مرد [بیمار] بنوشد.

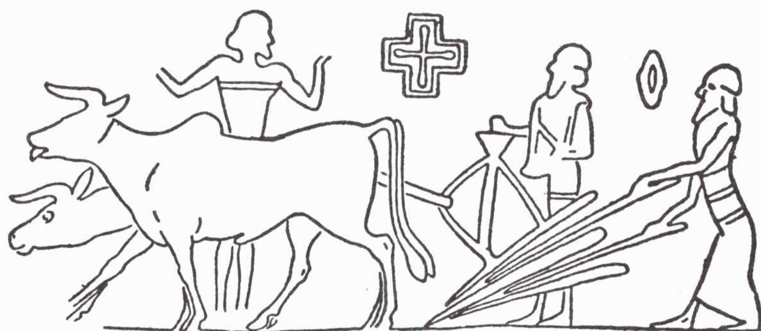
برای اطلاعات بیشتر به مجلهٔ *اخبار مصور لندن*، شمارهٔ فوریهٔ ۱۹۵۵م مراجعه کنید.

۳۱. سرود مذهبی در ستایش پزشک بزرگ سیاه‌سران (سومریان). متن لوحه‌ای که در نیپور کشف شده و تاریخ تدوین آن ۱۷۵۰ ق‌م است. این لوحهٔ چهارستونی، که نسبتاً سالم است، اکنون در موزهٔ شرق باستانی استانبول نگهداری می‌شود. بر روی لوحه سرودی در ستایش ایزدبانو نینی‌سینّه که در متن سند «پزشک‌سیاه‌سران» معرفی شده، منقوش است. به گفته سرایندهٔ این سرود، نینی‌سینّه سرپرست «می»ها یا قوانین مقدس درمان و معالجه بیماری‌هاست، پیش از آفرینش. این قوانین را انکی، خدای سرپرست همهٔ «می»ها، به او عطا کرد (← فصل دوازدهم). وی این قوانین را به فرزندش دمو (یکی از نام‌های دوموزی یا تموز) آموخت. در متن سرود، بیماری‌ها را به شیاطین منسوب می‌کنند، از این رو درمان و معالجه آن‌ها نیز با سحر و جادو میسر است. ادوارد شی‌یرا این سرود را در کتابش، *متن‌های مذهبی سومری*، منتشر کرد.





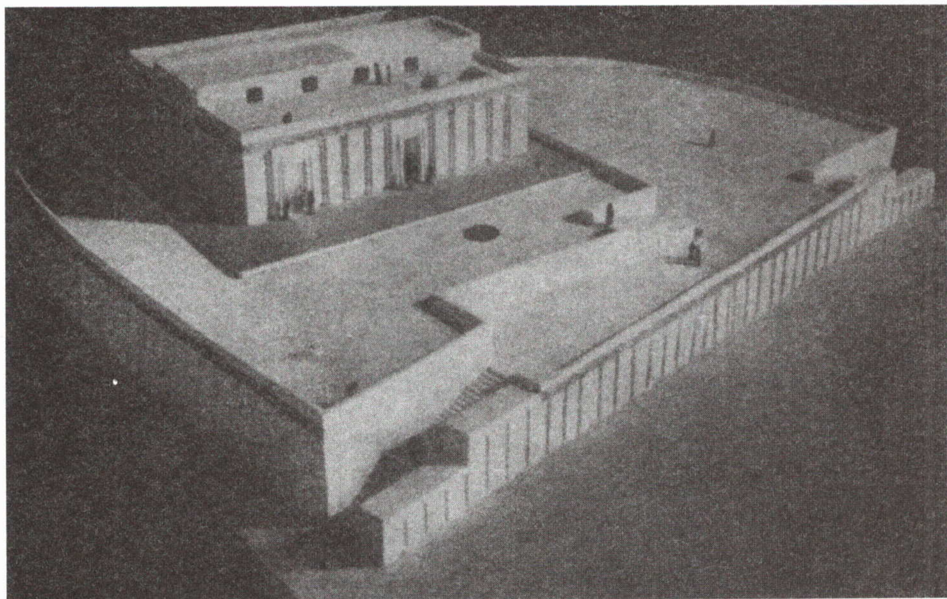
۳۲. تقویم و راهنمای کشاورزی. به خط محمود امین، عضو ادارهٔ باستان‌شناسی عراق که هنوز انتشار نیافته است. لوحه‌ای است چهارستونی که همهٔ مطالب تقویم کشاورزی بر آن منقوش است و در سال‌های ۱۹۴۹ ـ ۱۹۵۰ م توسط هیئت مشترک باستان‌شناسی کشف شد. امین با راهنمایی من در موزهٔ دانشگاه آن را استنساخ کرد.



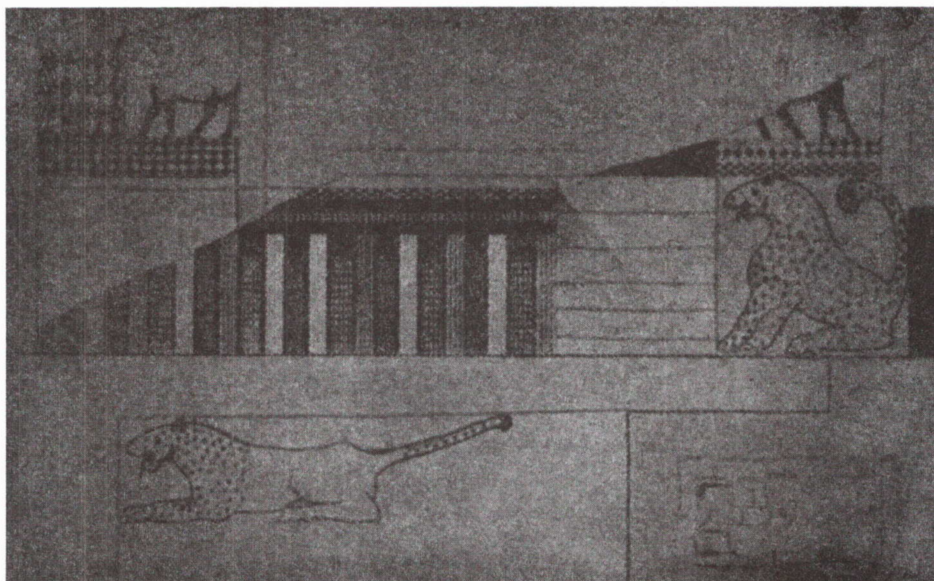
۳۳. منظرهٔ شخم زدن. این منظره بر روی یک استوانه گلی منقوش است و آلبرت کلی در سال ۱۹۱۲م آن را در کتابش موسوم به *اسنادی از بایگانی معابد نیپور در عهد پادشاهان کیش* چاپ کرد. به دستگاه بذرافشانی گاوآهن توجه کنید. شرح این ابزار در فصل دهم آمد.



۳۴. این‌نه و شوکالی تودا. خطای مرگبار دهقان. لوحه‌ای است شش ستونی در موزهٔ استانبول که افسانهٔ ربودن این‌نه را توسط شوکالی تودا، دهقان سومری، بر آن نوشته‌اند. داستان «مصیبت خون» که شباهت به یکی از حکایات «سفر خروج» *تورات* دارد در همین افسانه است. تا سال ۱۹۴۰م این افسانه ناشناخته بود. تا آن که من متنش را در موزهٔ استانبول استنساخ کردم. اکنون قطعه‌های دیگری از آن در موزهٔ دانشگاه و موزهٔ استانبول به دست آمده است.



۳۵. معبد نقاشی شده. کوششی برای تکمیل ساختمان یکی از معابد آغاز هزارهٔ سوم پیش از میلاد که در کاوش‌های سال‌های ۱۹۴۰ ـ ۱۹۴۱ م ادارهٔ باستان‌شناسی عراق زیرنظر استیون لوید در تل‌عوقیر هشتاد کیلومتری جنوب بغداد کشف شد. نقشه و بنای معبد مورد اطمینان است، اما طرح سقف آن شاید درست نباشد. ظاهراً معبد از یک سالن مرکزی دراز که یک سر آن به قربانگاه منتهی می‌گردید تشکیل می‌شد. و در وسط سالن میزی برای هدایا قرار داشت. تالار مرکزی را دو ردیف حجره (چهار حجره در هر ردیف) احاطه می‌کرد. معبد بر روی سکوی بلندی بنا شده بود و سکوی معبد بر روی زمین بلندی به شکل نیم‌دایره (حرف *D*) قرار داشت. بین زمین مرتفع و سکو یک نردبان دیده می‌شود و در سمت دیگر دو نردبان شبیه به یکدیگر برای پایین آمدن از سکو ساخته‌اند. دیوار خارجی دارای بیرون آمدگی و فرورفتگی بسیار است که با گچ، سفید شده است. دیوارهای داخلی معبد، پوشیده از نقاشی‌های رنگ‌آمیزی شده است، ولی اکنون اغلبِ آن در هم ریخته، چون دیوارها را به سایر قسمت‌های عمارات معبد، که زمانی معبد از آن‌ها پر بود، متصل کرده‌اند. برای کسب اطلاعات بیشتر از عملیات حفاری تل‌عوقیر ← مجلهٔ *مطالعات خاور نزدیک*، ج ۲، ش ۲.



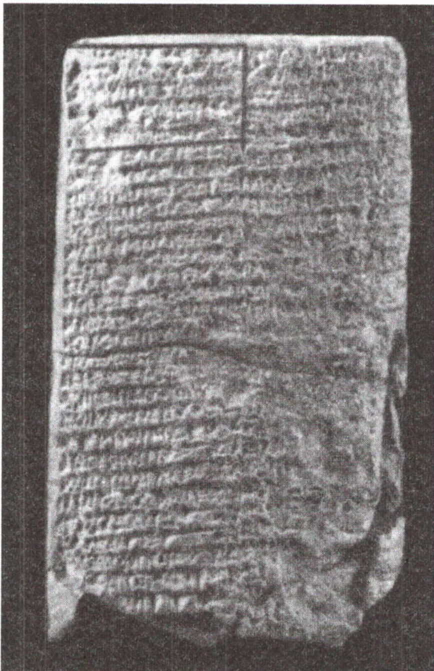
۳۶. پرستش خدایان. تصاویری از قربانگاه (معبد نقاشی شده). تصویرهای رنگی دیوارهای قربانگاه معبد عوقیر در این شکل به عنوان نمونهٔ نقاشی‌های دیواری سومری دیده می‌شوند. بنابر گزارش کاوش کنندگان، این تصویرها را روی زمینهٔ سفید گچی می‌کشیدند، و در رنگ‌آمیزی از اکثر رنگ‌ها، جز سبز و آبی، استفاده می‌کردند. خط‌های اصلی را با دو رنگ قرمز یا نارنجی می‌کشیدند و سپس روی خطوط قرمز یا به موازات آن‌ها خط‌های سیاه‌رنگ ترسیم می‌کردند. معمولاً اطراف دیوارها را به ارتفاع یک متر رنگ قرمز روشنی می‌زدند و سی سانتیمتر دیگر دیوار را با اشکال هندسی می‌آراستند. قسمت‌های بالاتر دیوار را با تصویرهای انسان و حیوان، روی زمینهٔ سفید، زینت می‌دادند. متأسفانه بر اثر فروریختن قسمت‌های بالای دیوارها فقط قسمت‌های پایین تصویرهای انسانی برجای مانده است.



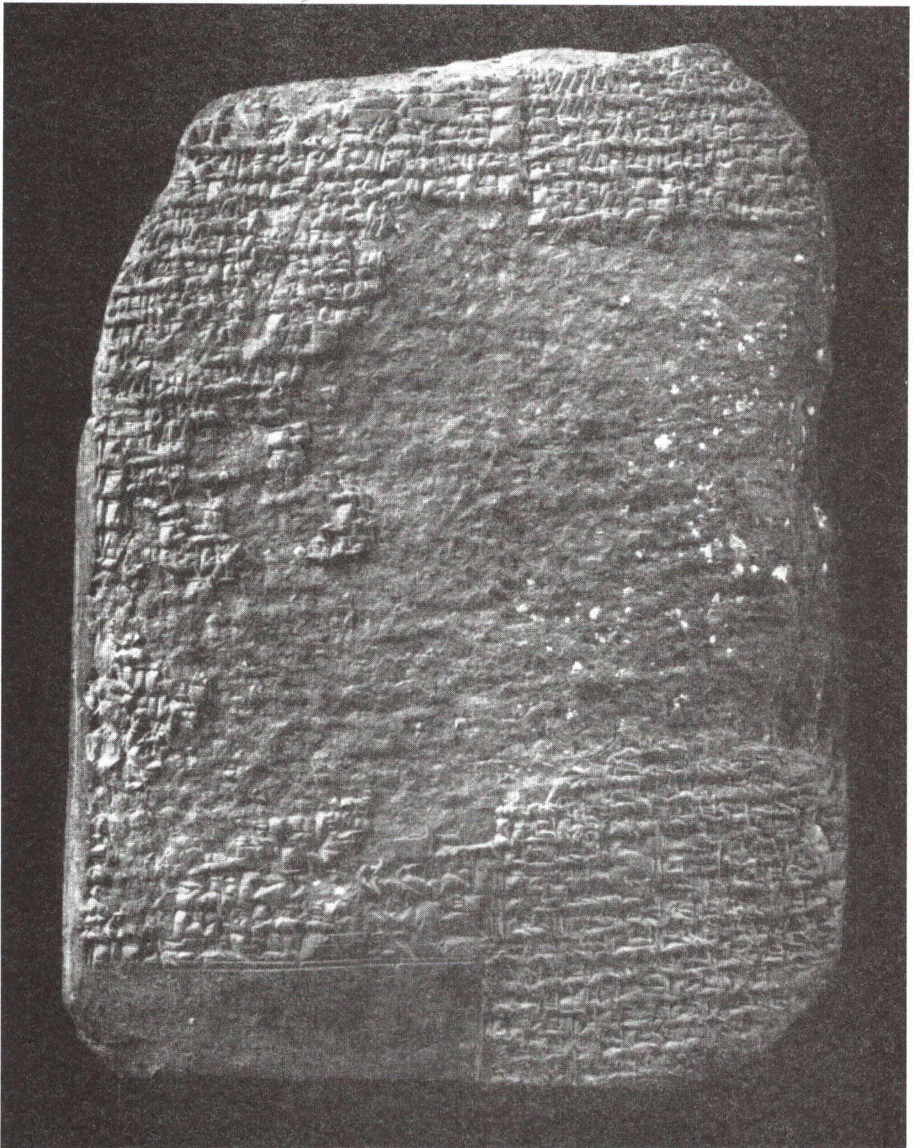
۳۷. تصویر پلنگ در قربانگاه (؟). نسخهٔ بزرگ‌شدهٔ شیر یا پلنگ قربانگاه، در تصویر ۳۶.



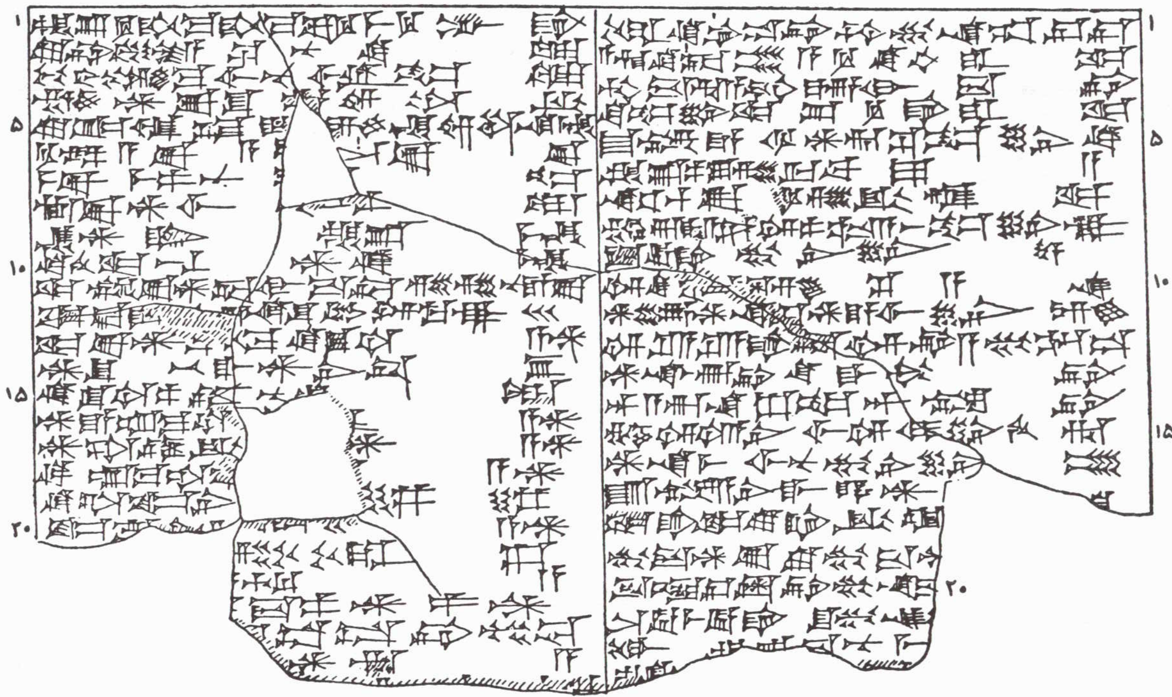
۳۸. جدا شدن زمین از آسمان. از الواح نیپور که در موزهٔ دانشگاه است. قسمت اول منظومهٔ «گیلگمش، انکیدو و جهان زیرین»، که شامل مسائل جهان‌شناسی سومری است، بر این لوحه منقوش است. ادوارد شی‌یرا آن را استنساخ کرد و در سال ۱۹۳۴م درکتابش موسوم به *حماسه‌ها و اسطوره‌های سومری* منتشر ساخت.



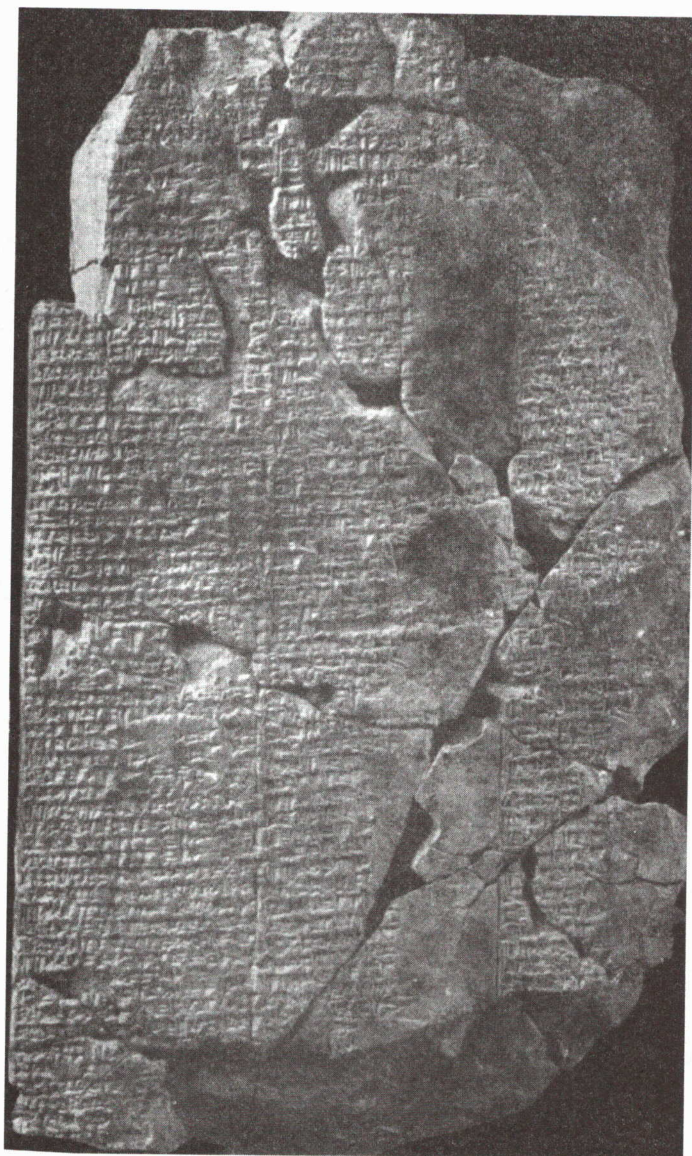
۳۹. انلیل زمین را از آسمان جدا می‌کند. از الواح نیپور در موزه دانشگاه پنسیلوانیا. منظومهٔ «آفرینش کلنگ» بر همین لوحه منقوش است. ← کتاب مؤلف، *اسطوره‌های سومری*. پاره‌ای از مسائل جهان‌شناسی فصل دوازدهم از همین افسانه اقتباس شده‌اند. لوحه را استیفن لنگدون به سال ۱۹۱۹م استنساخ و در کتابش، *سرودها و دعاهای سومری*، چاپ کرد.



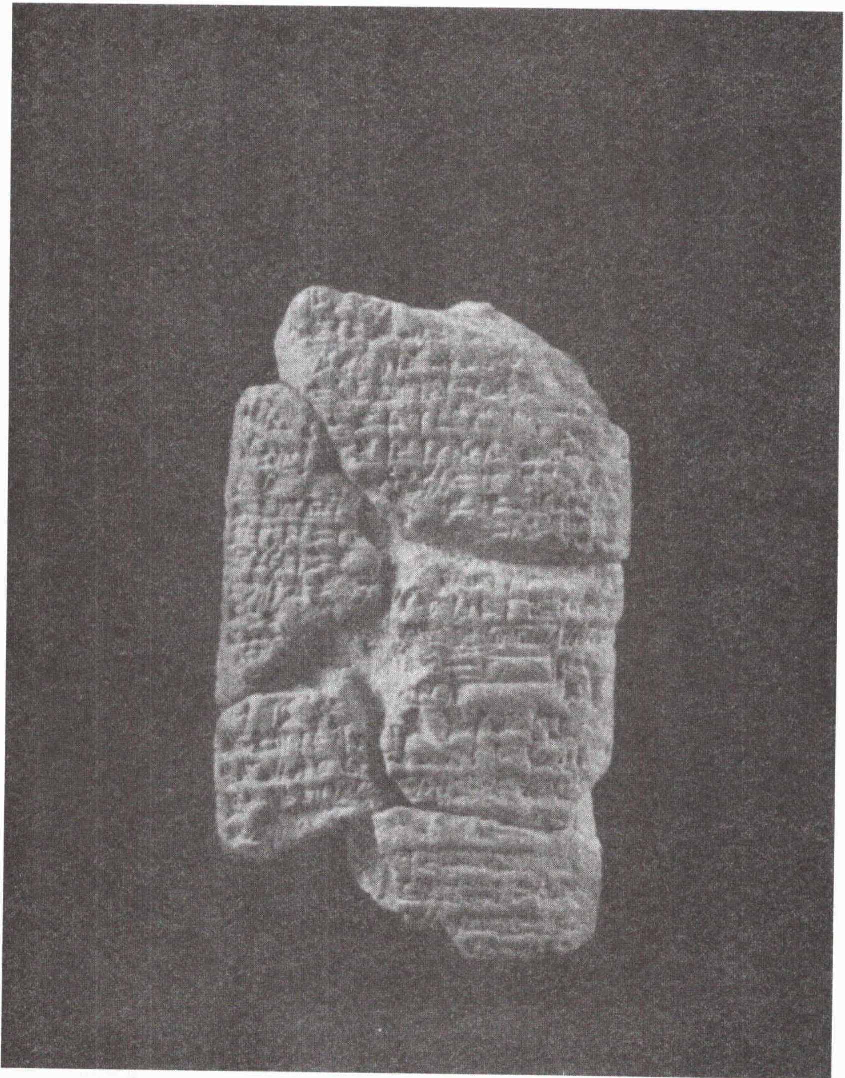
۴۰. تولد خدای ماه. از حفریات گذشتهٔ نیپور. لوحه‌ای است چهارستونی که به سال ۱۸۹۰م در نیپور کشف شد و اکنون در موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا نگهداری می‌شود. افسانهٔ انلیل و نین‌لیل (تولد خدای ماه) بر همین لوحه منقوش است. جرج بارتن آن را استنساخ کرد و در سال ۱۹۱۸م در کتابش، نوشته‌های *مختلف بابلی*، به طبع رساند.



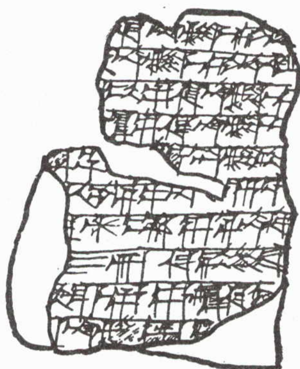
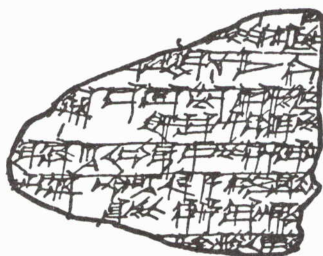
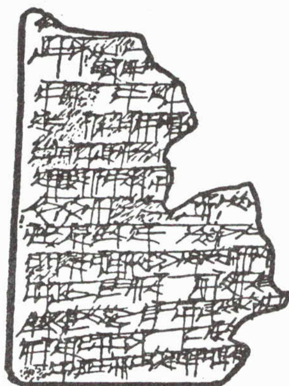
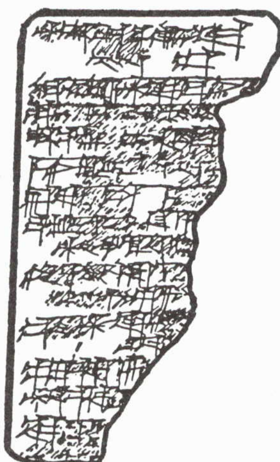
۴۱. سرودی در ستایش انلیل. نسخه‌ای از قسمت پایین پشت لوحهٔ چهارستونی که در نیپور کشف شد. به خط هاتیکه کیزلیای. اکنون لوحه در موزهٔ شرق استانبول است. قسمت بالای لوحه در موزهٔ دانشگاه است. هر دو قسمت اجزای یک لوحه‌اند که در فاصله‌های دوردست الصاق شده‌اند (← توضیحات تصویر ۱۶). علاوه بر این لوح، که در جلد شانزدهم مجلهٔ *باستان‌شناسی* ترکیه انتشار یافت، اکنون شش قطعهٔ دیگر از این سرود به دست آمده است.

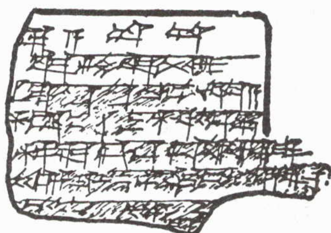


۴۲. مردم‌شناسی فرهنگی. لوحه‌ای منقوش به قوانین مقدس («می»ها). پشت لوحهٔ شش ستونی موجود در موزهٔ دانشگاه که افسانهٔ «ایننه و انکی و انتقال عناصر تمدن از اریدو به ارک» بر آن ثبت است. ارنو پوبل آن را در سال ۱۹۱۴م استنساخ کرد و در کتابش، متون *تاریخی*، چاپ کرد. گوشهٔ چپ بالای لوحه از میان رفته است. نگارنده وصلهٔ آن را در موزهٔ استانبول یافتم و به سال ۱۹۴۴م در رساله‌ای تحت عنوان *متون ادبی سومری از نیپور* چاپ کردم.

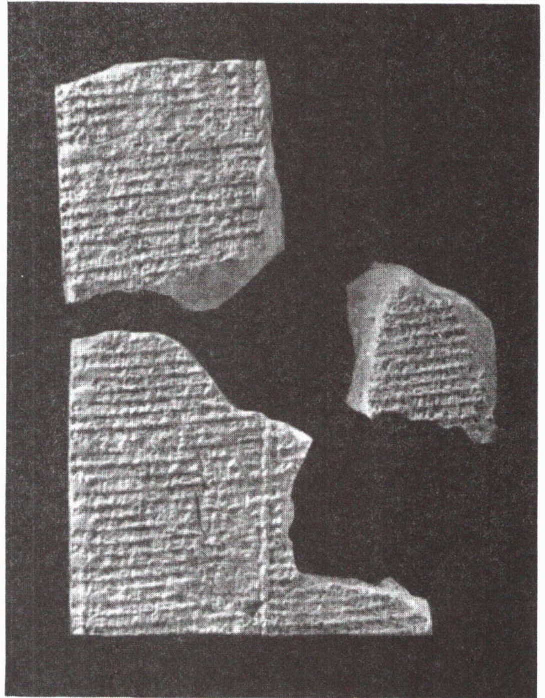


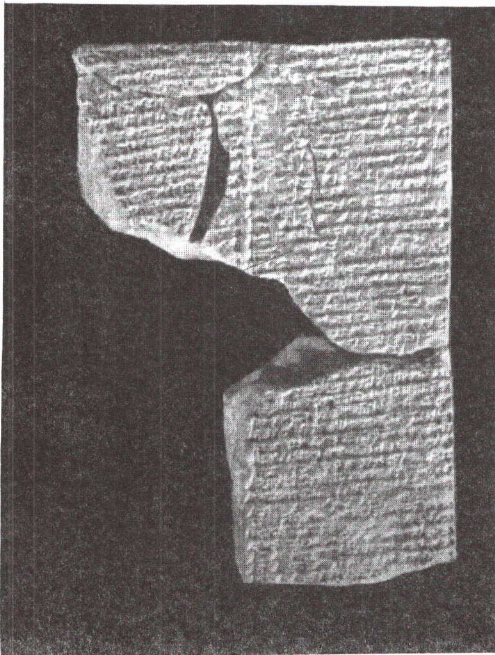
۴۳. عدالت اجتماعی. سرودی در ستایش ایزدبانو نانشه. لوحه‌ای از نیپور در موزهٔ دانشگاه که متضمن مطالبی از سرود نانشه است. یاکوبسن برای نخستین بار دریافت که سرود حکایت از آن دارد که خدایان در اعمال خود عدالت اجتماعی را مدنظر دارند. این اثر در ادبیات مذهبی سومر بی‌نظیر است. در این سرود به روز رستاخیز اشاره شده است. اکنون پانزده لوحه و پاره‌لوح در دست داریم که متن آن‌ها مربوط به همین سرود حیرت‌انگیز است. دوازده قطعهٔ آن در کاوش‌های باستانی نیپور و سه قطعه در کاوش‌های جدید نیپور از زیر خاک بیرون آمده است.

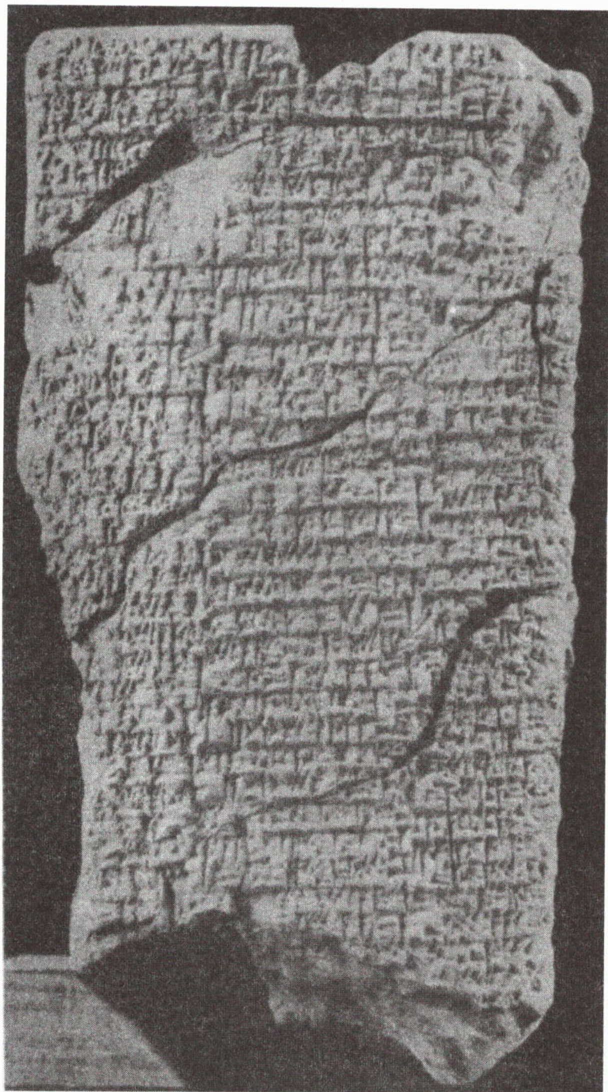


۴۴. عدالت اجتماعی. پاره‌لوح‌های منقوش به سرود نانشه که مؤلف در موزهٔ استانبول استنساخ کرد. متن این پاره‌لوح‌ها هنوز منتشر نشده است.

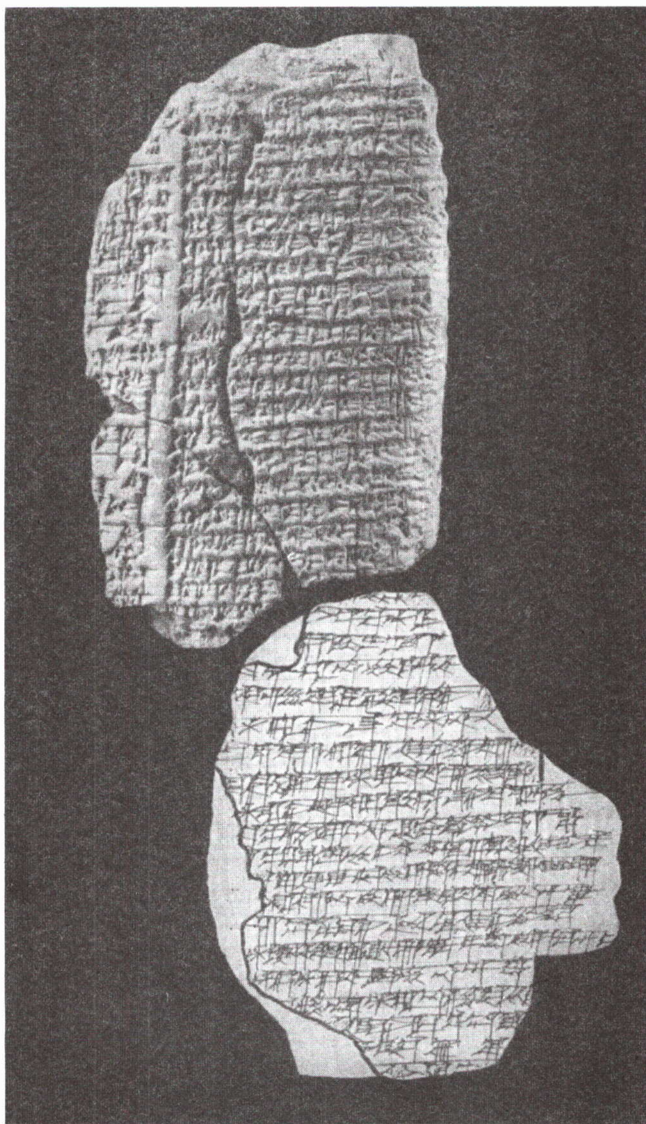




۴۵ و ۴۶. آفرینش انسان. دو پاره‌لوح از یک لوحه، پیش از الصاق و پس از الصاق. قسمت پایین را استیفن‌لنگدون به سال ۱۹۱۹م استنساخ کرد و در کتابش منتشر ساخت. پاره‌لوح بالا را ادوارد شی‌یرا استنساخ کرد و سال ۱۹۳۴م در کتابش، *حماسه‌ها و اسطوره‌های سومری*، به طبع رساند. قطعهٔ سومی را نگارنده شناخت و دریافت که جزئی از قسمت پایین لوحه است.



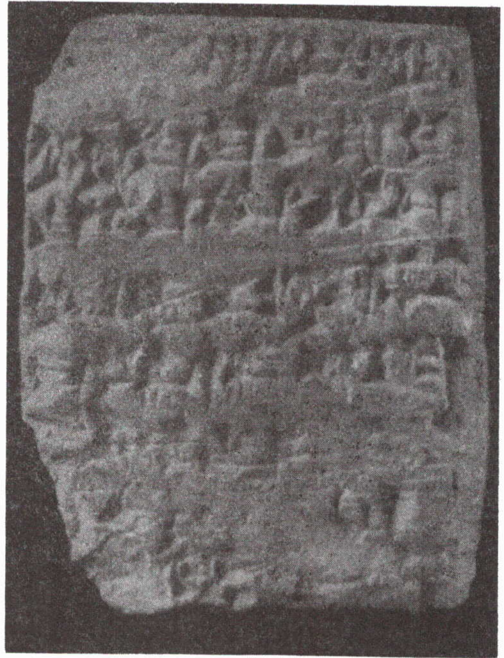
۴۷. نخستین ایوب. سالم‌ترین و بزرگ‌ترین الواح نیپور با عنوان «انسان و خدایش». ادوارد شی‌یرا آن را در موزهٔ دانشگاه استنساخ کرد و در کتابش، *متن‌های سومری با مضمون‌های مختلف* به طبع رساند. نخست گمان می‌رفت لوحه منقوش به امثال و حکم سومری است تا این که به سال ۱۹۵۰م مؤلف این کتاب و دانشمند هلندی، وان‌دایک، یکی از شاگردان آدام فالکنشتاین، جداگانه به این نتیجه رسیدیم که مضمون لوحه مقاله‌ای است دربارهٔ رنج انسان. نگارنده متن کامل افسانه را در نشریه‌ای به نام *حکمت در اسرائیل و در خاور نزدیک باستان* انتشار داده است. این نشریه به مناسبت جشن پنجاههٔ تورات‌شناس نامی، ه. راولی به چاپ رسید. این نکته را نیز باید افزود که مقالهٔ من بر اساس پنج پاره‌لوح تدوین شده است. چون ادمند جردن ضمن مطالعهٔ الواح امثال سومری، پاره‌لوح دیگری یافت که قسمتی از افسانه بر آن منقوش است و تاکنون انتشار نیافته است.



۴۸. نخستین ایوب. دو پاره‌لوح از یک لوحه که از فاصله‌های دوردست به هم وصل شده‌اند. قسمت بالای تصویر، مربوط به پاره‌لوحی است که در نیپور به دست آمده و اکنون در موزهٔ دانشگاه فیلادلفیا نگهداری می‌شود. بخشی از مطلب «انسان و خدایش» بر همین پاره‌لوح منقوش است. قسمت پایین تصویر، مربوط به پاره‌لوحی است که در نیپور کشف شد و اکنون در موزهٔ استانبول است. اما طرز شناختن این دو پاره‌لوح: با آن که هزاران کیلومتر فاصله میان آن‌ها بود، بر اثر پیشنهاد جردن، پس از رسیدگی نهایی، ترجمهٔ افسانه صورت گرفت.



۴۹. امثال. مجموعهٔ نیگ. استادان سومری شیفته نظم و ترتیب بودند و به همین جهت ترجیح می‌دادند به جای گردآوردن امثال نامتناسب و غیر مربوط، آن‌ها را بر اساس یک کلمه با علامت‌های مشترک مرتب کنند. لوحه‌ای که در شکل مشاهده می‌شود از الواح نیپور و شامل دویست مثل است. استنساخ این مجموعه که با علامت میخی nig یعنی «خبر» آغاز می‌شود، در سال ۱۹۵۲م به پایان رسید. حتی افراد غیرمتخصص هم می‌توانند الواح مثل را بشناسند. چون هر مثل با خط فاصله‌ای از مثل بعدی جدا شده است.

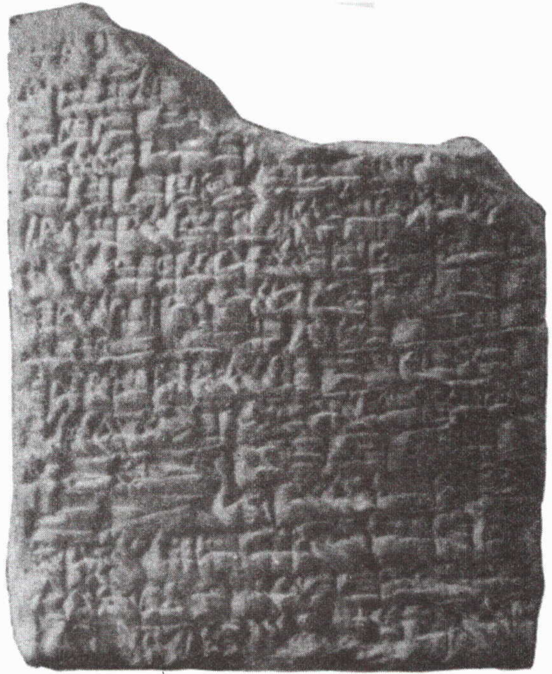


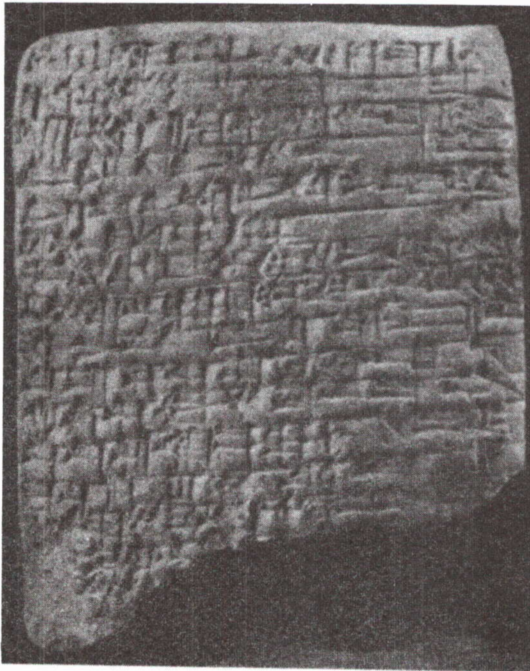


۵۰ و ۵۱. امثال. منتخباتی از مجموعهٔ نیگ. از الواح مشق دانش‌آموزان که در موزهٔ دانشگاه نگهداری می‌شود. امثال ۶ تا ۱۰ مجموعهٔ نیگ بر این لوحه درج شده‌اند. خط‌زدگی‌ها و آثار پاک کردن روی لوحه دلالت بر آن دارد که دانش‌آموز سومری هنگام نوشتن لوحه رنج فراوان کشیده است. و شاید هنگامی که لوحه را ناتمام به کنار افکنده، امیدوار بوده است «برادر مهتر» ازمجازات وی چشم بپوشد (← به فصل دوم).



۵۲. امثال. مجموعهٔ «سرنوشت». یکی از الواح نه‌ستونی نیپور که در موزهٔ دانشگاه نگهداری می‌شود. لوحه در اصل شامل ۱۶۲ مثل است. یک گروه از آن‌ها را چون با کلمهٔ «نمتر» (به معنی سرنوشت) شروع می‌شود، گروه نمتر نام نهاده‌اند. گروه‌های دیگر دربارهٔ کاتب و خواننده و مرد تهیدست و خر و گاو نر و سگ و خانه هستند.

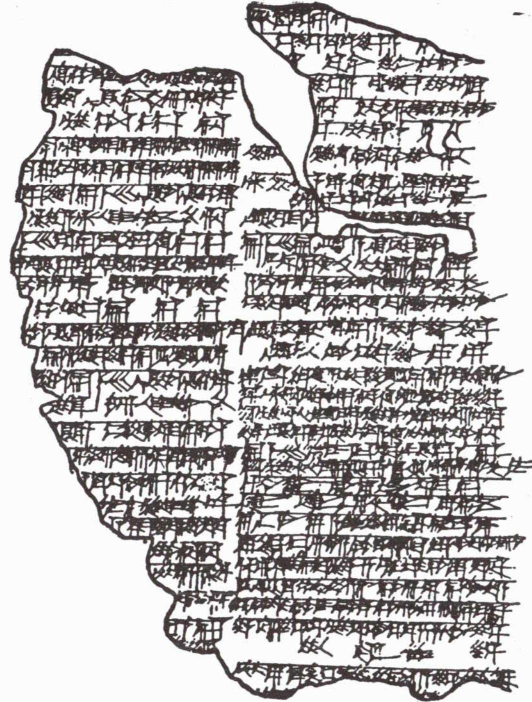


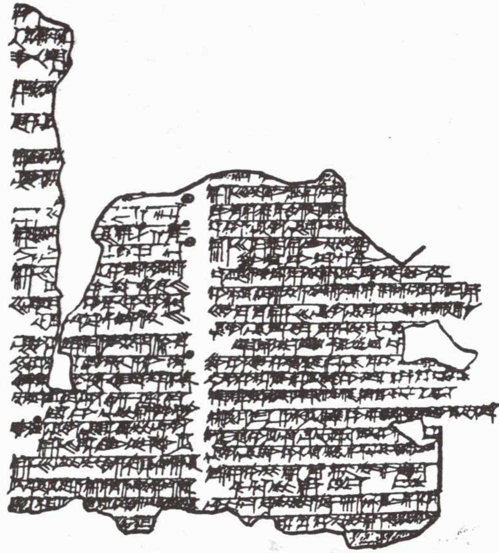


۵۳ و ۵۴. غله و رمه. پشت و روی یکی از الواح نیپور که در موزهٔ دانشگاه نگهداری می‌شود. بخشی از گفت وگوی خدای رمه، لَهَر، و خواهرش اشنان ایزدبانوی غله، بر این لوحه منقوش است. این منظومه را که در حدود دویست سطر است، اکنون می‌توان از روی دوازده لوح و پاره‌لوح تنظیم کرد. اکثر الواح منظومه هنوز انتشار نیافته‌اند. نظریات سومریان دربارهٔ آفرینش انسان از مقدمهٔ این منظومه اقتباس شد.

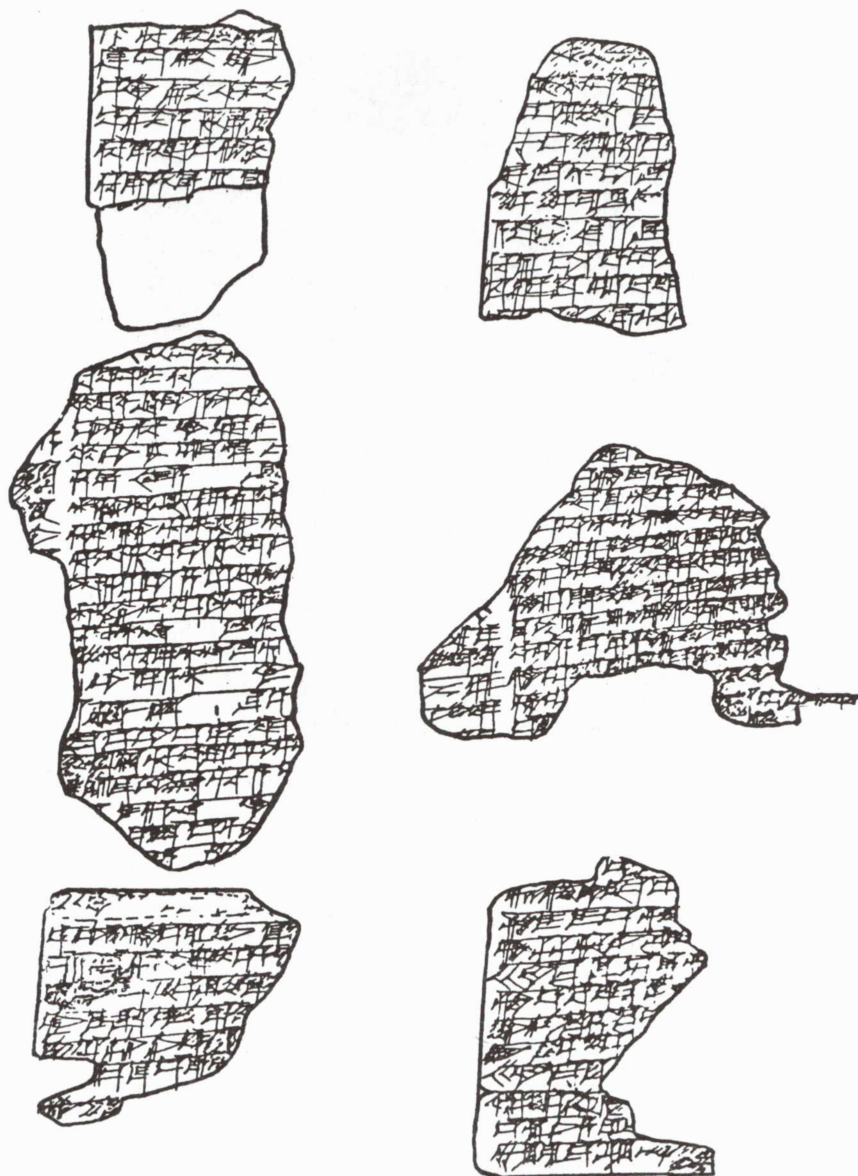


۵۵. تابستان و زمستان. یکی از الواح هشت‌ستونی نیپور که هنوز انتشار نیافته است و در موزهٔ استانبول نگهداری می‌شود. مناظرهٔ کامل دو تن از خدایان کوچک سومری امش و انتن بر همین لوحه منقوش است. یکی از این دو خدا، چنان که بنو لاندزبرگر اظهار نظر کرده، در نقش تابستان و دیگری در نقش زمستان است. دربارهٔ این مناظره اکنون بیش از بیست لوحه و پاره‌لوح، وجود دارد که اکثر آن‌ها چاپ نشده‌اند. منظومه از نظر اطلاعات کشاورزی سومریان بسیار با اهمیت است.

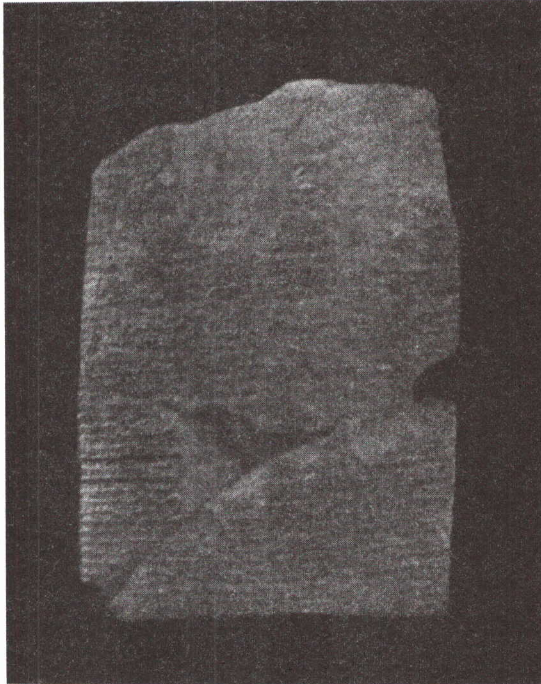




۵۶ و ۵۷. تابستان و زمستان. نسخه‌ای به خط مؤلف. چهار ستون از متن شکل سابق در این شکل استنساخ شده است. شاید این قسمت برای تکمیل منظومه بسیار اهمیت داشته باشد.

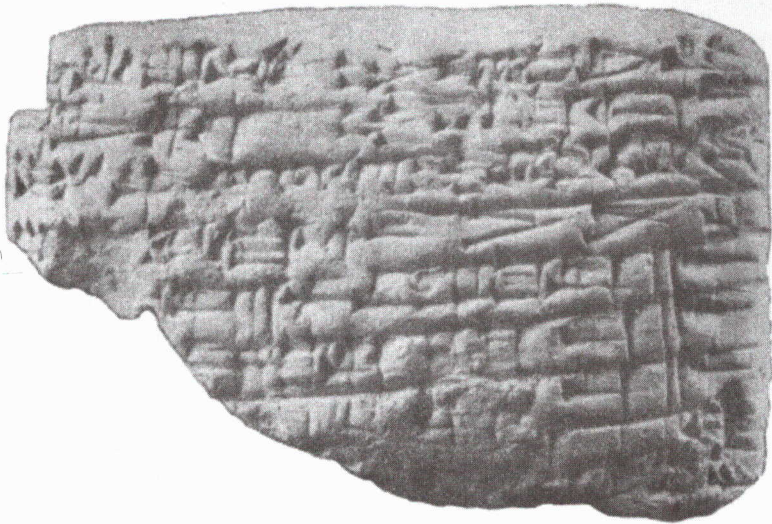


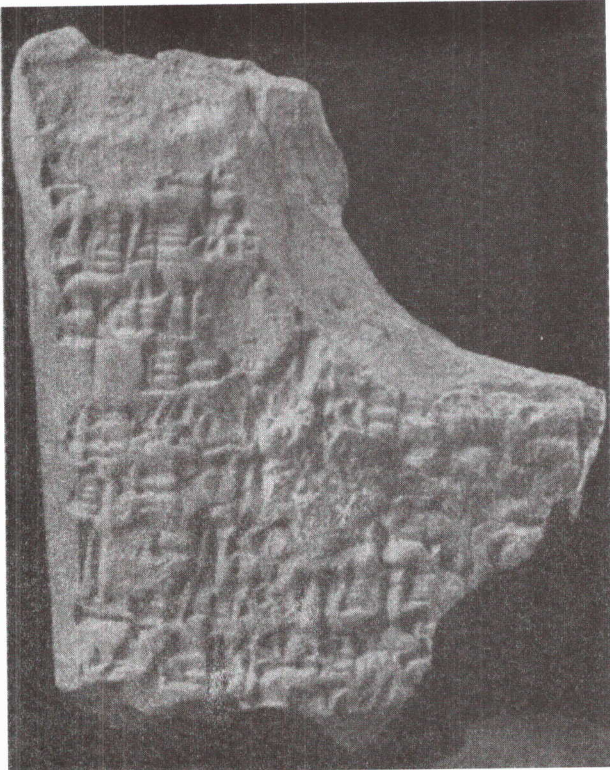
۵۸. پرنده و ماهی، درخت، و نی. چندین نسخهٔ خطی از الواح چاپ نشده موزهٔ شرق باستانی استانبول. قسمتی از مناظرهٔ «پرنده و ماهی» و «نی و درخت» بر آن‌ها منقوش است.



۵۹. تـولد بـانوی دنـده. لوحه‌ای است شش‌ستونی که استیفن لنگدون به سال ۱۹۱۵م تحت عنوان «حماسه‌ای‌سومری دربارهٔ توفان و بهشت و سقوط انسان» چاپ کرد. انتشار متن لوحه، چنان که انتظار می‌رفت، توجه مستشرقان، خاصه *تورات*‌شناسان، را به خود جلب کرد. متأسفانه ترجمه و تفسیر لنگدون مبتنی بر اصول صحیحی نیست، خصوصاً آن که در متن افسانه چیزی دربارهٔ بهشت و سقوط انسان گفته نشده است. ترجمه و تفسیر مؤلف این کتاب از منظومه، در سال ۱۹۵۴م به صورت ضمیمهٔ *مجلهٔ مدارس امریکایی مطالعات* شرقی به طبع رسید.

۶۰. توفان، کشتی و نوح سومری. نسخه‌ای به خط ارنو پوبل از روی لوحهٔ توفان موزهٔ دانشگاه. متن آن به سال ۱۹۱۴ م در کتاب پوبل، متن‌*های تاریخی* و دستوری، انتشار یافت (شمارهٔ ۱). این لوحهٔ نفیس، منحصر به فرد است و تاکنون مندرجات آن را در هیچ لوحه و پاره‌لوح دیگری نیافته‌ایم. قسمت بین دو کمان شامل شش سطر اول بخشی است که در فصل هجدهم اقتباس شد.



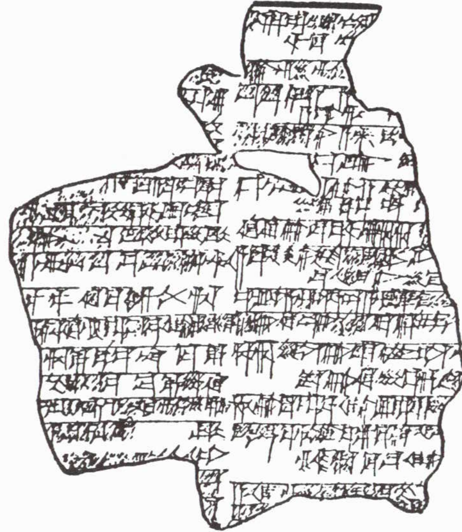


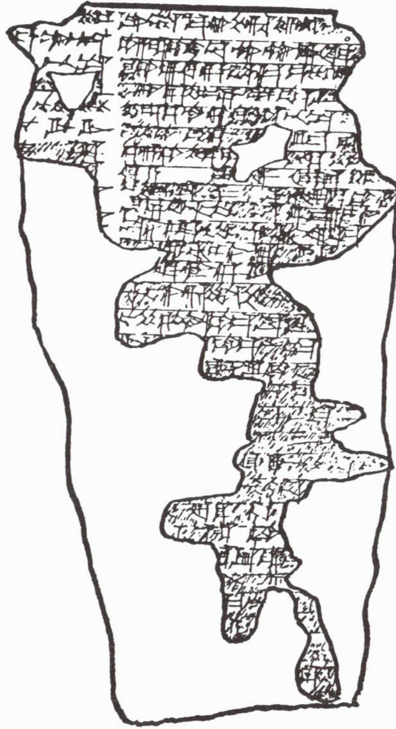
۶۱ و ۶۲. حکمت پیش از توفان. دو پاره‌لوح کوچک که عباراتی از یک رسالهٔ ناشناخته بر آن‌ها تدوین شده است. عنوان رساله «اندرزهای شروپک به فرزندش زیوسودرا» است. به نظر متفکران و شاعران سومری زیوسودرا مظهر خرد و دانایی بود، وگرنه خدایان او را از میان گروه بی‌شمار انسان‌های فانی، برای اقامت در بهشت خدایان جاودان برنمی‌گزیدند. یکی از چشمه‌هایی که حکمت زیوسودرا از آن آبیاری شد، شاه شروپک، پدر وی بود که پیش از توفان می‌زیست و اندرزهای گرانبهایی به فرزندش داد. مطالب بالا را شاید بتوانیم پس از قرائت عبارات زیر، که از نظر اسلوب نگارش به *تورات* شباهت دارند، استنباط کنیم:

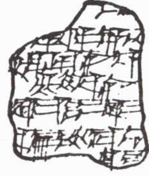
شروپک به فرزندش اندرز داد؛
شروپاک فرزند اوبرتوتو،
به فرزندش زیوسودرا چنین فرمود:
«فرزندم! نصیحتی کنمت، آن را به گوش هوش بشنو،
سخنی با تو گویم بدان گوش فرا ده،
پند مرا از یاد مبر،
از سخنان من پا فراتر منه.»



۶۳. مرگ و روز رستاخیز. الصاق پاره‌الواح از فاصله‌های دور به وسیلهٔ ادوارد شی‌یرا. یکی از الواح چهارستونی نیپور. قسمت بالا در موزهٔ دانشگاه است و بر آن ۲۰۸ سطر اول افسانهٔ «فرود اینَنه به جهان زیرین» ثبت است. این قسمت را لنگدون به سال ۱۹۱۴م در استانبول استنساخ کرد. قسمت دوم را ادوارد شی‌یرا به سال ۱۹۲۴م هنگام استنساخ الواح ادبی موزهٔ دانشگاه شناخت. پس از الصاق دو پاره‌لوح، نویسندهٔ این کتاب نخستین مطالب خویش را درباره این افسانه در مجلهٔ *مطالعات آشورشناسی* انتشار داد.
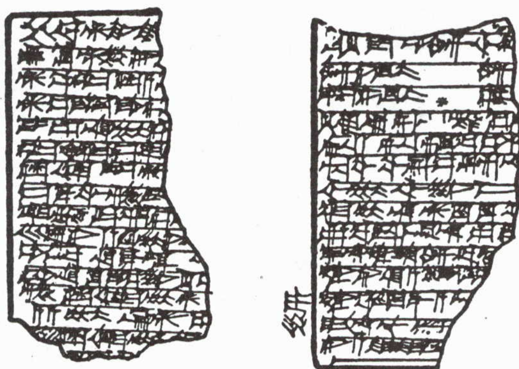








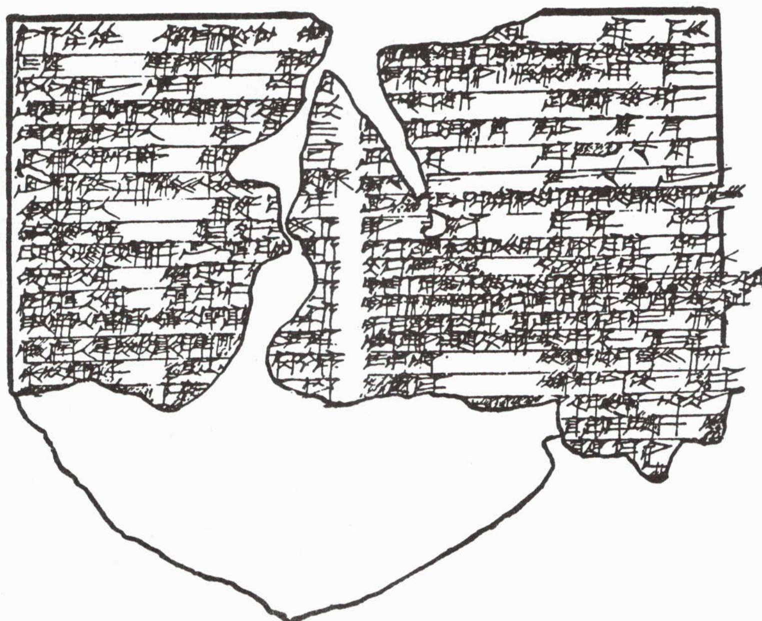
۶۴ و ۶۵. کارهای برجستهٔ نینورتا. استنساخ مؤلف از سه پاره‌لوح موجود در موزهٔ استانبول. چندین بخش از افسانهٔ اژدهاکشی که متخصصان خط میخی آن را با نخستین عبارت میخی افسانه یعنی **lugale u melambi nirgal** می‌نامند، بر روی این پاره الواح منقوش است. اکنون چندین لوحه و پاره لوح چاپ نشده وجود دارد که ممکن است در تکمیل متن افسانهٔ ششصد سطری، مورد مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

۶۶.گیلگمش و سرزمین زندگان. به خط مؤلف از روی دوپاره لوح چاپ نشدهٔ نیپور، که اکنون در موزهٔ استانبول‌است.



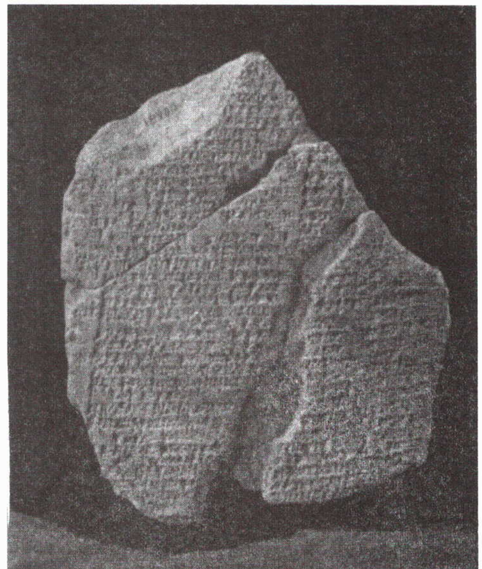
۶۷. نسخه‌ای دیگر از افسانهٔ «گیلگمش و سرزمین زندگان» به خط مؤلف. یکی از الواح نیپور که اکنون در موزهٔ شرق استانبول است. لوحه‌ای است چهارستونی که هنوز انتشار نیافته است. افسانهٔ اژدهاکشی در این لوحه به نحو دیگری بیان شده است. از این رو لوحه از نظر تاریخ ادبیات ارزش فراوان دارد. اختلاف دو افسانه نشان‌دهندهٔ آن است که در زمان تدوین به دو صورت نقل می‌شده است. ادیبان سومری، برخلاف شیوهٔ مرسوم خود، این دو افسانه را در هم نیامیخته‌اند، بلکه هر کدام از مستقلاً نوشته‌اند.



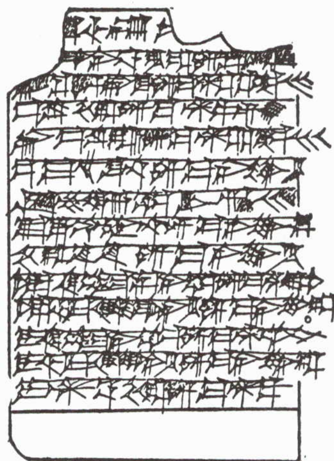


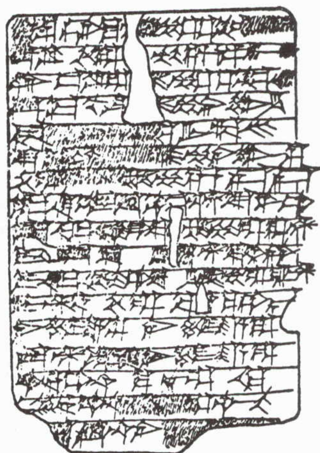


۶۸. اژدهاکشی. اثر یک مهر استوانه‌ای از هزارهٔ سوم پیش از میلاد که در کاوش‌های مشترک موزهٔ بریتانیا و دانشگاه پنسیلوانیا در شهر اور، به دست آمد. لئون لگرن آن را در کتاب لئونارد وولی، به نام مقبرهٔ *شاهانه* چاپ کرد. در تصویر، قهرمانی را می‌بینیم که در میدان نبرد می‌ستیزد. وی از قماش گیلگمش است و هماوردش موجودی است «نیمی گاو و نیمی انسان» در حال کشتن اژدها.



۶۹. متن سومری لوحهٔ دوازدهم حماسهٔ گیلگمش بابلی. عکس پشت یکی از الواح شش ستونی موزهٔ دانشگاه که انتشار نیافته است. اصل لوحه شامل سراسر حماسهٔ سومری «گیلگمش، انکیدو و جهان زیرین» است. اکنون می‌توان از روی ۲۵ لوح و پاره‌لوح متن سیصد سطری افسانه را تهیه کرد. بیش از نیمی از این الواح هنوز چاپ نشده‌اند.

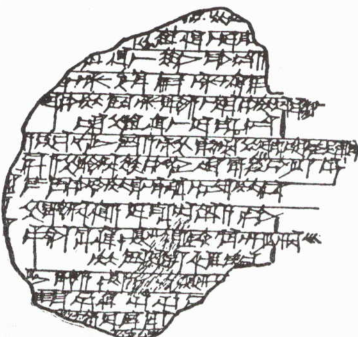




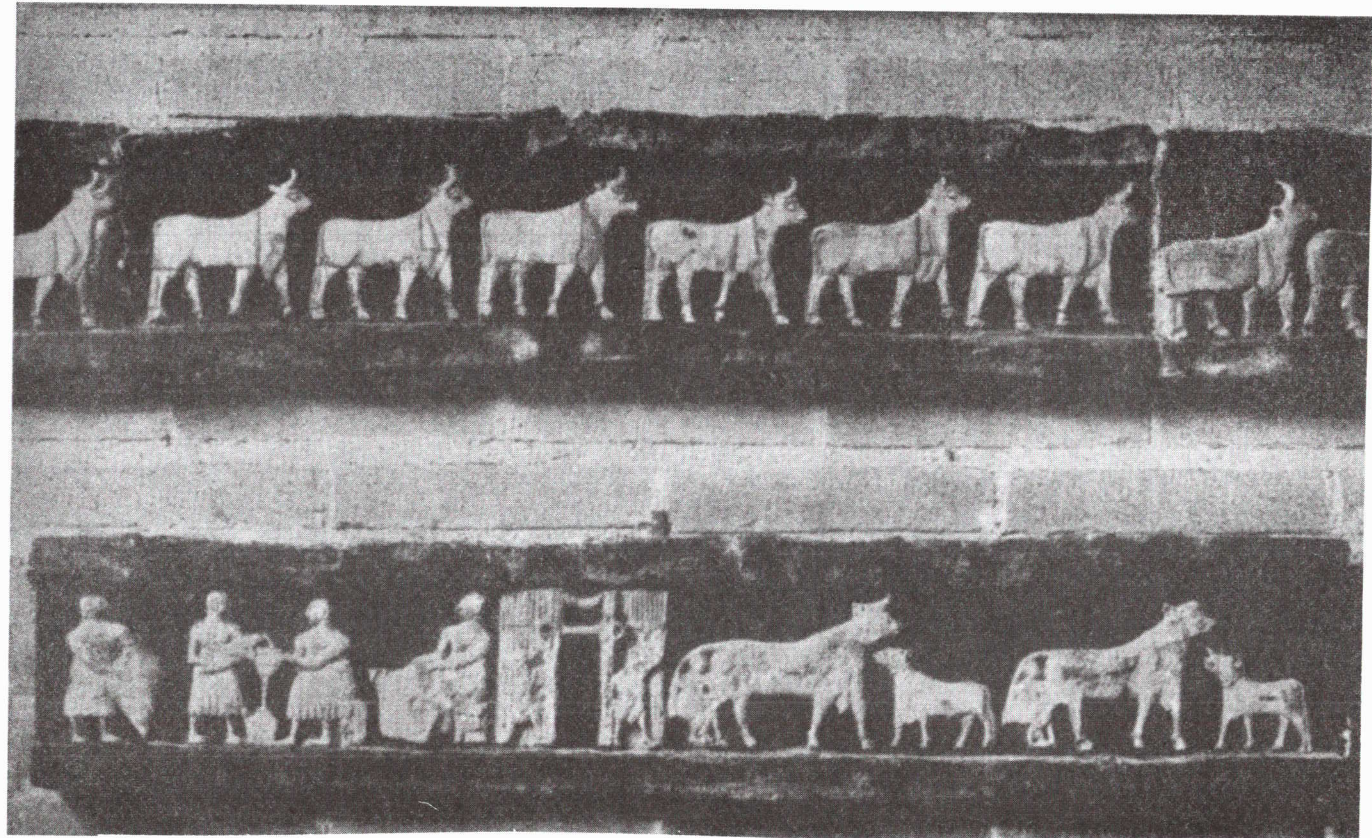
۷۰. منع شده‌های جهان زیرین. نسخه‌ای به خط مؤلف از روی یک لوحهٔ سالم و کوچک که در موزهٔ دانشگاه نگهداری می‌شود. این داستان در فهم موضوع افسانه کمک مؤثری کرد. روی لوحه عبارت «منع شده‌های جهان زیرین» نقش شده است. گیلگمش انکیدو را از نزدیکی بدان‌ها بر حذر می‌دارد (← ص ۱۷۳). متن پشت لوحه بیانگر این مطلب است که چگونه انکیدو مرتکب «کارهای منع شدهٔ» جهان زیرین شد و «فریاد کور او را دستگیر ساخت».



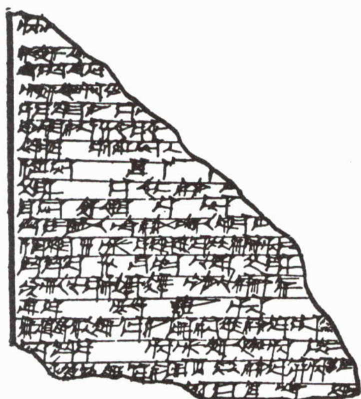


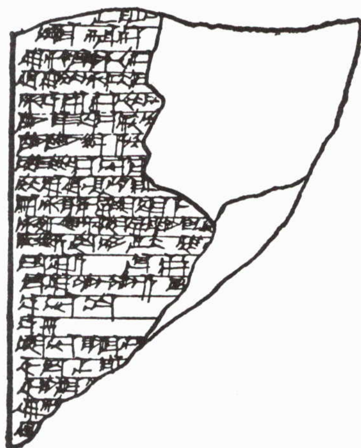


۷۱. انمرکار و اینسو کوشسیرانا. در کاوش‌های باستانی نیپور به دست آمد و مؤلف آن‌ها را از روی دو لوحهٔ چاپ نشدهٔ موزهٔ استانبول استنساخ کرد. چندین لوحه و پاره‌لوح از متن نوشته را در دست داشتیم، با این همه موضوع حماسه مبهم بود تا این که دو لوحهٔ سالم ضمن حفاری‌های مشترک مؤسسهٔ شرقی دانشگاه شیکاگو و موزهٔ پنسیلوانیا کشف شد.

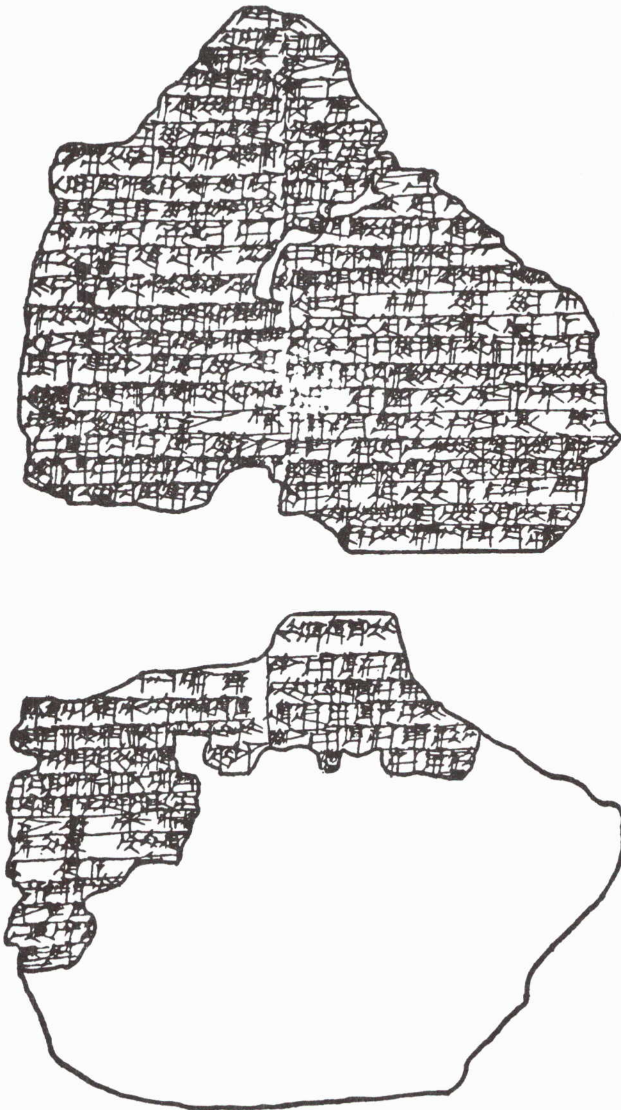


۷۲. گاو مقدس. (؟). کتیبه‌ای موزاییکی که منظرهٔ دوشیدن گاو بر آن نقش شده است. کتیبه را لئونارد وولی در ناحیه‌ای به نام در اطراف اور کشف کرد و مربوط به ۲۵ قرن پیش است. این کتیبه آغل‌ها و ستورگاه‌های مقدس ایزدبانو نیدبه را، که در منظومهٔ «گیلگمش و اینسو کوشسیرانا» آمده، در خاطر زنده می‌کند.

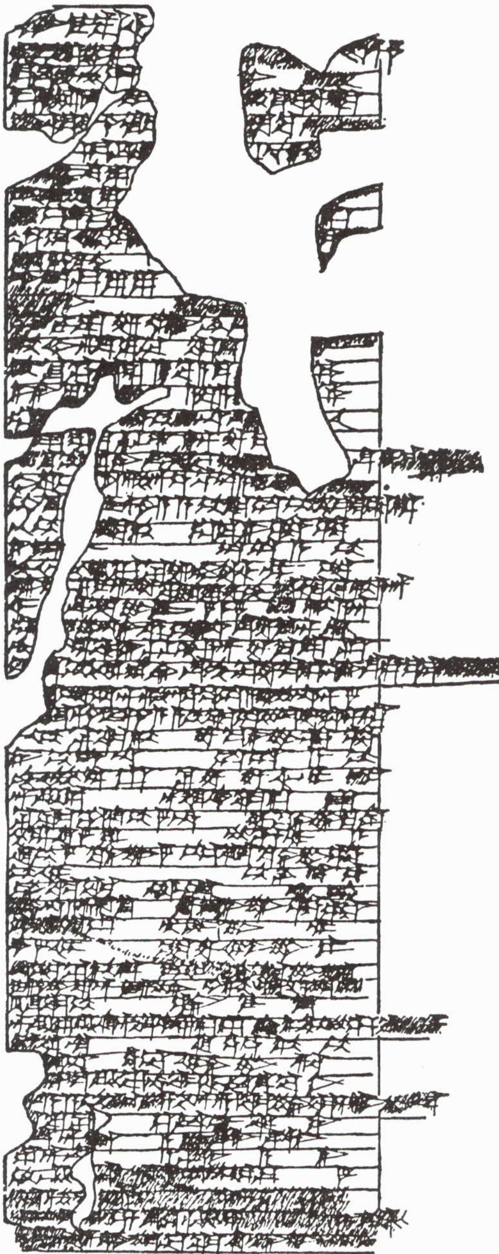




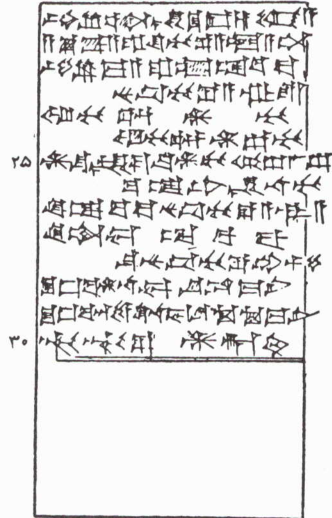
۷۳. لوگل‌بنده و انمرکار. نسخه‌ای به خط مؤلف از روی یکی از الواح چاپ نشدهٔ نیپور که در موزهٔ استانبول نگهداری می‌شود. بخشی از حماسهٔ لوگل‌بنده بر این لوحه منقوش است.

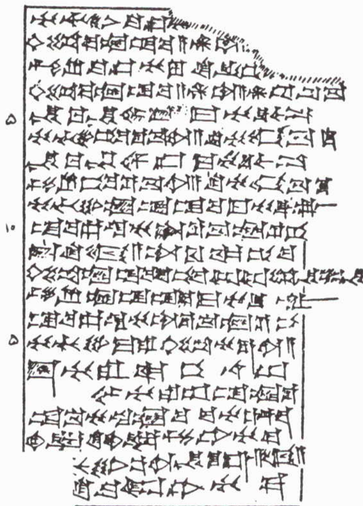


۷۴. لوگل‌بنده و انمرکار. نسخه‌ای به خط مؤلف از روی یکی از پاره‌لوح‌های چاپ نشدهٔ نیپور که در موزهٔ دانشگاه فیلادلفیا نگهداری می‌شود. بخش دیگری از حماسهٔ لوگل‌بنده بر آن ثبت است. این پاره‌لوح جزئی از یک لوح بزرگ است که ادوارد شی‌یرا به سال ۱۹۳۴م در کتابش *حماسه‌ها و اسطوره‌های سومری* چاپ کرد. در حقیقت شکاف بزرگی از متن سند با این پاره‌لوح پر شد و ترتیب سطرهای مندرجات آن نیز روشن گشت. این مسئله در قرائت الواح اهمیت بسیار دارد.

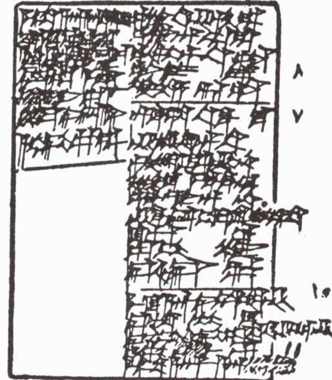


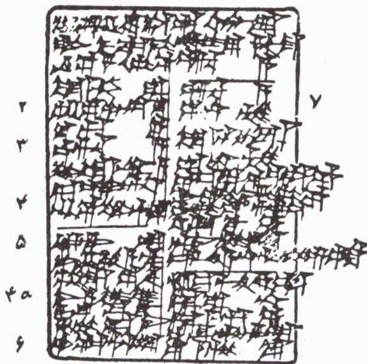
۷۵. لوگل‌بنده و کوه هوروم. نسخه‌ای به خط مؤلف از پشت یکی از الواح نیپور که در موزهٔ دانشگاه‌نگهداری‌می‌شود. بخشی از حماسهٔ لوگل‌بنده بر آن نقش شده است. یک لوحـهٔ ویـژه است، چـون طـولش دو برابر الواح عادی و هم‌پهنای آن است. در الواح معمولی در هر ستون شصت سطر نوشته‌اند، اما در این لوح ۱۰۱ سطر.





۷۶. یک غزل. استنساخ معزز سیگ، از متصدیان الواح موزهٔ استانبول. پشت و روی لوحه‌ای که سرود عشق شاه شوسین بر آن ثبت است، دیده می‌شود. این سرود ما را به یاد «غزل غزل‌های سلیمان» در *تورات* می‌اندازد. برای اطلاع بیشتر به جلد ۱۶ *مجلهٔ باستان‌شناسی ترکیه* مراجعه شود.

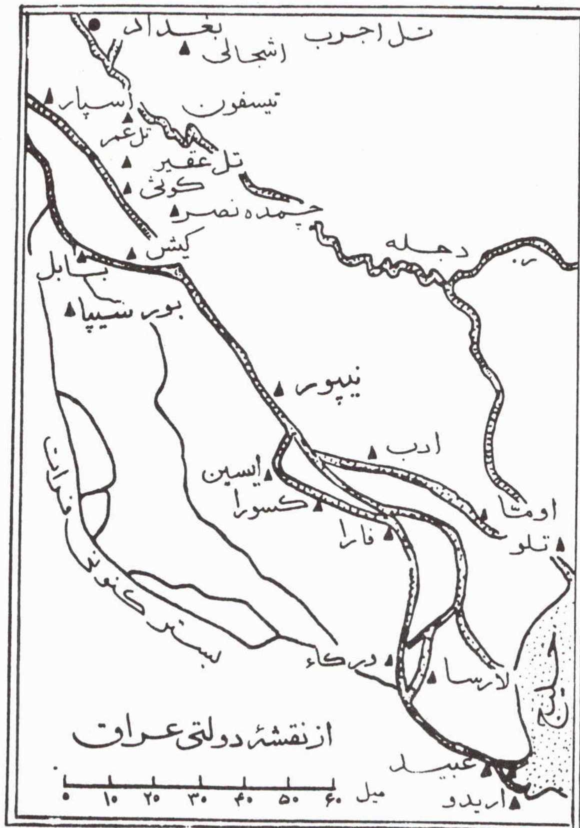




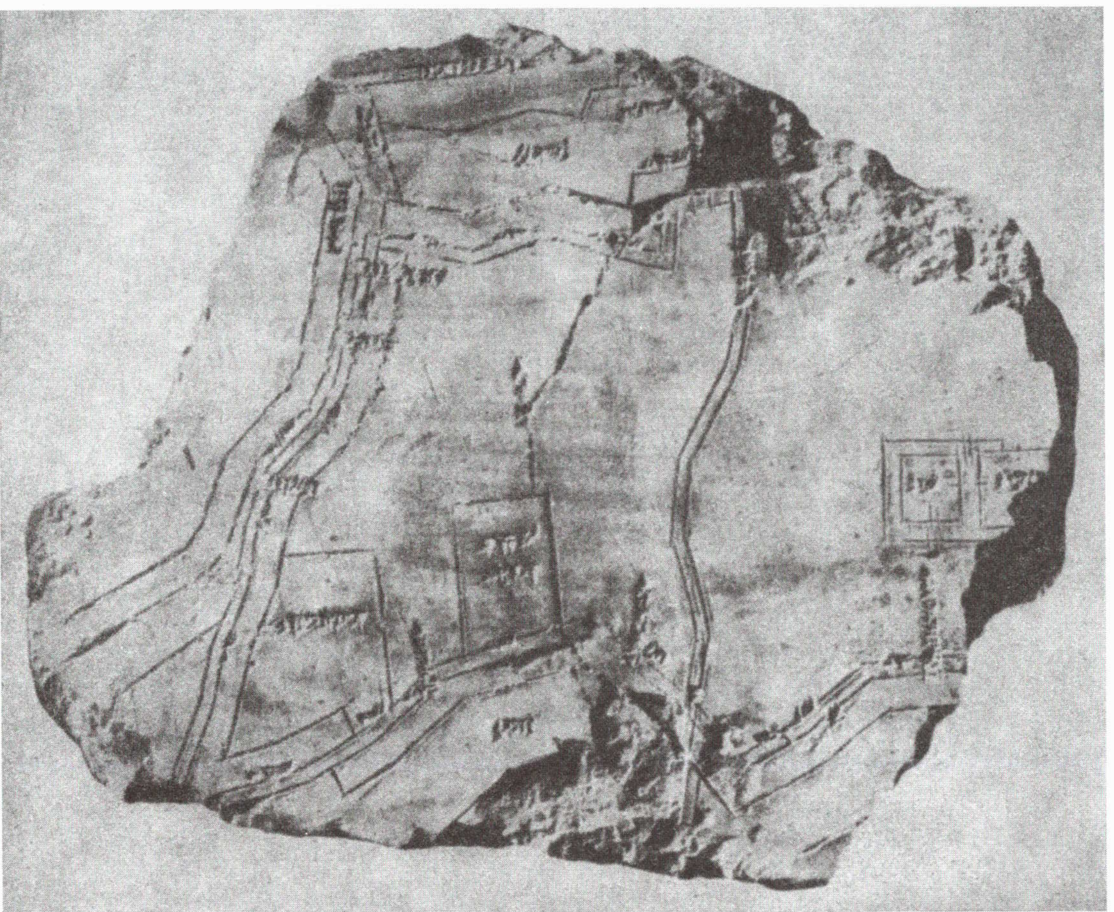
۷۷. فهرست کتاب‌های کتابخانه به خط مؤلف. شماره‌ها، آثار ادبی را که در این کتاب بررسی شده‌اند، نشان می‌دهند. برای اطلاع بیشتر به نشریهٔ *مدارس امریکایی مطالعات شرقی* سال ۱۹۴۲م (ش ۸، صص ۱۰ - ۱۹)مراجعه شود.



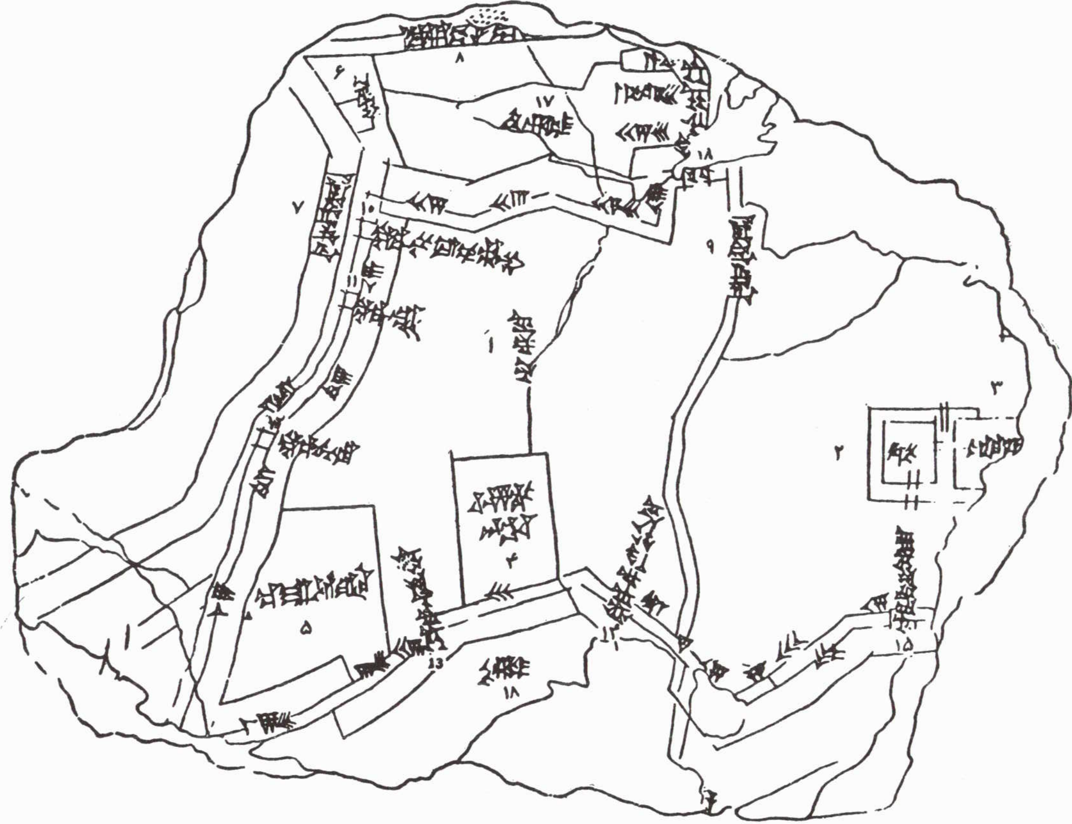
۷۸. عصر طلایی انسان. به خط مؤلف از روی یکی از پاره‌الواح نیپور که در موزهٔ دانشگاه پنسیلوانیا نگهداری می‌شود. بخشی از حماسهٔ «انمرکار و فرمانروای ارته» بر این پاره‌لوح ثبت است (← به فصل سوم). ستون اول این لوحه منقوش به قطعهٔ «عصر طلایی» است. قسمت بزرگی از ستون اول این لوحهٔ دوازده ستونی موزهٔ استانبول، که برای تنظیم متن افسانه لازم بود، خرد شده است. برای اطلاع بیشتر به مقالهٔ مؤلف در *نشریهٔ موزهٔ دانشگاه* سال ۱۹۵۲م، تحت عنوان «انمرکار، فرمانروای ارته» مراجعه شود؛ همچنین به جلد ۶۳ *مجلهٔ انجمن شرق‌شناسی امریکا*، صص ۱۹۱ - ۱۹۴.



۷۹. نقشه‌ای برای نشان دادن نقاط باستانی سومری. در جنوب نیپور مرکز سومر. در این نقاط عملیات حفاری صورت گرفته است: فار خرابه‌های شهر شروپک سومری که زیوسودرا، نوح سومری، بر آن فرمان می‌راند (← فصل هجدهم)؛ تلو خرابه‌های شهر لاگاش باستانی (← فصل‌های پنجم و ششم) وَرکَه یا شهر ارک که در *تورات* ذکر شده است. قهرمانان سومری ـ انمرکار و لوگل‌بنده و گیلگمش ـ از این شهر برخاسته‌اند (← فصل‌های سوم، چهارم، بیستم، بیست و یکم و بیست و دوم). این همان شهری است که ایزدبانو اینّه قوانین مقدس آسمانی («می»ها) را از اریدو بدان جا آورد (← فصل دوازدهم)؛ شهر اور حاکم‌نشین سه سلسلهٔ سومری‌بود، یکی از آن‌ها سلسله‌ای است که اورنمو بنیاد نهاد (← فصل هفتم) و غزل فصل بیست و سوم در عشق نوادهٔ این پادشاه، یعنی شوسین سروده شده است؛ شهر اریدو اقامتگاه انکی خدای حکمت سومری (← فصل دوازدهم). در شمال نیپور در این شهرها حفاری به عمل آمد: بابل که بابلیان بدان منسوب‌اند سرزمین سومر را نیز اخیراً کشور بابل می‌نامند. شهر بابل در عهد سومریان بسیار کوچک و کم‌اهمیت بود؛ کیش، شهری که نخستین سلسلهٔ پس از توفان در آن فرمانروایی کرد و یکی از پادشاهان آن آگه بود که در حماسهٔ «گیلگمش و اگه» از او یاد شد (← فصل چهارم)؛ عوقیر، ناحیه‌ای که ادارهٔ باستان‌شناسی عراق در آن «معبد نقاشی شده» را کشف کرد و پس از همه، بغداد پایتخت کنونی عراق را باید نام برد. در حومه بغداد تپهٔ حرمل قرار دارد که در نقشه مشخص نیست. طه باقر ازکارکنان ادارهٔ باستان‌شناسی عراق ضمن کاوش در این منطقه، چندین عمارت و کتاب درسی کشف کرد.



۸۰. نقشهٔ نیپور. عکسبرداری از روی لوحهٔ اصلی.



۸۱. نقشه نیپور. ترسیم دکتر اینز برنهارت، معاون متصدی الواح مجموعهٔ هلپرشت در دانشگاه فردریک شیلر در ینای آلمان.

فهرست اعلام